مناظره و تبلیغ

فن مناظره، مجادله، مغالطه و خطابه

بسم الله الرحمن الرحیم

مناظره و تبلیغ: فن مناظره ،مجادله ،مغالطه و خطابه

نویسنده:

محمد باقر شریعتی سبزواری

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مناظره و تبلیغ: فن مناظره ،مجادله ،مغالطه و خطابه

مشخصات کتاب

سرشناسه : شریعتی سبزواری، محمدباقر، ۱۳۱۹ -

عنوان و نام پدیدآور : مناظره و تبلیغ: فن مناظره ،مجادله ،مغالطه و خطابه/محمدباقر شریعتی سبزواری؛ ویراستار ابوالفضل طریقه دار.

مشخصات نشر : قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)،مرکز تخصصی امامت و مهدویت، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۲۴۸ص.

شابک : ۳۸۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۷۷-۴:

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Mohammad Baqer Shariati Sabzevari. Debate and Propagation.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۴۶- ۲۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : اسلام -- تبلیغات

موضوع : سفسطه

رده بندی کنگره : BP۲۲۸/ش۴م۹ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۵۵۴۴۸

ص:۱

اشاره

مناظره و تبلیغ (فن مناظره، مجادله، مغالطه و خطابه)

مؤلف: محمدباقر شریعتی سبزواری

ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

نوبت چاپ: سوم/ زمستان ۱۳۹۱

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۷۷-۴

شمارگان: دو هزار نسخه

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

- قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار (۲۲)/ بن بست شهید علیان/ ص.پ: ۱۱۹- ۳۷۱۳۵/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱/ تلفن: ۷۷۳۷۸۰۱/ فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰

- تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)/ تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹/ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹/ ص.پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

www.imammahdi-s.com m info@imammahdi-s.com

با قدردانی و تشکر از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته اند:

اعضای محترم شورای کتاب حجج اسلام مجتبی کلباسی، محمدصابر جعفری، مهدی یوسفیان، محمدرضا فؤادیان و آقایان احمد مسعودیان (مدیر داخلی)، ابوالفضل طریقه دار (ویراستار)، عبدا... شریفی (مدیر فروش)، مرتضی دانش طلب (مدیر مالی)، عباس فریدی (صفحه آرا و طراح جلد) و کلیه کسانی که ما را یاری نمودند.

مدیر مسئول انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

حسین احمدی

کد فایل: ۰۹۱۲۶-۷

ص:۲

فهرست مطالب

ص:۳

ص:۴

مغالطه

فصل چهارم:

متون مناظره ها

ص:۵

ص:۷

برای بیـداری مقام جمعی جز مشاوره و مناظره چاره نیست و بـدون فضای انتقاد سالم و آزادی بیان و گفتگوی آزاد با حمایت حکومت اسـلامی و هـدایت علما و صاحب نظران، تولید علم و اندیشه دینی و در نتیجه تمدن سازی و جامعه پردازی نا ممکن و یا بسیار مشکل است.

مقام معظم رهبری

پیشگفتار

کتابها و مقالات زیادی در باب مناظره و گفتگو منتشر شـده است، ولی آن چه که تاکنون نشـر و تدوین یافته و می یابد بیشتر منـاظرات و متون گفتگوهاست نه فن مناظره، وانگهی کتاب هایی هم که در فنون مناظره نوشـته انـد در واقع هـدفشان طرح فن مجادله اصطلاحی است نه مناظره اسلامی.

در کتاب های منطقی هم با کمال تأسف غالبا مناظره هم سـنگ با مجادله قلمـداد شـده است؛ لیکن نگارنده مناظره را صـنعت مستقلی می شمارد و کلماتی از طراحان صناعات خمس جهت اثبات این مدعا مطرح نموده ایم. علامه طوسی می فرماید:

جدل را نباید با مناظره اشـتباه گرفت، زیرا در مناظره دو تن که به دو عقیده متقابل معتقدند، و با یکدیگر به بحث می پردازند، بدون این که قصد الزام یکدیگر را بر قبول موضـعی داشته باشند بلکه غرض اصلی آنها کشف حقیقت است و هم این که اگر حق بودن یکی از دو طرف معلوم شد طرف مقابل لازم است به آن اذعان کند.(۱)

بنـا بر ایـن در منـاظره اسـلامی اصولاً ـ طرف مقابـل خصم نیست، بلکه یـاور و معینی است که به کمـک گفتگـوی بـا وی یک حقیقت مجهـول و مبهمی بایـد کشف شود ماننـد مباحثـات حوزوی و کنفرانس هـای علمی، ضـمناً در زمـان مـا هم بعضـی از معاصـرین کتاب هایی در این باره نوشـته انـد و از آداب، شـرایط، مراحل و آفات مناظره سـخن به میان آورده انـد، لیکن نه به عنوان فن مناظره اسـلامی که تعریف و غایت و قواعد و مبادی خاصی داشته باشد، بلکه خواسته اند به فن مجادله سر و صورت اخلاقی بدهنـد و از کلام ستیزی، آنان را بر حذر دارند. غافل از این که مجادله، مجادله است و طبیعتا ملزومات خود را ایجاب می کند و داخل کردن اخلاق در جدال اصطلاحی (به معنای رایج آن) معنا ندارد.

مرحـوم مظفر نیز منـاظره را به معنـای مجـادله گرفته؛ سـپس به تعریـف و اصـول و مبـادی آن پرداخته است.(۲) ولی به منـاظره اسـلامی اشاره نکرده است؛ گویی مناظره اسـلامی نداریم و هرچه هست مجادله است. سایر کتاب های منطقی و غیرمنطقی نیز به همین روش مشـی کرده اند، ولی شگفت از بعضی از مؤلفان که تحت عنوان «مناظره در قرآن و سنت» مطالبی نوشته اند، اما همان راه منطقی ها را طی کرده اند و این در حالی است که سخن از مناظره برهانی، جدلی، مغالطی، شعری و خطابی به عنوان اقسام مناظره هم به میان آورده اند! سپس به تعریف جدل، مغالطه، شعر، خطابه، برهان و مبادی آنها پرداخته و مناظره قرآنی را با مجادله یونانی خلط کرده انـد. البته ایشان به آداب و اخلاق در باب مناظره به مفهوم جـدل، اشاره کرده اند در حالی که در مجـادله فنی اخلاـق اسـلامی مطرح نیست و اگر فرضا مطرح باشـد ماهیت جـدل را هم تغییر نمی دهـد. بعضـی از نویسـندگان مناظره لغوی را بر سر هر یک از صناعات خمس درآورده اند ولی هیچکدام از آنان مناظره اسلامی یا جدال احسن را به عنوان صنعت مستقل و ششم مطرح نکرده اند، چرا که مناظره را

۱- منطق صوری، ص۳۸۶ و الجوهرالنضید، ص۲۹۷.

۲- منطق مظفر، کتاب الجدل.

غیر از مجادله نمی دانسته انـد و جـدال احسن هم که یک اصـطلاح قرآنی است نه از شاخه های مجادله یونانی. اصولا جـدال احسن در بحث مجادله اصطلاحی مطرح نبوده و نیست.

عدم حصر قیاسات در صنایع خمس

جای بسـی تعجب است _ با این که منطقی ها تصریح کرده اند که حصر قیاسات در صناعات خمس حصر عقلی نیست، بلکه حصـر اسـتقرایی و نسـبی است و می شود فنون دیگری بر آن افزود _ لیکن متکلمـان و منطقیون چنین جرئت و جسـارتی را به خود راه نداده اند تا حتی الامکان فن مناظره اسـلامی را بر صناعات بیفزایند تا چه رسد به فنون و هنرهای دیگر و این در حالی است که تئاتر، سـینما، تعزیه، شبیه خانی و فیلم حتی امروزه با آهنگهای موسـیقی نیز خلق الله را به سوی خـداپرستی و شـیطان گرائی دعوت می کنند و اینها هر کدام برای خود صنعت مستقلی هستند و تعریف و هدف و کاربرد متنوع و مجزایی دارند.

درست است که کلمه مناظره گاهی درکلام خواجه طوسی و علامه حلّی بر مجادله اطلاق شده است، ولی بی شک منظورشان همان جـدال اصـطلاحی و صـنعت مجادله است وگرنه آنان می داننـد که مناظره یک صـناعت دیگری است که دارای تعریف ویژه و هـدف مجزایی است، چنان چه خواهد آمد. از سوی دیگر مخالفان اسـلام و تشیع برای ترویج مکتب خویش و تخریب اسـلام و قرآن غالبا از طریق مجادله، مغالطه، سفسـطه، شعر، خطابه و مناظرات گفتاری و نوشتاری وارد عرصه نبرد سرد شده و می شونـد، بنابراین بر تمام مسـلمانان و حافظان دین خدا لازم است که راه و رسم تبلیغات مناسب با زمان را بیاموزند و مهارت هـای لازم را در فنون مـذکور به ویژه در منـاظره اسـلامی کسب نماینـد تـا بتواننـد حکیمـانه به دفاع و مقابله به مثل بپردازنـد. وانگهی هـدف اصـلی مبلغان بایـد ترویج شـیوه های مناظره با آداب و مبادی و شـرایط خاص آن باشد و از فن جدل و مغالطه صرفا در ضـرورت ها و موانع و بن بست ها، آن هم در حد مقابله به مثل با عناصـر لجوج و روشن شدن حقیقت برای مستمعان استفاده نمایند. به قول شاعر: کلوخ انداز را پاداش سنگ است.

راه و رسم تبلیغ در اسلام

قرآن درباره شـیوه تبلیغ و هدایت مردم به آئین اسـلام می فرماید: ((ادع الی سبیل ربّک بالحکمه و الموعظه الحسـنه وجادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عن سِبیلِهِ و هُو اَعلم بالمهتدین))(۱).

خدای متعال دعوت به دین حق را در چهارچوب حکمت و موعظه حسنه قرار داده ولی جدال احسن را صرفا برای دفع شبهات جـدال گران و اسـکات و اقنـاع آنـان مقرر سـاخته اسـت. حکمـت در آیـه، اشـاره به دعـوت بر اسـاس برهـان منطقی و دلایـل خردپذیر علمی و دینی است(۲) که شامـل گفتگو، مناظره و محاوره در قالب های متنوّع و حکیمانه می شود. بی جهت نیسـت که راغب اصـفهانی حکمت را به معانی «اصابه الحق بالعلم و العقل» و یا «وضع الشّئ فی موضعه» معنا کرده است. هر کدام از این معانی که باشـد دعوت به آیین اسـلام و دفاع از مکتب اهل بیت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم بایـد از طریق یافته های علم و عقـل به دست آیـد و به شـیوه روشـمند، حکیمانه، عاقلانه، عالمانه و منطبق بر موازین عقلانی و دلایل مقبول و مطابق با فرهنگ زمان

۱- نحل، آیه ۱۲۵.

۲- در کلیه زیارت نامه های پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) و در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: «و نَصَحتُم لَه فِی السِّرِّ وَ العَلانیه و دعوتم الی سبیله بالحکمه و الموعطه الحسنه.» تنها دعوت حکیمانه نیکو را در قالب مناظره و گفتگو شاخصه هدایت و رهنمود و اولیاء الهی دانسته و سخن از مجادله احسن نیامده است.

صورت گیرد. اتخاذ چنین خط مشی تبلیغی بی گمان معلومات بسیار و آموختن فنون مختلف بی شماری را می طلبد که در این میان آموزش فن مناظره به عنوان صنعت ششم نسبت به صناعات خمس در اولویت اول قرار دارد، زیرا مؤثرترین و نافذترین شیوه ها محسوب می شود، چرا که از طریق مجادله تنها می شود اسکات کرد، نه اقناع. لیکن حکمت عقلانی ایجاب می کند که تبلیغ حکیمانه در قالب مناظرات عالمانه و عادلانه اسلامی چه به صورت خطابه یا نوشتار به مخاطبان باید عرضه شود، زیرا بهترین راه و رسم اثرگذاری است که می تواند در جامعه ایجاد موج کند و طرف های درگیر را به تسلیم وادار سازد چنان چه مناظره رسول اکرم با پنج گروه یهودی، مسیحی، مادی، ثنوی (دوگانه پرستان) و بت پرستان مدینه آن هم در اوایل بعثت شاهد گویایی است بر تأثیر فوری مناظره در قلوب زنگارزده عناصر منحرف و متعصبان متصلّب. چنان چه متن مناظره مؤدبانه را در کتاب خواهید خواند. بخشی از آن چنین است: رسول اکرم با ادبیات متعالی و تعبیرات عقلائی و شیوه مناظره اسلامی آنان را چنان جذب و مجاب و قانع کرد که گفتند:

به ما مهلت بده تا در این گونه مسایل بیندیشیم. پیغمبر در پایان برای بیدار شدن ضمیر وجدان و فطرت انسانی به آنان فرمودند: «اگر با دلهای پاک و با دید انصاف و عقل خدادادی بیندیشید خداوند هدایت را نصیبتان خواهد کرد». امام جعفر صادق علیه السلام پس از نقل مناظره می فرماید: سوگند به پروردگاری که پیامبر را به حق مبعوث نمود سه روز بیشتر طول نکشید که تمام این ۲۵ نفر که در قالب پنج گروه به مصاف و مناظره با پیغمبر آمده بودند به حضور حضرت شرفیاب و همگی مسلمان و تسلیم حقیقت شدند و در کمال صراحت و صداقت گفتند «ما رَأَیْنا مِثْلَ حُجّتِکَ یا مَحَمّد، نشهد انک رسول الله.»؛(۱)یا محمد تاکنون مانند حجت و دلیل تو ندیده بودیم و کسی این گونه با ما مناظره نکرده بود؛ شهادت می دهیم که تو رسول خدایی.(۲)

در مناظرات ائمه دین و اصحاب فاضل و علما و متکلمان اسلامی نیز همین نقش و تأثیر مثبت را مشاهده می کنیم. شگفت از بزرگان حوزه و دست اندرکاران فرهنگی و تبلیغی کشور که چرا در باب هدایت از سیره پیامبر اکرم و ائمه اطهار و شیوه مناظره آن حضرات در مقام طرح و برنامه بهره نمی گیرند و فن مناظره را تدوین و رایج نمی سازند.

موعظه چیست؟

اما هدف از موعظه حسنه، که در آیه پیشین مطرح گردید عبارت است از تبلیغِ گفتاری که مصداق رایج آن می تواند سخنرانی، مناظره، مواعظ غیر مستقیم اخلاقی و گفتمان دینی باشد که این ها نیز به نوبه خود قواعد و شرایطی دارند و آداب و آفاتی که باید آموخت و مواعظ نیکو را از غیر نیکو به یاری روانشناسی و عقلانیت با الهام از روایات اهل بیت و سیره و سنت نبوی شناخت و به کار گرفت. و چون مجادله اصطلاحی از نظر اسلام حرام و منشأ کینه توزی و دشمن تراشی می شود، مجادله احسن در آیه پیشنهاد شده است، چرا که این نوع مجادله تولید عداوت نمی کند، بلکه در واقع به منزله پلی است برای عبور از فن مجادله به صنعت مناظره مطلوب و عقلایی.

۱- بحارالانوار، ج۹، ص۲۵۷ و ۲۶۶.

۲- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص۲۷؛ بحارالانوار، ج ۹، ص۲۵۵؛ تفسیر الامام، ص ۵۳۰ و ۵۴۲؛ احتجاج، ج ۶، ص۴۴.

منشأ پیدایش مناظره مطلوب

بـدیهی است آن قـدرتی که نعمت زبـان و نطق و بیـان به انسـان عنایت کرده و آدمی را بر سایر موجودات برتری بخشـیده بی شک نیروی تعقل و تفکر و ابتکار و نوآوری را نیز به آدمیان مرحمت فرموده است تا به کمک آن، صناعات خمس را تدوین و تولیـد نموده و بهترین شـیوه هـای تبلیغ را در قـالب مناظرات و غیره بسازد تا با تعلیم و با تمرین آن را به کار گیرنـد، زیرا به قول دکتر فاستر:

صرف تحصـیل فن مناظره و مجرد بررسـی شاهکارهای سـخنرانی بی آنکه انسان در مناظرات عملی شـرکت کند و به تمرین و ممارست بپردازد عملی خشک و بی روح است، مباحثات شفاهی بمراتب شورانگیزتر از مناظرات قلمی است.(۱)

چنان چه مجرد داشـتن این دو نعمت اعطایی، سـبب نمی شود که انسان درست بیندیشد و صـحیح تکلم کند، بلکه موجب می شود تا نخبگان بشـر از طریق به کار بردن عقل و تجربه و دقت در گفتگوهای عاقلانه و اثر گذارِ خردمندان و پیامبران قواعدی را کشف و تدوین نمایند تا به یاری آن قواعد و موازین، آدمیان از خطای در تفکر و سـخن گفتن مصونیت پیدا کنند و طریق اثر گـذاری بهتر را در هم نوعـان خویش بشناسـند. چنـانچه علم منطق، ادبیـات، معانی، بیان و بـدیع، فنون مغالطه، مجادله، و به کارگیری و اسـتفاده از فنون شعر، مناظره، محاوره و فن سخنوری همه اینها توسط نوابغ بشری وضع، کشف و به صورت قاعده و فن و هنر تـدوین گردیـده است؛ مثلاًـ به گفته حـاج ملا هادی سبزواری علم منطق را ارسـطو تصـنیف کرده است،(۲) سپس فیلسوفان بزرگ مانند ابن سـینا و فارابی و بزرگان دیگر آن را تکمیل نموده اند تا بشر علم به قوانین، تعریف ها، استدلال ها و معیار صحیح اندیشیدن را بیاموزد و فکرشان از خطا در استدلال و اندیشه مصونیت پیدا کند.(۳)

منطقی ها نیز علم منطق را برای نیل به اهداف در سه بخش تدوین و تنظیم نموده اند: تصورات، تصدیقات و صناعات خمس؛ بـا اینکه صـناعات پنجگـانه از سایر مسایل منطقی ضـروری تر و مهمتر است بلکه از واجبات علم منطق به شـمار می آیـد، ولی کمتر در کـانون توجه حوزه هـای علمیه قرار گرفته، بلکه مورد غفلت واقع شـده است. امروزه در حوزه های علمی و دینی تنها به تـدریس صـنعت برهان از مجموعه صـناعات خمس اکتفا کرده انـد و از سایر صـناعات که برای مبلغان مفیـدتر است غفلت نموده اند. اسـفناک تر اینکه از طرح و تدوین «صنعت مناظره» که ششمین فن گفتگو و عالی ترین فن محاوره است غافل مانده اند،(۴) حتی ابوعلی سینا که از همه دانشمندان بیشتر به صناعات خمس پرداخته است، ولی از تدوین فن مناظره اسلامی غفلت نموده است بـا این که منـاظره را فن مسـتقلی تلقی کرده که تعریف و هـدف معینی دارد تـا آن جـا که در تعریف مناظره می... گویـد: مناظره از نظر و اعتبار گرفته شـده است علم النظر یعنی علم اسـتدلال و کلام و هدف از آن بحث و گفتگو پیرامون دو نظر و عقیـده متقابـل است که هر یـک از آنـدو طرف عهـده دار تأییـد یکی از آن دو عقیـده است. و منظورشـان ایجـاد علم و معرفت در طرف مقابل می باشد؛ از اینرو مناظره به

۱- ر.ک: آداب مناظره و سخنوری، نوشته دکتر صالح ص۱۲۸.

۲- در منظومه حاجی سبزواری می فرماید: اَلّفَهُ الحکیم رَسْطا لِیسُ مِیراثِ ذِی القَرنین القدیس.

۳- علم منطق، ص۷.

۴- در سوره مجادله آیه یکم می فرماید: «قد سمع الله قول اللتی تجادل فی زوجها و تَشتکی الی الله تحقیقاً؛ خداوند متعال شنید گفتار آن زنی که با شوهرش مجادله کرده و به خدا شکایت می کرد و الله یسمع تحاورکما خداوند گفتگوی شما را هم شنید. معلوم می شود محاوره بار مثبت دارد و غیر از مجادله است (بلکه محاوره یک نوع گفتگوی مؤدبانه و عاقلانه است)

آموزش ملحق می شود، چرا که غرض آندو دستیابی به علم و معرفت می باشد.(۱)

همانطور که اشاره شد خواجه طوسی و علامه حلی هم مناظره را غیر از مجادله می دانند، اما جای بسی تأسف است که قلم به دست نگرفته اند تا مناظره اسلامی را سر و صورتی مستقل بدهند و از مجموعه مناظرات رسول اکرم و ائمه اطهار و اصحاب فاضل و اهل کلام بهره گرفته و درصدد احیا و تدوین آن به مثابه فن ششم برآیند، بلکه تنها توصیه کرده اند که مناظره را با مجادله اشتباه نگیرند ولی باید به این اسطوانه های علم و درایت گفت مناظره چیست؟ تا با جدال اشتباه نگیریم؛ وانگهی چرا به صنایع خمس سر و صورتی عالی دادید ولی از تدوین فن مناظره با مبادی تصوری و تصدیقی آن غفلت نمودید. ولی در عصر ما دنیای غرب در مدارس و دانشگاهها از فن مناظره [نه مجادله] به صورت بهینه استفاده کرده و می کنند به گونه ای که بر فرهنگ آنان حاکم گردیده است و کتاب های مستقلی در این زمینه نوشته اند. دکتر پال مونرو در دائره المعارفی که به کمک بیش از هزار دانشمند تألیف کرده می نویسد:

روزگاری که هنوز کتاب چاپ نشده و یگانه راه پرورش فکر مباحثه و مناظره بود در اروپا کار به جایی رسیده بود که روزانه به یکی دو مناظره در خانه و خارج خانه بسنده نمی شد، بلکه از بام تا شام در داخل شهر و بیرون شهر همه جا میدان مباحثه و مناظره بر پا بود.(۲)

استورات میل، فیلسوف انگلیسی (۱۸۷۳_۱۷۰۱م) در شرح حال خود می نویسد:

بارها گفته ام و باز می گویم از تاریخی که در مناظرات شرکت جستم افکار بدیع و مستقلی پیدا کردم و آغاز قوه ابتکار و استدلال فکری من از همان روز است.(۳)

دکتر رابینز استاد مناظره در دانشگاه آیوا می نویسد:

مناظره وسلیه ای است طبیعی برای جمع آوری و نشر علم؛ به هر اندازه که تمدن قومی بیشتر ترقی کند آن قوم در مباحثه قویتر گردد. صفحات تاریخ از تأثیرات مناظره در امور دنیا حکایت کند.(۴)

اما دریغا به قول حافظ

سالها دل طلب جامِ جم از ما میکرد

آن چه خود داشت زبیگانه تمنا می کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود

طلب از گمشدگان لب دریا می کرد

گویا سرنوشت ما بر این رقم خورده که باید بنشینیم تا از یونان و دنیای غرب فن مناظره مستقِلّ از جدل و مغالطه برای ما

تدوین و ارسال گردد. ما خودمان چنین جرئت و خلاقیتی نداریم. (۵)

جدایی قیاسات مناظره از مجادله

بوعلی سینا در منطق الشفاء فصلی درباره جدایی قیاسات جدلی از قیاسات مناظره گشوده و پس از ذکر ویژگی های مناظره نتیجه می گیرد که مناظره از سنخ مجادله نیست.(۶) سپس اضافه می کند «اینکه گفته می شود صناعتِ جدل در مناظره مفید است و عکس آن نیز سودمند می باشد دلیل بر وحدت جدل و مناظره نیست، بلکه مجادله اخصّ از مناظره است، چرا که مجادله گفتگویی است مشروط بر منازعه و گفتار

۱- منطق الشفاء، ج۶، ۲۲.
۲- منطق الشفاء، ج۶، ۲۲.
۳- منطق الشفاء، ج۶، ۲۲.
۴- آداب مناظره و خطابه، دکتر پاشا صالح،ص۱۲۹_۱۲۷.
۵- امروز علاوه بر منطق صوری، منطق های دیالک تیک، پراگماتیزم و پوزیتویسم (منطق تجربی) و منطق ریاضی نیز وارد صحنه علوم و معارف شده اند. مبلغان لازم است مختصری از آن ها را هم بشناسند و نقدشان را نیز بدانند. در این رابطه اسس المنطقیه مرحوم صدر مراجعه شود. امروز علاوه بر منطق صوری منطق های دیالیک تیک الخ.
۶- منطق الشفاء، ص۴۹.

ستیزی. مسئله حق و باطل بودن در مجادله مطرح نمی باشد، بلکه هدف ابطال دلیل خصم است به هر نحوی که ممکن باشد، خواه حق یا باطل، درست عکس مناظره که هدف تنها اثبات حق و کشف حقیقت و ابطال باطل براساس محبت و صداقت است،(۱) لیکن نمی فرمایدقیاسات مناظره کدام است.

در کلمات خواجه طوسی و علامه حلی هم با این که گاهی واژه مناظره در معنای مجادله به مفهوم لغوی و مجازی به کار گرفته می شود، ولی این دو بزگوار در جوهر النضید کلامی دارند که قیاسات جدلی را از قیاسات فن مناظره به طور کلی جدا می سازد، می فرماید:

در قیاسات جدلی غرض به دست آوردن حق و باطل نیست بل هو طلب ما یُفْحَمُ به الخصم فی المناظره و المجادله و یقطَعَهُ عن الاحتجاج و یَظْهَر به علی خَصْمِهِ عندَ السّامِعین سواء کان حقا او غیره.(۲)

یعنی منظور از جدل و مناظره به اصطلاح جدلی اسکات و بستن زبان خصم در مقام مناظره و مجادله است و هم چنین قطع دلیل وی از مدعایش و غلبه بر وی در برابر شنوندگان، خواه حق باشد یا باطل؛ غرض اصلی کوبیدن طرف مقابل است، ولی مناظره یک صنعت دیگری است که دارای تعریف و غایت مجزایی است و راه و رسم دیگری را می طلبد و شرایط خاص خود را دارد.

مبادی تصوری مناظره

اکنون وقت آن رسیده است که مناظره اسلامی را تعریف کنیم. باید گفت:

مناظره [در نقطه مقابل مجادله] عبارت است از صناعت علمی و دینی که یَقْتَدِرُ مَعها عَلی اِقامه الحجه مِنَ الْمُقدّماتِ المُسَلَّمِهِ او المشهوره او البراهین العقلیه و النّقلیهِ عَلی مَطلوبٍ یُریدَ وَ عَلی مُحافَظَهِ ای وَضعٍ المُطابق للواقع و الحقیقه بحیث لایتوجه الیها مناقضةٌ و الغرض منها کشف الحقیقه علی المناظرین او المستمعین و ابطال باطل علی سبیل المحبه و التودد وَ الرّحمه.(۳)

یعنی مناظره یک صناعت علمی و دینی و عقلانی است که انسان به وسیله آن قدرت پیدا می کند بر اقامه دلیل از مقدمات مسلم، مشهور، مقبول و یا از مقدمات عقلی و نقلی بر اثبات مدعایی که مطلوب است و برای حفاظت از هر عقیده ای که مطابق با واقع و حقیقت است به گونه ای که نقضی حتی المقدور بر آن وارد نگردد مشروط بر این که گفتگو از روی محبت، دوستی، منطق و صداقت باشد نه دشمنی و ستیزه جویی، و هدف از مناظره کشف حقیقت و یا نفی باطل برای مناظره گران و مستمعان است نه اسکات و کوبیدن. در مناظره ـ برخلاف مجادله ـ اقناع حس غلبه و برتری جویی و به اصطلاح غالب و مغلوب و حاکم و محکوم در کار نیست، چرا که این امور از اهداف شیطان و ضدارزشی به حساب می آید، بلکه هدف از آن روشنگری و برطرف شدن ابهامات برای رسیدن به تفاهم و تقارب است که اخوت و انسانیت در مناظره مطلوب اقتضای آن را دارد؛ آنان می خواهند یک معضل اعتقادی اجتماعی و یا اقتصادی به کمک مناظره حل و فصل گردد تا طرفین به وحدت نظر دست پیدا کنند. قیودی که در این تعریف آمده مناظره را از صناعات خمس به ویژه از مجادله، مغالطه، شعر و خطابه کلاً جدا می سازد. بنابراین مناظره از نظر نگارنده یک نوع گفتگوی سازنده و روشنگرانه ای است که براساس انصاف، محبت و

صداقت باشد و به یاری

۱- منطق الشفاء، ص۱۴.

۲- جوهرالنضید، (شرح علامه حلی)، ص۱۹۷.

۳- این تعریف از مجموعه مناظرات پیامبر و امامان معصوم و عالمان علم کلام و قرآن و سنت استنباط و ساخته شده است.

دلایـل عقلی، نقلی، فلسـفی و منطقی مشـهور است و مقبولاـت در قـالب گفتگـوی محبت آمیز بین طرفین برای کشف حقیقت انجام گیرد.(۱)

بی گمان با این تعریف و آن هـدف مناظره مورد نظر را از مجادله کاملا جدا می شود، زبیدی در تاج العروس مناظره را معادل مذاکره گرفته است و چنین تعریف می کند:

منـاظره در میـان دو طرف است که راجع به مسایـل اخلاـقی، سیاسـی، مـذهبی و قـانونی و نظـایر آنهـا به تبادل نظر بپردازنـد و قضاوت نهایی توسط فرد سوّمی که میان دو طرف به حکمیت می پردازد بیان شود.(۲)

راغب اصفهانی نیز در تعریف مناظره می گوید:

مناظره عبارت است از گفتگو و نکته بینی دو جانبه و رو در رو در آن چه انسان بـدان معتقـد است و این همان بحث و کاوش است که اعم از قیاس می باشد؛ چون هر قیاسی نظر و کاوش است؛ اما هر نظری قیاس نیست. (مفردات راغب ماده نظر)

چند نکته ضروری

۱. چنـد واژه است که با لغت مناظره و مجادله شـباهت زیادی دارند، ولی در عین حال با همه آنها مرادف به حساب نمی آیند ماننـد مبـاحثه، مجـادله، محـاوره، مشـاجره، محـاجه و احتجـاج، گفتمـان و محاظره و حوار، گفت وگو، مراء، مکابره، منازعه و منـاقشه. این مفـاهیم بعضـی با فن مناظره مشترکاتی دارنـد و برخی می تواننـد مرادف باشـند ماننـد مباحثه، محاوره محاضـره و حوار؛ اما سایر مفاهیم با مجادله و مغالطه همسان انـد؛ البته بعضـی ها مناظره لغوی را هم سـنگ مجادله گرفته اند و به این معنا برای مناظره انواعی نقل کرده اند که بسیار سـست و بی پایه است مثل مناظره جدلی، مغالطی، خطابی، شعری و مناظره برهانی در صورتی که برهان یک نوع استدلالی است که از مقدمات یقینی تشکیل می شود و انسان را به نتایج قطعی می رساند.

به قول رهبر خرد برهـان از حجت و دلیلی که اعتقـاد جازم و مطابق با واقع را می رسانـد تشـکیل شـده و مبادی برهان منحصـر است در یقینیات،(۳) بنـابراین قیاسات برهانی الزاماً دو طرف لازم نـدارد در حالی که در مناظره داشـتن دو طرف الزامی است؛ وانگهی منـاظره جـدلی و مغـالطی همـان جـدل و مغـالطه است و منـاظره خطابی و شـعری نمی توانـد از اقسام مناظره به مفهوم اصـطلاحی آن باشـد. البته منـاظره اصـطلاحی می توانـد به مناظره برهانی، علمی، منطقی، فلسـفی، کلامی، سیاسـی، اقتصادی، دینی و اجتمـاعی به مناسبت هـای موضوع تقسیم شود؛ چرا که هـدف از منـاظره نیز دستیـابی به واقعیت و احقاق حق و ابطال باطـل براسـاس محبت و انصـاف و دلیـل و برهان است و به قول بوعلی سـینا به جز برهان، صـناعات و قیاسات دیگر نمی تواند یقین ما را اشباع نماید.(۴) از جانب دیگر علمای علم منطق اصول گفتگو را به هشت قسم تقسیم کرده اند:

۱. تعلیم و تعلم؛ ۲. مجارات (گفتگوی اسـتاد و شاگرد)؛ ۳. مناظره؛ ۴. معانده؛ ۵. اختبار و تبادل اطلاعات؛ ۶. مجادله و گفتار ستیزی؛ ۷. خطابه و سخنوری؛ ۸. شعر و شاعری.(۵)

۱- غربی هـا مناظره را هوش آزمایی و نبرد افکار تعریف کرده انـد و گفته انـد در این نبرد پیروزی نصـیب کسـی است که در مسایل غور و تأمل کند آداب مناظره و فن خطابه دکتر پاشا صالح، ص۱۲۹.

۲- تاج العروس من جواهر القاموس، ج۷، ص۵۴۲.

۳- رهبر خرد، ص۳۳۵.

۴- المنطق الشفا، کتاب جدل، ص۱۹.

۵- موسوعه مصطلاحات علم المنطق عند العرب، ص۱۰۱۱ و ۹۳۳. عالمان قدیم در زمینه آداب مناظره کتاب هایی نوشـته اند، امـا از مبـادی تصوری و قیاسـات و آفـات آن غافـل مانـده انـد مثل کتاب های آداب البحث خواجه نصـیر، آداب البحث شـیخ سلیمـان البحرانی، آداب البحث سـمرقندی، آداب البحث ابن میثم بحرانی، آداب البحث علامه حلی، آداب البحث و المنـاظره میرغیاث الـدین، آداب التخاطب، آداب المناظره تنکابنی، آداب المناظره شـیخ احمـد نجفی، آداب المناظره عبـدالغفار رشتی، آداب المناظره شیخ مهذب الدین و میرفخرالدین و ماحوزی و فاضل کبیر کاشی.

در این تقسیم مناظره را از مجادله جدا ساخته اند؛ معانده نیز همان مغالطه اصطلاحی است.

۲. بیشتر منطقی ها مناظره را هم سنگ مجادله قرار داده اند؛ سپس تمام آداب و قواعد فن جدل را در باب مناظره آورده اند، لیکن بعضی از علما مثل شهید ثانی در آداب المتعلمین بدون اینکه مناظره را تعریف کند تنها به آداب آن پرداخته است در صورتی که اول باید مناظره را با مبادی تصوری و تصدیقی مشخص کرد، سپس به آداب و مراحل آن پرداخت، ولی اگر مقداری دقیق تر بنگریم خواهیم فهمید که هدف اصلی از مناظره، روشن ساختن یک امر مجهول به کمک دلایل منطقی عقلی و نقلی و علمی است؛ یعنی کشف حقیقت برای طرف های درگیر یا شنوندگان و یا حاضران و یا مجموع آنان در آن جلسه است. وانگهی مناظره در اسلام براساس منطق صحیح و بر پایه محبت باید اجرا گردد. در حریم مناظره اسلامی و عقلانی، ستیزه جویی و برتری خواهی و هم چنین اقناع انگیزه شهرت طلبی و جاه و مقام و کسب محبوبیت اجتماعی، خودنمایی و جلب توجه مخاطبان راه ندارد. اسکات رقیبان و یا رسوا نمودن آن ها در ماهیت مناظره منطقی و سالم وجود ندارد، بلکه از گناهان کبیره است.

مناظره های رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام با علمای ادیان و معاندان دین ــ که نمونه هایی از آن ها را در همین کتاب آورده ایم ــ دلیل روشنی است بر جدایی ماهیت مناظره از مجادله و نظائر آن.

۳. در مناظره دینی و گفت وگوی عقلانی، نیرنگ و ترفند به کاربرده نمی شود؛ بر خلاف مجادله اصطلاحی و فنی که طرفین مجادله گر همچون شطرنج بازان حرفه ای هستند که می خواهند طرف مقابل را غافل گیر نموده و به اصطلاح او را ناک اوت کنند و از این رو غالباً منجر به تشدید عداوت ها و تحریک خصومت ها و گسستن پیوند دوستی های کهن می شود. به همین دلیل، اسلام پیروان خود را از مجادله و مراء برای همیشه نهی نموده است به خصوص هنگام حج و اعتکاف، زیرا فلسفه تشریع آن ها خودسازی و کسب تقوا و معنویت است و تنها مجادله احسن در قرآن کریم در موارد ضرورت مجاز شمرده شده است. گرچه مناظره گران متعهد و با تقوا نیز در موارد اضطرار، آنهم به مصلحت مخاطبان، می توانند طرف را با مجادله احسن به سکوت وا دارند و دلیلی را که رقیب معتقد است پیش کشیده و راه پاسخ را از هر جهت به روی طرف مقابل ببندند. معروف است، که جمعی از علمای بغداد از سنی و شیعه برای شنیدن مناظره صاحب تفسیر آلوسی با مرحوم شیخ مرتضی آل یاسین در مرکزی تجمع نمودند؛ مرحوم آل یاسین اصرار کرد تا آقای آلوسی مناظره را شروع کند. مفسر بزرگ اهل سنت گفت: طبق حدیث عایشه ام المؤمنین، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در لحظه بیماری ابوبکر را به جای خود برای اقامه نماز جماعت فرستاد نه امام علی را، شما چه جوابی دارید؟ مرحوم آل یاسین سکوت عمیقی کرد، مجلس هم ساکت است؛ ناگهان سربلند کرد و فرمود: «انّ هـذا الرّجـل لَیَهجر» اشاره به هنگامی است که پیغمبر فرمود قلم و دواتی حاضر کنید تا وصیتی بنویسم که هرگز گمراه نشوید و خلیفه دوم گفت: بر رسول اکرم تب غلبه کرده و دارد هذیان می گوید، یعنی امر او و عمل او در این حالت از نظر اهل سنت حجت نیست. آلوسی از جواب عاجز ماند، حرکت کرد و از مجلس رفت.(۱)

ص:۱۵

۱- تاریخ طبری، ج۲، ص۴۳۶ ؛ البدایه و النهایه، ج۵، ص۲۰۰؛ طبقات ابن سعد، ج۲، ص۲۴۶. طبق نظر بعضی از مورخین

عایشه به ابوبکر گفت: به جای پیامبر (ص) نماز جماعت بخوانند، ولی وقتی رسول خدا متوجه شد دستور داد حضرت علی (ع) و فضل بن عباس زیر بغل پیغمبر را گرفتند و چون به نزدیک محراب مسجد رسید دید ابوبکر در محراب می خواهد اقامه نماز جماعت کند «فاو مأبه ان تاخر عنه» اشاره کرد و ابوبکر کنار رفت و رسول خدا در محراب ایستاد. (طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۰۴؛ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۱۸۱؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۶).

۴. در مباحث مناظره مانند جدل نیز از کلمه «وضع» و «موضع» و «سایل» و «مجیب» استفاده شده است. مقصود از وضع، رأیی است که شخص بدان اعتقاد داشته و یا ملزم به قبول می شود، هرچند که عقیده نداشته باشد. چرا که با «وضع» و «مواضع» است که نظریات سیاسی و اجتماعی و اعتقادی افراد مشخص می شود، از این رو ایستادگی و حفظ آن مطلوب است. از سوی دیگر هر مناظره ای به سایل و مجیب نیز نیاز دارد.

۵. در این کتاب سعی داریم مناظره را - که از یک سو با مجادله احسن قرآنی شباهت هایی داشته و از جانب دیگر سابقه تاریخی در اسلام و میان ملت ها دارد — در قالب مناظره به عنوان یک فن مستقل با تمام مبادی تصوریه و تصدیقیه و قواعد، آداب و ضوابط و آفات آن بیان کنیم و هم چنین موارد اشتراک و افتراق آن را با فنون مجادله، مغالطه و خطابه نیز مشخص سازیم تا برای کسانی که به این نوع فن تبلیغ علاقه دارند مفید و راهگشا باشد.

۶. فن دیگری که لازم است مبلغان از آن آگاه باشند مغالطه است؛ زیرا با کمال تأسف قیاس مغالطه بیشتر از قیاس برهان در کلمات فیلسوف نمایان و سیاسی کاران وجود دارد. بر این اساس، مبحثی گذرا جهت آشنایی با این فن و خصوصیات آن اختصاص یافته است.(۱) و از سویی دانستن فن مغالطه نظیر شناختن آفات و میکروب ها در پزشکی و گیا پزشکی و پیراپزشکی است که اگر افراد فریب خورده یا مغرضان بخواهند او را فریب دهند یا ذهن طرف و یا مخاطبان را مسموم کنند مناظره گر توان مقابله به مثل را داشته باشد و فریب نخورد.

۷. فن خطابه، یکی از فنون دیگری است که در این کتاب به صورت اجمال به آن پرداخته شده است. تبلیغ گفتاری در واقع فن اصلی مبلغان حوزوی می باشد که همگی باید با قواعد و مبادی سخنوری و انواع و آفات آن آشنا شوند، زیرا بدون آشنایی با فن خطابه مبلغ نمی تواند در عرصه های اجتماعی و حتی در مناظرات، تبلیغ سودمندی داشته باشد. ولی متأسفانه درس رسمی و عمومی حوزه نمی باشد.

۸. فن شعر نیز از فنونی است که مبلغان باید از قواعد و ضوابط آن بی اطلاع نباشند چرا که شعر نو و قدیم بسیار اثرگذار است. تأکید می شود که وجود برخی از مشترکات در مبادی تصوریه و تصدیقیه، صنایع خمس دلیل بر وحدت آن ها در اصول و قواعد نمی شود بلکه هر کدام موازین خاص خود را دارند و مناظره در تعریف و هدف از مجادله و مغالطه و خطابه جدا می شود گرچه در قسمتی از هدف که اقناع و ترغیب باشد و بعضا مبادی با خطابه اشتراک دارد.

۹. اثر حاضر مجموعه ای فنی و تخصصی است که برای مبلغان دینی و مدافعان اسلام و آشنایان با صناعات خمس نگاشته شده است. از این رو عموم مردم بدون آموزش های لازم نمی توانند از آن بهره کافی ببرند، وانگهی این نوشته می تواند متن درسی باشد و

۱- علما می گویند علم سحر حرام است ولی برای ابطال سحر و زدودن عوارض آن جایز است، هاروت و ماروت دو فرشته بودند آمدند تا ساحران و رمالان و جادوگران را رسوا سازند و مشت آنان را باز نمایند. لیکن مجبور بودند اول فنون مذکور

را بیاموزند و سپس راه ابطال آن را نیز تعلیم دهند، تا مشت آنها را باز کرده اثرات سحر و جادو را خنثی نمایند ولی متأسفانه گروهی یادگرفته سوء استفاده نمودند.

اساتیـد فن برای مبلغـان و نوآموزان مباحث آن را مطرح و تشـریح نماینـد و سـپس از نظر علمی و کاربردی آنان را بیازماینـد، آنانی که برای اداره جلسات مناظره مناسب باشـند بایـد شـناسایی شده و به کسب معلومات ضـروری و اطلاعات لازم تشویق و مجهز شوند و با تعلیمات و تمرینات کافی جهت اعزام و شرکت در مناظرات به مناسبت های مختلف اعزام شوند.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

محمدباقر شریعتی سبزواری

ص:۱۷

فصل اول: مبادی تصوریه و تصدیقیه مناظره

اشاره

ص:۱۹

هر علم و فنی نیازمند روشن شدن مبادی تصوریه و تصدیقیه آن می باشد وگرنه نمی توان بر آن نام علم و فن نهاد. مبادی تصوریه هر علمی عبارت است از: تعریف، موضوع و فایده و اجزاء و جزئیات و اعراض ذاتیه آن علم و هم چنین واضع آن فن و تاریخ پیدایش و پیشینه آن، چرا که تصور مسائل هر علمی به آن ها بستگی دارد ولی مبادی تصدیقیه عبارت است از قضایای بدیهی که موجب توصل و کشف تصدیقیات مجهول می شود و آن را اصول متعارفه می نامند که یکی از آن ها امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین است و از سایر قضایای فلسفی تشکیل می دهد مانند ثبوت شیء لشی فرع ثبوت مثبت له(۱)محمولی بر موضوعی بار نمی شود و از آن سلب هم نمی گردد مگر به کمک ام القضایا و در صورتی که مبادی تصدیقیه بدیهی نباشد یا قبول آن به دلیل حُسن ظنِ شاگرد به استاد باشد آن را «اصول موضوعه» می نامند.

تعریف مناظره و اقسام آن

تعریف بر دو قسم است: لفظی و اصطلاحی. مناظره از نظر لغت از ماده «نظر» اشتقاق یافته و به معنای نگاه و دیدن آمیخته با تفکر است. نظر کردن در امری یعنی فکر و تأمل در آن چیز؛ علم النظر یعنی علم استدلال که معمولاً به علم کلام گفته می شود، مناظره: گفت وگویی است متفکرانه در موضوعی از موضوعات براساس ضوابط و موازین خاص. بنابراین می توان گفت: مناظره در اصطلاح اسلامی عبارت است از: گفت وگوی دو نفر یا

۱- تعریف مشترک دیگر بین مناظره و جدال این است: «صِناعه تمکن الانسان من اقامه الحجج المؤلّفه من المسلمات او من ردّها حسب الاراده و من الاحتراز عن لزوم المناقضه فی المحافظه علی الوضع» جدل یا مناظره صناعتی است که انسان را بر اقامه براهین ساخته شده از مسلمات یا ردّ آن ها مطابق خواسته خودش قادر می سازد تا از وضع خود دفاع کند به طوری که نقضی بر آن وارد نشود.

بیشتر، براساس استدلال و دلایل مقبول طرفین به منظور کشف حقیقت و اقناع طرف مقابل و یا حاضران در جلسه (یا بینندگان و شنوندگان از طریق صدا و سیما) یا روش های دیگر منتها بر اساس انصاف و محبت، بر خلاف مجادله. گاهی گفته می شود «المناظره من النظر و الاعتبار و الغرض منها المباحثه عن الرأیین المتقابلین، یعنی مناظره از ماده نظر و اعتبار گرفته شده و غرض از آن بحث و گفتگو در باره دو عقیده متقابل است. هر یک از طرفین مناظره متکفل اثبات یکی از آندو می شود.(۱) ولی آنانی که مناظره را به مفهوم مجادله گرفته اند این گونه تعریف کرده اند:

«انها صناعه علمیه یقتدر معها - حسب الامکان - علی اقامه الحجه من المقدمات المسلمه علی ای مطلوب یراد و علی محافظهِ ای وَضع یَتّفقُ عَلی وجه لایَتَوجّه علیه مناقضه» به عبارت روشن تر، مناظره فنی است که انسان به وسیله آن با استفاده از مقدمات مقبول و مواد استدلال های پذیرفته شده بتواند هر مطلبی را که بخواهد اثبات کند و هر عقیده ای را که خواست مردود جلوه دهد، به گونه ای که تناقض متوجه کلام طرف نشود(۲) و این نیازمند آشنایی با قواعد آن ها و تمرین فراوان است. مناظره موضوع مشخصی ندارد و هر موضوعی از موضوعات علمی، اجتماعی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی، فقهی و فلسفی می تواند در معرض مناظره و با جدل و گفت و گو قرار گیرد. فایده مناظره راستین هم کشف حقیقت و اقناع طرف مقابل و سایر مخاطبان براساس حکمت و محبت است نه ستیزه جویی و دشمنی.

سه تن از اساتید سخنوری و مناظره در دانشگاه های مختلف آمریکا «مناظره» را هوش آزمایی و نبرد افکار تعریف کرده اند که در این نبرد پیروزی نصیب کسی است که به صورت مؤثری در مسائل غور کند و گوی سبقت را در این میدان می تواند برباید که در اندیشه و افکار مهارت و شایستگی خاص نشان دهد.(۳)

در هر صورت از نظر نگارنده: مناظره یک نوع گفت و گوی سازنده و مبادله گفتاری و کلامی است بر اساس انصاف و صداقت و به یاری دلایل مقبول و گفتار محبت آمیز برای کشف حقیقت، هر چه باشد. از این رو پیش از آن که به قواعد و شیوه های گوناگون مناظره پرداخته شود لازم است پس از بیان تعریف و موضوع، نخست به فایده و ضرورت این فن

۱- منطق الشفاء، ج ۶/۲۲.

۲- اثبات هر صفت و خاصیتی برای موضوعی متفرع بر وجود آن موضوع است.

۳- ۱) Iiow to debate, by Eiarrison Boy a summers Forest Livings) آداب سخن و اصول سخنوری، ص ۱۲۹.

برای همگان به ویژه برای دانشجویان و طلاب علوم دینی و دانشمندان مناظره گر به طور مبسوط تری اشاره کنیم:

همان گونه که مطرح شد مقصود از مناظره در این کتاب تبیین، شاخه ای از مقوله جدال اصطلاحی نیست بلکه در حقیقت از سنخ «جدال احسن است» که قرآن آن را پیش نهاد نموده و بر آن تأکید کرده است نه مجادله اصطلاحی که از صناعات پنج گانه است. بی گمان جدال احسن که قرآن آن را اعلام داشته به نوبه خود قواعد و ضوابط خاصی را در پی دارد و می تواند روش نیکوترین مجادله و تبلیغ را که همان شیوه «مناظره اسلامی» است به انسان بیاموزد و بی گمان اگر فن مناظره و جدال احسن را هنر مستقلی خارج از صناعات خمس بدانیم از جاده مستقیم منحرف نشده ایم، چرا که در فن مجادله منطقی، «جدال احسن» وجود ندارد و از اقسام آن به شمار نرفته است.

گذشته از اینکه از تعریف مناظره بر می آید که صنعت مستلقی است. از صناعات پنجگانه علم منطق نمی باشد. همان گونه در دایره المعارف بستانی می گوید: «مناظره علمی است که چگونگی آداب هر طریقی را برای اثبات و از آن مباحثه و در اصطلاح اهل علم بر نظریه پردازی دو طرف در دو موضوع متخالف برای اثبات مدعای درست نیز گفته شده است و هو اخصّ من القیاس. (۱) بنابراین تعریف ها مناظره نه از مقوله قیاس است نه از فنون مجادله و مغالطه ونه از سنخ فن خطابه است بلکه یک فنی است مستقل و مجزّا.

ضرورت مناظره و فواید آن

در این قسمت به ضرورت مجادله احسن و مناظره و گفت وگوهای سازنده می پردازیم.

یکم. انسان ها، به ویژه مبلغان دینی، در باب آراء و عقاید مذهبی و مسائل سیاسی ــ اجتماعی و فرهنگی و سایر مسائل روزمره با اندیشه های دیگران یا دگراندیشان در مباحث مختلف، درگیرند و هر کسی در این عرصه ها برای اثبات عقاید خویش و تبلیغ آن در جامعه دلایل و برداشت هایی دارد و مایل است دیگران را با خود هم عقیده و همراه سازد، طبعاً در مقام بحث و گفت وگو کار آن ها گاهی از مناظره معقول گذشته و به جدل کشیده می شود. و به اصطلاح دو طرز تفکر و یا دو نحله کلامی یا سیاسی در برابر هر «وضعی» موضع

۱- قاموس منطق اللغه العربیه، ص۹۰۷، ناشر مکتبه لبنان.

می گیرند: گروهی در صدد اثبات آن «وضع»(۱)، جمعی در مقام ابطال آن برمی آیند، به همین جهت، جدال و مناظره کلامی در مسائل سیاسی، اجتماعی و اعتقادی پدید می آید و هر گروهی در جست وجوی دلایل مقبول بر اثبات مطلوب خویش و اسکات و یا اقناع خصم یا طرفدارانشان و یا مستمعان و مخاطبان بی طرف، می باشند. اگر کسی در فن گفت وگو و مناظره وارد نباشد نمی تواند در مقابل رقیبان مقاومت نماید و از آن جایی که مبلغان دینی وظیفه دارند مردم را در این گونه حوادث و توفان های اعتقادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در حد ممکن یاری رسانیده و هدایت کرده و نگذارند جمهور مردم تحت تأثیر گفتارهای باطل قرار گیرند پس لازم است قواعد و آداب مناظره را بدانند تا در مناظره ها عملا پیروز شوند.

دوّم. اگر چه برهان منطقی در مباحثه ها راهی استوار و تضمین شده است لیکن علل و عواملی باعث می شود که در مواردی برهان به کار نیاید و آشنایی به طرق سفسطه، جدل و یا مناظره ضرورت پیدا کند، چرا که طرف مقابل او یا مستعمان مناظره غالباً فهم برهان را ندارند، از این رو مجادله گران می خواهند با هوچی گری و سفسطه بازی مخاطبان را متوجه گفتار خود نمایند از این رو یادگیری و تعلیم آن بر کارشناسان دینی ضروری است.

سوم. هر موضوعی که مورد بحث و مناظره دو گروه واقع می شود از نظر علم منطق، بلکه در متن واقع یک برهان راستین بیشتر ندارد، از این رو هر دو گروه نمی توانند به آن تمسک جویند، چرا که حقیقت در هر مسئله ای یکی بیش نیست؛ وقتی در بحث و موضوعی، حق با یک طرف باشد طرف مقابل باید قانع گردد وگرنه ناگزیر به سفسطه و جدل روی می آورد تا مدعای باطل خود را اثبات و نظریه حق را باطل نماید.

چهارم. معمولاـ عقلِ توده مردم از ادراک مقدمات برهان عاجز است، چرا که معمولا مقدمات برهان از قضایای مشهور و مأنوس اذهان عموم تشکیل نمی شود ولی در مجادله و مناظره که هدف، اسکات یا اقناع خصم در برابر مردم می باشد معمولا از شیوه های جدلی استفاده می شود؛ البته از نظر اسلامی تا جدال احسن در میان باشد نوبت به سفسطه و مجادله نمی رسد؛ جز این که حق طلب به مقابله به مثل در بعضی از موارد ناگزیر شود.

پنجم. هر کسی که بتواند بر اثبات مدعای خود برهان بیاورد یا آن را به هر نحوی شده به مخاطبان تفهیم کند و یا از قضایای مأنوس و مألوف استفاده کند مانعی ندارد، ولی اگر

۱- مقصود از وضع رای و عقیده است.

ذهن طرف مقابل و یا شنوندگان از فهم برهان قاصر باشند بی شک باید راه جدل و سفسطه را بشناسد و به کار برد و یا به حکم ((فاعتدوا علیهم بمثل ما اعتدی علیکم)) با رقیب مبارزه به مثل کند وگرنه شکست می خورد بنابراین در صورت ارائه دلایل سفسطه آمیز از سوی رقیب، طرف مقابل اگر با جدل مغالطه یا مناظره آشنا نباشد و مقابله به مثل نکند گرچه حق با او باشد باز هم از نظر مخاطبانِ کم تجربه و شنوندگانِ عامی، محکوم به شکست تلقی خواهد شد.

ششم. فواید جنبی دیگری نیز بر صناعت مناظره و مشابهات آن مترتب است که عبارت است از:

۱. تقویت و تمرین ذهن برای تحصیل مقدمات برهان، صاحب این صناعت می تواند در هر مسئله ای، مقدمات فراوانی را در قالب استدلال هایی خطابی، مناظره ای، فلسفی و دینی و یا جدلی به گونه ای اقامه نماید و طرف مقابل را بدون ایجاد خصومت، خلع سلاح کند.

۲. تحصیل یقین و کسب مهارت، چرا که انسان با قدرت مناظره می تواند برای هر یک از طرفین ایجاب و سلب، مقدماتی فراهم نماید، سپس صحت و سقم هر کدام را نفی و اثبات نموده و حق را بیرون بیاورد.

۳. آسان شدن فهم مصادرات(۱)و آن عبارت است از اصول پذیرفته شده ای که فهم آن برای نوآموزان، مشکل است مانند اصول موضوعه و متعارفه که در منطق و ریاضیات و سایر فنون مطرح می باشد، از این رو با مقدمات جدلی و مناظرات کلامی زمینه تصدیق و فهم آن ها فراهم می شود. بدون این که نوآموزان توجه به اصول موضوعه و مصادرات داشته باشند.

۴. بسیاری از افراد روحیه غلبه جویی دارند مبلغان نیز برای خدا می خواهند بر معاندین و یا شکاک ها غالب شوند، از این رو باید با قواعد مناظره، جدل و سفسطه آشنا باشند و اگر مجلس ایجاب کرد در صورت لزوم با دو پهلو سخن گفتن و مبهم گویی و یا با دلیل روشن

۱- مبادی تصدیقیه علم هرچند واضح و روشن می باشند مانند امتناع اجتماع نقیضین و ارتفاع آن دو لیکن نوآموز ممکن است با شک و تردید به آن ها بنگرد و یا با سفسطه به انکار کشیده شود چنان چه منطق مادی با طرح آشتی تضادها موضوع فوق را زیر سؤال برده است. و شب و روز را دو امر متناقض می داند که پیوسته با هم جمع می شوند غافل از این که شب و روز در دو زمان پیدا می شوند و یا اتم دارای بار الکتریسیته مثبت و منفی است؛ منفی ضد مثبت است، در صورتی که در مقام مفهوم ضداند نه بر حسب مصداق غافل از این که به قول شاعر: در تن_اقض هشت وحدت ش_رط دان وحدت موضوع و محمول و مکان وحدت شرط و اضافه، جزء و کل قوه و فع___ل است در آخ___ر زم______ان

بر خصم چیره شوند و به اصطلاح آنان را با طرح سؤالات و شبهات مبهوت سازند چنان چه خواهیم دانست که قرآن نیز چنین جدالی را تأیید کرده است)فبهت الذی کفر(۱).

۵. نوآموزان پیش از رسیدن به مرحله ای که بتوانند برای هر مدعایی برهان اقامه نمایند نیازمند استفاده از شیوه های غیر برهانی می باشند تا ذهنشان ورزیده و خلاق و فکرشان برای اقامه برهان نیرومند و آماده گردد و بر معلومات و سرعت انتقال آنان، افزوده شود پس نخست باید شیوه های مغالطه، سفسطه، مناظره و جدل را بیاموزند.

۶. مبلغان جوان در عصر ارتباطات و انفجار اطلاعات و گفتگوی تمدن ها لازم است با شیوه های مناظره آشنا شوند چرا که ممکن است در برابر هجوم سفسطه های جدید و قدیم مخالفان قرار گیرند اگر با قواعد این فنون از طریق نوشتاری و کتاب جامعی آشنا نباشند بسا امکان دارد تحت تأثیر مقالات باطل قرار گیرند و در عقاید خود متزلزل شوند چنان چه در زندان ستم شاهی گروهی از طلاب جوان و مبتدی تحت تأثیر سفسطه های منافقین واقع شده و برخی از آنان از روحانیت جدا شدند(۲) مبلغ باید با دشمن فرضی و ساختگی به بحث و گفت وگو پرداخته و او را محکوم سازند. استاد ما مرحوم محقق داماد قدس سرّه می فرمود: یکی از شاگردانم می گفت: من هر کتابی را که می خوانم فکر می کنم حق با نویسنده است. به او گفتم هنوز مجتهد نشده ای. آدمی باید در هر زمینه ای نقّاد و موشکاف باشد تا حق و باطل را از هم جدا سازد. شهید مطهری همواره سفارش می کردند و می فرمودند: موضوعی مطالعه کردن و تمام نظریات را جمع کردن، خصلت نقادی را در انسان بارور می سازد، مطالعات متفرق، ذهن را از خلّاقیّت می اندازد و آدمی را کلکسیونی از حفظیات می سازد، و قدرت تحلیل را باز می ستاند.

اکثریت قاطع مردم در زندگی و نیز در ارتباط با یکدیگر و اعضای خانواده و یا مخالفان سیاسی و اعتقادی، گرفتار تضاد در عقیده می شوند و میل دارند به نحو شایسته ای امور داخلی را حل و فصل نمایند. امروز در دنیای سیاست و اقتصاد «مذاکره»، «مباحثه» و

۱- بقره، آیه ۲۵۸. در حدیث درباره عالمان فاسد و درباری دارد که فباهتوهم فی دینکم. (کافی ج۲، ص ۳۷۶) آنان را با طرح پرسش ها و مجادله ها مبهوت و متحیر سازید، برخی از بی سوادها معنا کرده اند که به آنان تهمت بزنید غافل از این که تهمت زنی در عرصه اخلاق اسلامی درباره بدعت گذاران نیز نادرست است.
۲- آنان جنیان را به سازمان جاسوسی سیا و موساد و عوامل مخفی تفسیر می کردند، فی قلوبهم زیغ را بینش تنگ نظرانه، «و الشفع والوتر» را قسم به تزوآنتی تز و سنتز، نه به نماز شفع و وتر در نماز شب، معنا می کردند و افراد مبتدی تحت تأثیر قرار می گرفتند. در صوتی زیغ به معنای میل به باطل است نه ضیق.

«مناظره» از موضوعات مهم و حیاتی تلقی می شود، زیرا مناسب ترین و سریع ترین راه حل ها از طریق «مذاکره» و گفت وگوست و از این راه است که می توانیم به بدبینی ها و سوء تفاهم هایی که منشأ پیدایش تضادهای داخلی است خاتمه دهیم.

۷. تبادل اطلاعات: یکی از مهم ترین فواید گفتگو و مناظره و بحث و گفتمان اصطلاحی، تبادل متقابل اطلاعات است.

افراد به هنگام مناظره و گفت وگو، اطلاعات لازم را در اختیار یکدیگر قرار می دهند و از چند و چونِ نظریات یکدیگر باخبر می شوند و در نتیجه هر کدام به خواسته های مطلوب خود دست یافته و بعضاً راه حل عقلانی و منطقی آن را پیدا می کنند و در نهایت به مقصود می رسند. «مذاکره» پدیده تازه ای نیست که بخواهیم ضرورت آن را بازگو سازیم.

افراد بشر در تمام مقاطع زندگی با این امر مهم سروکار داشته و دارند. گفت وگو و مذاکره در خرید و فروش، در کسب و تجارت، در حل اختلافات سیاسی، اجتماعی و خانوادگی، در انتقادها، تشویق ها، تجلیل ها، گزینش ها، تنبیه ها، توجیه ها، توديع ها و مشاوره ها، نقش مهمی را ایفا می کند، ولی در صورتی می توانیم به نتیجه مطلوب برسیم که از ضوابط مذاکره و گفت وگوی صحیح و مفید اطلاعات کافی داشته باشیم. در غیر این صورت، «مذاکره» در نهایت به «مجادله» و «مشاجره» و آن دو نیز به «منازعه» منجر می شود و تضادها را تشدید خواهد کرد و به جای تفاهم و دوستی کینه و کدورت، اختلاف و نزاع پدیدار می گردد. بسا ممکن است عناصر متعصب و نادان مجادله و مناظره را به نزاع و منازعه فیزیکی بکشانند. همان گونه که در مشاجرات سیاسی و منازعات ورزشی و گاهی در مجلس نمایندگان نیز این گونه برخوردها و منازعات به چشم می خورد.

مناظره مانند مجادله و مغالطه و نظائر آن و فن خطابه به موضوع خاصی ندارد و هر مقوله از مقولات را می تواند در بر گیرد و شامل می شود و در هر موضوعی می شودبه مناظره پرداخت.

مبادله گفتاری بهترین راه تفهیم مقاصد

در هر صورت یکی از امتیازهای انسان بر حیوان، قوه ناطقه و تکلم است؛ تنها انسان است که از طریق گفت وگو روابط خود را با همنوعان خویش برقرار کرده و از اندیشه و مقاصد یکدیگر اطلاع پیدا می کند. این حقیقت ذاتی و فطری یکی از تکیه گاه های پیامبران در تبلیغ رسالت ها و پیام های آسمانی بوده است و همین غریزه فطری باعث

مجادله های گوناگون اقوام مختلف با پیامبران شده است.

مجادله نوح بـا قوم کافر خویش و هم چنین گفت وگوی هود و صالـح و سایر پیامبران با امت های ملحـد خود به ویژه ابراهیم خلیل با خویشاوندان گمراه و حتی با طبیعت پرسـتان زمان و سرکرده نمرودیان که به بحث می نشیند از مقوله جدال نیکو بوده است و آنان را مبهوت می سازد. لوط و شعیب با اقوام خود و موسی با فرعون و حضرت عیسی با متعصبان یهودی، همه این ها از وجود نمونه هـای بـارز گفت وگوهای دینی در آن زمان به حساب می آینـد. از همه مهم تر و روشن تر احتجاج های پیامبر اسـلام با مشـرکان عرب و مسـیحیان نجران و ماده پرسـتان و منکران خدا و معاندان زمان است که صورت مناظرات و به شکل نیکوترین مجادله های پیامبر و مسلمان ها در کتاب ها انعکاس قابل توجهی دارد.

پس از پیامبر، اهل بیت عصـمت و طهارت این شـیوه را ادامه دادند وبا اقدام به سـنت نیکوی پیامبران، گام های برجسته ای در این راه برداشـتند: مناظره امام علی با دانشـمندان یهود درباره خـدا و صـفات او، در منابع دینی و تاریـخ اسـلام ثبت شده است، امـام حسن و امـام حسـین نیز بارهـا با معاویه و هوادارانش به گفت وگو پرداخته و آنان را محکوم نموده انـد، مناظره های امام بـاقر و امـام صـادق با بقایای خوارج و ملحـدان زمان و منکران خـدا در نیمه اول قرن دوم هجری از نمونه های برجسـته جـدال نیکو بلکه نیکوترین جدال است که برخی از آن ها را در بخش پایانی کتاب مطالعه خواهید نمود.

البته مناظره در میان اغلب ملت های پیشین نیز سابقه داشته است که به چند نمونه از تاریخ مناظره بسنده می کنیم.

تاریخ و پیشینه مناظره

اشاره

پیش از پرداختن به اصول مناظره لازم است به سابقه و تاریخ پیدایش مناظره و جدل اشاره کنیم.

جـدل و مناظره، تاریخی به قـدمت پیـدایش انسان ناطق و متفکر دارد، چرا که انسان ها از عصـر پیـدایش تاکنون همه روزه در مطالب علمی و گفت وگوهای روزمره سیاسـی، اجتماعی و خانوادگی گرفتار مجادله و یا مناظره می شونـد. و مناظره و جـدال به یک معنا رسمی ترین روش بحث و استدلال است که از قدیم متداول بوده. در کتاب قصص الانبیاء استاد عبدالوهاب النجار تحت عنوان «الجـدال فی القرآن» از یک نوع مناظره بین ابلیس و پروردگار که هنگام خلق آدم و امر به سـجده کردن به وجود آمده، یاد

می کند.

آن گونه که در قرآن آمده ذات اقدس الهی از ابلیس پرسید: چرا مخلوقی را که با دست قدرت آفریدم و از روح خود در آن دمیدم سجده نکردی؟ ابلیس گفت: مرا از آتش که دارای نور و نیرو و حرارت است آفریدی و آدم را از خاک تیره و ظلمانی، بدین دلیل من افضل و اشرف هستم و بر آدم خاکی سجده نمی کنم. هم چنین از مناظره ای به شکل استفسار ملائکه از خدای متعال یاد می کند که پس از اعلام خلافت حضرت آدم در زمین عرضه داشتند: آیا کسی را خلیفه و جانشین خود قرار می دهی که آنان در زمین خونریزی و فساد بر پا می کند، در حالی که ما تو را تقدیس می کنیم و به حمد تو سپاس گزاریم؟ خدا فرمود: من از آنچه شما نمی دانید آگاهی دارم.(۱) در آن کتاب از جدال مشرکان و کفار و قوم نوح و ابراهیم، لوط، عاد و ثمود و غیره که در قرآن از آن ها سخن به میان آمده نیز مطالبی آمده است.

پس از نظر قرآن، جدال و مناظره به آغاز خلقت انسان برمی گردد؛ بنابراین یونانی ها آن را به وجود نیاورده اند، بلکه مناظره و نظایر آن با پیدایش اولین انسان ها در کره زمین به وجود آمده است. لیکن مناظره و گفتگو به صورت هدفمند و مدوّن به قرون پنجم و ششم پیش از میلاد بر می گردد در یونان قدیم مکاتب اعتقادی از یک سو و اختلافات مالی از سوی دیگر باعث شد که بازار بحث و مناظره و جدل رونق پیدا کند و قرن پنجم را می شود نقطه تضاد عقاید و پیدایش سوفسطائیان نامید. سردمداران سفسطه دلایل سفسطه و جدل را به علاقه مندان بحث و گفتگو آموزش داده و راه های غلبه بر برقیب را می آموختند. تا آن جا که پروتا گورس و پرودیکوس از اولین افرادی بودند که به آن سر و صورتی دادند پروتاگورس کتابی به نام«فن اقناع» نوشت و مشهور شد وی به شهرهای یونان می رفت و مجالس بحث و گفتگو برپا می ساخت» آنان به قدری به مباحث فن مناظره اهمیت می دادند که آموزش آن را به عنوان شغل انتخاب نموده و به تعبیر افلاطون مغازه دارانی بودن با کالاهای معنوی.(۲) سقراط و شاگردش روش مباحثه را به شیوه«مائیوتیک» ادامه می دادند.(۳)

۱- آن گاه با تعلیم علم الاسما به آدم آن را بر فرشتگان عرضه داشت از پاسخ فرو ماندند، ولی حضرت آدم آن را بیان کرد. ملائکه در برابر علم آدم خاضع و به امر الهی بر وی سجده کردند و فهمیدند که در آدم ظرفیت و استعدادی است که در آن ها نیست.

۲- تاریخ فلسفه، ج۱، ص۱۲۳.

۳- تاریخ فلسفه، ج۱، ص۱۵۲. در این روش استاد به مناظره گران یاری می رساند تا مفاهیم درست را در موضوع مباحثه محور قرار داده و تعریف هایی ارائه داده و سپس صحت و سقم ان را با محک زندگی روز مره می آزماید. به همین منوال ادامه داده تا به تعریف جامع و صحیح دست پیدا شود. (تاریخ فلسفه، ج۱، ص۱۵۲).

ارسطو از انواع دیگری از برهان و استدلالها دیگر سخن گفته مانند استدلالهای جدلی، خطابه ای، مکابره ای، مناقشه ای و سفسطی، که می گوید: مطلوب جدل ادای پاسخ است، خطابه در امر دفاع و وارد ساختن اتهام است، مکابره استدلالی در جهت موفقیت مباحثه است، مناقشه ادامه بحث بدون توجه به تحصیل نتایج مشخص است و سفسطه هدفش به خطا انداختن طرف مخالف و تحصیل نتایج غلط است. جدل با خطابه و مکابره با مناقشه قریب الافق می باشند.(۱)

امروزه نیز مناظره با نظم و ترتیب خاصی مرسوم است، این شیوه بحث و گفت وگو، به نوبه خود قواعد معینی دارد و با منازعه نباید اشتباه شود. مباحثات عمومی به خصوص مناظره یکی از وسایل مهمی است که برای پرورش فکر و قوه ناطقه و تقویت نیروی اراده و ایمان از قدیم ترین روزگاران تا زمان حاضر به کار برده می شود و هر ملتی فراخور عقاید و فرهنگی که داشته اند به شکلی در این میدان قدم نهاده اند، سقراط، سرسلسله حکمای یونان برای ابطال سفسطه و سوفسطائیان از این فن استفاده شایانی کرده است. البته سوفسطائیان و سفسطه را سرگذشتی است که در این مختصر نمی گنجد.(۲)

۱. قدمت مناظره در ایران

هر چند آثار قدیم ایران در این نوع مباحث از میان رفته است، ولی به اقرار بعضی از شرق شناسان غربی، کاخ بلند دانش و مناظره پیش از طلوع منطق و فلسفه در یونان در ایران برپا بوده است، یکی از ایران شناسان شهیر آمریکایی پروفسور ویلیم جکس می نویسد:

این که گفته اند فیثاغورث زیردست استادان «مغ» تعلیم یافته شاید به کلی بی اساس نباشد، ما می دانیم افلاطون آرزو داشت برای تحصیل علم و دانش به مشرق

۱- تاریخ منطق، ۱۷۸.

۲- ر. ک: همین قلم، تحریری بر اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج۱، ص۱۲.

مسافرت نماید. ولی جنگ های ایران و یونان مانع گردید از این که به آرزوی خود برسد پیروان پرادیقوس معاصر سقراط به داشتن آثار زردشت مباهات می کردند.(۱)

با کمال تأسف چون آثار قدیم این نوع معارف به کلی محو شده است به طور قطع و یقین نمی دانیم چه قسم مناظره و سخنوری در این سرزمین رایج بوده و مناظره در ایران باستان چه صورت و شکلی داشته است یکی از اساتید می نویسد:

در آثار پهلوی پیش از اسلام به زبان پهلوی کتابی است به اسم «درخت آسوریک» در مناظره بین نخل و بز که مرحوم بهار ترجمه کرده و در مقدمه دیوان پروین اعتصامی که بیشتر قطعات آن به طرز سؤال و جواب و مناظره بسته شده متذکر شده که این شیوه از قدیم الایام مخصوص ادبیات شمال و غرب ایران بوده است.(۲)

در آثار سخن سرایان بزرگ ایران به میزان کافی مناظراتی داریم که گوینده گاه در طرف مثبت و گاه در طرف منفی قضیه داد سخن داده است و دلایل مطرح شده چه در مقام اثبات چه در قسمت نفی، به اندازه ای قوی است که خواننده می پندارد حقیقت همان است که طرف گفته است در طرف نفی و یا اثبات و جز آن نیست؛ این معنا خود بر بلندای پایگاه سخنوران ایران و تخصص و مهارت آنها در فن احتجاج و مناظره دلالت دارد.

در میان شاعران مسلمان نیز بیشتر مناظرات به شاعران آذربایجان و عراق اختصاص داشته و قصائد اسدی طوسی که در مقوله مناظره است مجموعاً در آذربایجان ساخته شده و سایر مناظرات به شکل نظم و یا نثر از نظامی گرفته تا خواجوی کرمانی گواه بر این مدعاست.(۳)

شیوه مناظره از قدیم ترین اسلوب حسن ادای مقصود و یکی از بزرگ ترین سبک های سخنگویی در شمال و غرب ایران بوده است، ولی معلوم نیست چرا تا این حد در برابر سبک خراسانی محکوم به زوال شده است تا آن جا که جز قسمت کمی از آن در کتاب های خطی بر جای نمانده است.

جدال سعدی با مدعی، مناظرات عقل و عشق شیخ، مناظره شب و روز اسدی طوسی،

۱- دکتر پاشا صالح، آداب سخن، ص۱۲۲.

۲- دکتر پاشا صالح، آداب سخن، ص ۱۲۳.

۳- دکتر پاشا صالح، آداب سخن، ص ۱۲۶.

شمع و چراغ، پروانه و شمع، جام و غلیان، تیغ و قلم و مناظرات مولوی در حدوث و قدم و جبر و اختیار از این امر حکایت می کند. یک نمونه از مولوی می آوریم:

تو ز قرآن بازخوان تفسیر بیت

گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت

گر بپرّانیم تیر آن نی زماست

ما کمان و تیراندازش خداست

این نه جبر و معنی جبّاری است

ذکر جبّاری برای زاری است

گر نبودی اختیار این شرح چیست

وین دریغ و خجلت و آزرم چیست(۱)

۲. تکامل مناظره در اسلام

در آغاز قرن دوم هجری بر اثر رابطه مسلمانان با ملل دیگر و ترجمه کتاب های یونانی و ایرانی به عربی، باعث نفوذ فرهنگ اجنبی در بلاد اسلامی گردید، به گونه ای که تمایلات ملحدانه و جریان های انحرافی ظهور پیدا کرد، ماده گرایان از فضای آزاد اسلام در مکه و منا، سفر و حضر، حتی مسجد پیامبر واماکن مقدس دیگر فرصت یافتند تا به ترویج اندیشه های باطل و ایجاد شبهات بپردازند. رسول اکرم و امامان معصوم با سعه صدر و حوصله تمام توانستند به اشکالات مادیون و پیروان مذاهب مشهور پاسخ دهند. پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امام علی علیه السلام و فرزندانش این سنت رسول خدا را ادامه دادند. گفته می شود گفتار امام هشتم غالباً در سه سال آخر عمرش در طوس به برکت مناظره صادر گردیده است.

توجه به مباحثه، مناظره و نقادی در مکتب تشیع باعث به وجود آمدن فرهنگ تحقیق به گونه مضاعف در حوزه های علمی و دینی شیعه گردید؛ به گونه ای که از عصر تشکل شیعه تاکنون دانشجویان علوم دینی هیچ گاه تسلیم مدعای اساتید به صورت یک سویه و بدون چون و چرا نشده و نمی شوند، حتی در محضر گرامی ترین اساتید با مراعات ادب و اخلاق، شاگردان از نقد و اشکال نمودن دریغ نمی داشتند و این همآوردی و مناظره و مباحثه دینی را بی ادبی و بی حرمتی به استاد تلقی نمی کردند، چرا که از سلف صالح آموخته بودند که «حیاه العلم باالرّدّ و النّقد» اهمیت هر مدرس و استاد در این مکتب بستگی به وجود شاگردان نقاد و مناظره گر دارد، چرا که بدون اشکال و پاسخ و تقریر و نقد و مناقشه بر متون تقریرات و مشاوره و مناظره با اساتید و هم مباحثه ها علاقه جمعی و روح

۱- برای تفصیل بیشتر ر. ک: محمود شهابی، رهبر خرد .

تحقیق بیدار نمی شود و به گفته مقام رهبری:

برای بیـداری مقـام جمعی جز مشـاوره و منـاظره چـاره نیست و بـدون وجود فضای انتقادی سالم و آزادی بیان و گفت وگوی آزاد و حمایت حکومت اسـلامی و هـدایت علما و صاحب نظران، تولیـد علم و انـدیشه دینی و در نتیجه تمـدن سازی و جامعه پردازی ناممکن و یا بسیار مشکل خواهد بود.(۱)

امام خمینی قـدس سرّه پس از تبعیـد به عراق و اسـتقرار در نجف اشـرف درس خارج فقهی را شـروع کردنـد، لیکن برخلاف انتظـارمعمول در درس هـای حـوزوی، دیدنـد کسـی در بیـن درس اشـکال نمی کنـد؛ از شـاگردان و علمـا تقاضـا کردنـد که اشکالات خود را بی پرده مطرح سازند، از این رو شور و نشاطی در محضر درس امام به وجود آمد.

یکی از اساتیـد درس خـارج مـا از نقـد و تحلیـل نظریات فقهی امام راحل رحمه الله به خاطر وجود علاقه منـدان امام رحمه الله خویشـتن داری می کردنـد، نگارنـده عرض کردم بـا وجود بنـده و دیگر یاران صـدیق امام در حوزه درس حضـرت عالی هیچ واهمـه ای از طرح و نقـد نظرات حضـرت امـام نداشـته باشـید، چرا کـه گرمی بخشـیدن به مجـالس مبـاحثه و منـاظره علمی ــ اعتقادی و سیاسـی ــ اجتماعی، ساز و کارهای مناسب خود را می طلبـد، به همین جهت برای انسـجام بخشـی و سازماندهی به نیروهای متخصص و متعهد و ایجاد بستری مناسب راهی جز به وجود آوردن تشکل های علمی و گروه های مباحثه و مناظره به نظر نمی رسـد. احیای سـنت گفت وگو و مناظره با ادیان و مـذاهب و صاحبان انـدیشه و تفکرات تازه، بهترین راه تولید علم و تفکرات جدید اعتقادی و کلامی است، حتی به گفته آقای محمدی ری شهری:

«گفت وگوی تمدن ها برای مشخص شدن حقیقت برای مردم جهان است، چرا که سران استکبار جز منطق زور و تزویر چیزی را پذیرا نمی باشـند. آنان خواهان گفت وگو نیسـتند و هدفشان از آزادی رهایی از قیود اخلاقی و انسانی است، نه آزادی فکر و انـدیشه. موافقت آن ها با گفت وگوی تمـدن ها و نامیدن سال ۲۰۰۱ میلادی به این نام بیش از این که یک اقـدام فرهنگی باشـد رنـگ سیاسـی دارد، با وجود آن برای حوزه های علمیه یک پیام مهم فرهنگی را در بر دارد و آن این است که پـذیرش چنین پیشـنهادی به عنوان گفت وگوی تمـدن هـا و ادیان و دعوت از ریاست جمهوری سابق یک فرصت است. گرچه آنان با پذیرش آن می خواهند ژست آزادی خواهی بگیرند، لیکن گفت وگوی یک مبلغ اسلامی به

۱- نقل از گفتار مقام رهبری.

نام «احمـد دیـدات» با علمای مسیحی در برابر صـدها بیننـده و فیلم بردار نشان دهنـده باز بودن فضای مناسب در جهان کنونی برای گفت وگوی ادیان است. حوزه های علمیه از این فرصت طلایی باید نهایت استفاده را به عمل آورده و افراد مستعدی را در این راه تربیت کنند و به مجامع جهانی اعزام نمایند.(۱)

۳. مناظره در میان مسلمانان

با ظهور اسـلام مناظره مفهوم تازه ای پیدا کرد. جلسات مناظره به شکل های مختلفی ترتیب داده می شد، در مجالس مناظراتی که متکلمان بغـداد، تشـکیل می دادنـد، حاضـران در بیان اعتقادات آزاد بودند، در صورتی که به عقاید و آراء دیگران اهانتی روا نمی داشـتند. بر اساس همین تفکر اسـلامی بود که ملحدان زمان امام صادق علیه السـلام آزادانه در اصول عقاید به مناظره می پرداختند و پاسخ مناسب را دریافت می کردند. کتاب توحید مفضل در این راستا نوشته شده است:

مفضل بن عمر در مسجد مدینه نشسته بود، شنید که ابن ابی العوجاء با یکی از اصحابش کلمات کفرآمیزی را مطرح می کنند. مفضل به مجرد شـنیدن، فریاد زد و او را کافر و زنـدیق خطاب کرد. ابن ابی العوجاء گفت: اگر اهل کلامی بیا با هم به مباحثه بپردازیم، در صورتی که مـدعای خود را با دلیل اثبات کردی می پذیریم و اگر اهل کلام نیستی، مرا با تو کاری نیست. اگر از اصـحاب جعفر بن محمـدی او هرگز بـا گفتـار خشـمگینانه و رکیـک مـا را مورد خطـاب و عتـاب قرار نـداده است. بـا این که سخنانی به مراتب بدتر و زشت تر از ما می شنید، لیکن سعه صدر و تحملی عجیب از خود نشان می داد. حقیقتاً او مردی است حکیم و بردبار و عاقل و متین و از دائره رفاقت و مدارا گام بیرون نمی گذارد. او به دلایل ما چنان گوش فرا می داد گمان می کردیم تحت تـأثیر منطق مـا قرار گرفته است، ولی پس از اسـتماع کامـل، سـخنان مـا را بـا بیـان موجز و دلایـل قاطع ابطال می ساخت.(۲) قرآن کریم نیز از دشنام دادن به مشرکان در مجامع عمومی و مقابله با آن ها نهی می کند و می فرماید:

((وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ

۱- گفتگوهای تمدنها

۲- بحارالانوار، ج ۳، ص ۵۸؛ توحید مفضل، ص ۴۱.

فَيَسُبُّواْ اللّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ))؛(۱)

به کسانی که غیر خدا را می خوانند ناسزا نگویید که آن ها هم عکس العمل نشان دهند و از روی جهل و عداوت و بدون علم و معرفت به ذات اقدس متعال اهانت می کنند.

مباحثه و مناظره در اسلام باید به جدل و مراء منجر نشود و از اغراض شخصی و احساسات کودکانه و تعصبات جاهلانه پیراسته باشد. به گفته سعدی:

دو عاقل را نباشد کین و پیکار

نه دانا خود ستیزد با سبکبار

اگر نادان به وحشت سخت گوید

خردمندش به نرمی دل بجوید

دو صاحب دل نگه دارند مویی

هم ایدون سرکش و آزرم جویی

اگر از هر دو جانب جاهلانند

اگر زنجیر باشد بگسلانند

یکی را زشت خویی داد دشنام

تحمل کرد و گفت: ای نیک فرجام!

بتر ز آنم که خواهی گفتن آنی

که دانم عیب من چون من ندانی

ولتر نویسنده نامدار فرانسوی - که از طرفداران آزادی سخن و نوشتار به شمار می رود - با ژان ژاک روسو روابطش تیره بود. روزی شنید که مقامات سوئیس دستور داده اند تمام کتاب های روسو را درباره اصول حقوق سیاسی بسوزانند. ولتر با شتاب به دیدن او رفت و این عبارت تاریخی را بیان کرد:

من به هیچ وجه با تو هم عقیده نیستم و هیچ کدام از سخنان تو را قبول ندارم، ولی سخن گفتن حق توست و من برای دفاع از حق تو اگر لازم باشد جان خود را نثار می کنم.(۲)

۴. مناظره در دنیای غرب

از پیشینه مناظره در میان غربی ها اطلاعات چندانی نداریم. چون برخی از متفکران اسکولاستیک در قرون وسطی مانند ماتریالیست ها چنان گرفتار دکمی و جزمیت شده بودند که احتمال خطا در تفکرات خود نمی دادند تا احساس نیاز به مناظره داشته باشند، ولی طلوع و غروب فلسفه ها و تحولات علمی و ظهور رنسانس موجب شد که غربی ها به

ص:۳۴

۱- انعام، آیه ۱۰۸.

۲- ر. ک: همین قلم، تفسیری بر اصول و روش رئالیسم، ج۱، ص ۱۹۲.

پلورالیسم و تکثرگرایی روی آورند. موضوع گفتگوی تمدن ها در دنیا طرفداران زیادی پیدا کرده است. گرچه معدودی از غربی ها مانند هانتینگتون Huntington سخنی از جنگ تمدن و فرهنگ ها به میان آورده اند لیکن امروز طرفداران قابل توجهی ندارند و ایده گفتگوی تمدن ها گوی سبقت را ربوده است. به همین جهت مناظره و گفتگو در دنیای غرب جایگاه رفیعی پیدا کرده است. فرانسیس بیکن لردو رولام توماس هابس جان لاک و نیوتن را می شود از پیشتازان مناظره در قرن هفتم در انگلستان بشماریم بیکن معتقد است تنها فایده ای که بر منطق ارسطو متصور است آن می باشد که این منطق، فن مباحثه و شیوه های غلبه بر حریف را به علاقه مندان می آموزد، اما دانستن شیوه های پیروزی در مباحثه مطلبی است و علم غلبه بر طبیعت و رسیدن به حقایق علمی به منظور بهره وری از آن ها در عمل و کاربرد شان در جهت نفع بشر مطلب دیگری است.(۱)

جان لاک نیز کتابی نوشته به نام «تحقیق در فهم بشر» چون در جلسه مباحثه ای شرکت کرد و دید هیچ نتیجه ای از آن فراهم نیامد.

در هر صورت مناظره در دنیای غرب از اهمیت فوق العاده برخوردار است و در طی مباحث به آن پرداخته شده است.

شرایط مناظره کنندگان

از مهم ترین شرایط و آموزش ها که در این دو مقوله می توان مطرح ساخت و قواعد عقلی نیز آن را می طلبد گزینش افراد خاصی است با شرایطی که ذیلاً اشاره می شود تا مناظره به هدف واقعی برسد؛ در غیر این صورت لغو و بی نتیجه خواهد ماند.

۱. آشنایی با قواعد منطقی: شخص مجادل و مناظر باید به قواعد و فرمول های منطقی و صناعات خمس آشنا باشد تا بتواند بر مطلوب خود از طریق قواعد مختلف اقامه دلیل نماید.

و هم چنین بر قضایای مشهورات، مسلمات و مظنونات نیز آشنا و مسلط باشد به خصوص در باب استدلال های تمثیلی، مغالطه ای، اشعار، ضرب المثل ها، حکایت ها و کلمات بزرگان در این گونه موضوعات تسلط کامل داشته باشد.

۲. تسلط بر موضوع و بیان جذاب: مناظره گر باید بیانی جذاب، ادبیاتی نیرومند، آهنگی زیبا و قدرت تسلط بر اعصاب و روان خویش داشته باشد و همچون استادی که بر کرسی تدریس

۱- تاریخ منطق، ص ۴۴۱.

نشسته است از آرامش کافی در طول گفت وگو برخوردار بوده و از عجله و شتاب پرهیز نماید.

۳. دوری از سؤال های مبهم و مغرضانه: از پرسش های مغرضانه و مسئله دار و چند پهلو که باعث ابهام ذهن مخالفان و آلودگی فضای مناظره و خروج از دایره موضوع و عدل و انصاف می شود سخت دوری نماید؛ فی المثل اگر طرف مقابلش خطایی در نوجوانی کرده و یا با کسی که از نظر سیاسی و اخلاقی نامطلوب بوده معاشرت داشته یا یکی از بستگانش خطاکار بوده اند. که فعلا در جامعه منفور می باشد و یا مورد بغض حاکمیت قرار دارد سخت باید اجتناب شود؛ مثلاً اگر بگوید شنیده ام که تو در گذشته سخنگوی بنی صدر بوده ای یا در جوانی به روی مظلومی سیلی نواختی یا سابقه گرایش مارکسیستی داشته ای و یا در دستگاه طاغوت کاره ای بوده ای، آیا هم اکنون نیز به آن گرایش ها باقی هستی یا خیر؟ یا پرسیده شود که: آیا پدر و مادرت از تبار غربتی ها و کولی ها بوده اند و امثال این اباطیل که از شأن مناظره گرانِ حق طلب به دور می باشد و از تمام مطالبی که ارتباطی به موضوع بحث پیدا نمی کند اجتناب نماید، از رقیب نیز تعهد بگیرد که از طرح مسایل نا مربوط جداً خودداری کند. چرا که شنونده هوشمند آن را یک ترفند مغرضانه ای برای فرار از بحث و خروج از بن بست تلقی خواهد کرد و حق را به طرف مقابل خواهد داد و در میان عوامِ مردم نیز تأثیر زودگذر گذاشته ولی در نهایت با روشنگری فرهیختگان، هوادارانش نیز از وی بر می گردند مگر این که حریف مجادله را از حد بگذراند و انسان از مقابله به مثل ناگزیر گردد. به قول شاعر:

ظاهرت چون گور کافر پر حلل

باطنت قهر خدا عزوجل

ظاهرت طعنه زند بر با یزید

با طنت را ننگ می دارد یزید

گر که پوشیمش ز بنده پروری

تو چرا رسوایی از حد می بری

در این صورت با یک اخطار و با جلوگیری مجری از طی مسیر انحرافی مناظره او به اصل بحث برگردانیده شود.

۴. جلوگیری از حاشیه رفتن حریف: در عین توجه کامل و مؤدبانه به بیانات حریف نباید به وی مجال دهد تا دامنه سخن را بی جهت بگستراند و یا مسئله را به شاخه های متعدد تقسیم نماید. البته نه از طریق داد و قال بلکه به وسیله در تنگنا قرار دادن و با تکیه بر نقاط ضعف کلامی او مواضع وی را درهم بکوبد و او را به موضوع اصلی مباحثه برگرداند برای کسب پیروزی در مناظره لازم است در بعضی از مسائل مهاجم باشد نه مدافع، فعال

باشد نه منفعل.

۵. پرهیز از الفاظ رکیک: از فحش و تکفیر و الفاظ رکیک و نازیبا و طرح مسائل ضدارزشی و پرسش های نابجا باید پرهیز گردد، زیرا این نوع گفته ها دلالت دارد که طرف مقابل قافیه را باخته است و اگر حریف از این حربه استفاده کرد بهترین فرصت برای دفاع و ارائه نقاط ضعف گوینده آن است. طرح مسائل شخصی و خانوادگی طرف مقابل و یا پریدن به اشخاص دیگر که از دایره جلسه مناظره خارج می باشند نشان ضعف و بداخلاقی و هوچی گری و نداشتن منطق است گرچه ممکن است در وصول به هدف مقطعی بی تأثیر نباشد لیکن در پیشگاه خدا و خلق آگاه محکوم است چرا که از نظر اسلام هدف وسیله را توجیه نمی کند.(۱)

۶. قاطعیت: مناظره گر باید قرص و محکم و با دلیل و قاطعیت سخن بگوید نه با فریاد و جنجال و نه با ظن و گمان بلکه با منطق و برهان در عرصه گفت و گو بماند، چرا که سر وصدا نشانه ضعف علمی و منطقی اوست: ((فأتوا برهانکم ان کنتم صادقین)).(۲)

۷. عدم مناظره با معاندان: حتی الامکان باید از مناظره با افراد ریاست طلب و برتری جو و خودخواه و معاند در جلسه خصوصی و عمومی به خصوص در مبارزات انتخابی دوری نمود، چرا که چنین کسی هرگز زیر بار حق نخواهد رفت بلکه با تردستی و دروغ پراکنی و حقه بازی در برابر اکثریت ناآگاه به هدفش دست پیدا خواهد کرد در حالی که اگر چنین جلسه ای نبود وی به هدف نمی رسید. چنان چه بحث و مذاکره با افرادی که مجذوب یک مرام و یا مفتون یک مرشد و مراد و یا صاحب قدرت و مقامی شده باشند و او را حق مطلق و مربی بی مانند، می شمارند، باید پرهیز کرد، چون هیچ مریدی را از مرادش ولو باطل باشد با مباحثه و مناظره معمولاً نمی توان جدا کرد مگر در طول زمان اعمال خلاف شرعی را از مربی اخلاق و یا مرادشان مشاهده نمایند و برگردند. کسانی که دست و پای مراد مطاع را می بوسند و نیم خورده او را شفا می دانند و تسلیم محض اویند و گفتار او را

۱- عمرو عاص در جریان حکمیت با صحنه سازی و فریب ابومسلم اشعری حکمیت را به سود معاویه و شکست علی علیه السلام تمام کرد. لیکن مکر و فریب حربه نامرد مردم است نامرد حیله بازد و مردی رها کند

۲- بقره، آیه ۱۱۱.

وحی منزل می داننـد چگونه با بحث و گفت وگو هدایت می شوند؛(۱) آنان هرگز دست از مراد برنمی دارند البته شرکت در مناظره های عمومی و یا تلویزیونی که باعث روشن شـدن آحاد ملت می شود و جلو تداوم ریاست طلبان گرفته می شود مانعی ندارد. هم چنین با زمامدار یک کشور نیز نباید به صورت خصوصـی یا عمومی به مباحثه پرداخت، زیرا اگر او شکست بخورد مناظره گر را از تاریـخ و جغرافیا حـذف می کند و یا محبوس می سازد و اگر گفت وگو با وی دوسـتانه باشد ولی خلاف نظر او را بازگوید با او دشـمن شده و در مواقع مناسب ضربه را به وسیله ایادیش بر وی وارد خواهد ساخت، چنان چه کسانی که با حجاج بن یوسف ثقفی و یا معاویه به مباحثه و جـدال می پرداختنـد و آنان را محکوم می ساختنـد بی درنگ حکم قتل آن ها صادر می شـد و بعضاً زنـدانی می شدنـد و یا از تمام مسئولیت ها عزل می شدنـد و اگر صاحب قدرت خیلی کینه توز نباشـد حاضر نخواهد شد به این گونه افراد پستی یا مقامی را تفویض نماید.(۲)

۸. آشـنایی بـا صـناعات خمس: در یک کلام، آشـنایی مناظره گران با قیاسات برهانی، خطابی، شـعری، جـدلی و سفسـطی نیز بسـیار سودمنـد است و به ویژه از صـناعت خمس توجه به مغالطات و جدل برای شـکافتن حقایق و دریدن پرده های تدلیس و اشـتباهات مغالطه گران در بخش مناظرات برای جلوگیری از لغزش های فکری مفید و ضروری می باشد. به عقیده دکتر فاستر در کتاب مباحثه و مناظره:

۱- در مکتب تشیع هرگز نباید جز امام معصوم دیگری را الگو و حجت قرار داد و او را حق مطلق دانست و بدون قید و شـرط از وی اطاعت نمود. امام صادق فرمود: ایا ان تنتصب رجلاً دون الحجه فتصدقه فی کل ما قال به؛ بپرهیز از از این که کسـی را غیر از حجت الهی مقـام مطـاع قرار دهی و آن چه را او بگویـد بـاور داشـته و مطیع باشـی. (اصـول کـافی، ج۲، ص۳۹۸). در حدیث دیگر فرمود: و تدعوالناس الیه نه تنها خودت مطیع باشـی بلکه مردم را هم به اطاعت از او دعوت کنی، این کار گناهی است نا بخشودنی. (المستدرک، ج۱۱، ص۳۸۳؛ وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۳۰).

۲- منـاظره زینب کبرا بـا ابن زیاد و محکومیت او باعث شـد که ابن زیاد درصـدد قتل دختر علی برآیـد، لیکن هجوم بچه های امـام حسـین به سوی عمه سـادات و در حلقه محاصـره قرار دادن دختـر فـاطمه و هم چنین زن بودن و داغـدار بودن وی بـاعث انصراف ابن زیاد از کشتن حضرت زینب گردید.

در مناظره، شاگردان با اصولی روبه رو می شوند که متکی به علم منطق است و به زودی توجه پیدا می کنند که برای اقامه دلیل و استدلال آشنایی با علم منطق لازم دارند و هر کس بخواهد درست استدلال نماید جز این که فن منطق را فراگیرد چاره ندارد.(۱) بلکه صناعات خمس را باید بدانند و بیاموزند.

۹. نظم دقیق در مبادی: در اقامه دلیل در فن مناظره روش صحیح و نظم و ترتیب دقیقی باید رعایت گردد وگرنه هرج و مرج و پریشان گویی می آورد، وانگهی باید قبلا تمرین عملی و شرکت در مناظرات ساختگی داشته باشد، چرا که صرف تحصیل آداب و قواعد این فن و مجرد بررسی و قرائت شاهکارهای سخنرانی و مناظره ای در چنین مجالسی بی آن که عملاـ در مناظرات مصنوعی شرکت نموده و به تمرین و مهارت بپردازند و اساتید فن و سایر مخاطبان نقاط قوت و ضعف آن ها را بازگو سازند کاری بی روح و بی ثمر است، مباحثات شفاهی به مراتب شورانگیزتر از مبارزات قلمی است، از این رو تمرین بیشتر لازم دارد. «رابینز» استاد مناظره در دانشگاه آبوا می نویسد:

آن قوم که در مباحثه قوی تر گردد پیشرفت خواهد داشت، زیرا صفحات تاریخ از تأثیرات مناظره در امور دنیا حکایت می کند مخصوصاً از آن جهت که یکی از نیروهای بزرگ آموزش و پرورش به شمار می رود.(۲)

در دنیای غرب اکثر دانشمندان آموزش و پرورش بر این باورند که برای کارهای دشوار و خطیر کشور، نوعاً کسانی شایسته اند از طرف ملت برگزیده شوند که در انجمن های مناظره بیشتر ورزیده شده باشند، زیرا در مناظره، یک دانشجوی ماهر تمام مایه های علمی و عملی و گوهر ذاتی خود را به کار می بندد و تا آخرین مرحله لیاقت و استعداد، کوشش و تلاش می نماید تا گفتارش شیرین و دلایلش مورد پسند و سزاوار تصدیق و تحسین باشد و به مجرد این که یک بار به این افتخار نائل می شود لذت آن را به زودی فراموش نمی کند به قول حافظ:

کلید گنج سعادت قبول اهل دل است　　　مباد کس که در این نکته شک و ریب کند

اگر دانشجو با دقت کافی و اسلوب منظم کتاب مناظره را بخواند و عملاً به کارگیرد، در نتیجه ممارست، صوت و آهنگ او به تدریج موزون شود و قوه ناطقه اش بی آن که خود

۱- آداب سخن، ص ۱۲۸.

۲- آداب سخن، ص ۱۲۸.

متوجه باشد رو به کمال می رود، سرعت انتقال و حاضر جوابی و نیروی تجزیه و تحلیل از نتایج مسلم این فن است. کسانی که در این علم از نظر فنّی و عملی مجرب باشند اگر به مناظره دعوت شوند قوای فکری خود را فی الفور تمرکز دهند و به گونه ارتجالی با طلاقت زبان و رفتاری خالی از تکلف اعتماد و احترام جمع را به خود جلب می نمایند.

رئیس یکی از دانشکده های حقوق آمریکا می نویسد:

نام بعضی دانشجویان را پس از فراغت از تحصیل به ندرت کسی شنیده است ولی بالعکس بسیاری از دانشجویان دیگری که در انجمن های مناظره وارد بوده اند حدیث سخنشان در بسیط زمین گسترش یافته و در تالار کنگره ها و مجالس قانون گذاری و مجامع بین المللی طنین افکنده و برخی در مقامات فرهنگی و قضایی، اجتماعی و سیاسی پایگاهی بلند یافته و خدمات درخشانی به کشورشان انجام داده اند.(۱)

در کتابی که سه تن از استادان سخنوری و مناظره در آمریکا نوشته اند مناظره را هوش آزمایی و نبرد افکار تعریف کرده و چنین گفته اند:

در این نبرد، پیروزی نصیب کسی است که به وجه مؤثری در مسائل غور کند و گوی سبقت را در این میدان برباید و در اندیشه و گفتار مهارت و شایستگی خاصّی از خود نشان دهد. شما نیز هر گاه وارد این میدان شوید خواهید توانست نیروی خود را برای احراز مقام رهبری و نفوذ در عقیده شنوندگان بیازمایید و معلوم کنید تا چه اندازه می توانید درباره مسائل حیاتی ــ اجتماعی، مستمعین خود را با خود هم فکر و هم آهنگ سازید.(۲)

مناظره و گفت وگوی سودمند

اصولاً گفتگو در حالی می تواند مفید باشد که شرایط ذیل را داشته باشد

۱. رعایت منطق و انصاف: دنیای معاصر ما جهانی است که فرهیختگان، حتی غالب مردم جهان از مناظرات و مجادله ها و مشاجره های بی حاصل مغرضانه و متکبرانه خسته شده و به گفت وگوی هدفمند و منصفانه پناه آورده اند. برای گفت وشنودِ منصفانه و منطقی باید:

۱- دکتر پاشا صالح، آداب سخن، ص ۱۲۹.

۲- به نقل از: دکتر پاشا صالح، آداب سخن، ص ۱۲۹.

طرفین مناظره یکدیگر را درک کنند و خود را به جای شخص رقیب مورد نظر قرار دهند و نظریات او را در موضوع مورد اختلاف ارزیابی نمایند و در صدد ایجاد رابطه منطقی و اصولی با هم باشند. بهتر است در آغاز مناظره و گفت وگو طرفداری از حق و حقیقت، را گوشزد نموده و حق محوری را هدف قرار دهند و در طول مناظره به طور مکرر یادآوری نمایند که هیچ قصد و منظوری جز حل و فصل عادلانه موضوع و کشف حقیقت ندارند و در صورتی که مناظره گر مذهبی باشد خاطر نشان سازد که هدف از این گفت وگو حل مشکل و جلب رضای خداست نه کسب امتیاز یا اقناع حس برتری جویی و غلبه و یا کسب شهرت و محبوبیت، زیرا وجاهت اجتماعی و منافع دنیوی با حقیقت طلبی، قابل معامله و سزاوار مبادله نمی باشد.

۲. تسلط و خونسردی: به هنگام گفت وگو تسلط بر نفس و خونسردی را حفظ نمایند و عصبانی نشوند، زیرا عصبانیت به هنگام سخن گفتن نه تنها مناظره گر را بی منطق و غیر منصف و عصبی جلوه می دهد بلکه موانعی بر سر راه خواسته های مطلوب نیز فراهم می سازد، مناظره گری که هدف صحیحی دارد باید به طرف مخالف مهلت دهد تا خشمگینانه انرژی مخرب خویش را با ادامه صحبت تخلیه نماید. بگذارید رقیب مخالف تمام حرف هایش را بزند تا آرامش پیدا کند، چرا که مذاکره سودمند در فضای آرام و مناسب نتیجه بخش است و در این صورت است که گفت وگو، روند واقعی خود را باز می یابد.

شایان ذکر است که تخلیه تنش های عصبی، باعث تخلیه اطلاعات و برداشت های طرف مقابل نیز می شود و شرایط را برای برقراری تفاهم کامل و تحلیل مسائل فراهم می آورد. انسان منصف می کوشد طرف مقابل را عصبانی نسازد تا مذاکره ادامه یابد و مباحثه از روال طبیعی خارج نشود. گرچه برخی از طرف های درگیر می دانند با عصبانی کردن رقیب، می توانند طرف مقابل را شکست دهند، ولی این شیوه، از حکمت عقلانی و اخلاق اسلامی محسوب نمی شود. هر چه مناظره گر موازین اخلاقی را بیشتر رعایت نماید در پیروزی نهایی او مؤثرتر خواهد افتاد و محبوبیت اجتماعی پیدا خواهد کرد.

۳. اجتناب از منیّت و خودبینی: برای اثبات این حالت باید در طی گفت وگو متذکر شوند که چنین خصلت های منفی در طرف مناظره گر نیست و سعی کنند روح خودپسندی و غرور را با کلماتی درهم بشکنند مانند: «شاید من اشتباه کرده باشم». «ممکن است حق با حضرت عالی باشد»، چرا که این اعترافات به طرف مقابل آرامش بیشتر می دهد. بهتر است با گفتن این که: حاضرید برای حل اختلافات در صورت لزوم، به او امتیاز نیز بدهید و

سخنـان درست او را بپذیریـد و از بـازگو سـاختن حق و اعـتراف به گفتـار درست در جمـع تماشاچیـان و مخاطبـان دریغ نمی ورزیـد. این گونه فضاسازی ها بسـیار سودمنـد و ارجمند می باشد، زیرا آن چه که اهمیت دارد نتیجه گیری نهایی و حق طلبی است و نبایـد از این نوع گفتارهـا ترسـید. برخی از گفته هـای طرف مقابل را پـذیرفتن، به مفهوم مغلوب شـدن نیست؛ مثلاً در مقـام منـاظره با ماتریالیست ها و منکران خـدا می توانیم از مسـلمات آنان شـروع کنیم؛ مثلاً می پرسـیم: آیا جهان هستی وجود دارد؟ می گویـد: بله. آیا تمام اجزای جهان تأثیر متقابل در هم دارند؟ جواب مثبت است. بنابراین، ازلیتی باید در کار باشد که او منشأ پیـدایش هستی و پدیـده های هستی باشد. می گوید: صـحیح است. می گوییم: لیکن آن موجود ازلی و ابدی به دلایل روشن نمی توانـد ماده و طبیعت باشـد، زیرا به عقیده شـما مناط علیت و علت احتیاج یک چیز به علت، صـرف «موجود» بودن آن چیز است نه «حـدوث» و یـا «فقر وجودی» و نه «امکـان ذاتی و داشـتن مـاهیت»، بنـابراین ماده به عنوان «موجود اولیه» چون موجود بوده است بایـد به علت داشـته و نمی توانـد ازلی و بی علت باشـد، پس ماده بایـد آغازی داشـته باشـد، اگر چه ممکن است پایان نداشته باشد و...

۴. اجتنـاب از توبیـخ و ملامـت: از ملامـت و هتـک حرمت و توبیـخ طرف مـذاکره، منـاظره گر حق طلب جـداً بایـد بپرهیزد و شخصـیت و غرور طرف مقابـل را نشـکند که در این صورت، امیـدی به سـازش و مصالحه و تفاهم باقی نخواهـد مانـد. ممکن است طرف مقابل از هتاکی و جسارت از شـما بترسد و سـکوت کند، ولی در نهایت این سـکوت به خصومت ریشه دار منتهی می شود و برای جبران اهانت ها در موقعیت های مناسب فریاد برآورد و در نهایت بر ضد شـما به عکس العمل شدیدی دسـت زنـد: «و لاـ تلومن خاطئـا بِخَطیئَته»؛ خطاکـار را به علت خطایش مورد سـرزنش قرار ندهیـد، چرا که توبیـخ، او را جریحه دار و مأیوس و احیاناً گستاخ خواهد کرد.

۵. اسـتماع مطالب: هنگامی که طرف مـذاکره توضـیحاتی می دهـد مقتضای ادب اسـلامی ایجاب می کند که با تمام وجود به سخنان او گوش فرا داده و کلام او را قطع نکنیم واین سـیره رسول خدا و امامان معصوم و حکیمان است. با این رفتار ثابت می کنیـد که برای طرف مقابل حق و حقوقی قائل هستیـد و او را صاحب فکر و انـدیشه می دانیـد. دویـدن در میان حرف دیگران نشـانه غرور، بـداخلاقی، بی اعتنـایی و بی ادبی است. اگر ایرادی هم داریـد یـادداشت نماییـد و پس از پایـان گفته های او در پاسخ های خویش بگنجانید.

۶. عدم خروج از موضوع: سعی کنید از موضوع بحث خارج نشوید، به جای اثبات

اشتباهات و خطاکاری های طرف مقابل، بیشتر در مورد اصل موضوع و خواسته خود گفت و گو کنید و مذاکره را به مسیر مطلوبی برسانید. از اهرم عاطفه و ادب بهره برداری بیشتری کنید، زیرا بذل ادب و تقدیم عواطف، سنگ سخت را نرم می کند: ((کانّه ولی حمیم))(۱). اصرار به خطای طرف مقابل بر تیرگی روابط می افزاید و روح عناد و لجاج را برمی انگیزد.

۷. ترک مقابله به مثل: اگر طرف مقابل شما لجوج و یک دنده است، تا می توانید مقابله به مثل نکنید و قضاوت را به حاضران و یا بینندگان و شنوندگان واگذار نمایید، چون ترک مقابله به مثل، از کرامت انسان است. وانگهی شما با عمل متقابل همانند او بر لجاجتش خواهید افزود، بلکه سعی کنید راه حل مناسب تری ارائه بدهید. مؤمن باید سعی کند و از مجادله احسن و نیکوترین شیوه مناظره استفاده کند. اگر شرایط ایجاب کرد ابراهیم وار نخست با او همراهی کرده آن گاه راه حل بهتری را به آن ها ارائه دهید و دلیل اعراض را متذکر شوید و ندای ((انی لا احبّ الا فلین)) سر دهید.

۸. عرضه بر حکمیت: اگر بحث و مناظره به جای باریک رسید و مخاطبان سردر گم شدند نوبت به حکمیت می رسد؛ اگر با استمداد از شیوه های فوق، مسئله حل نشد، داور و میانجی بی طرف و عادل و مقبولی پیشنهاد کنید که قضاوت و گفتار او، فصل الخطابِ مذاکرات و مناظرات باشد. حکمیت در قرآن تثبیت شده(۲) و در عصر حاکمیت امام علی علیه السلام اجرا شده است گرچه عمروعاص از طریق مکر و فریب وارد شد و ابوموسی اشعری را فریب داد، و حضرت علی علیه السلام به این نوع حکمیت رضایت نداشت. گرچه اصل حکمیت را با تعیین نماینده واقعی می پذیرفت.

کسب مهارتهای لازم

طرفین مناظره کننده هر کدام باید مهارت ها و آموزش های لازم را در امور زیر به دست آورده باشند:

ص:۴۳

۱- فصّلت، آیه ۳۴: ((ادفع بالّتی هی احسن فاذا الّذی بنیک و بینه عداوه کانه ولی حمیم)) ؛ بدی را به نیکوترین وجه پاسخ ده در این صورت بین تو و کسی که دشمنی می ورزد گویا دوستی عمیقی برقرار است.

۲- در اختلافات خانوادگی فابعثوا حکماً من اهله و حکماً من اهلها.

یکم. در ساختن عکس قیاس مهارت داشته باشد؛ یعنی بتواند یک قیاس را از طریق تقابل تضاد و یا تناقض به صورت چهار قیاس بسازد بدین شکل: نقیض نتیجه و یا ضدّ آن را با یکی از مقدمات ترکیب ساخته تا نقطه مقابل آن بدست آید؛ مثلاً هر انسانی حیوان است و هر حیوانی جوهر است پس هر انسانی جوهر است. یکی از راه های عکس این قیاس چنین است که بگویی: هیچ انسانی جوهر نیست و هر حیوانی جوهر است پس هیچ انسانی حیوان نیست.(۱)

دوم. در ساختن عکس مستوی و عکس نقیض موضوع و محمول نیز وارد باشد، چرا که این مهارت به او کمک می کند که بتواند ادلّه متعددی برای اثبات مطلوب و یا ابطال مدعای خصم اقامه کند.

سوم. مهارت در ارائه مقدمات فراوان برای اثبات و یا ابطال هر مطلوبی از مواضع مختلف و امور دیگری که بر قدرت وی در بیان استدلال های متعدد می افزاید.

چهارم. مناظره گر باید در فن سخنوری نیز توانمند باشد تا بتواند توجه حاضران را به خود جلب کرده و ستایش و تحسین مخاطبان را برانگیزد. وانگهی باید توجه داشته باشد که اصل و جان مایه مناظره همانا صحبت است که مبتنی بر قیاس، استقراء و تمثیل است و حکیمان آن را عمود و پایه سخنوری و مناظره دانسته اند؛ از این رو باید مناظره گران با قیاسات برهانی، خطابی، شعری، جدلی و سفسطی آشنا باشند و به ویژه از صناعات خمس به سوفسطیقا توجه خاصی مبذول دارند و بدین وسیله به اشتباهات عمدی یا سهوی مغالطه گران پی برند و حقیقت را از تدلیس وتلبیس باز شناسند. آری، دانستن ایهام انعکاس و مصادره به مطلوب و اشتراک لفظ به جوهر لفظ و سوء تألیف و سوء اعتبار حمل و تفصیل مرکب و ترکیب مفصل و جمع مسائل در مسئله واحد و نهادن چیزی که علت نیست به جای علت و اخذ ما بالعرض مکان ما بالذات و سایر مغالطات را کاملاً بشناسد تا پرده تدلیس را پاره کند و چهره حقیقت را از پشت پرده های تدلیس ارائه دهند.

فورمول های تشنیع و استهزاء لغزش هایی را که از راه لفظ یا معنا ممکن است پیش آید روشن سازد و لیکن برای تمیز بین حق و رهایی از نکبات شرک و الحاد و ادبار و خرافات و اوهام تکیه گاه قوی تری لازم است و آن هم کلام خداست.

پنجم. باید زمان مناظره را با دقت و مهارت بین خود و حریف، عادلانه تقسیم کند و

۱- ر.ک: اساس الاقتباس، ص ۳۰۹ و التحصیر، ص ۱۷۸.

مجری برنامه را کنترل نماید؛ مثلاً هر کدام پانزده دقیقه سخن بگویند، چرا که اگر به حریف میدان داده شود زمام سخن را در دست گرفته و توجه مخاطبان را به خود جلب می کند و قسمت اعظم زمان بحث و گفت وگو را اشغال کرده مستمعان را خسته می کند تا زمینه برای طرف مقابل باقی نگذارد و در ذهن مخاطبان غالب و پیروز مباحثه محسوب شود.

شرایط مناظره با ادیان و مکاتب

پس از بیان شرایط گفت وگوی مفید و سودمند اکنون راهکارهای مناظره را در خصوص هواداران مذاهب مطرح می سازیم تا باعث بصیرت بیشتر گردد:

۱. وجود توانمندی برای مناظره؛ بر اساس مبانی علمی و دینی اگر انسان مناظر حضور ذهن و تسلط بر مبانی دینی و علمی طرف مقابل نداشته باشد شکست می خورد و مناظره به مقصد نهایی نمی رسد؛

۲. توجه به مشترکات دینی و مختصات هر کدام در ابعاد اعتقادی، اخلاقی و احکام؛

۳. شناخت کامل آرای دیگران و درک مقاصد آنان؛ از منابع معتبر و مقبول طرفین

۴. آگاهی و بیداری در برابر بذرهای تفرقه و بدبینی و شناسانیدن دشمنان مشترک به یکدیگر؛

۵. شناخت عوامل همبستگی و هماهنگی بین پیروان مذاهب و سوق دادن مناظره به این جهت؛

۶. محور قرار دادن ارزش های علمی معنوی و اصول پذیرفته شده اخلاقی و دینی و رعایت انصاف، گذشت صداقت و حاکم قرار دادن وجدان و مشترکات در مناظره؛

۷. تکرار جلسه ها و گفت و شنودها به گونه مستمر تا دستیابی به حقیقت؛

۸. برخورداری از حسن نیت و مدارا و باور داشتن به آزادی اندیشه و تحلیل مسائل عقلی و دینی؛

۹. طرح مسائل بر اساس مبانی اصلی هر مکتب نه بر اساس ذهنی و عرفی به ویژه سنت های غلط اجتماعی؛

۱۰. طرح مباحث در فضای سالم و آرام به دور از تشنج و برخوردهای احساسی و عصبی و جنجال های سیاسی؛

۱۱. برخورداری از سعه صدر و بردباری و تحمل آرای مخالفان؛

۱۲. عنایت به هدف و نتایج گفت وگو و پذیرش حاکمیت ادیان الهی به عنوان محور

ص:۴۵

همبستگی؛

۱۳. اعلام توافق و مشترکات مکاتب و رسیدن به دو اصل احترام متقابل به عقاید یکدیگر و پذیرش آنچه حق است با علم به این که هماهنگی و تلاش ها در مسیر اهداف مشترک عبارت است از: حفظ اصول دینی و ضوابط اخلاقی با رعایت حقوق طرفین.

در مناظرات پیامبران و امامان مصعوم تمام این معیارها به کار گرفته شده است. اگر در مناظرات ائمه اهل سنت دقت کنیم خواهیم فهمید که مجموعه گفت وگوها از عصر امام باقر علیه السلام و شاگردانش مانند هشام بن سالم، هشام بن حکم، مومن طاق، حمران، طیار و... از ارزشمندترین میراث های دینی ما در باب مناظره است و رساله هایی چون توحید مفضل و اهلیلجه، گواهی روشن بر این سنت می باشد.

گزارش های مبسوط این مناظره ها بر غنای مباحث اعتقادی و کلامی شیعه افزوده و بیانگر آداب اخلاقی در گفت وگو و تحمل و شکیبایی امامان را در برابر آرای مخالفان، جسارت ها و سفسطه های آنان نشان می دهد که ما باید از آن ها بهره گرفته و مناظره را بر آن شیوه قرار دهیم و پاسدار سیره اسوه ها و الگوهای خود باشیم.

کتاب های نهج الحق، النقض، المراجعات، الرحله المدرسیه، گفتگوی مادی و الهی، گفتگوی تمدنها در قرآن و حدیث حاصل کار محققان با نظارت آقای ری شهری آداب المناظره قاضی عضدالدین عبدالرحمن ایجی چاپ قاهره در المحجه البیضاء ۱۴۲۴. مناظره دکتر وپیر و ده ها کتاب دیگر شاهد استمرار این سنت حسنه است و متکلمانی چون شیخ مفید، سید مرتضی، ابن عقیل، کراجکی، طبرسی، علامه حلی، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه شوشتری، علامه بلاغی و فخر رازی و سایر اساتید فنون گفت وگو و مناظره، با عنوان نوابغ بزرگ، این راه و رسم مترقی را پیمودند. چرا چنین نباشد؟! دینی که معجزه ابدی آن از جنس سخن و کلام است و گفته های پیامبران و صالحان و مومنان با کافران و ملحدان را باز گو می سازد، باید پیروان حقیقی و مبلغان راستین اسلامی را بر این امر یاری رساند و به روش مجادله احسن ترغیب و تحریص نماید.

بی علت نیست که حضرت علی، امام المتکلمین والحکما علیه السلام می فرماید:

اضربوا بعض الرأی علی بعض یتولد منه الصواب؛(۱)

۱- غررالحکم، ح ۲۵۶۹.

برخی اندیشه ها را با اندیشه های دیگر به هم بزنید تا حقیقت به دست آید.

آری با تضارب افکار و عقاید است که مسئله جدید تولید می شود.

در جای دیگر می فرماید:

من استقبل وجوه الاراء عرف مواقع الخطا؛(۱)

هر کس آراء گوناگون را بداند، مواضع خطا برای او آشکار می شود.

مبلغان اسلام دو رسالت سنگین دارند: یکی ابلاغ پیام های حقیقی به مخاطبان به شیوه مواعظ حکیمانه و نیکو و دیگر شفاف سازی حقایق در شکل مناظره با ملحدان یعنی از یک سو مذاهب اسلامی و ادیان الهی باید توجیه شوند، از جانب دیگر گفت وگوی با هر کدام از این دو گروه قواعد و آداب خاصی می طلبد که مبلغ باید خود را به آن مجهز سازد.

مبادی و دلایل مناظره

همان گونه که در قیاس برهان نتیجه بخش، باید مواد قضیه و اشکال آن صحیح و یقین آور باشد، مناظره نیز به مواد قضایای مناسب و دلایل سودمند نیاز دارد که باید آماده شود.

مبادی اولیه مناظره عبارت است از: مشهورات، مسلمات و مقبولات؛ با این تفاوت که به کار گرفتن مشهورات برای «سائل» و «مجیب» هر دو جائز است، اما به کاربردن مسلمات تنها برای «سائل» رواست. البته باید توجه داشت که مشهورات بر سه قسم است:

۱. مشهورات ظاهری: یعنی قضایایی که در بدو امر مشهورند ولی شهرت آن ها پس از تأمل و دقت زایل می شود.

۲. مشهورات حقیقی: یعنی آن سلسله از قضایایی که شهرت آن ها پس از تأملات ثابت می ماند.

۳. شبه مشهورات: یعنی قضایایی که شهرت آن ها به هر علتی که باشد به سبب یک عارض غیر لازم پدید آمده و با زوال آن، شهرت نیز منتفی می شود. در میان این اقسام تنها مشهورات حقیقی از اعتبار و صلاحیت برخوردار است، ولی مشهورات ظاهری تنها در صناعت خطابه و مناظره به کار برده می شود، ولی قضایای شبه مشهورات در صناعت مغالطه به کار می آید و بس که اسمش را «مشاغبه» می گذارند. ممکن است مشهورات واقعاً حقیقی

۱- میزان الحکمه، باب المراء.

باشد و مناظره گر می تواند آن ها را در قیاس خود به کار برد، چنان چه اگر مخاطبان و مناظره کنندگان بر یک امری و دلیلی و فاق داشته و بر صحت و مقبولیت آن معترف و پذیرا باشند نیز می تواند در مناظره از آن استفاده شود. علت این که شهرت در قضایای مشهوره به علت و سبب نیازمند می باشد چون شهرت در قضیه مشهوره، ذاتی نیست بلکه امری عارضی است، از این رو بی گمان هر امر عارضی سببی دارد، ولی حقیقی بودن قضیه یک امر ذاتی است و نیاز به علت ندارد و سرّ آن که از مبادی به حساب آمده این است که سبب شهرت آن قضایا پیش مردم به قدری روشن است که گویا شهرت از ذات قضیه می جوشد و این یک نوع غفلت و مسامحه عرفی است. البته مبادی استدلال مناظره و غیره به حسب ماده استدلال بر برهان، جدل، مغالطه و شعر و خطابه تقسیم می شود و در مناظره از همه مبادی قیاسها می شود استفاده کرد. از این رو بعضی ها مناظره به پنج قسم برهانی، مغالطی، جدلی، خطابی و شعری منقسم نموده اند لیکن مناظره به معنی الاخص از قیاساتی که ذیلاً آمده استفاده می شود وانگهی مناظره از نظر ما فن مستقلی است و از مطالعه جدا است. برهان، مجادله و شعر و خطابه گرچه از صناعات خمس نیز می شود بهره جست.

قیاسات مناظره

اشاره

اکنون در صدد بیان صورت قضایا در «حجج مناظره ای» و به عبارت دیگر قیاسات آن می باشیم و آن شش قسم است: قیاس تام، قیاس اضماری، قیاس استقرائی، قیاس تمثیلی، قیاس دو حدی، قیاس مرکب.

۱. قیاس تام

قیاسی است که هر دو مقدمه آن در برگیرنده حد اوسط یا یکی از طرفین نتیجه باشد، مثال: هر معلولی را علتی است، مجموعه جهان معلول است پس جهان خلقت علتی خارج از مجموعه را می طلبد. در این قیاس، معلول ــ که حد اوسط است ــ در کبرا و صغرا ذکر شده است؛ همان گونه که در نتیجه نیز هر دو مقدمه بیان گردیده است (جهان و علت).

قیاس تام بر دو گونه است: قیاس عقلی و منطقی و دیگری، قیاس مناظره ای، جدلی و خطابی. نخست، فرق قیاس منطقی را با قیاسات مناظره، جدل و خطابه بیان می کنیم، سپس به قیاس مناظره ای به گونه اخص می پردازیم:

ـ قیاس منطقی که همان برهان عقلی است، بر مقدمات یقینی و استوار می باشد، ولی در قیاسات مناظره و نظایر آن غالباً از مقدمات ظنی مانند مقبولات، مشهورات و مظنونات، محمودات استفاده می شود؛ گرچه از مقدمات یقینی هم می شود بهره جست، لیکن عموم مخاطبان از درک مسائل عقلی ناتوانند.

ـ در قیاس منطقی به کمترین الفاظ و معانی باید بسنده کرد به میزانی که صورت کبرای قیاس درست شود، ولی در قیاسات صناعات مذکور اطناب و تفصیل مطلوب است نه ایجاز و نه تطویل.

ـ در شکل قیاس های منطقی نمی توان تصرفی کرد، بلکه یک عالم منطقی مطابق یکی از اشکال چهارگانه قیاس، استدلال می کند، اما مناظره گر و مجادل و خطیب در تصرف در اشکال قیاس از حیث تقدم و تأخر مقدمات مختار است، ممکن است از نتیجه شروع کند و در صغرا و کبرا به صورت های دلخواه تصرف کند؛ مثلاً می گوییم خداوند نعمت های فراوانی به بشر عنایت کرده که قابل احصاء و شماره نیست ((و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها)) در هیچ یک از نعمت های اعطایی ذات اقدس الهی در قرآن کریم منتی نگذاشته است، ما باید با انفاق کردن نعمت های مادی و معنوی شکر نعمت را پاس داریم و با عبادت الهی شکر منعم را چرا که سپاس نعمت و منعم هر دو واجب عقلی و شرعی است.

۲. قیاس اضماری

ارسطو و فارابی قیاس ضمیر را قیاسی دانسته اند که یکی از مقدماتش حذف شده باشد،(۱)این که به طرف مقابل بگوییم جهان متغیر است پس حادث می باشد در این قیاس، کبرا مضمر است و اگر صغری، مضمر باشد آن را قیاس «دلیل» گویند، مثل این که گفته شود هر چه عقل را زینت بخش باشد شرف انسانی است. زینت عقل، علم است، بنابراین علم، مایه زینت و شرافت انسان است. کابرد قیاس اضماری در مناظره و خطابه ودیگر صناعا، کاربرد قابل توجهی دارد.

۳. قیاس استقرایی

از حکم جزیی به حکم کلی رسیدن است؛ یعنی هر حکمی که بر مصادیق یک نوع به

۱- ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ترجمه حسن ملک شاهی، ج۲، ص ۴۴۹.

گونه مساوی بار شود بی شک در مفهوم کلی آن جزئیات نیز بایـد آن حکم صـدق کنـد، چرا که مشت نمونه خروار است. به کمـک اسـتقرای تـام از روی جمیع جزئیات و افراد، حکم کلی صادر می شود، زیرا آن چه در تمام افراد محقق باشـد در کلی آن نیز صـادق است، مثـل این که بگوییم هر جسـمی یا صاحب روح است یا نیست یا از نباتات است یا از نوع جماد و هر یک از این ها که قابل تحول و قسـمت پـذیر است نیاز به مکان دارد، پس هر جسـمی که قابل تقسـیم باشد مکان می خواهد، یا هر فلزی در حرارت انبساط پذیر می باشد. این نوع استقراء در مناظره و صناعات و مشابه آن کاربرد دارد، از یک قضیه منفصله به عنوان صغری و از چندین قضیه حملیه تشکیل می شود می گوییم: هر متحرکی یا از سنخ نباتات است و یا حیوان و جماد است و هر نبـاتی بـدون شـک جسم است چنـانچه هر حیوانی نیز جسم است و هر جمـادی نیز از جنس جسم است و هر نباتی بـدون شک جسم است. در این قیاس، موضوع نتیجه، موضوع قضـیه منفصله و محمول آن محمول در قضایای حملیه قرار گرفته یعنی هر متحرکی جسم است.

استقرای نـاقص ــ همـان گونه که از اسـمش پیـداست ــ از روی بعضـی از افراد و مصـادیق حکم بر کلی صادر می شود و بر خلاف استقرای تام، غالباً مفید ظن است. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

یـا کمیل الناس ثلاثه: فعالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریـح لم یسـتظیئوا بنورالعلم و لم یلجئوا الی رکن وثیق»

ای کمیل، مردم سه دسته اند: علمای ربانی، دوم دانش طلبانی که در راه نجات، به دنبال تحصیل علمند و سوم، احمقان بی سر و پا که دنبال هر صـدایی می دونـد و با هر بادی حرکت می کننـد؛ همانان که از نور علم، روشن نشده اند و به رکن محکمی پناه نبرده اند.

این تقسـیم از نظر جامعه شناسی علوی کاملا صحیح است گرچه عالم ربانی در جایگاه و مراتب مختلف قراردارد تا آن جا که به ائمه معصومین و غیر آن قابل تقسـیم است. فرمودنـد: «نحن العلماء و شـیعتنا المتعلمون»،(۱) که این عبارت اشاره به مصـداق اتم و کامل علمای ربانی دارد و متعلمان نیز درجاتی دارند: برخی ممکن است از طلاب علوم دینی باشند و

۱- کافی، ج۱، ص ۱۹۴.

بعضـی دانشـگاهی و از اساتیـد، ولی "همـج رعاع" کسانی هسـتند کهماننـد پشه ها به هر سو متمایل می شوند و در جهت باد حرکت می کنند، همگی عوام نیسـتند، بسا ممکن است فقیه یا اسـتاد دانشگاه باشند و در عقاید دینی و تحلیل های اجتماعی و خبری که باید متکی به استدلال و برهان منطقی و یا سیاسی باشد قوی نباشند.(۱)

در هر حـال از این دو نوع اسـتقراء، غالبـاً اسـتقرای نـاقص در مناظره به کار برده می شود، ولی در خطابه و مجادله از اسـتقرای ناقص کمتر بهره گرفته می شود، چرا که بیشتر از تمثیل و قیاس ضمیر استفاده می شود.

متکلمـان در منـاظره و جـدل بیش از خطابه به قیاس و اسـتقرا تمسک می جوینـد، ولی خطیبان به قیاس و تمثیل بیشتر تکیه می کننـد، چون قیـاس اسـتقرایی به صورت اسـتدلال از تمثیـل نزدیک تر است، چرا که در اسـتقراء به مقـدار زیادی با تفحص در جزئیات استفاده می شود ولی در تمثیل صرف مشابهت کافی است.

حسن اسـتقراء تمثیـل در این است که یـک نمـونه برداری از چیزی می شود و مجموعه را بر آن حکم حمـل می نماینـد و می گوینـد یک قطره از آب دریا را می آزماییم و هر گونه املاحی در آن باشـد در مجموع آن دریا نیز وجود دارد؛ مثلاً با تجزیه شعاعی از خورشـید که در عدسـی آزمایشـگاه می تابـد می تواننـد ذخایر موجود در خورشـید را به دست آورنـد. و هم چنین انسـان یـک نمونه جامعی است از عالم خلقت، آن چه در جسم و جان آدم قرار دارد در مجموعه جهان هستی نیز وجود دارد. به گفته شاعر:

جهان انسان شد و انسان جهانی

از این پاکیزه تر نبود بیانی

ای قطره تو غافلی که دریا

در جوی تو می رود هویدا

در برج تو ماه و آفتاب است

لیکن پس پرده حجاب است

تو نامه خدایی ای نامه سر به مهر

بگشای مهر نامه ببین تا در آن چه هاست

از آفرینش آن چه تو خواهی ز کل و جزء

در ذات خود بجوی که جام جهان نماست

۱- دکتری از دوستان ما معتقد بود که عوامل استعمار امام را حل را بر انگیخته تا جمع کثیری کشته شوند تا دنیا گرفتار قحطی مواد غذایی نشوند. یکی از عالمان وجود امام زمان (عج) با قاعده استصحاب خواسته ثابت کند و این امر جز ساده اندیشی و بی خبری از شرایط زمان چیز دیگری نیست.

ای بشر غیر تو کس مظهر یزدانی نیست

تو همان درّ یتیمی که تو را ثانی نیست

تو آن آینه غیب نمای ملکوت

بهتر از ذات تو بر ذات تو برهانی نیست

۴. قیاس تمثیلی

قیاس تمثیل عبارت است از اثبات حکمی در یک امر جزئی برای ثبوت آن در امر جزئی دیگر به سبب علت مشترك و مشابهتی که میان آن دو برقرار می باشد، مثال: جهان مانند یک خانه مسکونی از اجزایی تشکیل شده بنابراین حادث است؛ زیرا هر مرکب که نیازمند اجزا است، در احداث و ترکیب به علت فاعلی نیاز دارد؛ چنان که در ساختن خانه به بنا نیاز است. تمثیل، گاهی به صورت داستان مطرح می شود؛ خواه داستان واقعی و از مقوله تاریخ باشد یا افسانه و داستان مجازی و ساختگی، مانند حکایت های کلیله و دمنه و یا قصه های مولوی.

قیاس تمثیلی، در خطابه دینی کاربرد بسیار دارد و می تواند اثرگذار باشد؛ مانند این که گفته شود: دنیا مانند مار واقعی است؛ ظاهری نرم و خوش و خط و خال دارد، ولی در باطن آن زهر کشنده است. یا اجل و سرآمد زندگی به گرگی در میان بیابان تشبیه شود که آدمی از آن، به طرف چاهی فرار کرده و در آن به ریشه درختی آویزان شده باشد؛ در عمق چاه می بیند اژدهایی دهن باز کرده و آماده بلعیدن است و بالای چاه، گرگ اجل در کمین است؛ در این حال، انسان همان گونه که به ریشه های درخت چسبیده، مقابل خود، کندوی عسلی می بینید که هر گاه انگشتی در آن فرو برد، زنبوری می گزد. از جانب دیگر مشاهده می کند موریانه ها ریشه درخت را می جوند؛ یعنی نوش و نیش دنیا و غم و شادی آن همواره درهم آمیخته است و: ((کلّ نفس ذائقه الموت)) قانون کلی و اجتناب ناپذیر است. آیه ((اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیّده)) از وقوع مرگ قطعی حکایت دارد.

به هر جهت، در مناظره نیز قیاس تمثیل کارآمد است شهرت و مقام به مثابه گلوله نجاست است و آدم های مقام طلب همچون سگانی هستند که برای بدست آوردن نجاست می جنگند.

به قول امام راحل حکومت های دنیا برای گلو بزرگی مانند کره زمین دیگران برای نجاست مختصری می جنگند.

ص:۵۲

۵. قیاس دو حدی

در این نوع قیـاس، منـاظر کننـده در گام نخست، مطلبی را از طرف مقابل می گیرد، سـپس آن را به دو قسم متباین تقسـیم می نماید که هر دو قسم، گفتار او را نقض و باطل می کند. این قیاس را «ذوالقرنین» نیز گفته اند؛ چرا که گویی چنین شخصی، از چپ و راست به دشـمن شـاخ می زنـدماننـد مشت زنی پیروز، بـا ضـربات پیاپی، طرف مقابل را مغلوب می کنـد. در این باب نمونه های زیادی موجود است که به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. حضرت علی علیه السلام در نامه ای که به صورت مناظره برای طلحه و زبیر نوشته است، می فرماید:

اما بعـد، فقد عَلمْتُما وَ إن کتمتما، انّی لم أرِدِ الناسَ حتّی أرادونی و لَمْ اُبایعْهُم حتّی بایَعُونی و إنّکما مِمَّن أرادنی وَ بایَعَنی وَ إنّ لَم تُبـایعنی... فـإنْ کنْتُمـا بایَعتُمانی طائعینِ فارْجِعا و تُوبا إلی الله مِنْ قَریب و إنّ کنتما بایعتُمانی کارهینَ فقـد جَعَلْتُما لی عَلَیکما السبیلَ بإظهارِکما الطاعه و اسرارکما المعصیه(۱)؛

شما دو نفر که با من بیعت کرده ایـد، اگر بیعت شـما از روی میل و رغبت بوده است، برگردید و از شکسـتن آن، توبه کنید و اگر از روی کراهت و بی رغبتی بوده است، پس راه اعتراضـی برای من بـاقی گذاشـته ایـد؛ زیرا در ظاهر، ابراز اطاعت و انقیاد کرده اید و در باطن، نافرمانی را پیشه خود ساخته اید [یعنی ما مأمور به ظاهریم، نه باطن].

نمونه دوم – خطبه طارق بن زیاد است. وی پس از این که به دسـتور او سپاهش قدم در ساحل اسپانیا گذاشتند، فرمان داد قایق ها را آتش زدنـد، سـربازها فریاد برآوردنـد: «چرا قایق ها را آتش زدی و راه فرار را به روی ما بستی؟» طارق، کنار امواج دریا ایستاد و با خطابه ای آتشین به آنان، چنین پاسخ داد:

ایها الناس البحر ورائکم والعدو أمامکم فلیس لکم والله إلا الصدق والصبر.(۲)

ای مردم، پیشاپیش شـما دشـمن و پشت سر شـما دریاست اگر فرار کنیـد در دریا غرق می شوید و اگر به سوی دشـمن بروید کشته می شوید ولی راهی جز صداقت و پایداری در میدان این جنگ ندارید و...

نمونه سوم، شعری از ابوالعلاء معری است که در قالب آن، صورت مناظره را بیان کرده است:

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۴، صبحی صالح.

۲- درباره سخن و سخنوری، ص۱۲۴.

زَعَم المُنَجِّم و الطبیبُ کلاهما

اَن لامَعادَ، فَقُلتُ ذاک إلیکما

ان صح قولکما فلست بنادم

ان صح قولی فالوبال علیکما

آنان که منکر معادنـد، در هر صورت باخته اند، زیرا اگر حرف آن ها درست باشد، من که به قیامت معتقدم، پشیمان نخواهم شد؛ چرا که اطاعت خدا کرده ام و از معاصـی که در زندگی باعث بدبختی است، اجتناب نموده ام؛ ولی اگر گفته من صحیح باشد، وبال و عذاب منکران، مسلّم است.(۱)

۶. قیاس مرکب

این قیاس از مقدماتی ترکیب شده که دو تای آن نتیجه می دهد سپس این نتیجه با مقدمه نتیجه دیگر، ترکیب می شود باز هم نتیجه ای می دهد و هم چنین پیش می رود تا مطلوب نهایی حاصل گردد. این نوع قیاس دو قسم است: موصول و مفصول.

موصول آن است که مناظره گر در طی مناظره به نتایج قیاسات تصـریح کند؛ مثلاً شیئی بسیط جزء ندارد، نفس انسان در مرتبه ادراکات بسیط است، پس جزء ندارد و آن چه جزء ندارد قابل تقسیم نیست و آن چه قابل تقسیم نباشد تحول پذیر نمی باشد و آنچه قابـل تحول نیست ثابت است. و هر چه ثابت باشـد مجرد است و آن چه مجرد است باقی است پس روح بعـد از مرگ باقی است و با مرگ بدن روح از بین نمی رود.

مفصول، قیاسی است که نتایج قیاسات در آن تصریح نشده باشد مانند کلام امام علی علیه السلام :

أیها الناسُ إیّاکم و تَعَلُّمَ النُّجُومِ إلاّ مَا یُهْتَـدَی بِهِ فِی بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ، فَإِنَّها تَدْعُوا إلی الکهانَهِ و المنجُم کالکاهِنِ وَ الکاهِنُ کالسّاحِرِ و السّاحِرُ کالکافِرِ وَ الْکافِرُ فِی النّار سُیِروا عَلی اسْمِ الله؛(۲) ای مردم از آموختن علم نجوم جز آن چه در خشـکی و دریا شـما را یاری می رسانـد دوری کنیـد (ریاضـیات آن) چرا که تکیه بر احکام نجوم یک نوع غیب گویی و کهانت است کاهن به منزله ساحر است و ساحر کافر است و کافرهم در آتش است، پس همواره به نام خدا حرکت کنید. یا به قول یکی از

۱- این شعر بر گرفته از کلام امام صادق علیه السلام است که به ابن ابی العوجا و هو دادانش در موسم حج فرموده اگر طواف و سعی صفا و مروه و حج ما به فرمان خدا باشد شما ضرر کرده اید. اگر کلامی اساس باشد ما ضرر نکرده ایم.
۲- نهج البلاغه، خطبه ۷۹.

دانشـمندان غربی انسان امروز بر سر دو راهی قرار دارد یا دین اسلام را باید بپذیرد و یا به راه کفر برود چرا که ادیان کنونی پر از خرافات است و هر خرافه ای ضـد عقل و علم است پس اصول ادیان کنونی ضـد علم وخرد است آن دینی که مطابق علم و عقل است تنها اسلام است و بس.

مراحل مناظره

منـاظره دو مرحله دارد: اثبـات مـدعا و ابطـال ادلّه طرف مقابـل و به اصـطلاح «تفینـد» و منـاقشه. این دو مرحله در مورد طرفین مناظره صادق است. مرحله نخست فراهم آوردن دلایل و شواهـدی است که هر گاه طرف نفی به اقامه دلایل و شواهـد متقابلا توفیق پیـدا نکنـد در بـدو نظر باعث پیروزی طرف اثباتی می گردد، از این رو نکات اساسـی و عناصـر و اجزای قضـیه را مانند یک پرونده حقوقی یا جزایی باید تجزیه و تحلیل نمود؛ مثلاً در مورد سـرقت، قانون انگلسـتان و امریکا می گوید: سـرقت باید مقرون به تکمیل پنج شرط باشد:

۱. شکستن حرز ۲. دخول در منطقه جرم ۳. ورود به محلی که ممکن باشد ۴. در شب وارد شده باشد ۵. به قصد ارتکاب جرم داخـل شود. بنـابراین پیش از این که متهمی به ارتکـاب جرمی محاکمه و محکوم گردد بایـد شـرایط مـذکور احراز گردد. در مناظرات اسـلامی نیز در مرحله اثبات موضوع به همین منوال بایـد تجزیه و تحلیل نمایند و چون این نوع گفت وگوها صـرفاً به منظور تغییر روش ها و سـیاست ها صورت می پـذیرد از این رو پرسـش هایی نظیر سؤال های ذیل از سوی سائل به ذهن تبادر می کند:

۱. آیا تغییر ضرورت دارد؟

۲. آیا تغییر پیشنهادی نیازهای ما را برآورده می سازد؟

۳. آیا سودی که بر تغییر این روش مترتب می شود بیش از زیان آن نیست؟

۴. آیا پیشنهاد مذکور شدنی است؟

۵. آیا بهترین راهی که اوضاع و احوال و شرایط زمان و مکان ایجاب می کند این نوع تغییر است. این گونه سؤال ها متشکل و یـک نواخت، کـار مناظره را آسان خواهـد کرد، ولی اگر این راه بی کم و کاست و پیوسـته اساس طرز اسـتدلال باشـد مقـدار زیادی از تازگی و اصالت و ابتکاری که از مختصات مناظره محسوب می شود از میان می رود.

طرف نفی می تواند به چهار طریق به مناظره بپردازد:

اول – نقض دلایل طرف اثبات: مثلاً در برابر اشکال این که اگر جهان را علتی است به

نام خدا؛ پس خدا با چه علتی به وجود آمده است، می گوییم شما اهم معقتدید جهان را ماده و طبیعت آفریده پس ماده را چه کسی خلق کرده است؟

ولی بر این شیوه خطرات زیادی مترتب می شود و کمتر در مناظراتی که جنبه مسابقه دارد مورد استفاده قرار می گیرد.

دوم – به وسیله دفاع از وضع موجود و اقامه دلیل بر ردّ آن: در واقع طریقه بحث فوق مبتنی بر این است که هیچ گونه نیازی به تغییر نمی باشد طرف اثبات در اشتباه به سر می برد.

سوم – به وسیله تعدیل: در این مورد، طرفِ نفی، باور می کند که وضع موجود رضایت بخش نمی باشد و چنان چه تغییری روی دهد مطلوب است، لیکن نحوه تغییر را به کیفیتی که طرفِ اثبات در نظر دارد مطلوب نمی داند و مدعی است اصلاحات و تعدیلاتی ممکن است به عمل آید. بدین شکل، طرفدارِ نفی وضع موجود اقرار می کند که این وضع مطلوب نیست و با تغییرات جزیی می توان کاستی ها را جبران کند.

چهارم – پیشنهاد متقابل: در این طریقه ـ که کمتر معمول می باشد ـ طرف نفی از بیخ و بن با طرف اثبات مخالفت می کند با وجود این که درباره لزوم تغییر وضع موجود با طرف اثبات موافق است. در عین حال طرف نفی مدعی می شود که تصمیم دیگری غیر از آن چه طرف اثبات پیشنهاد کرده بود به کار گرفته است. در این صورت، رعایت دو نکته ضروری است: یکی این که پیشنهاد متقابل باید کاملا روشن بیان گردد و دیگر این که طرح او با طرف اثبات باید به گونه صریح و شفاف منافات داشته باشد، هر گاه حریف ثابت کند که پیشنهاد طرف نفی با پیشنهاد طرف اثبات مانعه الجمع نیست در این صورت طرف نفی از پیشنهاد متقابل خود طرفی نبسته است.

معمولا نطق اول و آخر را طرفِ اثبات، ایراد می کند و در مناظراتی که هر دسته ای دو سخنور دارند برنامه نطق ها به ترتیب ذیل است:

ناطقِ اوّل، طرف اثبات و نفی و ناطق دوّم نیز طرف اثبات و نفی، پس از چند دقیقه تنفس دو تن از سخنوران در ردّ دلایل حریفان خود بدین ترتیب پاسخ می گویند: دلایل ناطقان طرف اثبات را ناطق اول طرف نفی ردّ می کند، سپس جواب ادله سخنوران طرف نفی را ناطق اول طرف اثبات، می دهد و با بیانات وی مناظره پایان می پذیرد.

می گویند شیوه استاد بزرگ فن مناظره، آقای لینکن این گونه بود که:

ص:۵۶

چون حریف بیانات خود را به پایان می رسانید به پا می خاست با روحی پاک و لهجه ای شفاف آن چه را که حریف گفته بود بهتر ازخود او خلاصه می کرد سپس یکایک دلایل و شواهد و مستندات او را درهم می شکست.

شیوه استاد شهید مطهری در مناظراتِ گفتاری و نوشتاری بر این منوال بود که گفتار و عقاید حریفان را بهتر از خودشان تبیین کرده سپس به صورت روشن آن ها را ابطال می نمود(۱)

شیوه های مناظره

اشاره

مناظره، از نظر روش ها و شیوه ها نیز اقسامی دارد:

الف. روش مباحثه ای

در ایران قبل از اسلام – همان گونه که گفته شد – بیشتر گفت وگوها در شکل مناظره و مباحثه بوده است. پس از ظهور اسلام در کشورمان، آیین مباحثه بین طلاب علوم دینی به طور گسترده رواج یافت و تا عصر مشروطیت بازار جدل و مباحثه در تمام ساحت ها هم چنان گرم و با حرارت بود. هم اکنون در مذاکرات علمی حوزه های دینی و گاهی در دانشگاه ها نیز از این روش استفاده می شود.

مباحثه بر وزن «مفاعله» است و دست کم باید دو طرف داشته باشد، تا بدین وسیله صحت و سقم یک عبارت یا مضمونی تحلیل یا درس استاد، تقریر و نقد یا تثبیت شود. هدف از کاربرد این روش، کشف واقعیت، تبادل نظر، پرورش اندیشه و فهم صحیح و تعمیق مطلب است. البته گاهی گفت وگو به غلبه یکی بر دیگری انجامیده و زمانی برای استفاده متقابل و فهم و تکرار نظریات اساتید به کار برده می شود. عادت طلاب، این است که موضوعی را بی دلیل نمی پذیرند؛ از این رو مباحثه می تواند ذهن و ادراک فراگیران و اساتید را تقویت کند، تا هر دو طرف بتوانند از ادعای خود دفاع کنند و طی بحث و گفت وگوها نیز به حقیقت دست یابند؛ به قول ناصر خسرو:

چون و چرا بیار که بر جاهل   گیتی چو حلقه تنگ از این جا شد

۱- یادم هست در دورانی که در زندان ستمشاهی بودم، هواداران کمونیست ها کتاب نقدی بر مارکسیسم شهید مطهری را می خواندند و معتقد بودند علامه مطهری بهتر از خود مارکس و انگلس مبانی مارکسیسم را تبیین و روشن کرده است؛ از این رو برای آشنایی با مبانی مارکسیسم، از کتاب شهید استفاده می کردند؛ اما از خواندن پاسخ های وی ممنوع شده بودند!

در گذشته حتی گفتار واعظان هم مورد مناظره و نقد و بررسی شنوندگان قرار می گرفت. به گونه ای که برخی گفته های سخنران را گروهی از شنوندگان به نقد می کشیدند. آن گاه گوینده و گروهی به دفاع برمی خاستند و مباحثه ای رخ می داد. گاهی بین مباحثه کنندگان، کلمات تند و تیزی مبادله می شد؛ ولی چون هدفشان روشن شدن حقیقت بود، در پایان بحث، همه کدورت ها از میان می رفت و فضای بحث و گفت وگو به صفا و محبت تبدیل می شد. مباحثاتی که در حوزه های دینی بین استاد و شاگردان انجام می شود از این قبیل است. این شیوه، به منظور به دست آوردن دیدگاه های علمی و اجتماعی صاحب نظران و تقریر صحیح آن در اذهان صورت می گیرد. هیچ استادی نمی تواند عقاید خویش را بر شاگردان تحمیل کند؛ بلکه با آزادگی و بی غرضی با یک دیگر به مباحثه می پردازند. آن برداشتی که مطابق برهان عقلی و نقلی است، در اختیار دیگران گذاشته می شود و آرای مخالفان، با احترام و متانت در معرض مناقشه قرار می گیرد یا مؤدبانه مورد انتقاد و ابطال قرار می گیرد.

مباحثه درس استاد نیز برای تبیین نظریات و انتقاد از تقریرات درسی و دفاع از گفته های اساتید صورت می گیرد که گفته اند: درس بی بحث پایدار نماند. بسیاری از فضلای حوزوی، مباحثه را مهم تر از درس استاد می دانند. مناظره نیز می تواند در قالب مباحثه صورت گیرد و در نتیجه آنچه حق است، به دست آید؛ ولی با آداب و شرایطی که گفته شد. ولی اگر به مراء و مجادله کشیده شود نامطلوب و ضد اخلاق اسلامی است که در مباحث طلبگی بعضاً انجام می گردد.

ب. روش دیالک تیکی

دیالک تیک dialectic کلمه ای یونانی است که از اصل «دیالگو» مشتق شده و به معنای مباحثه و مناظره به روش خاصی است که معمولاً سقراط دانشمند یونانی بکار می گرفت. سقراط، برای رفع اشتباه و اثبات خطای طرف مقابل، روش خاصی در پیش می گرفت، به این گونه که از مقدمات ساده شروع به پرسش می کرد و از طرف مقابل، اقرار می گرفت. وی، به تدریج، پرسش های خود را ادامه می داد، تا آن جا که ناگهان طرف مقابل متوجه می شد به مدعای سقراط اعتراف کرده است. این روش، در علوم تربیتی امروز به نام «روش سقراطی» معروف است. افلاطون شاگرد سقراط نیز این واژه را در شیوه مخصوص

خود در راستای راهبرد عقل برای کسب معرفت حقیقی اصطلاح کرده است.(۱)

ج. گفت وگوی دو نفری (دیالوگ)

غربی ها این روش را «دیالوگ» می نامند. در این نوع گفت وگو، دو تن که از نظر دانش و بینش و احیاناً از لحاظ سنی در یک مرتبه اند در جایگاه مناظره قرار می گیرند. رئیس جلسه، که آموزگار کلاس است، درباره کیفیت و کمیت مباحثه به این دو تن و همچنین حاضران تذکرات و رهنمودهای لازم را می دهد و مدت سخن گفتن هر کدام را مشخص می سازد و موضوع گفت وگو و موارد اختلاف را معین می نماید. هر گاه تعداد مباحثه کنندگان زیادتر باشد همگان با نظم و ترتیب مخصوص، شرکت می جویند، آن گاه رئیس جلسه چند نفر از شنوندگان را برای همکاری دعوت می نماید و گاهی نیز یکی از آنان به نمایندگی از سوی هر کدام و یا جمعی از آنان سخن می گوید تا هدف کاملا روشن شود، ولی هرگز وظیفه داوری خود را از یاد نمی برد. سخنان جدی و قاطع دو نفر دوست و یا همکلاسی در زمینه موضوع معین نیز از این قرار است: هدف، طرح مطالب تازه، نقد و بررسی تفکر، و شرکت حضار در مذاکرات است تا مبهمات روشن و عقاید جدیدی مطرح و نفی و اثبات گردد.

د. شیوه گفت وگو در سمینارها

جلسات علمی یا سمینارها به منظور تحقیق درباره موضوع مهمی تشکیل می گردد و یک یا چند روز ادامه پیدا می کند. کیفیت برگزاری جلسات بحث و تحقیق بدین شکل است: مؤسسات فرهنگی اداری و یا اجرایی مشکلات کار خود را بر طبق دعوتی که می کنند از پیش به اطلاع افراد صاحب نظر می رسانند و از آنان می خواهند تا ضمن مقاله و یا گفتمان یکی از موضوعات پیشنهاد شده را به منظور حل و فصل آن در سمینار مطرح نمایند. جلسه اول به نطق های مقدماتی و مقالات افتتاحی اختصاص پیدا می کند ودر همان نشست اولیه، موضوعات مورد نظر تفکیک و تقسیم می شود و برای هر قسمتی،

۱- «افلاطون» معتقد است علم، به افراد جزئی و محسوس تعلق نمی گیرد، زیرا متعلق علم، باید کلی باشد، نه جزئی. معرفت حقیقی درک «مُثُل» است و این معرفت، در روح هر کس، قبل از این که به دنیا بیاید، حاصل شده است. علم و دانش در این جهان، در واقع تذکر و یادآوری است نه تعلیم و آموزش. به عقیده افلاطون از راه ورزش فکری و از طریق ذوق و عشق، باید نفس را به گذشته متذکر نمود و این شیوه کسب معرفت را دیالکتیک می نامیم (شهید مطهری، مجموعه آثار، ج۶، ص ۷۰ و ۷۲).

کمیسیونی تعیین و اعلام می گردد. حاضران در جلسه، طبق تخصص و با تعیین قبلی در کمیسیون های مربوط شرکت می نمایند و با هم به گفت وگو می پردازند. و نتیجه مباحثات و مناظرات خود را مکتوب نموده و در اختیار دانشمندان از طریق مدیر سمینار می گذارند.

ه. سمپوزیوم (یا گفت وگوی جمعی)

انجمنی است که در آن جمعی از مردم در یک موضوع خاص به بحث و گفت وگو می پردازند این هم یک نوع مناظره است.

این روش را - که یک درجه بالاتر از سمینار و جلسه بحث و تحقیق است - پروفسور فیلیس استاد کالج میشیگان آمریکا وضع کرده است. در چنین جلسه ای، تمام صاحب نظران حاضر در جلسه و همچنین شنوندگان می توانند اظهار نظر و گفته های دیگران را تنقید و یا تأیید کنند. اما در سخن جویی به تناسب موضوع و تخصص و جنبه های مختلف، موضوعات از نظر اهمیت و اولویت افراد متخصص با تعیین قبلی موضوع تحقیق را تهیه و یا به صورت خلاصه مقالاتی تدوین نموده و نسخه ای از آن را در اختیار رئیس جلسه می گذارند و در روز گردهمایی هر کس فقط در دایره تخصص خود به مبادله گفتار می پردازند و اگر حاضران در جلسه نظریه ای داشته باشند باید کتباً به رئیس جلسه اعلام نموده تا مورد بررسی صاحب نظران قرار گیرد؛ مانند سمپوزیوم نفت و....

در پایان بحث، رئیس جلسه خلاصه نظریات و گفت وگوها را مطرح کرده و به پرسش های حاضران پاسخ می دهد.

و. میزگرد و مناظره

ظهور این اصطلاح و مناظره را مورخان به کینک آرثور، زمامدار انگلیس (متوفای قرن ۶ م) نسبت می دهند. می گویند: نخست میز مدوّری را که از سنگ مرمر ساخته شده بود به وی هدیه می دهند. نامبرده به سبب علاقه ای که به این میز داشته همواره بزرگان و نجبای کشور را دعوت و جلسه دیدار و مشورت را پیرامون آن برگزار می کرده است و در این میزگرد حوادث و مشکلات سیاسی و پیشامدهای ناگوار و مسائل اقتصادی را طرح کرده و به هر کس یک بار اجازه صحبت می داده اند و پس از نقد و تحلیل، سرانجام نظر خود را به مرور به اجرا می گذاشته است. شاید آخرین کنفرانس میزگرد جهان را، مولود سیاست مقاومت منفی گاندی پیشوای شبه قاره هندوستان دانسته که در کاخ «بوکینگهام» برپا گردید. در این کنفرانس، محمدعلی جناح از رهبران بزرگ مسلمان

جعفری شبه قاره پاکستان نیز شرکت داشته است. آن دو با گفت وگو و با تمهیدات خاصی استقلال کامل سرزمین خود را به دست آوردند. امروز هم گفت وگو به روش میزگردی معمول و متداول است تعدادی گردهم می نشینند و نظریات خود را پیرامون مسائل حساس با شخصیت های محبوب ملت ابراز می دارند.

ز. بحث رسمی و مشورتی

در این نشست، مسئول یک اداره یا وزیر مربوطه، همکاران را جمع می کند و درباره مشکلات اداری و اجرایی به مشورت می پردازد و با اعضای خود تبادل نظر می نماید. این جلسه با دعوت قبلی در روز معین تشکیل می گردد. رئیس مجلس یک نفر را به عنوان دبیر برمی گزینند. سپس مشکلات را مطرح می سازد و هر کسی به نوبت و با اجازه دبیر جلسه درباره حل معضلات مخصوص سخن می گویند، بسا ممکن است هر کدام درست در نقطه مقابل یکدیگر راه حلی ارائه دهند و نظر دیگری را ردّ کنند. دبیر جلسه، خلاصه مذاکرات را جمع بندی و پس از تصویب حاضران به مقام بالاتر اعلام می کند تا موانع و مشکلات وزارت خانه مربوطه را برطرف سازند.

ح. پرسش و پاسخ جمعی یا دو نفری

در تاریخ ادبیات فارسی نیز گویندگان برجسته، قسمتی از آثار خود را به این نوع مناظره اختصاص داده اند و در این مورد به سخن سرایی پرداخته اند. فردوسی شاعر ایران زمین، مناظره خسرو انوشیروان با مؤبد مؤبدان را به نام «هفت مجلس» با مهارت و بلاغت تمام به رشته نظم کشیده است. گویندگان بزرگ دیگر، چون سعدی و نظامی هم مناظره هایی ثبت کرده اند و در نیم قرن اخیر نیز پروین اعتصامی قطعاتی شیوا در گفت وگو بین موضوعات گوناگون زندگی سروده است.(۱) در اروپا و آمریکا مناظره از کارهای مهم دبیرستان ها و دانشگاه هاست. استوارت میل، فیلسوف شهیر انگلیسی - که موفقیت خود را در فلسفه مرهون مناظره های دوران دبیرستان می داند - می نویسد:

۱- محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت روزی گذشت پادشهی از گذر گهی

از زمانی که در مناظرات شرکت جستم افکار بدیع و مستقلی پیدا کردم. آغاز قدرت ابتکار و استدلال فکری من از همان روز است.(۱)

در آمریکا روزی نیست که در دانشگاهی مناظره ای ترتیب داده نشود و یا نمایندگان دانشگاه های بزرگ برای مناظره آماده نشوند و مردم با شور و هیجان آنان را همراهی نکنند.(۲) در این نوع مناظره، معمولا چهار یا شش یا هشت تن به صورت دو گروه متضاد در برابر هم قرار می گیرند و درباره موضوعات مختلف به مناظره می پردازند؛ مثلاً آیا سعادت در ثروت است یا علم؟ آیا آرامش در راست گویی است یا دروغ گویی؟ آیا حجاب از ضروریات است؟ یا خیر هر کدام دلایل خود را ارائه می دهند و گروهی نظرات را تضعیف و یا تصدیق می نمایند.

گاهی مناظره در بین دانش آموزان یک کلاس ترتیب داده می شود و پس از اجرای برنامه در سه جهت به آنان نمره می دهند:

- درستی جملات و مطابقت آن ها با قواعد و دستور زبان؛

- قدرت استدلال؛

- احساساتی که حاضران در جلسه در خلال سخنان گوینده به تناسب عبارات، ابراز می دارند. ولی برای اصل موضوع نمره نمی دهند، زیرا دسته ای ممکن است موضوع خاص و یا شیوه نادرستی را انتخاب کنند و در مقام سفسطه و مجادله بر رقیب پیروز شوند.

ط. شیوه سخن پژوهان پیشرو

این روش بدین شکل است که گروهی مرکب از ده تا بیست نفر یک جا برای گفتگو جمع می شوند، یک نفر به عنوان رهبر گروه، مذاکرات را به طور کلّی هدایت می کند؛ در این شکل مناظره، دستوری از پیش برای جلسه تهیه نشده و معلوم نیست چه کسانی سخن خواهند گفت، هر کس هر جایی که نشسته بدون این که اجازه بگیرد سخن خود را مطرح می سازد و بحث به طور طبیعی به صورت «الکلام یجرالکلام» پیش می رود. سخن گویان در اطراف میز روی صندلی ها تکیه زده اند و در کنار چراغی پرنور و محیطی شاعرانه و آمیخته با

۱- دکتر پاشا صالح، آداب سخن و اصول خطابه، ص۱۲۷.
۲- ای کاش در ایران ما هم چنین مناظرات فنی و علمی و دینی با حفظ اصول اخلاقی برپا می شد. حوزه های علمی باید در این امر پیشتاز شوند و به صورت تخصصی به آن بپردازند.

صفـا، مشـکلات خود را در معرض آرای مختلف می گذارنـد و بـا رعایت نظم و عـدالت به نوبت حرف می زننـد. ابتـدا رهبر جمعیت برای فتـح بـاب، مطلـبی را مطرح می کنـد، آن گـاه از حاضـران جلسه نظرخواهی می کنـد. یکی از اهـداف این گونه گفت و گوهـا این است که افراد ساکت و خجالتی را به حرف آورنـد و فقط سـعی می کننـد که گفتار از دایره موضوع خارج نشـود. در پایـان جلسه، نـتیجه به گـونه اختصـار بیـان می شود و مطلـبی را که هنوز به نـتیجه مطلوب نرسـیده انـد به جلسه بعد موکول می نمایند. رهبر مدّبر و مدیر کسـی است که افراد کم حرف و ساکت را به سـخن بکشاند و دریای راکد عقل ها را به موج اندازد. به قول سعدی:

گفتم که به گوشه ای چو سنگی

بنشینم و روی خود به دیوار

دیدم که میسرم نگردد

تو سنگ برآوری به گفتار

این طریقه را در آمریکا «گروه سخن پژوهان پیشرو» می نامند.

برای منـاظره و گفت وگو انواع دیگری نیز در کتـاب ها موجود است، ولی به جهت متروک بودن آن ها تنها به نامشان بسـنده می کنیم:

گروه «هم سـخن» و یا «همه سـخن» که جامع تمام روش های مناظره است در واقع مخلوطی است از شیوه های قدیم و جدید و هریک اسم خاصـی داردماننـد مناظره حل مسائل و مشـکلات، مناظره گروه بحث و تحقیق، مناظره گروه سـخن جوی، مناظره قضایی یا جدال علنی و عمومی و پیشرفت تدریجی.

عمده ترکیبات اقسام مناظره که براساس محکمی استوار است عبارتند از:

۱. مجلس نطـق و بیـان: در این گونه مجلس پس از سـخنرانی جلسه «بحث و منـاظره» تشـکیل می شود. اکـثر مسـتعمان در آن شرکت کرده و به مباحثه می پردازند.

۲. مجلس نطـق و بحـث و نظر: کـه این شـیوه مـورد تـوجه دانشـمندان است. در گـام اول نطقی که جنبه رسـمی دارد ایراد می گردد، سـپس رئیس جلسه نطق مختصـری را مطرح کرده، آنگـاه اعضـای جلسه بـا طرح سؤالات و اظهار عقایـد خود در حلقه مبـاحثه شـرکت می نماینـد. دانشـمندانی که قبلاًـ درباره بیانات اصـلی ناطق یا ناطقین اصـلی اظهار نظر کرده انـد وارد بحث و مذاکره می شوند تا اعضای جلسه آماده شوند.

اکنون این بخش را با اشعار مولوی به پایان می رسانیم.

باقی این گفته اید بی زبان

در دل آن کس که دارد نور جان

در جهان جان کنم جولان همی

بگذرم زین نم درآیم در یمی

ص:۶۳

قصه کوته کن که رفتم در حجاب

هین خمش و الله اعلم بالصواب

ی. روش مناظره با ملحدان

در این نوع مناظره ها بایـد از ائمه اطهار الگو بگیریم، امامان در بعضـی از موارد از گفت وگوی برخی از شاگردان با ملحـدان جلوگیری می کردنـد، زیرا هر فردی توان منـاظره را با دیگری نـدارد، اشـخاصِ کار آزموده و با هوش می خواهـد تا بتوانـد با مادیون و سایر مذاهب به مناظره بپردازد.

وانگهی در این نوع مباحثات، گذشـته از معلومات سرشار، ذهن وقّاد، قدرت ارتجال و حاضر جوابی و شکیبایی بسیار و تحمل فراوان نیز ضـرورت دارد. منـاظره های امام صادق علیه السـلام با ابوشاکر دیصانی و ابن ابی العوجا و سایر سـردمداران الحاد و هم چنین مناظره امام هشـتم علیه السـلام با گروهی از آنان اگر درست نگریسـته باشـیم می فهمیم که متون مناظره ها سرشار از حکمت و ادب و عاری از خشونت و پرخاش گری می باشد و طبق سـنت دینی «المجالس باالامانه» حفظ اسـرار شبهه افکنان و ملحـدان را هم تضـمین می کردنـد، چرا که اگر مردم متعصب یا قضات رسـمی گفته ها و اعترافات آن ها را می فهمیدند بسـا آنان را محکوم و به قتل می رسانیدنـد یا به تبعیـد (نفی بلد) محکوم می کردند و اگر حضـرت علی علیه السـلام و سایر امامان خوارج و غالیان را طرد می کردند بدین علت بود که خوارج جز تهمت و فحاشـی و برخورد مسـلحانه و قتل و غارت راهی در پیش نمی گرفتنـد و غالیان که اغلب آنان سـنی و یا چنـد امامی و بعضاً دوازده امامی بودند آنان ائمه را از جایگاه انسان کامل فراتر برده و به سر حـد خدایی می رسانیدند. در نتیجه عده ای بر گشـته و گروهی نیز می گرویدند و سـپس خود به جای آنان می نشسـتند و یـا بـا محبت افراطی و یـا بغض کور، سـخنان ائمه را تحریف می کردنـد تـا مگر فرصت هـدایت مردم را از ائمه بگیرند و بسا آنان عامل نفوذی دشـمنان اسـلام و حاکمان عصـر بودند و می خواسـتند مردم را از اهل بیت پیغمبر به هر نحوی که شود جدا نمایند ناگزیر ائمه آن ها را از خود طرد می کردند و مورد لعن و نفرین قرار می دادند.(۱)

ص:۶۴

۱- یکی از سـخنرانان از شخصیت محرّمی به آیت الله العظمی تعبیرکرد. گفتنـد تو که به این آقا در حـد اجتهاد معتقـد نیستی چرا چنین می گویی؟ گفته بود: تادیگران یاد بگیرند و خواص خشمگین شوند.

امام باقر علیه السلام با حسن بصری و نافع و هشام بن عبدالملک و سالم از غیر شیعیان نیز به بحث می پردازد ولی حاضر نیست با حمزه زبیدی و بنان و مغیره بن سعید و ابوالخطاب که به شیعه گری تظاهر می کردند گفت وگو کند، بلکه آنان را طرد می کند، امام صادق و امام هشتم نیز آنان را طرد و لعن می کردند ولی با ابوحنیفه و رهبران معتزله و زیدیه به گفت وگو می پردازند.

آری، ائمه اطهار علیه السلام در حوزه های برون دینی و درون دینی با افراد به مناظره پرداخته اند جز با کسانی که اهل انصاف نبوده و یا از ستمگران محسوب می شدند با سایر افراد از طریق مذاکره وارد می شدند. این شیوه برگرفته از قرآن کریم است که می فرماید: ((و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم))(۱)

علامه طباطبائی می فرماید:

مقصود از «ظالمان» به قرینه سیاق، کسانی هستند که مدارا و نرمی با آنان کارساز نیست، بلکه نیکوترین جدال از نظر آنان ضعف یا ترفندی است از سوی مناظره گر تا آنان را در عقیده متزلزل کنند.(۲)

در حوزه درون دینی، مناظره امام کاظم با ابویوسف شاگرد ابوحنیفه و هم چنین امام جواد با یحیی بن اکثم را می توان نام برد.(۳)

ک. مناظره منطقی

مناظره در علم منطق، روش خاصی دارد که ذیلا بیان می شود:

۱- کیفیت آن بدین گونه است که سائل با تکیه بر مسلمیاتِ مجیب و با استفاده از گفته های او، پرسش هایی را مطرح می کند که حافظِ «وضع»، باید به آن ها پاسخ دهد و به این ترتیب با طرح سؤال ها به تدریج به مقصود خویش که کشاندن طرف مقابل به تناقض گویی است نزدیک شود.

۲- سائل، مقدماتی را که مجیب پذیرفته است به شکل قیاس جدلی می سازد تا بدین وسیله بتواند «وضع» مجیب را نقض کند و از مسلماتِ مجیب، به نتایجی برسد که

۱- عنکبوت، آیه ۴۶.

۲- تفسیر المیزان، ج۱۶، ص ۶۱.

۳- احتجاج، ج۲، ص ۱۰۲.

بطلانش آشکار است.

۳- مجیب می کوشد «وضع» خود را در برابر ایرادهای سائل تثبیت سازد. طی این مراحل هر یک از مجیب و سائل باید به نکات و ضوابط زیر که در منطق تحت عنوان «وصایا» آمده است توجه نماید:

یکم- تصور موضعی که مقدمه را از آن جا خواهد گرفت؛ یعنی سائل پیش از طرح سؤال باید موضعی را که مقدمه استدلال از آن به دست می آید شناسایی کند.

دوّم- آمادگی ذهنی برای راه ها و روش هایی که با توسل به آن پاسخ دهنده را به تسلیم وادار ساخته و به وسیله مقدمه و تقبیح و توبیخ منکران این امر، یعنی شناسایی روشی که می خواهد از طریق آن مجیب وی را به تسلیم وادارد.

سوّم – تصریح به آن چه در ضمیر دارد بر وجه خطاب یا غیر آن،

یعنی سائل باید مطلوب خود را که مستلزم نقض وضع مجیب است با صراحت بیان کند.

به طور کلی سائل ماهر، کسی است که قدرت بیان برای تفهیم مطالب خود داشته باشد.

قبل از هر چیز مناظره کنندگان در آغاز بحث که به اثبات یا ابطال آن می پردازند، باید از توانایی های که ذیلا می آید برخوردار باشد:

۱. آشنایی کامل با قضایای مشهور و متناسب با موضوع و احاطه بر آنها؛

۲. توانایی به کار بردن مشهورات مسلمات و مقبولات به هنگام نیاز؛

۳. اشنایی به مفاهیم جمله هایی چون مشترک، منقول، متواطی، مشکک، متباین و مترادف و نیز داشتن قدرت تشخیص و تشریح و تفصیل آنها؛

۴. توانایی تشخیص متشابهات و جداسازی آنهااز یکدیگر به وسیله خواص از عوارض و فصول.

۵. قدرت در باین (تشابه مختلفات به ذاتیات و غیر آن)

اقسام مناظره

اشاره

مناظره نیز مانند سایر فنون، اقسامی دارد: مناظره برای اثبات حق است ولی مجادله برای اسکات خصم، لازم ا ست مبلغان با اقسام مناظره آشنا شوند. چرا که موفقیت دراین عرصه منوط به معرفت اقسام مناظره است.

الف. مناظره علمی

در این نوع مناظره، دو شخص یا دو گروه درباره یک موضوع علمی به مناظره

ص:۶۶

می پردازند؛ فی المثل آیا کورتاژ یک عمل انسانی است یا ضد ارزشی؟

یـک گروه، حامی عمل کورتاژ می باشـند و معتقدنـد کثرت اولاد، مشـکلات زیادی را نه تنها برای خانواده ها به ویژه مادر به وجود می آورد بلکه به کشور و جامعه جهانی نیز آسیب جدی وارد می سازد. گروه دیگر، این عمل را یک نوع آدم کشی و جلوگیری از تولید انسان می دانند و بر این باورند که اگر نطفه منعقد شد نباید آن را از میان برداشت. مادران حامله می توانند با شیر و عسل و داروهای مفید، جلو پوکی استخوان و سایر جهات ضعف بدنی را بگیرند حتی بعضی از پزشکان بر این باورند که تکمیـل لـذت جنسـی مادران پس از زایمان حاصل می گردد اما کمبود مواد غـذایی در جهان مربوط به کثرت نسل انسان نیست بلکه مولود عدم عدالت در توزیع امکانات و ظلم و تبعیض حکومت های سـلطه گر می باشد. به علاوه، بسیاری از مواد غـذایی در دل خـاک و فضـای گسـترده جهـان موجـود است که به عنـوان مـواد خـام هنوز اسـتخراج نشـده انـد و اگر مسـابقه تسلیماتی نبود و امکانات در مسیر استخراج معادن و منابع مواد غذایی صورت می گرفت کمبودی وجود نمی داشت...

وانگهی رزاق عالم خداست «هر آن کس که دندان دهد نان دهد»، دین باوران عموماً کورتاژ را یک عمل نامشـروع می دانند مگر این که جان مادر در زایمان در مخاطره قرار گیرد یا بحث و گفت وگو درباره ادراکات ذهنی آیا علم و ادراک در سلول های مغز است یا در ظرف روح و سلول ها وسیله عبور و یادآوری است؟(۱)

ب. مناظره کلامی

این نوع مناظره نیز پیشـینه دیرینه ای دارد پیامبران با اقوام لجوج و عنود درباره توحید و یکتاپرستی معاد و عدل الهی، مناظراتی در برابر مجادلاـت مشـرکان به طور کلی و مقابـل ملحـدان به گونه اخص داشـته انـد، قرآن کریم مختصـری از آن مناظرات را آورده است. مسـلمانان پس از رحلت پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم درباره حـدوث و قـدم قرآن به جـدال پرداختنـد. منـاظرات در امـامت و نبوت و هم چنین منـاظرات اشـاعره و معتزله دربـاره عـدل و امـامت و جبر و اختیار و حسن و قبـح عقلی اشـیاء، معروف است. هم اکنون مناظرات پراکنـده ای میان مذاهب اسـلامی با وهابی ها درباره توسل و شـفاعت و زیارت قبور پیامبر و اولیای الهی ادامه دارد؛ به ویژه با شیعه اثنی عشری که معتقد به توسل به ارواح پیامبران و امامان

۱- همین قلم، تحریری بر اصول و فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، ص۱۲۲.

معصوم علیهم السلام می باشند نیز مسئله روز است شیعه به حکم آیه (یا ایها الذین آمنوا اتقوالله و اتبغو الیه الوسیله)(۱)روح پاک پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام که همواره زنده و شاهد اعمال ما هستند می توانند وسیله ای برای استجابت دعا و شفای بیماران و قضای حوایج به اذن الهی باشند در صورت فقدان وسیله به حکم آیه قرآن و نبود اخلاص و عمل بسا میسر نشود و شفاعت آنان در پیشگاه خدا باعث صعود انسان به بهشت و نجات انسان از عذاب گردد، این عمل نه تنها شرک نیست بلکه عین توحید است. چگونه پیراهن حضرت یوسف باعث بینایی چشمان حضرت یعقوب می شود(۲) چگونه واسطه قرار دادن پیامبر و ائمه اطهار موجب اجابت دعای مضطری به اذن الهی نشود و طلب استغفار از ناحیه آن ها باعث قبولی توبه بندگان متوسل در برابر خدا نگردد. چگونه بوسیدن حجرالاسود با این که سنگی بیش نیست مطلوب و شرک نیست ولی بوسیدن خانه خدا و قبور پیامبران و امامان شرک است. التبه بوسیدن ضریح توسل نیست بلکه تبرک و احترام و تقدس است این نوع مناظرات کلامی و اعتقادی در تاریخ اسلام رایج و متداول بوده است. مناظره در امامت که بین شیعه و سنی در طول تاریخ صورت گرفته است مانند داستان هشام بن حکم در مجلسی که وزیر هارون ترتیب داده بود و مباحثه را به امامت کشانیدند، هشام گفت: امام و خلیفه رسول خدا باید داناترین فرد باشد، اگر روزی جامعه اسلامی در مورد سؤالات علمی یا مشکل اعتقادی در بن بست قرار گرفت امام باید به میدان آمده و امت را از بن بست مذکور آزاد نماید و مشکل اعتقادی امت را برطرف سازد، چنان چه حضرت علی علیه السلام در تمام مشکلات و مسائل مرجع و فصل الخطاب جامعه اسلامی پس از رحلت نبی مکرم بود خلیفه دوّم طبق اسناد اهل سنت بارها اظهار می داشت: «لو لا علی لهلک العمر»(۳).

هم چنین امام باید اشجع الناس و اقوی الناس باشد که در مواقع خطر ملت را تشجیع

۱- مائده، آیه۳۵.
۲- اذْهَبُواْ بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا. یوسف، ۹۶-۹۴.
۳- استیعاب ابن عبد البر، ج۳/۱۰۱۳، فکان عمر یقول لو لا علی دررالسمطین، ص ۱۳۰ و ۱۳۲، ابن قتیبه در سنن مختلف الحدیث۱۵۲ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج۱/۱۸. قال عمر غَیرُ مرّه یعنی عمر بارها می گفت: اگر علی نبود هلاک می شدم. (شرح ابن ابی الحدید، ج۲، ص۲۱۱، فی یوم احد.

به جنگ و جهاد و کشور را از شکست نجات دهد و هم چنین باید اتقی الناس و زاهدترین مردم باشد تا بتواند اسوه و الگو برای تمام قشرهای امت باشد. وزیر هارون به اندرون سری زد و دید هارون انگشت تحیّر به دندان گرفته است که چگونه با وجود چنین منطق نافذ و شمشیر قاطع و حضور امام معصوم تا کنون توانسته ام به حکومت ادامه می دهم یا مناظره شیخ مفید با عمرو بن عبید معتزلی نیز مشهور است.

ج. مناظره سیاسی

اشاره

این گونه مناظرات معمولاـ در میان نمایندگان مجلس یا کاندیداهای رؤسای جمهور و یا اساتید اقتصاد و طراحان سیاست اقتصادی و فرهنگی در زمینه طرح برنامه ها و نقد سایر کاندیداها از شیوه موجود اقتصادی فرهنگی و سیاست خارجی دولت صورت می گیرد و هم چنین مطرح ساختن برنامه های دولت در مسائل اقتصادی، فرهنگی سیاسی و اجتماعی و ارائه تحلیل های مختلف اقتصادی و فرهنگی متفاوت انجام می گیرد؛ مثلاً راهکارهای مبارزه با تورم و اعتیاد، بیکاری و ایجاد اشتغال و غیره.

در صورتی این نوع مناظره ها مشروع مفید و معقول می باشد که تمام آداب و اخلاق و چارچوب های شرعی و قانونی و علمی آن مراعات گردد، وگرنه به منازعات سیاسی و گروهی تبدیل خواهد شد و به جای محبت، کینه و دشمنی تولید خواهد کرد. خروج از محدوده آداب و اخلاق. مناظره را به مجادلات نا مشروع می کشاند و تضادهای داخلی را تشدید می سازد موارد خروج از دایره مناظره های مشروع بسیار است به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. توسل به تهمت و افتراء

بدین معنا که برای جلب توجه اکثریت مردم و برانگیختن احساسات عمومی به تهمت ها و بدگویی ها از شخصیت های معروف یا از قشرهای مختلف سیاسی و دینی پرداخته شود، چرا که ممکن است اقشار پابرهنه درباره آن ها به دلیل جو سازی حساس شده باشند و به سود تهمت زنان تحت تأثیر القائات قرار گیرند. در هر صورت انتقادهای نامشروع و نامعقول یعنی با حمله به عناصر سرشناس، از روحانیت، بازاری ها و یا قشر ثروتمند یا دانشگاهی و زندگی آنان را به چالش کشیدن، خروج از موازین مناظره می باشد.

۲. طرح مطالب شعارگونه

طرح مطالب شعار گونه؛ از قبیل من کاخ نشینان را فدای کوخ نشینان خواهم کرد یا وعده های غیر قابل عمل با ابهام گویی ها می توان احساسات را برانگیخت مثل این که: من

غارتگران بیت المال و مفسـدان اقتصادی را به ملت معرفی می کنم و آنان را رسوا خواهم کرد و مسائلی از این قبیل، می تواند جنـگ روانی به وجود آورد و حال این که بحث اصـلی مثلاً چگونگی مهار تورم و بیکاری و جلوگیری از اعتیاد و فساد جوان ها و یا طرح و برنامه های اداره کشور می باشـد. محور اصـلی باید مبارزه با فقر فرهنگی و اقتصاد بیمار باشد و حمله به طبقات مختلف جامعه قطع نظر از ضد ارزشـی بودن دردی را دوا نمی کند، بلکه تنها ممکن است رأی قشـرهای احساساتی و عوام بی اطلاع را به صورت نامشروع به چنین شخصی اختصاص دهد.

۳. شانتاژهای سیاسی

در یکی از اسـتان های کشور نامزد نامطلوبی با حمله به روحانیت در آن استان و شهرهای اطراف رأی بالایی را به دست آورد کـه قطعاً نامشـروع بـود. چرا که او در تبلیغـات و شـعارهایش گفته بـود: چه شـد که آقایـان و بعضـی از دست انـدر کـاران و نماینـدگان ناگهـان صـاحب الآـف و الوف شدیـد، منزل آن چنـانی، ماشـین آخرین سیسـتم را از کجـا آوردیـد؟ همین نـامزد انتخاباتی، با پراکندن این گونه سـخنان تهمت گونه و ضد ارزشی و نامعقول در آن مقطع زمانی به مجلس شورای اسلامی راه یـافت، در صورتی که اگر روحـانیت و سـایر اقشـار را زیر ضـربات شدیـد انتقـاد نمی گرفت قطعاً رقیب روحانی و یا شـخص دیگری رأی می آورد؟ لیکن هرکس متخصـص جنگ های روانی باشد می تواند با شانتاژهای سیاسـی و ضد اخلاقی اکثریت مردم را در برخی از مقاطع به سود خود تحریک کند.

نظام اسـلامی باید برای چنین جوسازی ها و شانتاژها سیاسی و اجتماعی فکری بکند، چرا که نتیجه انتخابات گاهی به سود این گونه افراد هتـاک و بی آزرم تمـام خواهـد شـد. قانون نبایـد در برابر این نوع تبلیغات نامشـروع ساکت باشـد؛ مگر فریب دادن مردم یا وعده های دروغ و تشدید تضاد های طبقاتی و تهمت و افتراء رأی آوردن، یا فریب آن ها از طریق خریدن رأی با پول شخصـی یـا از منـابع دولتی چه فرق دارد؟ تـازه وی بـا تهمت و افترا و فرافکنی و صـرف امکانـات عمومی یـک خلاـف شـرع آشـکاری را نیز مرتکب شـده و حیثیت افراد محترم را زیر سؤال برده و احیاناً بر باد داده است. مگر در احادیث اسـلامی نیامده است: «اذا اتّهم المؤمن اخـاه انمـاثَ فی قلبه الایمـان کالملـح فی الماء؛(۱) اگر فرد مـومنی به برادر خود تهمت بزنـد ایمـان در قلبش از بین می رود همان طور که نمک در آب حل می شود».

۱- کافی، ج۲، ص ۳۶۲ و ۱۷۱ و المستدرک ج۹، ص ۴۶.

آقای دکتر صالح پاشا در کتاب آداب سخن می نویسد: دلیل عمده نیش های آلوده ای که در کشور ما یا سایر بلاد به بعضی از افراد روحانی وشخصیت های سرشناس می زنند به خاطر توقعات بیش از حد توده مردم از پیشوایان دینی است در صورتی که عالمان ربانی رنج های فراوان برده و ریاضت های بسیاری کشیده اند و تلخی ها و مرارت های بی شماری در زندگی چشیده اند و مجاهدانی در دامان خود پروریده اند، و یا انتقاد های تند و گزنده به رجال بزرگ دین گاهی از تعصب و یا تخریب و اغراض شخصی و احیانا تخیلات واهی و توهم ناروا و بدبینی بر می خیزد. یادم نمی رود یکی از گروه های جنگ های چریکی در ایران می گفت: از پای سخنرانی فلان شخصیت روحانی در هیئت انصارالحسین افراد تربیت شده را شناسایی کرده و به عضویت می گیریم.(۱) به هر حال غیبت کننده صلاحیت دینی و اخلاقی خود را به کلی از دست می دهد، اگر شورای نگهبان هم او را محکوم و مجرم نشناسند مجلسی ها باید اعتبار نامه او را امضا نکنند و به وصیت امام راحل که فرمود: «نگذارید انقلاب به دست نااهلان بیفتد» عمل کنند.

فرق مناظره و نظایر آن با برهان

۱. برهان بر مقدماتی یقینی استوار می باشد که در ظرف خارج، حقیقت دارد و عقل سلیم و دقیق آن را پذیر است، اما مناظره، مباحثه، مجادله و خطابه بر مقدمات مقبول و پذیرفته شده طرف های مقابل و هوادارانش مبتنی می باشد، خواه توده مردم قبول داشته باشند یا خیر؛ یعنی از مشهوراتِ عام و قضایای رایج میان مردم باشد یا فقط گروه خاصی آن را پذیرفته باشند و خواه با واقعیت های خارج منطبق باشد یا نباشد.

۲. مناظره، جدل و مباحثه و گفت وگو حداقل قائم به دو طرف است عکس برهان که انسان برای تنها خودش می تواند دلیل اقامه نماید.

۳. در بحث پیشین گفته شد که هر موضوعی و مدعایی یک دلیل بیشتر ندارد و ممکن است دو طرف مناظره گر هر دو برای اثبات مدعای خود اقامه برهان نمایند، اما مناظره و مشابهات آن این گونه نیست، چرا که هدف در مناظره، مباحثه و مجادله اسکات و یا اقناع خصم است از طریق قضایای مقبول الطرفین یا مقبول طرف مقابل می باشد.

۴. برهان ــ چنانچه در جای خود ثابت شده است - تنها به صورت قیاس و اشکال اربعه

۱- آداب سخن، ص ۲۱۰.

تألیف می شود عکس مناظره، محادثه و مجادله که اضافه بر قیاس سایر حجت ها را در بر می گیرد مانند استقراء و تمثیل، بنابراین از نظر صورت، مناظره و همانند انش اعم از برهان می باشد و غالباً به شکل قیاس و استقراء و از قضایای مشهور و مقبول ساخته می گردد.

البته مناظره در قالب برهان منطقی نیز امکان دارد ولی در این صورت باید طرفین از مقدمات یقینی مانند اولیات، مشاهدات، مجربات متواترات، فطریات، حدسیات که از جهاتی شبیه مجربات است در این نوع مناظره استفاده بکنند.

فرق مناظره و منازعه

اکنون نوبت آن رسیده که ضرورت آشنایی مبلغان و نوآموزان را با فن جدل در شاخه منازعه بیان کنیم؛ به ویژه این که مشترکات زیادی بین جدل و منازعه و تبلیغ گفتاری یا سخنوری وجود دارد. پیش از این بحث، باید بدانیم که مناظره، تابع قوانین خاص است و با منازعه فرق اصولی دارد:

۱) منازعه، مجادله ای است براساس خشم و کینه با پیش فرض غلبه و رسوا کردن خصم به هر نحوی که ممکن باشد. انسان خشمگین نه تنها تقوا و صداقت را زیرپا می گذارد، بلکه به دروغ و جنجال هم متوسل می شود و بسا اتفاق افتاده که از تهمت های ناجوانمردانه نیز دریغ ندارد حتی زن و بچه طرف مقابل را هم در معرض اتهام قرار می دهد. اینان از جمله کسانی هستند که از شعار «هدف وسیله را توجیه می کند» در عمل استفاده می کنند و در این جدال از هر ابزار و شیوه ممکن و نا مشروع بهره می جویند، آن چه از نظر این مجادله گران مطرح نیست کشف حقیقت است بلکه هدف آنان تنها غلبه بر خصم است و بس.

برخلاف مناظره که هدفش تنها روشن شدن حقیقت است. منازعه قطع نظر از تولید دشمنی و خصومت، غالباً به زد و خورد فیزیکی و خونین منجر می شود،(۱) چرا که همراه با غضب و کینه و خودخواهی است، ولی مناظره برخاسته از حس کنجکاوی و حقیقت طلبی انسان است. در منازعه ادب در گفتار و اعمال رعایت نمی شود بلکه گفته ها با تهمت و افترا و فحاشی و گاهی برخورد فیزیکی همراه می باشد، عکس مناظره که ادب در گفتار و نزاکت در رفتار از آداب آن می باشد. در منازعه هدف اصلی جز غلبه و کوبیدن طرف مقابل و رسوا

۱- ((و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم)) (انفال، آیه۴۶).

نمودن چیزی نیست، ولی در مناظره هدف والایی چون کشف حقیقت و تولید وحدت در کار می باشد. مناظره یکی از ابزارهای مهم تقویت فکر و اندیشه و بالا رفتن فرهنگ اجتماعی است؛ بر خلاف منازعه که نتیجه اش خرد شدن اعصاب و کوبیدن اندیشه های مخالف و تشدید دشمنی ها است و هر ملتی به نوعی در این میدان گام برداشته است. بنابراین جدال را نباید با مناظره اشتباه کرد. چرا که در مناظره دو شخصی که دو عقیده متضاد دارند با یکدیگر به گفتگو می پردازند. بدون این که قصد محکوم ساختن یکدیگر را داشته باشند و هدف اصلی آن دو کشف حقیقت است لذا به مجرد این که حق بودن قول یک طرف معلوم شد رقیب تسلیم می شود.

ابزارهای جلسه

در گام سوم دو میز در دو جهت برای مناظره گران گذاشته می شود تا اوراق، کتاب ها و اسناد و مدارکی که مورد استناد اصحاب مناظره است روی آن بگذارند و از نطق های مخالفان یادداشت برداری کنند. قضات یا داوران باید در جایگاه های مختلف تالار بنشینند و پس از ختم مناظره در اتاق خلوتی جهت مشاوره جمع شوند. داوران روی برگ هایی که در دست دارند به هر یک از سخنرانان سه نمره می دهند: یک نمره برای استدلال صحیح و نمره دیگر برای رعایت قواعد ادبی و دستور زبان نمره سوم برای سبک بیان و جذابیت سخن و موازین فصاحت و بلاغت و آداب و اخلاق.

سائل و مجیب

مناظره مانند مجادله، مباحثه و محاوره حداقل بین دو طرف صورت می گیرد که یکی را «سائل» و دیگری را «مجیب» می گویند. سائل که در صدد گرفتن اعتراف از «مجیب» است حداقل باید به سه نکته توجه کند: اولا پیش از طرح سؤال در بدو امر، مواضعی را که از آن ها مقدمات مشهور به دست می آید در ذهن خود حاضر نماید. ثالثاً: زمینه پذیرش آن مقدمه از طرف مجیب و محکومیت منکرین آن مقدمه را فراهم نماید. ثالثاً: از خصم، پیش از آغاز مناظره اعتراف های لازم را گرفته باشد؛ به طوری که مجالی برای انکار آن ها در خلال مباحثه برای او باقی نگذارد.

محتوای مناظره و منابع آن

در هر صورت، مناظره کنندگان باید مدتی در جست و جوی یافتن مواد استدلالی و شواهد مناسبی برای پیشبرد مناظرات باشند و در نوشتن و تجدید نظر کردن صورت نطق و گفت وگوی خود بکوشند تا در کرسی مناظره پیروز و توانمند شوند. بسیاری از مبلغان هنگامی به اهمیت و ضرورت این فن پی برده اند که در میدان سخن و مناظره مغلوب حریف خود واقع شده اند بنابراین رمز کامیابی، سعی در فراهم ساختن مطالب مناسب و عمل و تمرین و ممارست است نه مجرد استعداد ذاتی و داشتن آهنگ گیرا و ذوق سرشار.

در هر صورت، نخستین قدم در مناظره، تهیه معلومات و گردآوری مطالب است. در این میدان، جمع آوری دلایل و شواهد تایخی و گردآوری جمله های فصیح و بلیغ و مدارك و منابع معتبر ضروری است، چرا که نود درصد موفقیت ها مربوط به رنج و زحمتی است که باید صرف تحقیق، مطالعه و یادداشت برداری و تمرینات بنماید.

تنظیم فهرست جامع

گام بعدی، تهیه و تنظیم فهرست جامعی از کتاب ها و رساله ها و مقالاتی است که در جراید و مجلات دنیا از طریق اینترنت و کتاب خانه های دیجیتالی در موضوع مناظره منتشر گردیده است.

از تجزیه و تحلیل مطالب و تهذیب و تنقیح دلایل و ترتیب و تنظیم شواهد و حذف زواید در جلسات نباید دریغ نمود. مناظره گرانِ تبلیغی، برای کسب مهارت باید یادداشت های خود را با هم بخوانند و مورد نقد واصلاح قرار دهند و پاسخ های لازم را برای احتجاج حریف پیش بینی کنند، با حربه آمار و ارقام صحیح و اطلاعات دقیق و دلایل متقن و مثال های روشن، آماده نفی و اثبات و جرح و تعدیل شوند و توجه نمایید که دشوارترین قسمت مناظره در این مرحله است و علت بسیاری از پیروزی ها و شکست های اصحاب مناظره از همین جا مایه می گیرد.

به قول سعدی:

ندارد کسی با تو ناگفته کار ولیکن چو گفتی دلیلش بیار

سخنران اول که در طرف نفی واقع شده بار دیگر موضوع مناظره را اعلام می کند، ولی به صورت نفی مثلاً می گوید: تصمیم گرفته شد که طلاب پایه نهم نباید در نیم سال اول تحصیلی سخنوری را بیاموزند، سپس نظر خود را در مردود بودن این نظریه یا مقبول

بودن آن بیان نماید. تعریفاتی که طرف اثبات برای اصطلاحات مورد بحث مناظره بیان ساخته و اظهار می دارد علی الاصول باید از پیش به توافق رسیده باشند تا او نیز تاریخچه و موضوع مناظره را شرح می دهد و از تکرار آن چه سخنران اول بیان داشته پرهیز نماید و تنها به مطالب روشنگرانه نظریه خود بپردازد و در این مرحله در مقام ردّ استدلال طرف مقابل بر نیاید، تنها تقسیمات عمده بحث را از جنبه منفی قضیه برشمارد. بخشی را که شخصاً قبول کرده و قسمت های دیگر بحث را که به عهده سخنران دوم طرف نفی واگذار شده تذکر دهد آن گاه به بیان ادلّه خود پردازد.

سپس سخنران دوم طرف اثبات، وارد بحث شده و بعد از وی سخنران دوم طرف نفی بر کرسی خطابه می نشیند. آخرین دفاع طرف اثبات را سخنران اول طرف اثبات در جواب ادلّه ردّیه طرف نفی و آخرین دفاعیه طرف نفی را سخنران اول طرف نفی در ردّ ادلّه طرف اثبات بر عهده می گیرند. در آخرین دفاع نباید مطالب تازه بگویند و اگر گفتند توبیخ یا جریمه شوند. در این مرحله تنها به دلایل طرف مقابل جواب می دهند و بس. طرح مسائل جدید، خروج از موضوع مناظره است و طرف مقابل را برمی انگیزاند تا او هم مطالب جدیدی مطرح نماید. و ساز و کار مناظره را بر هم بزنند.

توجه کنید که بار سنگین استدلال اصولا بر دوش طرف اثبات قضیه است، زیرا او همواره خواهان دگرگون شدن وضع موجود است نه طرف نفی. اگر طرف اثبات بتواند فوایدی را که بر فکر او مترتب است به ثبوت رساند در برابر زحمت و رنجی که لازمه تغییر وضع موجود است تعادلی به وجود آید.

روی سخن وی نخست با رئیس جلسه سپس با مستمعین باشد نه مخالفین. ورود به مسائل شخصی طرفین به هیچ وجه جائز نیست وگرنه در برابر اعتراض رئیس جلسه قرار می گیرد. فردوسی می سراید:

هر آن کس که دانش فرامش کند

زبان را ز گفتار خامش کند

مگوی آن سخن کاندر آن سود نیست

کز آن آتشت بهره جز دود نیست

زبان را نگهدار باید بدن

نباید زبان را به زهر آژدن

ز دانش چو جان تو را مایه نیست

به از خامشی هیچ پیرایه نیست

شوخی و مزاح در مناظره راه ندارد مگر آن که روشنگر مطلب باشد. و رفع خستگی از مخاطبان کند.

حضور نقّاد معتبر

غیر از هیئت داوران، نقّادِ متبحّری لازم است تا بیانات هر یک از سخنوران مناظره گر را از جوانب مختلف بررسی و مورد انتقاد قرار دهد و این امر بسیار ضروری است، زیرا به فرموده شیخ مصلح الدین سعدی: «متکلم را تا کس، عیب نگیرد سخنش صلاح نپذیرد». به هنگام انتقاد نه تنها ارزش دلایل طرفین از نظر کمیت و کیفیت ملحوظ می شود بلکه طرز بیان و مهارت اصحاب مناظر در رعایت قواعد و آداب آن نیز در نظر گرفته می شود.

کار داوران در آن است که تشخیص بدهند کدام طرف بهتر از عهده تجزیه و تحلیل و اقامه دلایل ذکر قراین و شواهد برآمده و چه کسی بهتر و مؤثرتر سخن گفته اند.

آداب مناظره

آداب مناظره، مجموعه ضوابطی است که به هنگام بحث و گفت وگوی فلسفی، کلامی، علمی، دینی فرهنگی و اقتصادی باید مراعات شود و در اصطلاح دانشمندان اسلامی مقصود از مباحثه آن است که اثبات حکم ثبوتی یا سلبی از راه اقامه برهان کنند. در تعریف آداب مناظره گفته می شود: «صناعتی است نظری که انسان را به کیفیت مناظره و شرایط آن آشنا سازد تا در مباحثه و الزام و غلبه بر خصم خطا نکند».(۱)

هدف اصلی دو طرف گفت وگو آن است که به یاری یکدیگر به کشف حقیقت نایل آیند و مشکلی از مشکلات را برطرف سازند، به قول خواجه طوسی:

مناظره میان دو صاحب رأی متقابل می باشد که هر کدام متکفل بیان رأی و نظر خود باشند مشروط بر این که هر دو طرف بعد از وضوح به کشف حقیقت مساعدت کنند و مباحثه در واقع استکشاف امر غامضی است از طریق تعاون.(۲) وی اضافه می کند:

مباحثه و مناظره نباید با منازعه معانده و مغالطه اشتباه شود و یکی گرفته شود، زیرا غرض معاند همواره اظهار نقصان منطق مخاطب و تفهیم او بود و غرض از مغالطه، تمویه است.(۳)و(۴)

نکته قابل توجه این است که مؤلفان اسلامی معمولا جدل و مناظره را در ارتباط با

۱- جرجانی، ص ۸.

۲- اساس الاقتباس، ص ۴۴۸. و الجواهرالنضید، ص۱۹۷.

۳- تمویه: حقیقت را وارونه کردن، ظاهر سازی طلاکاری.

۴- اساس الاقتباس، ص ۴۴۸.

یکـدیگر مطرح سـاخته انـد: گـاهی «آداب المنـاظره» را ذیل کتاب الجـدل آورده انـد چنان چه خواجه طوسـی در کتاب های جوهر النضـید و اساس الاقتباس از همین خط مشـی تبعیت کرده است. با وجود این، جـدل و مناظره تفاوت ظریفی با هم دارند که خواجه متذکر آن شده است، وی می گوید:

چون مقصـد از جدل الزام مخالف است از این رو لا محاله نزاعی را در بردارد و در اغلب مواقع جدل با نوعی از عناد و حیله و ترفند احتیاج افتد.(۱)

قبل از بیان آداب مناظره لازم است اصطلاحاتی که در طی گفت وگو لازم است مطرح سازیم:

الف. سائل یا ناقض وضع: کسی است که می خواهد وضع را به گونه ای بشکند که حافظ وضع را به تناقض گویی کشاند.

ب. مجیب یا حافظ وضع: کسی است که از وضع به گونه ای دفاع می کند که اگر محکوم شد گرفتار تناقض گویی نشود.

ج. منع یعنی عدم پذیرش مقدمه با آوردن دلیلی بر ردّ آن موضع: یعنی حکم کلی را که احکام جزیی از آن برمی اید به گونه ای مطرح کند که هر یک از این احکام برای مقدمه شدن در قیاس جدلی به کار رود.

د. نقض اجمالی، نقض تفصیلی و جز آن که نیاز به توضیح ندارد.

پس از روشن شدن این اصطلاحات اکنون به کیفیت و چگونگی مناظره از نظر اسلامی می پردازیم.

آداب مناظره از نظر اسلام

مناظره در حقیقت عبارت است از: تبادل افکار و عقایـد و نقـد آنها که اگر مربوط به مسائل دینی و احکام باشـد بـدون شـک منـاظره در حقیقت تبـادل افکـار و آراء و نظریـات است که اگر مناظره مربوط به دین و احکام دینی باشـد بـدون شک مناظره عضوی از پیکره دین محسوب می شود مشـروط بر این که شـرایط و آداب آن در عمـل مراعات گردد. برای مناظره در اسـلام آدابی مطرح است که اگر رعـایت شود چنین مناظره ای صـد در صـد سودمنـد تکامل بخش و راه گشا خواهـد بود؛ به عبارت دیگر، کسی که برای رضای خدا و هدایت خلق و استحکام مبادی دین و اخلاق به مناظره پردازد و قدرت و شرایط آن را

۱- اساس الاقتباس، ص۴۴۷.

داشته باشد بدون شک به موفقیت نهایی دست پیدا می کند.

انگیزه و شرایط اساسی و اصولی مناظره عبارت است از مسایل زیرین:

۱. انگیزه اثبات حق: مناظره صرفاً برای اثبات حق می باید انجام گیرد نه برای تظاهر و ریا و نه به انگیزه غلبه جویی و شکست خصم و نه به منظور اثبات علمیت و حق به جانبِ مناظر پیروز بودن، چراکه مناظره با این انگیزه و اهداف در واقع مراء است و ستیزه گری و ممنوع است در حالی که هدف و مقصد مناظره کننده، دست یابی به حق و ظهور آن در میان مردم باشد مطلوب نمی باشد.

غایت و منظور اهل بحث و گفت وگو نباید بر کرسی نشاندن نظریه خود باشد و یا ارائه علم کثیر و فضل فروشی و نشاندادن قدرت بر تثبیت موضوع و رأی خویش چرا که این گونه جهت گیری ها در بحث و مجادله در حقیقت نوعی تظاهر و ریاکاری تلقی می شود، یکی از نشانه های اخلاص در مناظره، امید تأثیرگذاری مثبت در طرف های مناظره کننده و یا هواداران او باشد، اگر بداند که طرف مقابل هرگز سخن حق را نمی پذیرد و مخاطبان نیز پذیرای حق نمی باشند، اگر چه در طول مباحثه به خطا و اشتباه خود هم پی ببرند ولی به هر حال هرگز تسلیم حق نمی شوند در این صورت هرگز وارد عرصه مناظره نخواهد شد، زیرا می داند که به هدف مشروع نمی رسد بلکه نتایج سویی دارد و از جانب دیگر یک عمل لغو و اتلاف وقت است اما اگر اهل ریا و تظاهر باشد بی گمان از مناظره کناره گیری نخواهد کرد زیرا مناظره فرصتی مساعد است برای شهرت طلبی و فضل فروشی و ریاکاری.

۲. حفظ اولویت ها: شروع به مناظره در صورتی مشروعیت دارد که تکلیف مهم تری در میان نباشد، چون اگر مناظره درباره یک امر واجب اجتماعی باشد و به صورت مشروع برگزار گردد به عنوان واجب کفایی ادای تکلیف کرده است، اما اگر واجب عینی یا کفایی مهم تری از مناظره در میان باشد اقدام به مناظره جایز نیست، مانند امر به معروف و نهی از منکر که دو فریضه بزرگ و متروک الهی است مگر آن که نفس مناظره یکی از شیوه های ادای آن دو تکلیف بزرگ اجتماعی باشد.

مضاف بر این، اگر مناظره منجر به مجادله و منازعه شود قطعاً طرفین گرفتار گناه کبیره می شوند در این صورت باید جلسه مناظره را به عنوان مجلس حرام ترک گفته و در صورت امکان، به تعطیلی بکشاند.

۳. کسی که در مسائل دینی مناظره می کند باید در آن موضوع مجتهد و یا متبحر باشد وگرنه باید به رأی و فتوای طرف مقابل عمل کند، در این صورت نمی تواند با چنین کسی که

از او تقلید می کند به مخالفت برخیزد و اگر مسئله اعتقادی و کلامی باشد باز هم در آن باید هر دو متخصص باشند و اگر طرف مقابل علمش بالاتر باشد باید از نظریات او پیروی نماید و اگر یک مسئله سیاسی و اجتماعی و اقتصادی باشد در آن رشته نیز باید متبحّر و کارشناس باشد. بدون تخصص در یک موضوع مناظره عمل لغو و پوچی بیش نمی باشد.

۴. مناظره باید در یک مسئله مهم اعتقادی اجتماعی، علمی و یا عملی و اخلاقی انجام شود مسائل جزیی و غیرمبتلا به، نباید محور مناظره قرار گیرد؛ همان گونه که گفته شد هدف اصلی روشن شدن حقیقت است. از این رو نباید گفتار خود را طولانی نماید و از حد و مرز معقول خارج شود چنان چه مناظره گر نباید به اصل مناظره مغرور و فریفته شود و گمان کند که مناظره در مسائل جزیی و نادر شگفت انگیز و موجب پرورش ذهن و رشد نیروی تحقیق و استدلال می شود، چرا که این تصورات غالباً مخصوص کسانی می باشد که خواستار اقناع هواهای نفسانی و اظهار فضل می باشند.

۵. جلسه مناظره حتی المقدور باید در خلوت و از تیررس دید عموم به دور باشد، چرا که در این صورت به تمرکز فکر و صفای اندیشه برای ادراک حقیقت کمک بیشتری می شود و از تظاهر و ریا نیز پیراسته و از حرص و غلبه پاک خواهد بود. بی شک حفظ چنین انگیزه و نیت پاکی در حضور مردم برای مناظره گران بسیار مشکل است.

۶. مناظره گر مؤمن هدفش جویای حقیقت است و به دنبال پیدا کردن گمشده خویش می باشد. اگر به گمشده خود در طی مناظره دست پیدا کند اشک شوق می ریزد، و خدای منان را سپاس گذار است و شریک مناظره را یار و مددکار خودش در این راستا می داند نه خصم و دشمن اگر شریک مناظره وی را به اشتباهش واقف نماید و یا زمینه فهم حقیقت را برای او ظاهر و فراهم سازد. از وی باید تشکر کند امام علی می فرماید:

خذوالحق من اهل الباطل و لا تأخذو الباطل من اهل الحق؛ حق را از اهل باطل بگیرید و باطل را از اهل حق نگیرید.(۱)

۷. انصاف را در مناظره در نظر بگیرد گفتار به حقّ رقیب را بپذیرد اگر بیانش در تبیین موضوع نارساست به او کمک کند و سخن او را به صورت کامل تر بیان دارد، گرچه حق در گفته خود او باشد و حاضران نیز نظر او را بر حق بدانند و فرضاً تناقضاتی در کلام طرف

۱- فردوس الاخبار، ج ۲، ص ۱۶۸ و فرمود: «خذوالحکمه ولو من المشرکین» اثبات الهدی، ج ۱، ص ۴۶.

مقابل باشد لیکن روی هم رفته سخنان او زمینه را برای ظهور یک مسئله حق آماده ساخته است، از این رو باید از کلام او استقبال کند.

نه این که تناقضات را به رخ او کشیده و او را در برابر دیگران تحقیر و سبک نماید، چرا که این عملیات از عناد و دشمنی برمی خیزد و ساحت مؤمن از این گونه اعمال پاک و منزه است.

۸. مناظره گرِ متعهد و طالب حق باید با کسی که علم و تخصص کافی در آن موضوع دارد به مناظره بپردازد تا از علم او بهره مند گردد، ولی غالباً مناظره گران با کارشناسان و متخصصان اندیشمند به مناظره نمی پردازند تا مبادا مغلوب شوند و همواره به دنبال افراد ضعیف و ناتوانند تا در ابتدای گفت وگو او را محکوم ساخته و پیروزی خود را در حضور تماشاچیان به نمایش بگذارند، اینان همواره خوف آن دارند که نکند حق بر زبان طرف مقابل جاری گردد و مخاطبان به وی علاقه پیدا کنند ولی اگر هدف از مناظره استفاده متقابل باشد با افراد قوی باید روبه رو شود.

۹. پیروی از علم و یقین: قرآن به این حقیقت عقلانی بشر را ارشاد می کند و می فرماید: ((وَ لا تَقفُ ما لَیس لَک بِه علم(۱)))، از چیزی که به آن علم نداری پیروی مکن. یعنی درباره موضوعی که علم و اطلاع نداری با کسی گفت وگو نکن و به مناظره نپرداز چون هر حرکت کوری که مولود جهل باشد نتیجه مثبتی ندارد در آیه دیگر مجادله گران جاهل را محکوم می کند:

((ها انتم هولاء حاججتم فیما لکم به علم فلِمَ تُحاجّون فیما لیس لکم به علم و الله یعلم و انتم لا تعلمون))؛(۲)

شما کسانی هستید که درباره آنچه بدان علم داشتید با مخالفان به مناظره پرداختید، پس چرا اکنون درباره چیزی که بدان علم ندارید به گفت وگو و مناظره می پردازید، حقیقت را خدا می داند و شما نمی دانید پیروی از علم تنها در حوزه برون دینی مطرح نمی باشد بلکه در حوزه درون دینی نیز تاکید شده است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

من قال فی القرآن بغیر علم فلیتبوأ مقعده من النار؛ هر کس بدون علم و آگاهی به قرآن، مطلبی را نسبت دهد، جایگاهش آتش است.(۳)

۱۰. نقد گفته گوینده نه شخص او: در مناظره اگر هدف مناظره گران، کشف حقیقت و

۱- اسراء، آیه ۳۶.

۲- آل عمران، آیه ۶۶.

۳- محاسن برقی، ج ۲، ص ۳۵۷.

رسیدن به واقعیت ها باشد باید همواره گفته های اشخاص به تنهایی مورد نقد و بررسی قرار گیرد، ولی حرمت گوینده باید محفوظ بماند در صورتی که هدف رسوا کردن و تحقیر طرف مقابل باشد در این صورت به نقد گوینده پرداخته می شود نه گفته های وی و این نیز از مقوله جدل و منازعه است نه مناظره. قرآن می فرماید: ((الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه))؛ کسانی که همه گفته ها را می شنوند و بهترین آن ها را برمی گزینند. آنان به راستی صاحبان اندیشه و خردند، ارى اگر زمینه طرح گفت وگو فراهم شود کسانی که گفتارها را می شوند و بهترین آن ها را انتخاب می کنند صاحبان مغز و هم آنان از رستگاران می باشند. امام علی علیهم السلام می فرماید: «انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال»؛ به محتوا و مطلب بنگرید نه به گوینده آن.

باز آن حضرت علیهم السلام فرمود: خذوا الحق من اهل الباطل و لا تاخذوا الباطل من اهل الحق؛(۱) حق را از اهل باطل بگیرید، اما باطل را از اهل حق قبول نکنید. و باز فرمود: خُذِ الحکمه و لا یضرک مِن ای و عاء خَرَجَتْ.(۲)حقیقت را بگیر از هر ظرفی که خارج شود، زیرا گرفتن گفته های حکیمانه برای تو ضرری نخواهد داشت، ولی از دست دادن حکمت زیانبار و مایه تأسف است. مناظره گر باید به گفتارهای طرف مقابل بنگرد نه گوینده فاسدی که حرف حقی می زند و چه بسیارند عناصر ولایتمدار که سخنان آلوده بر زبان جاری می سازند یا می نویسند که وقاحت از آن می بارد و با فرهنگ ولایت در تضاد می باشد.

۱۱. تکیه بر حق: در مناظره مشروع و معقول، مناظره گر راستین تنها بر حق و حقیقت تکیه می کند و پشت گرمی او به حقیقت است. وی باور دارد که چون از منطق و برهان درست پیروی می کند و تمام همت و هدفش اثبات حق و نفی باطل است به مناظره دلگرم می شود. چنان که امام علی علیه السلام فرمود: بالحق یستظهر المحتج؛ به وسیله حق است که احتجاج کننده دلگرم و خویش را غالب می بیند.

۱۲. تکیه بر منابع قرآن و سنت: مناظره گرِ متعهد و حق طلب باید در هر مقوله ای سعی کند از قرآن و سنت حقیقت را استنباط می کند و مطابق شیوه قرآن و احادیث معتبر به نفی و اثبات مدعا بپردازد به خصوص با مذاهب اسلامی و گروههای سیاسی باید

۱- محاسن برقی،، ج۱، ص۳۵۷ و ۲۲۹ از حضرت مسیح نقل شده، المیزان از محاسن برقی، ج۱، ص۳۵۹ نقل کرده است.
۲- فردوس الاخبار، ج۲، ص ۱۶۸.

کسی که پای بند مذهب می باشد از راه قرآن وارد شود.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

من خاصم به فلح و من قاتل به نَصَر و من قام به هدی الی صراط مستقیم؛ هر کسی که به کمک قرآن مناظره کند پیروز می شود کسی به یاری قرآن پیکار کند و به پا خیزد به صراط مستقیم هدایت خواهد شد(۱)

بعضی از اشخاص در وضعیت فکری خاصی قرار دارند که اقتضا می کند با آنان از طریق سنت و حدیث نبوی به مخاصمه پرداخته شود. چنانچه امام علی علیه السلام هنگامی که ابن عباس را برای مناظره با خوارج اعزام کرد فرمود:

لا تُخاصِمْهم بِالقرآن لانه حَمّالٌ ذو وجوه تقول و یقولون، ولکن حاججهم بالسنه فانهم لن یجدوا عنها محیصاً؛(۲)در خصوص خوارج با قرآن با آن ها مباحثه نکنید چون قرآن قابل حمل بر وجوهی است که بحث به جایی نمی رسد، ولی با سنت به بحث بپردازید چرا که دایره اش محدود است و راه فرار را به روی آن ها مسدود می سازد.

۱۳. اتکا بر درستی و راستی: مناظره گر صادق و راستین هنگامی که وارد بحث و گفت وگو می شود صداقت از قیافه و لهجه او پیدا می باشد به فرموده امام علی علیه السلام : «من صدقت لهجته قویت حجته»(۳) در جای دیگر فرمود: «لا یخصم من یحتج با الصدق».(۴)

امام سجاد در صحیفه سجادیه به زبان نیایش می فرماید: اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعل لی یدی علی من ظلمنی و لساناً علی من خاصمنی و ظفراً بمن عاندنی؛(۵) پروردگارا! برای من دستی قرار بده بر کسی که به من ظلم روا داشته پیروز شوم و زبانی عنایت کن تا بر کسی که با من عناد و دشمنی ورزیده و بر ضد من به مخاصبه برخاسته غلبه یابم.

۱۴. پیراستگی از تعصبات: تعصب در تمام عرصه های دینی، سیاسی، اجتماعی اخلاقی فردی و جمعی مذموم است به فرموده امام علی علیه السلام امام المتعصبین شیطان است. تعصب انسان را کور و کر می کند، حتی تعصب نسبت به دین حق که علی المعمول آمیخته با

۱- تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۱۲۹.
۲- نهج البلاغه، نامه ۷۷ و ابن ابی الحدید، ج۱۸، ص۷۱.
۳- عیون الحکم و المواعظ، ص۴۴۹، تحقیق حسن بیرجندی و غرر الحکم ۸۴۸۲.
۴- عیون الحکم و المواعظ، ص۴۴۹، لا یغلب من یستظهر باالحق عیون الحکم، ص۶۳۷.
۵- صحیفه سجادیه .

هواهـای نفسـانی است نیز بـاعث بـدبینی طرف هـای مقابل می شود. حضـرت علی در موارد عدیـده ای تعصب را محکوم می سازد. و غیرت دینی را تأییـد می کنـد. در یکی از خطبه ها می فرمایـد: اگر هم کسـی از داشـتن تعصب ناگزیر باشـد و نتواند خویش را از قیـد و بنـد آن آزاد سازد بهتر این است که در جهت مکارم اخلاق تعصب بورزد؛ یعنی نسـبت به عفو و گذشـت انفـاق و ایثار و فـداکاری در راه خـدا و جهاد و دسـتگیری از مسـتمندان و یتیمان، تعصب داشـته باشـد. البته چنین تعصبی اگر محقق شود بار بسیار مثبت خواهـد داشت که از هزاران تن یکی پیدا می شود که در عرصه مکارم اخلاق متعصب باشد، چون تعصب پیروی از جهل و هواهای نفسانی و پافشاری و لجاجت بر باطل با وجود حق است، و پیروی از مکارم اخلاق عین علم و عقل و ایمان است.

درباره امامان معصوم نیز نباید تعصب ورزید این گونه تعصب، زاده افراط در محبت است و چنین عشـقی انسان را از جاده حق منحرف می سـازد امـام علی فرمود: سَيَهلِك فِيَّ صِـنْفان: محبٌّ مُفْرِط يَـذْهَبُ بِهِ الحبُّ إلى غيرالحقِّ و مُبْغِضٌ مُفرطٌ يَـذْهَبُ بِهِ البُغضُ الى غيرالحَقَ؛ حب مفرط باعث غلو و انحراف می شود و بغض مفرط نیز باعث می شود که از دائره قضاوت حق نسـبت به ائمه خارج می شود و بهترین مردم برای من «النمطُ الاوسطُ فَا الزُموهُ»، اعتدال در محبت است. این روش را ملتزم باشید.(۱)

در کلامی دیگر می فرماید: «هلك فِيَّ رجلان: محبّ قال(۲) و مبغض غال دوستی که در محبت غلو می کند و دشمنی که در عداوت زیاده روی می کند. هر دو محکوم می باشند. به عقیده نگارنده، تعصب در برداشت های غلط دینی و اطاعت بی چون و چراست که امثـال طالبـان و القاعـده را به انفجارات خونین و انتحارهای نامشـروع و فجیع وادار ساخته و می سازد و این همه فاجعه به وجود می آورد و چهره اسلام را در دنیا ملکوک می نمایند. بنابراین به نظریات و برداشت های غلط امثال بن لادن و ملاعمر و رهبران القاعـده نباید عناصـر طالبانی تعصب جاهلانه داشـته باشـند، چرا که اطاعت در معروف است نه آدم کشـی و منکر. خوارج از متعصـبان در دین بودند یعنی برداشت های غلطی از دین داشـته و بر آن تعصب عملی می ورزیدند؛ از این رو بـا امـام زمـان جنگیدنـد و ایشـان خروج کردنـد. تعصب جز در مکـارم اخلاق محکوم است و تنها در غیرت دینی مطلوب می باشد.

ص:۸۳

۱- نهج البلاغه، خطبه۱۲۷.

۲- نهج البلاغه، حکمت۱۱۷.

قرآن کریم برای فضاسازی در گفت وگوها به ما درس می دهد که بدون تعصب ورزیدن به طرف های مناظره بگوییم: ((انا و ایاکم علی هدی او فی ضلال مبین))(۱) که شاید طرف مقابل بر صراط حق باشد و اشتباه از ما باشد یا عکس آن. در ادامه می فرماید: ((قل لا تسالون عما اجرمنا و لا نسئل عما تعملون)).(۲) گفت وگوی ما برای بیان حق و روشن شدن حقیقت می باشد ممکن است راه شما درست باشد، ممکن است روش ما صحیح باشد، راه درست مناظره در این است که ما به باورهای خود و گذشته کاری نداشته باشیم، در این جلسه چنین وانمود شود می خواهیم راه صحیح را پیدا کنیم چون در هر حال بقای بر باطل قبیح است. پس از جرایم گذشته ما نپرسید و ما هم از کارهایی که می کنید نمی پرسیم. فعلاً در صدد گفتگو برای کشف حقیقتیم نه مچ گیری.

۱۵. حق طلبی و تدیّن؛ مناظره گرِ حق طلب و متدین، کسی است که پیوسته واجبات شخصی را که بر عهده دارد به خوبی از عهده انجام آن برآمده باشد تا بتواند به این واجب اجتماعی نیز لباس عمل بپوشاند. کسی که التزام قولی و عملی به موازین اسلامی دارد می تواند در مناظره و در گفتار و عمل از خط دین و صراط مستقیم خارج نشود و آن کس که التزام عملی و اعتقادی ندارد آزاد است چون هدفِ اصلی شکست دادن طرف مقابل به هر وسیله ممکن است.

۱۶. اگر این نوع مباحثه از واجبات کفایی باشد و کسی نباشد که از عهده آن برآید بر کسی که از عهده مناظره برمی آید واجب است اقدام کند. وگرنه برگزار نشدن چنین جلساتی بهتر می باشد، زیرا بسا ممکن است به حیثیت اسلام و نظام لطمه وارد شود و شخصیت های معروف توسط منازعه گران فاسق و لاابالی آبروی آن ها ریخته شود، گرچه در این صورت چنین منازعه گری صلاحیت دینی و اخلاقی خود را نیز از دست می دهد. اگر توبه و استغفار نکند و به کسانی که تهمت زده حلالیت نطلبد صلاحیت اخلاقی و سیاسی را از دست می دهد و در صورتی که حکومت اسلامی بخواهد به وظیفه خود عمل کند باید عدم کفایت سیاسی و یا عدم صلاحیت اخلاقی این گونه اشخاص را در دستور کار قرار دهد و مسئولیت های مهمی را در اختیار آنان نگذارد، بلکه لازم است از پست های کلیدی هم در صورت عدم احراز توبه و صلاحیت دینی حذف شوند.

۱۷. فواید علمی معتنابه؛ بسیاری از مناظره ها باید دارای فایده عملی و یا نظری باشد.

۱- سبا، آیه ۲۴.

۲- سبا، آیه ۲۵.

وگرنه یک حرکت لغو است و اعراض از آن لازم می باشد، قرآن می فرماید: ((و الذینهم عن اللغو معرضون))؛(۱) و در آیه دیگر می فرماید: ((و اذا یستمعو اللغو اعرضو عنه))(۲). بلکه مطلوب در این است که سخن خوب را بشنوند و بهترین را گزینش کنند. ((الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ))(۳) دو مدال واقعی به این گونه افراد اعطا می شود اینان کسانی هستند که خدا آنان را هدایت کرده و دیگر اینان صاحبان لب و عقل می باشند.

آداب مناظره از نظر غربی ها

مناظره و به تعبیر غربی ها دیالوگ بدین گونه رواست که شرکت کنندگان پیش از شناخت قواعد و مبادی مناظره و رعایت آداب آن باید به تمام معنا از فلسفه انعقاد جلسات آگاه شوند تا با فرصت کافی خود را برای برگزاری آن آماده نمایند. لازم است در بدو امر، زمان، روز و ساعت و محل مناظره از سوی نمایندگان دو طرف زودتر از موعد مقرر در جلسه ای، تعیین شود. در این جلسه اولاـ درباره انشای عبارت که موضوع مناظره است دقت کافی به عمل آید و طرفین در این خصوص توافق کامل حاصل کرده باشند، و در ثانی در مورد تعریف اصطلاحات مربوط به موضوع مناظره نیز هر دو طرف اتفاق نظر پیدا کنند و گرنه ناخودآگاه گرفتار سخنان ضد و نقیض خواهند شد.

سوم اینکه رئیس جلسه و قضات (داوران) با توافق طرفین پیش از مناظره انتخاب شده و به هر یک از آنان ورقه ای داده می شود که موضوع مناظره و سبک نمره دادن و مطالبی که باید در مورد آن ها نمره داد در آن برگه یادآوری شود؛ به عبارت دیگر، موضوعات مناظره با عبارت های مثبت تنظیم می شود، ولی مفهوم و منطوق قضیه خلاف اوضاع و احوال جاری می باشد؛ به طور مثال «تمام طلاب پایه نهم باید آیین سخنوری را در نیم سال دوم عملا بیاموزند» این کلام مثبتی است لیکن خلاف اوضاع و احوال موجود است.

چهارم؛ موضوعاتی که برای مناظره مشخص می گردد باید مربوط به حساس ترین مسائل روز باشد تا هم اصحاب مناظره و هم شنوندگان به شرکت در آن علاقه مند شوند.

و نکته آخر اینکه درباره موضوع مناظره می باید اطلاعات کافی در دسترس هر دو طرف

۱- مؤمنون، آیه۳.

۲- قصص، آیه ۵۵.

۳- زمر، آیه ۱۸.

فراهم شده باشد تا اصحاب مناظره بتوانند خود را به نحو شایسته ای آماده سازند.

بایدها و نبایدها در مناظره گران

۱) مناظرِ حق طلب برای تثبیت مدعا در اذهان طرف های مناظره و مستعمان، بهتر است از اشعار نغز و نصوص دینی و مَثَل های جاری و گفتار حکیمانه حکیمانِ محبوب و علوم روز هم استفاده نماید، چرا که نقل کلام بزرگان و شخصیت های مقبول و تشبیه و تمثیل های جذاب، بر شکوه و اقناع مخاطبان مناظره می افزاید و بهتر می تواند در ذهن عموم شنوندگان غلبه توأم با اقناع را حاصل کند. آری، گاهی یک مثال زنده و گفتار حکیمانه در جلب اقناع از ده ها دلیل منطقی مؤثرتر می باشد. در دانشگاه تبریز از جلال آل احمد پرسیدند: آیا طبق نظریه داروین انسان ها از میمون زاده شده اند؟ ایشان گفت: من کاری به اصول داروین ندارم، من احساس می کنم که زاده انسان باشم نه مولود میمون، من آدمی زاده ام نه میمون زاده، (کف زدن حضّار).

۲) از تحقیر و ناسزا گفتن و دست انداختن حریف مقابل به شدت باید پرهیز کرد، زیرا گذشته از این که باعث کینه و دشمنی می شود مستمعان نیز از چنین مناظره ای متنفر و سخنان طرف مقابل را، که موازین ادب و نزاکت را رعایت نماید، بهتر خواهند پذیرفت. مضاف بر این که مناظره به وجه احسن انجام نخواهد گرفت و مناظره گرِ متعهد، به آمال مشروع و هدف معقول دست پیدا نخواهد کرد.

۳) آهنگ گفتار در مناظره باید معتدل و در حد معقول باشد، صدا را از حد معمول نباید بلندتر نمود، زیرا این کار موقعیت طرف مخاصمه گر را تضعیف کرده و مستمعان، فریاد او را دلیل بر شکست وی خواهند دانست پس شایسته است به جای خشم و فریاد، کلام خود را محکم، متین و خالی از هر گونه ضعف و سستی بیان نماید. به قول شاعر:

دلایل قوی باید و معنوی

نه رگهای گردن به حجت قوی

۴) در گفت و گو با حریف، فروتن و متواضع باشد.

۵) مناظرِ خردمند، کلام خصم را در هنگام سخن گفتن قطع نکند بلکه با تمام وجود سخنان او را تا حد مقرر گوش دهد. سپس به پاسخ آن ها بپردازد.

۶) تا آن جا که امکان دارد از مناظره نمودن با ریاکاران و هوچی بازان و کسانی که تنها در پی غلبه و ستیزه جویی هستند در جمع اندک بایستی خودداری نماید. مگر هدف هدایت هواداران و تقویت مؤمنان و دفاع از حق و حقوق دیگران باشد که در این صورت

لازم است از روش مجادله و مغالطه استفاده کرده تا طرف مقابل را در بن بست قرار داده و با طرح مسائل مختلف و مغالطات متنوع او را محکوم و مجاب سازد که گفته اند پاداش کلوخ انداز جز سنگ نیست و اطلاق آیه مبارک این گونه موارد شامل می شود: ((فَمَنِ اعْتَدَی عَلَیْکمْ فَاعْتَدُواْ عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَی عَلَیْکمْ))(۱). ولی اگر فحاشی کند نباید مقابله به مثل کرد.(۲)

در عین حال، در طول مناظره باید ادب اخلاق وقار و متانت حفظ شود. در جریان مناظره حضرت ابراهیم با نمرود، حضرت ابراهیم دید نمرود از مسیر اصلی خارج شده به مغالطه و سفسطه روی آورده است، زنده کردن انسان را به آزاد کردن زندانی و میراندن را به کشتن و اعدام یک انسان بی گناه تفسیر می کند. در این هنگام، حضرت ابراهیم فرمود: خدای من خورشید را از مشرق طالع می سازد و در مغرب ناپدید می سازد تو اگر خدای جهانی خورشید را از مغرب طالع و در مشرق ناپدید ساز. در این جا بود که نمرود مبهوت و محکوم گردید: ((فبهت الذی کفر(۳))).

۷) در مناظره که هدف اصلی تنها رسیدن به حقیقت باشد بی شک باید راه انصاف در پیش کشیده و برای جبران و توجیه خطای خود پافشاری نکند بلکه اگر خطای خود را با صراحت و شجاعت اعلام کند مطلوب خواهد بود.

مناظره و گفت وگو از نظر قرآن

قرآن مجید، گفت وگو و مناظره معقول را به عنوان یک نوع تمایل فطری و خواست درونی بشر می داند. بی جهت نیست ماده قول و گفتار ۵۲۷ مرتبه در قرآن آمده است و ماده مجادله و جدل ۳۲ بار تکرار شده و یک سوره ای به نام مجادله آمده است. پیداست که چنین روحیه ای در نوع ابنای بشری از ذات آن ها مایه می گیرد. حتی قرآن از جدال انسان در قیامت هم پرده برمی دارد.

قیامتی که هول و هراس و ندامت از آثار لاینفک رستاخیز برای همه مردم است، در عین حال بشر در آن عرصه وحشتناک نیز از مجادله دست برنمی دارد.

۱- بقره، آیه ۱۹۴.

۲- انعام، آیه ۱۰۸.

۳- بقره، آیه ۲۵۸.

((یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسه))(۱) در آن روزی که هر کسی برای نجات خود جدال می کند تا گرفتار عذاب نشود.

۲- ((و کان الانسان اکثر شیئی جدلا))(۲) به روشنی برداشت می شود که روحیه جدال در نهاد انسان هست که اگر در مسیر درستی به کار رود و تبدیل به مجادله احسن گردد بار مثبت خواهد داشت، چنان چه در سوره مجادله اولین آیه اش می فرماید: ((قد سمع الله قول التی تجادل فی زوجها و تشتکی الی الله و الله یسمع تحاورکما ان الله سمیع بصیر(۳))). این که این نوع مجادله مورد عنایت باری تعالی واقع شده و خداوند گفت وگو و محاوره آن زن را با پیامبر شنیده است چنین برمی آید که مجادله و محاوره گاهی با هم جمع می شوند و بار مثبت پیدا می کنند.

۳- ماده محاوره و گفت وگو نیز سه بار در قرآن آمده است، ولی محاوره اعم است از مجادله و مناظره، قرآن کریم مناظره را به مفهوم گفت وگو با رعایت شرایط ذیل تاکید دارد.

اول) پیروی از علم و یقین: ((ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسئولا)).

دوم) ضرورت شناخت طرف مقابل از نظر داشتن معلومات و مهارت و شیوه برخورد با معاندان و دیگر اشخاص.

سوم) پذیرش وجود اصل اختلاف در میان اقوام و ملل دنیا گرچه اختلاف آنان در مورد آیین حق از روی جهل و دشمنی و در یک کلمه هواهای نفسانی است و قرآن فرمود: ((فما اختلفو الا ـ من بعد ما جائهم العلم بغیا بینهم)).(۴)در هر حال اصل اختلاف یک امر واقعی است. لیکن اختلاف پس از تحصیل یقین و علم جاهلانه و نارواست.

چهارم) آرزوی خوشبختی نسبت به دیگران و احترام متقابل از همنوعان: ((انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرامکم عند الله اتقاکم)).(۵) آن کس که کرامت بشر را باور نداشته باشد به مناظره نخواهد پرداخت. خواجه عبدالله انصاری کلام دل کشی

۱- نحل، آیه ۱۱۱.

۲- کهف، آیه ۵۴.

۳- مجادله، آیه ۱.

۴- جاثیه، آیه ۱۷.

۵- حجرات، آیه ۱۳.

دارد که برای مناظره گران مفید و ضروری است. می گوید:

بـدان ای عزیز که زنـدگانی بر مرگ وقتی ترجیـح دارد که این ده چیز نگه دارد؛ اول با حق سـبحانه و تعالی به صـدق، دوّم با خلق به انصاف، سوّم با نفس به قهر، چهارم با مهتران به عزّت، پنجم با کهتران به شـفقت شـشم، با دوستان به نصیحت، هفتم با دشمنان به مروت، هشتم با عالمان به تواضع، نهم با مستمندان به سخا و دهم با جاهلان به خموشی.

در جـای دیگر می گویـد: کار خام مکن و هر کاری کنی جز تمام مکن و در هوا و هوس مقام مکن و هوا و حرص را بر خود رام مکن.

گر از پی شهوت و هوا خواهی رفت

از من خبرت که بینوا خواهی رفت

بنگر که که ای و از کجا آمده ای

می دان که چه می کنی کجا خواهی رفت

عوامل موفقیت در مناظره

اشاره

مناظره یک فن پیچیده و یک هنر و مهارت است. توانایی های علمی، ادبی و اطلاعات وسـیع و عمومی قابل توجهی می طلبد. درعین حال مناظره و مناظره گران باید از سلسله از ضوابط علمی و معنوی بهره مند باشد. ۱. آستمداد از خدا، از آیات قرآن و سیره پیشوایان این موضوع اسـتفاده می شود که حضرت موسی علیه السلام هنگامی که مأموریت پیدا می کند می گوید: ((رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي. وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي. وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي)) ۲. توانایی علمی: کسانی که توانایی لازم را در مناظره ندارند نباید در این وادی قـدم بگذارنـد. در این ورطه کشتی فرو شد هزار یکی تخته ای بر نیامد کنار. امام صادق علیه السـلام به یکی از اصـحابش بنام طیار فرمود: اما امثال شـما می توانیـد در عرصه مناظره حضور داشـته باشـید. چون مهارت کافی را داریـد. ۳. برخورد منطقی و منصفانه. در مناظره خشونت و بی انصافی روا نیست. البته استاد باید با شیوه اهل بیت سالک را هدایت کند و گرنه در روایات آمـده است امام صادق علیه السـلام فرمود: ایاك ان تنصِبَ رجلًا دون الجحه فتصدقه فی کل ما قال. بپرهیز از ایـن کـه کسـی را غیر از امـام معصـوم برای خـود هـادی قرار بـدهی و هرچه گفت بپـذیری و مردم را به پیروی از وی دعـوت کنی.(۱) جز معصومان علیهم السلام تمام شخصیت ها اشتباه می کنند. امام راحل عظیم الشأن از

۱- اصول کافی، جلد۲/۲۹۸، بحار، ج ۷۰/۱۵۰ و ج۲۲/۸۳.

اشتباهات خود سخن می گفت، در شرایطی که همگان تسلیم او بودند.

الف. تسلط کامل بر موضوع

پیش از آغاز مناظره طرف های درگیر باید اطلاعات کافی درباره موضوع بحث و مناظره داشته باشند، زیرا بدون مهارت و آگاهی زبان به سخن و گفتار گشودن جز سرافکندگی و محکومیت ثمری نخواهد داشت. امام علی علیه السلام می فرماید: «ما من حرکه الا و انت محتاج فیها الی معرفه»(1)نیاز به شناخت داری. بدون معرفت در یک وادی قدم گذاشتن ممکن است سردرگمی به وجود آورد. مانند سیر و سلوک بدون استاد است.

قطع این مرحله با رهبری خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

شاعر دیگر در مودر آگاهانه سخن گفتن سروده است:

در بساط نکته دانان خودفروشی فضل نیست

یا سخن دانسته گوی ای مرد بخرد یا خموش

ب. تنوع و نوآوری

موضوع مناظره نباید معمولی و تکراری باشد بلکه لازم است از نظر محتوا و شیوه بیان از تنوع و ابتکار و نوآوری، سرشار باشد. مطالبی تازه در قالب های جدید و با سبکی نو تعبیر گردد تا مستمعان را نشاطی تازه و انبساطی بی اندازه دست دهد، چرا که حاضران در جلسه، ذوقیات مختلفی دارند: برخی به مطالب فلسفی، کلامی و عرفانی اشتیاق دارند، بعضی اهل شعر و ادب هستند و جمعی به حدیث و تفسیر علاقه مندند و گروهی به تاریخ و علوم روز دلبستگی دارند. طرح مطالب طنزآمیز و لطیفه های نغز در مناظره، بی مشتری نخواهد بود، چنان چه تمثیل و تشبیه نیز خریدارانی دارد.

ج. ساده و طبیعی

مناظره باید به صورت طبیعی و ساده و بی پیرایه با جمله بندی های کوتاه و رسا و زیبا آغاز و به انجام برسد و از به کار گرفتن کلمات نامفهوم و جمله بندی های نامأنوس و طولانی پرهیز شود، هم چنین از طرح موضوعات غامض و پیچیده علمی و فلسفی باید اجتناب گردد، بلکه مفاهیم جالب و مورد نیاز را در جملات شیرین و قابل فهم ریخته به مستمعان عرضه دارند تا در عین بی تکلفی مناظره محکم و با صلابت اداره شود.

۱- محمدرضا حکیمی و دیگران، الحیاه، ج۱، ص ۵۱.

د. سلامت ترکیب

کلمات و جمله هایی که در مناظره به کار برده می شود باید از سلامت ترکیب و تلفظ صحیح برخوردار باشد، زیرا ترکیب و استفاده از جمله بندی های نامأنوس آفتی است برای مناظره گران راستین و موفقیتی است برای طرف های مقابل، علاوه بر این باید عبارت مناظره در مفاهیم مورد نظر ظهور داشته باشد، حذف و ترکیب و تقدیم و تأخیر در کلمات، تقدیم متعلقات فعل بر آن در محاورات، همگی باید روی قاعده و حساب و کتاب باشد، مگر غلط های معروفی که صحیح آن به کلی مهجور شده باشد مانند «خِوَلّی» به جای «خولی» و «چِنین» به جای «چُنین».

ه. یک دست بودن

صورت مناظره چه در قالب گفته های «مجیب» و یا گفتار «سائل» از نظر حسن ترکیب و زیبایی در تعبیر، باید یک دست باشد، چرا که اگر بخشی از مطالب مناظره در قالب تعبیرات زیبا و عمیق و مطابق با فرهنگ زمان ریخته و عرضه گردد ولی نیمی دیگر به سبک عبارت های کهنه و قدیمی بیان گردد ناهمگونی به وجود می آورد و در شنوندگان ایجاد تردید می کند و گمان می برند بخشی از مناظره حفظی است و برخی خود ساخته. اصولا ابتذال در جمله بندی ها، با صلابت تألیف و زیبایی آن ها در یک مجموعه مناظره، جالب نیست مانند لباس زیبایی است که با پارچه کهنه ای وصله زده باشند، از این رو شروع و ختم آن باید از نظر جمله بندی و سبک بیان یک نواخت باشد، یعنی مناظره باید آغاز و انجام جالبی داشته باشد؛ همان گونه که با جملات شیرین و موضوع جالبی به شکل باشکوه و ادیبانه ای شروع می شود به همان وضع هم شایسته است پایان پذیرد، چرا که در بخش پایانی اگر عبارت ها به تدریج سست و عوامانه و به شکل کوچه و بازاری و تکراری عرضه گردد، در این صورت به حیثیت «مجیب» و یا «سائل» و یا هر دو طرف ضربه وارد خواهد شد. تضاد بین مبدأ و مختم در نوع تعبیرات از آفات مناظره است.

ضرورت تمرین در مناظره

مناظره، فن پیچیده ای است که توانایی های لازم و موقعیت های مناسبی را می طلبد تا به پیروزی برسد، از این رو باید مبلغ با اندیشه درست و دستمایه کامل وارد این صحنه شود و آموزش های کافی و تمرین های زیادی دیده باشد. ذوق و استعداد خاصی داشته باشد. امام

صادق علیه السلام در دانشگاه خود هر کدام از اصحاب را در رشته مخصوصی تربیت می کرد: "حمران بن اعین" در قرآن و "ابان بن تغلب" در ادبیات عربی و "مومن طاق" در فقه و فقاهت و "طیار" و "هشام بن سالم" و "هشام بن حکم" در مباحث کلامی و اعتقادی.(۱)

امام به "یونس بن یعقوب" اجازه مناظره نمی دهد، می فرماید: «اگر می توانستی خوب مناظره کنی اجازه می دادم، آن گاه امام او را به سوی اصحابش روانه می کند، او هم حمران بن اعین و احول و هشام بن سالم و قیس بن ناصر را می آورد، امام هشام بن حکم را می طلبد و مجلس مناظره ای تشکیل می شود و امام شخصاً بر سیر مناظره و مباحث آنان نظارت می کند و قوت و ضعف مناظره را بازگو می سازد.(۲)

مناظره، آفات و آسیب ها

در مناظره اسلامی و عقلانی به گونه منطقی آفاتی وجود ندارد و عنوان فوق در صورتی صحیح است که مناظره اسلامی از چارچوب قواعد عقلائی و ضوابط آداب و اخلاق خارج گردد. در این صورت مناظره به مجادله تبدیل گردیده و طبیعتاً به مجادله، مغالطه و سفسطه کشیده می شود و به جای تولید علم، فتنه و آفت تولید می کند.

بنابراین عنوان فوق یک نوع مسامحه و به اعتبار خروج از دائره شرعی و عقلی درست است.

یکم - پیروی از ظن و گمان: مادامی که انسان در موضوعی به مرحله علم و یقین نرسد و یا هدفش از شرکت در مباحثه دست یابی به علم و یقین نباشد به مناظره نباید بپردازد.

چون ((انّ الظّنّ لا یغنی من الحق شیئاً)).(۳) گمانه زنی و حدس و تخمین از آسیب های مناظره شکلی است نه واقعی.

دوم - تعصب و لجاجت: این خصلت ها گفت وگو را به نتیجه مطلوب نمی رساند و جز کینه و عناد ثمری ندارد. بلکه مناظره به منازعه کشیده می شود و اگر مناظره در سطح عمومی باشد جامعه را به دو قطب متضاد تقسیم خواهد کرد و به وحدت ملی آسیب جدی وارد خواهد آورد.

سوم- تقلید کور از نیاکان: قرآن چنین تقلیدی را حرام تلقی کرده و از زبان مشرکان

۱- طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۲۴۸ و ۲۴۰.
۲- کافی، ج۱، ص ۷۵ و شیخ مفید، تصحیح الاعتقادات، ص۷۱.
۳- نجم، آیه ۲۸.

مقلد بازگو می سازد: که در مقام مناظره با پیامبران ((قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آبائنااو لو کان آبائهم لا یعلمون شیئاً و لا یهتدون))؛(۱) آنان گفتند: آن چه در نزد آباء و اجداد خود یافتیم برای ما کافی است، آیا هرچند پدرانشان چیزی نمی دانسته و هدایت نیافته بودند؟ حضرت علی فرمود: «انّ الحقّ و الباطل لا یعرفان بالناس؛ حق و باطل با عمل و با رفتار مردم به دست نمی آید»؛(۲) نخست باید معیارهای حق و باطل را بشناسیم سپس ببینیم حق و باطل در چه کسانی جمع شده است. به ویژه این که مناظره در عرصه اندیشه های جدید اجرا می شود، بنابراین حق و باطل محتوای مناظره را، با منابع معتبری همچون عقل و علم باید سنجید و شناسایی نمود و اگر مسئله دینی باشد باید با مراجعه به کتاب و سنت حق و باطل را بشناسند و سپس به مناظره پردازند. و اگر محتوا علمی، فلسفی و یا اخلاقی باشد باید به منابع معتبر علمی فلسفی و اخلاقی مراجعه و بازشناسی شود.

چهارم - عدم تسلط و بی اعتمادی به خویشتن: مناظره گران از نظر علمی و زبان آوری خود را در حد یک مناظره گر نیرومند و قابل قبولی مشاهده نمایند؛ آن هم از روی علم و عقل نه از روی جهل و خودخواهی اگر در حد مطلوب بر مطلب مسلط نباشد مناظره آن ها بی فایده و لغو بلکه سفسطه است و موجب اتلاف وقت مردم و ترک آن مطلوب می باشد.

پنجم - تکبر و غرور: این صفت زشت از آفات و موانع مناظره واقعی محسوب می شود و مناظره گران با این ویژگی های منفی هرگز به هدف نمی رسند. طرف های درگیر سعی کنند غرور و تکبر خود را درمان نمایند و یا حداقل مخفی نگه دارند و در گفت و گو به کار نبرند و متواضعانه صحبت کنند وگرنه مناظره به منازعه تبدیل خواهد شد و بینندگان و شنوندگان هم چنین مناظره ای را بر نمی تابند، غرور و کبر، باعث تحقیر طرف مقابل می شود، آدم های مغرور و متکبر، دیگران را مورد استهزا و سخریه قرار می دهند متکبر هرگز به اشتباه خود اعتراف نخواهد کرد.

امام صادق از رسول گرامی نقل می کند: «عظیم ترین و خطرناک ترین خاصیت تکبر خوار شمردن مردم و سبک ساختن حق است»، راوی توضیح بیشتری خواست، امام فرمود: «در صورتی که حق را نشناسی و در برابر حق لجاجت به خرج بدهی و از اهل

۱- مائده، آیه ۱۰۴.

۲- تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۲۱۰.

حق خرده گیری کنی و بی جهت آن ها را مورد انتقاد قرار دهی متکبر محسوب می شوی در حقیقت چنین فردی با یکی از شئون خداوند متعال به نزاع برخاسته و در عظمت و کبریایی با او به هماوردی دست زده است که در این صورت در حدیث قدسی فرمود: «چنین کسی را درهم می شکنم.»(۱)

پیامبر فرمود: لا یدخل الجنّه من کانَ فی قلبه مثقال ذره من الکبر؛(۲) اگر ذره ای «کبر» در قلب کسی رسوخ کند وارد بهشت نخواهد شد.

ششم- روحیه مراء و کینه توزی: این صفات پلشت، در گفتگو و مناظره دل را بیمار و بر کینه و دشمنی میان برادران دینی می افزاید: در حقیقت مناظره به مراء کشیده می شود و این گونه گفت وگو از نظر عقل و دین منفور و حرام است. امام حسین فرمود:

ایاکم والمراء و الخصومه فانهما یُمرّضان القلوب علی الاخوان و ینبت علیهما النفاق؛(۳) از مراء و کینه توزی در مقام گفتگو ها بپرهیزید، زیرا این دو، قلب ها را علیه برادران، بیمار می سازد و تخم نفاق در دل ها می رویانند. شخصی را می شناسم که در قنوت پیوسته می خواند: ((لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا))(۴) خدایا کینه و کدورتی در دل های ما نسبت به مؤمنان قرار نده. همین شخص به مناسبتی با یکی از دوستانش چند دقیقه به مراء و جدال پرداخت اکنون نمی خواهد قیافه دوستش را مشاهده کند گویا دشمن جانی او شده است و طرف مقابل نیز چنین است.

چرا که مناظره کننده معمولاـ نمی تواند خود را از تیررس غضب نگه دارد به خصوص اگر گفتار او را طرف مقابلش بدون دلیل مردود اعلام نماید در این صورت اگر بر انتقام قادر نباشد کینه در دل نگه داشته و یک روزی منفجر خواهد شد. با توجه به این که مراء و جدال، زاده کینه توزی است از این رو مراء کننده با این که در عقیده خود شک دارد با وجود آن از روی لجاجت و دشمنی هم که شده راه انکار را پیش می گیرد. امام حسین به مراء کننده فرمود: من بحثی با تو ندارم در دینم یقین دارم تو اگر شک داری برو تحقیق

۱- کنزالعمال، ج ۳، ص ۵۲۶.

۲- کافی، ج ۳، ص ۳۲۳ و کنز العمال، ج ۳، ص ۵۲۷.

۳- کافی، ج ۲، ص ۳۰۰.

۴- حشر، آیه ۱۰.

کن، سپس فرمود: مالي و للمراء؛(۱)

هفتم- خودستایی و عیبجویی: خودستایی و تجسس از معایب و کاستی های طرف مقابل، مناظره را به بیراهه می کشاند و هواداران را به دو گروه متضاد تقسیم می کند. خودستایی علاوه بر این که بسیار زشت است و خداوند متعال از آن نهی فرموده است از قدر و منزلت انسان نیز می کاهد و مورد خشم خدا واقع می شود و در بین جامعه منفور قرار می گیرد.

هشتم - نفاق و دورویی: یعنی در مناظره ها سیاسی کاری هم روای نیست به ظاهر از رقیب تعریف می کند و گرم می گیرد ولی در باطن طناب دار به گردن او می آویزد. این گونه شیوه ها از اخلاق مناظره کاملاً به دور است بلکه از آفات آن محسوب می شود، چرا که امکان ندارد از نوع سخن گفتن آن ها این نوع نفاق مرموز نمایان نشود. وانگهی چه بسا شنوندگان از دشمنی دیرینه یکی از طرفین مناظره نسبت به دیگری اطلاع داشته باشند و ادعای دوستی را دروغ بدانند. در این صورت، اظهار محبت و اشتیاق، دروغی بیش نخواهد بود. پس بهتر است با نقد برنامه ها شروع کنند و نفیاً و اثباتاً از تعریف یا نقد شخص رقیب دریغ نمایند.

نهم - حق ستیزی و عدم پذیرش آن: مناظره باید در راستای احیای حق و روحیه حق پذیری باشد؛ به گونه ای که اگر مخالف، سخن درستی بزند طرف مقابل بی درنگ آن را بپذیرد نه این که از پذیرش حق امتناع ورزد، به خاطر این که مبادا پذیرش حق از رقیب باعث پیروزی او شود. از این رو از طریق سفسطه و جدال و توسل به نیرنگ و تلبیس، سخن درست و صحیح او را باطل جلوه دهد و شوم ترین چیز برای او جاری شدن حق بر زبان رقیب تلقی شود. بی شک چنین کسی بر جدال و مراء تدریجاً عادت می کند به قول شطرنج باز حرفه ای تهران: «چنان بر فریب کاری معتاد شده بودم که دوستان حتی پدر و مادرم را هم خود ناآگاه فریب می دادم و احساس می کردم که عمر و عاص شده ام». سفسطه گَرِ حق ستیز هم به تدریج بر رد نظریه دیگران گرچه بر حق باشد عادت می کند هر کس حرفی بزند او با مراء و جدال مایل است حرف درست او را باطل جلوه دهد قرآن می فرماید: ((و من اظلم ممن افترا علی الله كذباً او كذّب بالحق لما جائه))؛(۲)کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ را بسته یا حق را تکذیب کند بعد از این که بر او روشن شده باشد.

بی شک عدم پذیرش حق و تکذیب آن از کبر و غرور و روحیه گفتار ستیزی مایه

۱- قاموس كلمات الحسین، لغت مراء. مرا به مراء کاری نیست.

۲- عنکبوت، آیه ۶۸.

می گیرد. در تاریخ از ابی درداء و ابی امامه و واثله و انس نقل شده که روزی رسول اکرم بر ما وارد شد در حالی که ما درباره یکی از مسائل دینی به جدال و بحث پرداخته بودیم تا رسول اکرم بحث ما را شنید آن چنان خشمگین شد که تا کنون چنین حالتی از او ندیده بودیم سپس فرمود: «ملت هایی که پیش از شما بودند به خاطر جدال و ستیزه جویی گرفتار انحطاط و نابودی شدند از ستیزه جویی دست بردارید، زیرا مؤمن با کسی به جدال و ستیزه برنمی خیزد، ستیزه جویی نکنید چون ستیزه گر سخت زیان کار است. جدال و مراء را کنار بگذارید، چون در قیامت آنان را شفاعت نمی کنم، با هم به ستیزه و مجادله نپردازید، زیرا من برای کسی که دست از مجادله بر دارد سه خانه در بهترین نقاط بهشت تضمین می کنم، از مراء و جدال پرهیز کنید، زیرا نخستین چیزی که خدا بعد از بت پرستی و شرک بر من حرام کرد مراء بود(۱)

در حدیث دیگر فرمود: در قیامت، سه کس از هر دری که دلخواه آن هاست وارد بهشت می شوند: ۱) کسی که اخلاق نیکو و رفتار پسندیده داشته باشد ۲) فردی که در نهان و آشکار ترس از خدا را در دل نگه دارد ۳) شخصی که از جدال و مراء خودداری کند گرچه حق با او باشد.(۲)

با حق ستیزی و حق گریزی مناظره گران، به مقصد درست نمی رسند، بلکه اگر یکی از طرفین مناظره کننده حق ستیز باشد مناظره و گفت و گوی حق طلب با وی بی فایده و بی معنا خواهد بود. و نظاره گران به هیچ کدام گرایش پیدا نخواهند کرد.

دهم- رشک و حسد: حسد از آفات مناظره است. مادامی که حسد در دل حسود مخفی باشد و به کار نیفتد مانعی ندارد، اما اگر در طی مناظره ظهور کند مناظره گر حسود از هیچ گونه اهانت و تحقیر و توهین نسبت به محسود فروگذار نخواهد بود. قرآن فرمود: از شر حسود وقتی ظاهر سازد به خدا پناه ببرید. حسود از کارهای حسادت انگیز خود به سیادت و قدرت نمی رسد «الحسود لا یسود».(۳)

یازدهم- خشم و نفرت: آدم خشمگین هرگز نمی تواند مناظره را به خوبی به پایان

ص:۹۶

۱- الترغیب و الترهیب، ج۱، ص ۱۳۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۵۶ و کنزالعمال، ج ۳، ص ۶۴و ۶۷.
۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۰.
۳- غررالحکم، ج ۱، ص ۲۵۵.

برسانـد بلکه باعث می شود غضب کنـد و به ناسـزا و فحاشـی بپردازد فرمودنـد: غضب ایمان را فاسـد می کند؛ همان گونه که سرکه عسل را(۱)

دوازدهم - سفسـطه: اثبات هر مدعایی دلیل درستی می خواهد، صرف ادعا کافی نیست، بلکه دلیل مقبول و درستی می طلبد، چرا که اگر بنا باشـد هر کس باسفسـطه و مغالطه، رأی خود را به کرسـی بنشاند مباحثه از روال معقول خارج شده و به جنجال لفظی منجر می شود. قرآن کریم کلام دل پذیری دارد می فرماید:

((امّن یبـدأ الخلق ثم یعیـده و من یرزقکم من السـماء و الارض أ اِلهٌ مع الله قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین))؛(۲)چه قدرتی خلق و آفرینش را آغاز می کند و سپس آن را باز می آفریند و چه کسـی است که از آسـمان و زمین به شما روزی می دهد؟ آیا معبودهایی همراه با خدا وجود دارد؟ جواب منفی است؟ بگو: اگر راست می گویید برهان بر مدعای خویش بیاورید.

در مقام دیگر می فرماید:

((ام اتخـذوا من دونه الهه قـل هـاتوا بُرهنکم هـذا ذکر من معی و ذکر من قبلی بل اکثرهـم لا یعلمون الحق فهم معرضون))؛(۳) آیـا غیر از خـدا معبودهایی را اتخاذ کرده ایـد این یادنامه هر کسـی است که با من است و یادنامه هر که پیش از من بوده [نه]، بلکه بیشترشان حق را نمی شناسند و در نتیجه، از آن روی گردانند.

در هر مقوله ای بـدون علم و دلیـل، مـدعا را مطرح کردن و بـا مغالطه و سفسـطه به گمان خود اثبات کردن از ضـعف و جهل گوینـده به شـمار می آیـد. ممکن است گروهی از ابلهـان و احمق هـا به صورت موقت، تحت تأثیر قرار گیرنـد ولی در نهایت باطل شکست خوردنی و رفتنی است: ((ان الباطل کان زهوقا))(۴)

سیزدهم - گفتـار متنـاقض: در مناظره و مجادله، مطالب طرف های درگیر نبایـد با هم تعارض و تناقض داشـته باشـد، چون هر کـدام در گفتارشان تناقض باشـد باعث می شود که بخشـی از گفتارش قسـمت دیگر را نفی کنـد. چنین مناظره ای خودش را محکوم می کند،

۱- کافی ج ۳، ص ۴۱۲.

۲- انبیاء، آیه ۲۴.

۳- نمل، آیه ۶۴.

۴- اسراء، آیه ۱۱.

نمی تواند طرف های معارض را قانع نماید، مشرکان مکه وقتی آیات روشن را می دیدند می گفتند: ((یقولوا سحرٌ مستمّر))(۱) این یک سحر بادوام است در حالی که استمرار، با عمل سحر متناقض است از زبان فرعون می گوید: «ساحرٌ و مجنون»(۲)چرا که ساحران بیش از حد معمول زیرک و با سیاست هستند، نه مجنون و احمق.

پانزدهم- انزوا و کناره جویی یکی از آفت های مناظره در جایی است که به قهر و فاصله گرفتن از مردم و قطع رابطه با دوستان منجر می شود. و این از آثار کینه توزی، است زیرا وقتی در میان اهل مناظره بذر نفرت و انزجار پاشیده شد خشم و غضب از لایه های آن رخ می نماید چرا که هر یک از طرفین هنگامی که مدعی است که حق از هر جهت با اوست و دیگری در اشتباه می باشد و بر امر باطل خویش اصرار می ورزد و با اراده قطعی و جنجال گونه بر خلاف رأی طرف مقابل پای می فشارد. ثمری جز کینه و قهر ندارد، در حالی که داود بن کثیر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: پدرم از رسول خدا روایت کرده که می فرمود: «اگر دو فرد مسلمان از هم دوری کنند و قهر کنند و در مدت سه روز با هم آشتی نکنند از حوزه ایمان و اسلام بیرون می باشند و میان آنان هیچ گونه ولایت و پیوند محبت برقرار نیست، هر یک از آن ها در آشتی و صلح پیش قدم شوند در قیامت زودتر به بهشت می رود.(۳)

چهاردهم - سخنان ناروا و حرام: یکی از آفات مناظره، سخنان ناهنجار و توهین آمیزی است که به راست یا دروغ طرفین مناظره متوجه یکدیگر یا بستگان هر کدام می نمایند و این عمل از لوازم کینه توزی و نتایج منفی مناظره می باشد، چرا که مناظره نادرست هرگز از نقل سخنانی که به منظور نکوهش و توهین از طرف مقابل با نزدیکانشان صادر می شود عاری نباشد. گاهی مناظره گر، سخنان طرف مقابل را تحریف و دگرگون ساخته و بازگو می سازد و این امر جز دروغ و افتراء و دغل کاری چیز دیگری نیست و گاهی با صراحت طرف مقابل را به حماقت و نادانی و عدم توجه به مسائل ابتدایی متهم می سازد و هدفش بی آبرو کردن رقیب است و تمام این اعمال و گفته ها قطع نظر از گناهان کبیره بودن پیوند های محبت را می گسلد و دوستی های کهنه را به دشمنی مبدل می سازد از نظر

۱- قمر، آیه ۲.

۲- الذاریات، آیه ۳۸.

۳- الکافی، ج۴، ص ۴۳-۴۴.

اسلام تعداد روایاتی که از این نوع گفتار و رفتار نهی می کند از حد احصاء خارج است.

نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تمام شئون و حیثیت یک مسلمان بر مسلمان دیگر حرام می باشد، یعنی از حرمت و اعتبار برخوردار است: خون و مال، عرض و آبروی او دارای حرمت می باشد.(۱)

ایها الناس، الـذین امنوا بلسانه و لم یؤمن (و لم یسـلم) بقلبه لا تغتابوا المسـلمین و لا تتبعوا عوراتهم، فأنّ من تتّبع عوره اخیه تتّبع الله عورته؛ ای مردمی که به زبـان اظهار ایمان می کنیـد ولی قلب و درون شـما از دین و ایمان تهی است از بـدگویی در غیاب مؤمنین بپرهیزیـد و در صدد پی جویی از عیوب و نقایص برادران مسـمان بر نیایید، زیرا هر کسـی که نسبت به عیوب دیگران کنجکاوی و تجسس کند خداوند او را در درون خانه اش رسوا کند.»(۲)

پانزدهم- بـدخواهی و شادی از اندوه دیگران: یکی از آفات مناظره بدخواهی مناظره گران نسبت به یکدیگر است. کسـی که از بـدبختی رقیبان شاد گردد و از موفقیت آنان انـدوهگین شود همواره علاقه و اشتیاق به اسـکات و کوبیدن رقیبان دارند. اگر زمینه بحث و گفت وگو به وجود آید با جدال و سفسطه از کوبیدن رقیب خویشتن داری نخواهند کرد.

موانع گفت وگو و مناظره

در طریق مناظره ممکن است موانعی پیش آیـد که با تـدبیر و سیاست بایـد آن ها را برطرف ساخت تا زمینه ها برای برگزاری جلسات فراهم گردد. این موانع را به اجمال، برمی شماریم:

مانع یکم - سیاسـتمداران و قـدرت های حاکم: اینان به عللی گاهی جلو مناظره های سودمنـد و روشـنگر را می گیرنـد و مانع برگزاری چنیـن جلسـاتی می شونـد. آنـان بر خلاـف حکـومت هـای عـدل و آزادی، آگـاهی ملت را برای حکـومت خـویش خطرنـاک می داننـد و یـا احسـاس ضـعف در برابر رقیب نموده از برقراری جلسه منـاظره بـا مخالفان و دگرانـدیشان به احتمال پیروزی آن ها سرباز می زنند.(۳)

۱- منیه المرید، ص ۱۵۶ و شرح شهاب الاخبار، ص ۹۴.

۲- الکافی، ج ۴، ص ۵۷ _ ۵۸ و کنزالعمال ج ۳، ص ۵۸۵.

۳- هفته نامه فقه اسلامی.

قـدرت طلبی و خود محوری در چهره اسـتعماری یا اسـتبدادی می تواند مانع گفت وگوهای آزاد باشد، در حالی که هدف از مناظره نه تضـعیف مذاهب و نه دعوت به دین خاصی است و نه نفی حکومت هاست، چرا که از نظر اسلام ((لااکراه فی الدین قد تبیّن الرّشدَ مِن الغی))(۱) یعنی اجبار و الزامی در پـذیرش دین نیست به ویژه در مقطعی که راه رشـد و هدایت از طریق غیّ و گمراهی کاملاـ روشن شـده باشـد در این صورت الزامی در کار نیست که هر اسـتانی بایـد آن را بپـذیرد لیکن اگر به خاطر منافع شخصـی و مصالح قومی از اتخاذ مذهب حق خودداری نماید بی گمان در قیامت مسئول است و بازخواست آن با خدای خویش و وجدان حق پرستی اوست.

مـانع دوم - عـدم آگـاهی از آرای دیگران: گـاهی فقـدان اطلاعـات کافی مانع برگزاری گفت وگوها می شود و حال آن که یکی از اهداف مناظره مطلع شدن مخاطبان از عقاید سایر مذاهب و نحله ها می باشد.

مـانع سـوم - گرایش هـای افراطی: منظـور این است که قـوم گرایی و نژادپرسـتی یـا شخصـیت گرایی، از مقوله گرایش هـای افراطی هسـتند که با اصل دین که مکتب گرایی باشد در تضادند، ولی گاهی مانع گفت وگوی آزاد می شوند. پیروان افراطی مـذاهب یا گروه های سیاسـی اجازه نمی دهند که شخصـیت محبوب آن ها مورد نقد و تحلیل قرار گیرند. در جلسه مناظره ای که مفاخر علم و فلسـفه در کمال آزادی مورد نقـد قرار می گرفت یکی از نقادان به محض این که به نقـد «فقیه فقید» محبوب طرف مقابل پرداخت یکی از هواداران روحانی چنان فریاد برآورد کرد و منتقـد را نرسانده و جلو او را گرفت و نگذاشت ناقد نظریه باطل او را در فلسفه مطرح سازد.

مـانع چهـارم - مطلـق گرایی: پیروان هر دینی، که غالبـاً خود را حقیقت مطلق و مسـلک و عقایـد خویش را مطـابق بـا واقع می شمارند، برای تشکیل مناظره ها موضوعیتی قائل نبوده و آن را حرکت لغو و نمایشـی می دانند چرا که آنان عقاید مخالفان را صـد در صـد باطل می شـمارند و عقیـده خود را صـد در صـد حق می پندارنـد. به همین دلیل، گفت وگو را بی فایـده قلمداد کرده و می کنند و مانع تشکیل چنین جلساتی می شوند. ولو به فرض تشکیل شرکت نمی کنند.

مانع پنجم - عـدم آشـنایی با فرهنگ هم بسـتگی: پیروان ادیان همگی این حقیقت را نمی داننـد که اتحاد بین ادیان الهی یک ضرورت است و فواید زیادی از نظر اقتصادی،

۱- بقره، آیه ۲۵۶.

سیاسی و فرهنگی دارد. کمترین فایده آن، تشکل امت واحده در برابر کفر جهانی است تا با افکار الحادی و منکران دین و خدا به مقابله پردازند و چنین دریافتی نیازمند جلسات مناظره بین علمای مذاهب و رجال فاضل دارد. به قول مولوی:

ده چراغ ار حاضر در مکان

هر یکی باشد به صورت غیر آن

فرق نتوان کرد نور هر یکی

چون نبودش روی آری بی شکی

اطلب المعنی من الفرقان قل

لا نفرّق بین آحاد الرسل

آری، در این دنیای پرفتنه و آشوب خداپرستان جهان در راه جهاد با بی دینی و الحاد به مشترکات باید دست یازند و با اعتصام به حبل الله با کفر جهانی به پیکار پردازند.

مانع ششم – تعصبات دینی و جاذبه های عاطفی: برخی به دلیل کشش های عاطفی نسبت به بزرگان دینی و تعصبات مذهبی، گفت و گو را در موضوعات دینی نادرست می پندارند؛ در صورتی که سیره همه پیامبران بر احتجاج و مناظره استوار بوده است. مناظره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه دین با مخالفان و مباحثه حضرت ابراهیم با نمرودیان و موسی با فرعون و درباریان و نوح با سردمداران قوم خود شاهد زنده ای بر جریان این سیره در طول تاریخ است. فواید مناظره فراتر از تعصبات دینی و ملی است، چرا که اگر هدف روشن شدن حقیقت و هدایت طرف مقابل باشد مناظره بهترین راه شفاف سازی حقیقت و دست یابی به آن می باشد، چون در مناظره آراء و اندیشه ها به هم برخورد کرده و حقیقت به بهترین وجه نمایان می شود، به فرموده امام علی علیه السلام «من استقبل وجوه آلاراء عَرَفَ مواقعَ الخطا»(۱)؛ کسی که آراء گوناگون را بداند، مواضع خطا را به خوبی می شناسد.

در جای دیگر فرمودند: اضربوا بعض الرایِ بِبَعضٍ یَتَوَلَّد مِنْهُ الصّواب؛(۲) بعضی آراء را با برخی دیگر مقایسه کنید صواب از آن به وجود می آید.

مرحوم آیه الله بروجردی می فرمودند: اگر ما روایات و آراء فقه اهل سنت را مطالعه نکنیم نمی توانیم فقه اهل بیت را درست ادراک کنیم، زیرا روایات ما ناظر بر روایات و مبانی اهل سنت می باشد.

وانگهی بهترین راه زمینه سازی برای ایجاد وفاق بین مذاهب طرح آراء فقهی و اعتقادی فرق اسلامی با دلایل عقلی و نقلی و مقایسه آن ها با یکدیگر است تا روشن شود

۱- وسائل الشیعه، ج۱۲، ص ۴۶ و بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۴.

۲- غررالحکم و دررالکلم، ص ۴۴۱.

که اختلاف آراء فقهی و عقیدتی در تمام مذاهب اسلامی هست ولی هرگز مانع وحدت و اتفاق نشده و نمی شود. چرا که همه مذاهب در احکام و فتاوا با هم اختلاف دارند. همین تفاوت در احکام شرعی و کلامی باعث ایجاد مذاهب پنج گانه اسلامی شده است و اگر این تفاوت ها نبود مذاهب اسلامی در مذهب واحدی مثل مالکی، حنفی، حنبلی، جعفری و یا شافعی خلاصه می شد و مذاهب مختلفی در میان نبود پس آنچه مهم است وحدت در اصول است نه فروع. ((إِنَّ هَـٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكمْ فَاتَّقُونِ))(۱)

باید از ایجاد اختلاف پرهیز کرد و از خدا ترسید.

ص:۱۰۲

۱- انبیاء، ۱۰۹.

فصل دوّم: جدل و مجادله قواعد، شرایط آداب و مراحل آن

اشاره

ص:۱۰۳

مروری بر صناعات خمس

پیش از ورود به بحث مجادله، و علل پیدایش آن نخست، ضرورت صناعات پنج گانه را به صورت گذرا مرور می کنیم و سپس به مباحث جدال می پردازیم:

۱) اگر منظور از اقامه دلیل این باشد که مجهولی را به راستی برای خود و یا مخاطب تبدیل به معلوم کند و حقیقتی را کشف نماید که معمولاً ـ در فلسفه و علوم چنین هدفی منظور است در این نوع قیاس باید از موادّی استفاده شود که یقین آور و غیرقابل تردید باشد، قیاسی که بتواند حقیقتی را کشف کند «برهان» نامیده می شود. ماده چنین برهانی باید یا از باشد مانند این که بگوییم خورشید جسمی است که نور و حرارت می دهد و یا از مجربات مانند این که پنی سیلین کانون چرکین را از میان می برد و یا از اولیات (بدیهیات اولیه) می باشد مانند کل از جزئش بزرگ تر است. متواترات، حدسیات قضایایی که قیاساتها معها.

۲) گاهی هدف، اقناع ذهن مخاطب است برای این که به کاری ترغیب و یا از عملی بازداشته شود در این صورت کافی است از دلایل غیرقطعی ولی مقبول و مشهور استفاده شود. مثل این که می خواهیم شخصی را از گناه بازداریم زیان های احتمالی آن را گوشزد می کنیم، مانند مواد مخدر. این در قیاس خطابی اتفاق می افتد.

۳) گاهی هدف استدلال کننده صرفاً این است که چهره مطلوب را در آیینه خیال مخاطب، زیبا یا زشت جلوه دهد، در این صورت با پوشاندن جامه های زیبا یا زشت خیالی به مطلوب، قیاس استدلالی خویش را زینت می دهد و این از قیاسات شعری است که از تشبیهات استعارات و کنایات آکنده است. مَجازات نیز از این مقوله است، شعر مستقیماً با خیال سر و کار دارد و از آن جایی که میان تصورات و احساسات رابطه برقرار می شود به

این معنا که هر تصوری به دنبال خود احساسی را بیدار می کند شعر از این طریق احساسات را در اختیار می گیرد و انسان را گاهی به کارهای شگفت آور وامی دارد یا از آن باز می دارد یکی از نمونه ها اشعار معروف رودکی است که امیرنصر، شاه سامانی را برای بازگشت به بخارا تحریک و تشویق کرد:

بوی جوی مولیان اید همی

یاد یار مهربان اید همی

آب جیحون از نشاط روی دوست

خنگ ما را تا میان اید همی

ای بخارا شادباش شاد زی

میر، زی تو شادمان اید همی

میر ماه است و بخارا آسمان

ماه سوی آسمان اید همی

میر سرو است و بخارا بوستان

سرو سوی بوستان اید همی

چون رودکی به این بیت رسید امیر از تخت فرود آمد و بدون کفش پای در رکاب نهاد و روی به بخارا گذاشت.(۱)

جدل و مجادله

از آن جایی که مجادله با مناظره اسلامی از یک سو مشابهت ها و اشتراکاتی دارند از جانب دیگر مناظره گران گاهی ناچار می شوند به مجادله روی آورند و برای اسکات رقیب از آن استفاده نمایند و مبلغان نیز به آموختن آن نیازمند می باشند، از این رو برخی از مسایل مجادله و شرایط آن را در حدی که مفید است نیز مطرح می سازیم.

علمای منطق گفته اند:

اگر هدف، مغلوب کردن و ابطال نظریه مخالف باشد که در نتیجه، وی به تسلیم یا اسکات وادار شود، آن را استدلال جدلی می نامند. که شیوه ها مختلفی می تواند داشته باشد، معروف ترین آن بدین صورت است که گوینده سؤالاتی را مطرح می سازد تا ناخودآگاه پاسخ دهنده را به بن بست بکشاند و در برابر نظریه خود خاضع گرداند. بنابراین، فن جدل مجموعه ای از قواعد و اصولی است که طریقه مجادله را می آموزد. برای نیل بدین مقصود لازم نیست از امور یقینی استفاده شود، بلکه باید

مواد استدلال، مورد قبول دو طرف متخاصم باشد، خواه ذاتاً یقینی باشد یا نباشد. بلکه به صرف این که دلایل طرفین

۱- همین قلم، تحریری بر اصول فلسفه علامه طباطبایی و شهید مطهری، ج ۳، ص۹۴.

تنها مقبولیت عمومی داشته باشد و یا مورد قبول مخالف باشد کافی است.

چنان چه قبلا گفته شد که مجادله اجمالا مورد تأیید قرآن است، زیرا بعضی از افراد جز از طریق مجادله در برابر حق خاضع نمی شوند ولی در فرهنگ اسلامی، مجادله احسن در واقع می تواند همان مناظره مطلوب باشد که شرایط و قواعد آن مورد بحث قرار گرفت لیکن چون مطلب به مجادله کشیده شد در این قسمت پس از تعریف مجادله به خصوصیت جدال احسن و یا مناظره اسلامی می پردازیم.

جدل و مجادله چیست؟

جدل در لغت به معنای عناد و خصومت و شدت دشمنی و مقابله با خصم است تا او را از رأی خود منصرف سازد.(۱) راغب اصفهانی آن را گفتار ستیزی و غلبه بر طرف مقابل می داند و می نویسد:

الجدل المفاوضه علی سبیل المنازعه و المغالبه، لالزام الخصم أصله من جدلت الحبل،ای أحکمت فتله؛(۲)

جدل عبارت است از: مباحثه بر اساس گفتار ستیزی و غلبه بر طرف مقابل برای الزام مخالف به پذیرش قول مجادل. و ریشه آن از «جدلت الحبل» است؛ یعنی رشته اش را محکم تاباندم.

مجادله از ریشه «جدلت الحبل» گرفته شده و به معنای محکم تاباندن است، زیرا هر کدام از طرفین مجادله گر می کوشند تا دیگری را از عقیده اش برگردانند و او را در پیچ و خم استدلال تابانیده و به زمین بزنند. ابوالبقاء در کتاب کلیات می گوید: «جدال، یعنی شخصی مدعای طرف مقابل را با دلیل و یا شبه دلیل دفع کند و این جز با منازعه صورت نمی گیرد».(۳)

در اصطلاح منطقی ها، جدل یکی از صناعات خمس می باشد که عبارت است از: ملکه و قدرتی که انسان توانایی پیدا می کند بر اقامه حجت به وسیله مقدماتی که از مسلمیات و یا مشهورات حقیقی و مقبولات ترکیب یافته که طرف مقابل را به پذیرش وادار می سازد و یا اسکات می کند.

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۰۵.

۲- مفردات راغب، ماده «جدل».

۳- الجدل هو عباره عن دفع المرء خصمه عن فساد قوله، کلیات ابوالبقاد، ص۳۲۵، ماده «جدل».

خصایص مناظره و جدال احسن در قرآن

مناظره و جدال احسن را ویژگی هایی است که با تبیین آن به اضافه مشخص نمودن اهداف متعالی، امتیازات آن از جدل مصطلح روشن می شود و اشتراکات آن با مناظره نیز مشخص می گردد.

۱- هدف، کشف حقایق بر اساس برهانی است که بر امور عینی و مصادیق خارجی دلالت دارد، مانند داستان نوح، ابراهیم، موسی و عیسی و نوع مجادله آنان با اقوام و طوایف.

۲- قرآن در مناظره نیکو و نیکوترین مجادله سیاست خاصی را تعقیب می کند و آن بدین شکل است که وضعیت روحی و روانی و فکری و عصبی مخاطبانش را مورد توجه قرار می دهد و در مقام مجادله به درمان وی می پردازد؛ مثلا:

حضرت ابراهیم چون عناد و تعصب قوم را شناخت و فهمید با مجادله و مناظره قابل هدایت نمی باشند و آمادگی روحی و روانی برای پذیرش حق ندارند در قدم نخست با آن ها همراهی کرد و خود را ستاره پرست و ماه و خورشید را معبود خود تلقی نمود. آنان سخت خوشحال شدند ولی پس از افول ستارگان همه آنان را از ستاره پرستی به ماه پرستی سوق داد، پس از ناپدید شدن ماه آنان را از ماه پرستی به خورشید پرستی کشانید و فرمود: این بزرگ تر و نور و حرارتش بیشتر است، سپس با شعار ((انی لاحب الآفلین))(۱)، عقاید آنان را در هم ریخت و فرمود: ((انّی وَجَّهتُ وَجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین))(۲)

۳- تنوع در خطابات و تلوّن در بیان حوادث و اخبار و معرفی شخصیت ها باعث احیای عقل های خفته و بیدار شدن فطرت هایی است که غبار غفلت گرفته و به همین دلیل ترس را با امید و وعده را با وعید بشارت را با انذار توأم می سازد تا موجب آرامش نفوس و ترغیب به دستیابی آرزوها گردد.

۴- قرآن از مجادله گران دعوت به گفت و گو مباحثه و محاوره می کند لیکن بر اساس علم و آگاهی چنان چه دعوت به حق را هم از روی علم و حکمت صحیح می شمارد و

ص:۱۰۷

۱- انعام، آیه ۷۶: من غروب کنندگان را دوست ندارم.

۲- انعام، آیه ۷۹: من از روی اخلاص و پاک دلانه وجهه خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم.

مجادله درباره خـدا را بدون علم و آگاهی و منابع اسـتدلالی، نادرست می داند: ((و منهم من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب منیر))(۱)

جدل از نظر منطقیون، فقها و ادبا

برخی جدل را این گونه تعریف کرده اند:

«هو ما تَرَکبَ مِنْ مقدمات مشهوره او مسلّم بها إِمّا عند الجمیع او عند الخصم».

جـدل قیاسـی است که از مقـدمات مشـهور و یا مقبول همگان و یا مورد پـذیرش طرف مقابل فراهم می شود. در کتاب محیط آمـده است: «هو القیاس المؤلّف من مقـدمات مشـهوره او مسـلمه ای قیاس مفید لتصدیق لا تعتبر فیه الحقیقه وعد مها بل عموم الاعتراف او التّسـلیم» ثم قـال و الغرض منه التزام الخصم و افحـام من هو عـاجز عن ادراک مقـدمات البرهان؛(۲) جدل عبارت است از دلیلی که از مقـدمات مشـهور یا از مسـلمیات فراهم شده باشد سپس می گوید به شـکل هر قیاسـی که مفید تصدیقی باشـد درآیـد خواه حقیقت باشـد یا باطل بلکه به مجرد این که عموم اعتراف کننـد و یا تسـلیم شونـد، سـپس می گوید: هدف التزام خصم و تفهیم کسی است که او از ادراکات مقدمات ناتوان می باشد.

این نوع تعریف یـک تعریف اصـطلاحی است که متأخرین ساخته انـد و آن عبارت است از گفتاری که هـدف آن اقامه دلیل مطابق اعتقاد جدال گران است خواه دلیل برهانی باشد یا اقناعی و یا خطابی.

این جاست که فرق جـدال منطقی و قیاس جـدلی روشن می گردد در جـدال منطقی هـدف کشف حقیقت یا باطل نیست بلکه مقصد اصـلی به اعتراف و تسلیم واداشتن خصم می باشد؛ به عبارت دیگر، هدف در مجادله منطقی و اصطلاحی الزام خصم به قبول مـدعای طرف مقابـل یـا اسـکات و انقطـاع کلاـم است، ولی جـدل راستین در نگـاه عالمـان و ادیان بر محور دستیابی به حقیقت اسـتوار می باشـد. البته در صورت ناچـاری اگر مجـادله گر با یک نوع حیله و ترفنـد علمی طرف مقابل را به تسـلیم یا الزام به قبول نتایـج مقـدماتی که وارد سـاخته برای حـل قضـیه متنـازع فیه وادارد اشـکالی نـدارد، از این رو در مجـادله بایـد از مقدماتی بهره جست که از مسلمات خصم باشد، گرچه برای خردمندان روشن و شفّاف

۱- حج، آیه ۳.

۲- المحیط .

نباشـد. این روش با شـیوه مناظره مطلوب نمی سازد، چون مناظره گر باید مقدمات اسـتدلالش از روشن ترین مبادی برای عقل بشر باشد، چون او طالب حقیقت در طرز برهان است و قصدش تنها الزام خصم نیست.

روش قرآن در مجادله

کلمه جدل و مجادله ۲۹ بار در قرآن تکرار شده است و در معنای مجادله حق و یا باطل بکار رفته است و گاهی به معنای دفاع آمده است. قرآن می فرماید و لا تجادل عن الذین یختانون انفسهم؛(۱) از کسانی که به خود خیانت می کنند دفاع مکن.

لیکن سـبک قرآن در مجادله به شکل بهترین اسلوب هاست، چرا که برای هر مناسبتی اسلوب خاصی را به کار می برد همواره با احتجاجات معجزه همراهی می کنـد. آیات ۶۵ تا ۶۹ سوره طه این مـدعا را اثبات می کند. موسـی با فرعون اول گفت و گو می کنند چون حق را نمی پذیرد در نهایت به معجزه متوسل می شود.

قرآن از شـیوه مجادله به مفهوم لغوی و اصـطلاحی اسـتفاده نمی کنـد مگر در صورتی که دشـمن در مقام معارضه و خصومت دست به جدل بزند، در این گونه موارد است که قرآن دشـمنانش را از طریق جدال احسن و با اسـتدلال نیکو، ملزم به قبول می کند و این از باب «سدّ ذرایع»(۲) است تا مردم در پرتگاه منازعه و جدل سـقوط نکنند ولی به طور طبیعی درهای مراء و جدال را به روی مردم باز نمی کند، چون هر کس از این راه ها بدون قید و شـرط وارد شود. بدون شک در تاریکی جهل و لجاجت و دشـمنی سقوط خواهد کرد و مجادله را در غیر موضع خود به کار خواهد گرفت، چرا که جدل هدفش الزام خصم و غلبه بر اوست. ولی در منـاظره یک نوع گفت وگو و تردد کلام بین دو شـخص صورت می گیرد به این هـدف که هر کـدام گفتار و عقایـد خود را تصـحیح کند و گفته طرف مقابل را باطل نماید با وجود تمایل طرفین برای ظهور حق. در قرآن از کلمه حوار و محاوره نیز استفاده شده است که خود مفهوم خاصی را می رساند.

ص:۱۰۹

۱- نساء، آیه ۱۰۷.

۲- سد ذرایع یعنی تمام ابزارها را از دست رقیب گرفتن و درها را به روی او بستن.

محاوره چیست

اما در تعریف محاوره گفته شده: «هی المراجعه فی الکلام و منه التحاور الی التجاوب و هی ضرب من ادب الرّفیع و اسلوب من اسالیبه و قدورد الجدل و المحاوره فی موضع واحد فی سوره المجادله ((قد سمع الله قول اللتی تجادل فی زوجها))؛(۱) محاوره عبارت است از گفت و شنود و یا تبادل پاسخ به سؤالات یکدیگر و این عمل یک نوع ادب و ادبیات بلند مرتبه و اسلوبی روشمند از روش های گفتاری است. گاهی مجادله با محاوره در جایگاه واحدی قرار می گیرند چنان که در سوره مجادله قرار گرفته است که فرمود خداوند شنید گفتار بانویی را که با تو در مورد شوهرش مجادله می کرد و خدا محاوره و گفت وگوی آن ها را شنید ولی جدال احسن در قرآن یک سبک مخصوص و ارجمندی است که به چند نمونه از، اشاره می کنیم:

یکم ــ در مجلس مناظره ای که مأمون برای علمای مذاهب تشکیل داده بود و حضرت رضا علیه السلام به عنوان نماینده مسلمانان در آن محفل شرکت فرموده بود، امام علیه السلام با پاپ اعظم در موضوع «الوهیت»(۲) به گفت وگو پرداختند. حضرت دیدند که وی اهل منطق و حکمت نیست و به جدل می پردازد. بدین جهت، آن حضرت روش استدلال را تغییر داده و از طریق مجادله احسن وارد گفت وگو شده و چنین فرمود: «عیسی مسیح از هر جهت بلند مرتبه بود، اما فقط یک عیب داشت که برخلاف دیگر پیامبران به عبادت و نیایش علاقه ای از خود نشان نمی داد!؟»

پاپ اعظم با کمال تعجب گفت: «این سخن از جناب عالی عجیب و غیر منصفانه است، زیرا زهد و عبادت حضرت مسیح زبانزد خاص و عام است و او از همه مردم عابدتر بود».

حضرت بلافاصله فرمود: «اگر حضرت عیسی از همه عابدتر بود بفرمایید که چه کسی را عبادت می کرد؟ و معبودش که بود؟ آیا عبادت دلیل بر عبودیت و بندگی نیست؟ آیا عبودیت دلیل بر عدم الوهیت وی نیست؟ پس، عیسی بنده خداست».(۳)

به این ترتیب، امام هشتم علیه السلام با استفاده از عقیده مقبول و مجادله احسن، وی را محکوم نمود.

دوّم ــ یکی از دانشمندان الهی، با گروهی به سیاحت پرداختند. در بین آن ها فردی بود

۱- مجادله، آیه ۱.

۲- مسیحیان کاتولیک برای حضرت مسیح مقام «الوهیت» قائلند و تثلیث از این عقیده ناشی می شود.

۳- احتجاجات، ص ۴۷.

که گرایش های مادی داشت و بر این عقیده اصرار می کرد که جهان خود به خود پدید آمده است همواره لجاجت و تأکید می کرد. پس از طی مسافت به یک ساختمان گلی رسیدند. الهی گفت: رفقا ببینید که باد و توفان چه ساختمانی در این جا ساخته است!

مادی گفت: مگر باد و توفان می تواند چنین عمارتی را بسازد؟

الهی گفت: چه اشکالی دارد؟

مادی گفت: باد و توفان عقل ندارند و قادر به نقشه کشی ساختمان نیستند، بنا و کارگر در کار نیست ولی این عمارت بیانگر این است که انسانی عاقل و مهندسی لایق به کمک گروهی از بنّا و کارگر ساختمانی آن را ساخته و پرداخته است.

الهی گفت: «اگر نمی شود این ساختمان کوچک روی تصادف و اتفاق و به وسیله باد و طوفان ساخته شود پس چگونه ممکن است این کاخ مجلل آسمان با آن همه ستارگان ثابت و سیار بدون مبدأ عاقل و حکیمی خلق شده باشد؟»

بی فکر طبیعت ساخت این عالم لاتحصی

بی فکر نمی سازد یک خانه چرا دهقان؟

بدین وسیله رقیب در بن بست قرار گرفت و به فکر فرو رفت.

سوم ـ مجادله امام صادق علیه السلام و ابوحنیفه: ابوحنیفه با این که از شاگردان امام صادق علیه السلام بود،(۱) به دلیل وابستگی به قدرت حاکم و غاصب در برهه ای از زمان، در برابر استادش موضع گرفت. همواره در مجالس و محافل می گفت: یکی از منابع شناخت احکام دینی «قیاس» است و من بر طبق قیاس فتوا می دهم. روزی باامام صادق علیه السلام رو به رو شد. امام با طرح چند سؤال مقدماتی او را محکوم کرد. فرمود: آیا قتل نفس و آدم کشی گناهش بیشتر است یا زنا؟ عرض کرد: آدم کشی به مراتب از زنا بالاتر است. فرمود: پس چرا خداوند در مورد قتل، شهادت دو نفر را کافی می داند، ولی در مسئله زنا چهار شاهد عادل لازم است آن هم باید عین هم گواهی دهند تا ثابت شود و حدود الهی جاری گردد، در صورتی که طبق قیاس تو باید شهادت یک تن در زنا کافی باشد. ابوحنیفه مبهوت گردید. امام بلافاصله سؤال بعدی را مطرح نمود و پرسید: آیا نماز مهم تر است یا روزه؟ جواب داد: نماز مهم تر است. حضرت فرمود: پس طبق منطق قیاس تو زنی که عادت ماهانه (پریود) می شود باید نمازها را که در

۱- و می گفت لو لا السنتان لهلک النعمان، کتاب ائمه الفقه عبدالرحمن شرقا وی، ج۲/۹۰، المراجعات، ص۱۵، عبدالله بن سبا، ج۱/۱۶.

این حال نخوانده، قضا کند نه روزه ها را، در صورتی که مسئله عکس آن است. سپس پرسید: آیا منی نجس تر است یا بول؟ گفت: منی و نطفه، فرمود: پس چرا بعد از زوال عین منی با یک مرتبه شستن لباس پاک می شود ولی چیزی که با بول نجس شده باشد دوبار باید شسته شود. امام صادق علیه السلام بدین شیوه (جدال احسن) قیاس را باطل نمود بدون این که به نزاع و مراء بپردازد اثبات کرد قیاس در دین صحیح نیست.

چهارم _ مجادله امام جواد علیه السلام با یحیی بن اکثم و، مجادله شیخ مفید با عمربن عبید معتزلی در مورد امامت، جدال حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرود و مجادله پیغمبر درباره زنده شدن مردگان با ابوجهل از نمونه های روشن می باشند نمونه دیگر، که در سوره یس (آیه ۷۸) ذکرش به میان آمده است: (و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه....). نمونه پنجم مجادله مرحوم فلسفی با جمعی از دانشجویان است که ذکر آن خالی از لطف نیست.

مرحوم فلسفی می فرمود: روزی چهار تن از دانشجویان به منزل آمدند و مسائلی را پرسیدند. یکی از آنان پرسید: چرا نماز را باید به عربی بخوانیم. بنده بعضی از حکمت های آن را بازگو نمودم، ولی قانع نشد. گفت: من نماز را به فارسی می خوانم و هر کس به هر زبانی که حرف می زند باید نماز را هم به همان زبان بخواند. خداوند متعال نیز به همه زبان ها آگاه است مضاف بر این، اگر انسان به فارسی بخواند می فهمد با خدا چه می گوید؟ من گفتم: تو چرا نماز را می خواهی به فارسی بخوانی؟ گفت: فارسی زبان ملی من است و می فهمم چه می گویم. پرسیدم: شما هر چه به زبان فارسی باشد می فهمی؟ گفت: بله. پرسیدم: این شعر حافظ را معنا کن:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند

گل آدمی بسرشتند و به پیمانه زدند

عاکفان حرم سرّ عفاف ملکوت

با من راه نشین باده مستانه زدند

طرف متحیر شد. گفتم عزیزان بروید نماز را به عربی بخوانید چون رمز وحدت اسلامی و عربی زبان بین المللی مسلمانهاست و حافظ هویت یک مسلمان نماز است وانگهی حمد و سوره قابل ترجمه و اقعی نیست باید تفسیر شود و این باعث طولانی شدن زمان نماز می شود ولی قرائت عربی حامل تمام اسرار سوره است.

پنجم _ مجادله حضرت ابراهیم علیه السلام با طاغوت زمان، یعنی نمرود خیره سر نیز از باب مجادله احسن است:

((الم تر الی الّذی ابراهیم فی ربّه ان آتاه الله الملک اذ قال ابراهیم ربّی الّذی یحیی و یمیت))؛[(۱)] آیا دیدی کسی که با ابراهیم در مورد پروردگارش به مخاصمه پرداخته بود آن گاه ابراهیم گفت: پروردگار من آن قدرتی است که زنده می کند و می میراند. نمرود در پاسخ گفت: من هم زنده می سازم و می میرانم. آن گاه دستور داد یک زندانی بی گناه را اعدام کردند و یک نفر اعدامی را آزاد ساختند.

حضرت ابراهیم علیه السلام دید نمرود خیره سر از روش منطقی استفاده نمی کند و به سفسطه و مجادله می پردازد. شیوه را تغییر داد و گفت:

((فان الله یات بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فَبُهِتَ الذی کفَر و الله لا یهدی القوم الظالمین))؛[(۲)]

خداوند خورشید را از مشرق طالع می سازد، اگر راست می گویی تو از مغرب پدیدار ساز. نمرود کافر مبهوت شد و خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند.

بدین سان زمینه مجادله و مغالطه را به روی او بست.

اشتراک و امتیاز مناظره، جدل و خطابه

جدل با مناظره و سخنوری در سه امر مشترکند:

۱. در نداشتن موضوع خاص، بدین معنا که همه معارف بشری قابل جدل، خطابه و مناظره است.

۲. اشتراک در هدف، که اقناع و غلبه بر مخاطب باشد، هر سه فن، شنونده را قانع و متقاعد می کند؛ منتها جدل تنها هدفش اسکات مخاطبان است ولی مناظره اسکات به اضافه اقناع و باور، در مقابل خطابه اقناع به اضافه ترغیب را تأمین می کند در خطابه و مناظره اقناع و تسلیم طرف مقابل حاصل می شود.

۳. وحدت در مواد قضایا و استدلال، هر سه فن از مشهورات و مقبولات و مظنونات تشکیل می شوند. ولی جالب در این فنون سه گانه آن است که عامل امتیاز، عین عامل اشتراک است.

۱- بقره، آیه ۲۵۸.

۲- بقره، آیه ۲۵۸.

تفاوت مناظره با جدل و خطابه

موارد افتراق مناظره جدل و خطابه در گام اول نیز در همان سه چیز است:

۱. مناظره به مطالب علمی، اعتقادی، سیاسی و... که هدف آن کسب یقین باشد نه اقناع یا اسکات حریف و هوادارانش، معمولاـ تعلق می گیرد. گرچه احیاناً در برخی از جلسات خاص، مناظره و مجادله علمی ضرورت پیدا می کند و مبلغان باید پیش بینی کرده و آمادگی لازم را برای این گونه گفت وگوها داشته باشند، ولی اصولاً به کار بردن روش مناظره و سخنوری در مسائل علوم یقینی، نامأنوس و احیاناً غیرمعمول است، مگر درباره مخاطبانی که از قشرهای تحصیلکرده و فاضل باشند، در این صورت از دلیل عقلی و منطقی استفاده می شود زیرا مخاطب واقعی در این گونه موارد، عموم مردم نیستند، بلکه افراد متخصص و مشخصی منظور نظرند. البته کاربرد جدل و مناظره در مطالب علمی، به منظور غلبه بر خصم و یا به قصد تعلیم و تعلم و یا کشف حقیقت مانعی ندارد، از این رو برای خطیب مناظره گر جایز نیست که برهان علمی را مانند براهین ریاضی، هندسی و جبر و مقابله در فن خطابه در جهت اقناع و ترغیب به کار گیرد برخلاف مجادِل و یا مناظره گر که در برخی از شرایط می توانند از برهان استفاده کنند.

۲. غایت جدل، اسکات خصم و هدف مناظره اقناع طرف مقابل از یک سو و رضای مخاطبان از سوی دیگر و کشف حقیقت و پیشبرد آن از جانب سوم می باشد، ولی خطابه هدفش اقناع و ترغیب مخاطب به چیزی که سخنور در نظر دارد.

۳. مواد قضایا در مناظره و خطابه، مشهورات ظاهری و مقبولات و مسلمیات طرفین است، ولی مواد استدلال در جدل و مجادله، مشهورات حقیقی و مقبولات مورد توجه رقیب است. این نکته قابل ذکر است که صورت های مختلف جدل از قیاس و استقرا تشکیل می گردد، ولی مناظره غالباً به قیاس و تمثیل اتکاء دارد و گاهی هم از استقراء بهره برداری می شود.

فواید آشنایی با مجادله اصطلاحی

با توجه به این که در قرآن کریم، سوره ای به عنوان مجادله نازل شده و محاوره را در اولین آیه در کنار مجادله قرار داده لازم است فواید آن را مستقلا بیان کنیم.

یکم- انسان در زندگی اجتماعی، با اندیشه ها و آرای گوناگون و متضادی برخورد می کند و نمی تواند از کنار آن ها بی تفاوت بگذرد و به صحت و سقم ان نیندیشد، به ویژه

مبلغان مـذهبی و روشـنفکران متعهـد و دلسوز بایـد با چنین افرادی که انـدیشه های انحرافی خویش را بر اساس جـدل و شـبهه افکنی نشـر می دهنـد، به مقـابله برخیزنـد و اگر سـخنان آنـان حق است، بپذیرنـد و اگر نادرست است، با اسـتدلال روشـنگری نماینـد و نقاط ضـعف و احیاناً خطرات چنین اعتقادات را گوشـزد نمایند و در صورت لزوم به یاری جدال احسن، که با مناظره تا حـدودی وحـدت دارد، بیـدارشان سازنـد و اگر سفسـطه گران را نشد محکوم نمود حداقل باید آثار تخریبی افکارشان را با مجادله خنثی کنند. اسـتفاده از چنین شیوه ای از آن رو لازم است که نمی توان همگان را با برهان منطقی قانع ساخت، زیرا هر مسـئله و برهـانی مخـاطب خاصـی را می طلبـد و بیشتر افراد اجتمـاع، دلیل منطقی را بر نمی تابنـد و غالباً از راه جـدل تأثیر می پذیرند و از همین رهگذر هم باید روشن شوند.

دوم- در هر موضوع جنجالی و اختلافی یک حقیقت و یک دلیل بیش وجود ندارد، بنابراین وقتی حق با گروهی و یا شخصـی باشد طبیعتاً طرف مقابل به سفسـطه و مجادله روی می آورد. متفکران متعهد در برابر این آشفتگی ها ناگزیرند از فن مجادله و یا مناظره برای اقناع و یا اسکات مجادله گران استفاده نمایند. تا مخاطبان را به گمراهی نکشانند.

سوم- بیشتر مردم اگر مقدمات اسـتدلال از سنخ مشهورات رایج در میان آنان نباشد از درک آن باز می مانند. وانگهی، هدف مجادله گران غالباً الزام مخالف در برابر انظار و حضور مخاطبان است، پس ناگزیر بایـد از مقدمات مشـهور، مأنوس و بومی به شیوه جدل، استفاده شود.

چهارم – هر شخصـی در مسائل اختلافی نمی تواند بر اثبات ادعای خود اسـتدلال منطقی اقامه نماید، چرا که آشنایان به دلایل منطقی بسـیار اندک می باشند. از این رو، غالباً به جدل و یا مناظره متوسل می شوند. مبلغ و سخنور و روشنفکرِ مسئول، ناگزیر باید قواعد جدل را بشناسند و به این وسیله سعی کنند آنان را اقناع سازند و به حق پذیری وادار نمایند.

پنجم- اصولاً جدل، اسـلوب دیگری از اقامه دلیل است، چرا که در برهان منطقی اعتماد تنها بر مقدمات یقینی استوار است که آدمی را بـه حقیقت مطلـق می رسانـد، ولی در جـدل از مقـدماتی بهره می برنـد که تنهـا از منظر مجـادله گران از مسـلمیات و مقبولات می باشد، خواه واقعیت داشته باشد یا نداشته باشد. از این رو آشنایی با این اسلوب لازم است.

تمـایز دیگر در این است که قوام مجـادله بر دو شـخص و یا دو گروه اسـتوار است، ولی برهان منطقی برای آموزش دیگران و رسانیدن آنان به حقیقت است و تعداد نفرات در آن شرط نیست.

ص:۱۱۵

ششم – در قیاس منطقی تنها بایـد به اشـکال چهارگانه معروف متمسک شد و منطقی نمی تواند در مقدمات آن تصـرف کند، اما در جدل و مناظره و خطابه این گونه نیست و می توان مقدمات را پس و پیش کرد و از مقبولات مجادله کننده بهره جست و اگر لازم باشد بعضی از مقدمات حذف می شود و با لواحق قیاس و سایر دلایل نیز درهم می آمیزد.

بنـابراین، جـدل یک سلسـله قواعـدی است که مجادله گر به کمک آن ها می توانـد دلیلی را برای نفی یا اثبات مـدعایی اقامه کند؛ بدون این که در چارچوب خاصی خود را مقید و محدود سازد.

شرط موفقیت در مجادله

مجادله کننـده بایـد بر مسـلمیات مخاطبان و عقایـد طرف مقابل تسـلط کامل داشـته باشـد. دارای حضور ذهن بوده و از قدرت ارتجال و حاضـر جوابی نیز بهره مند باشد. طلاقت زبان، روانی بیان، تسلط بر اصطلاحات روز و عبارت های زیبا و به روز، هم چنین محفوظات و معلومات بسیار داشته باشد، به خصوص در موضوعی که مجادله صورت می گیرد. تکیه بر نقاط اختلاف و توافق، رعـایت اصـل صـداقت، عـدالت و انصـاف در طی مجـادله و آموختن شـیوه و شـرایط مجـادله احسن، از ابزارها و لوازم مجادله گرانی است که می خواهند از حق حمایت کنند. اگر آنان این شـرایط را نداشـته باشند جدال شان اگر به زیان حقیقت تمام نشود حاصلی نخواهد داشت.

بـا توجه به اهمیت جـدل در تکمیـل فن منـاظره، سـخنوری و تبلیغ و ضـرورت شـناخت قواعـد آن و خطرهـای جـدال باطـل و جاهلانه و شیوع گفتار ستیزی در جامعه به ویژه در میان رجال سیاسی و روحانی و یا خانواده ها، بر آن شدیم تا ضوابطی را از کتاب و سـنت تقـدیم نماییم تا سـخنوران مناظره گر با تمام ابعاد آن آشـنا شوند و مردم را به مجادله احسن راهنمایی نمایند و خود نیز در مقـام سـخن از صـراط مسـتقم و راه حق منحرف نشونـد و در پرتگاه مراء و جـدال باطل سـقوط نکننـد، از این رو، نخست شرایط مجادله موفق را بیان می کنیم، آن گاه به مجادله از منظر کتاب و سنت و سایر منابع می پردازیم.

شرایط پیروزی در مجادله

۱– آگاهی بر مسلمیات مخاطب و تسلط بر عقاید طرف مقابل؛

۲– حضور ذهن و قدرت ارتجال و حاضر جوابی؛

ص:۱۱۶

۳- آشنایی با موازین مجادله؛

۴- طلاقت زبان و روانی بیان؛

۵- تسلط بر اصطلاحات روز و جمله بندی های مناسب و زیبا؛

۶- رعایت اصل صداقت، عدالت و انصاف در مجادله؛

۷- تکیه بر نقاط اختلافی نه نقطه های توافق. مگر مصلحت جلسه و یا تنقیح موضوع و یا تحدید مورد اختلاف ایجاب نماید؛

۸- آموختن شیوه های مختلف نیکوترین مجادله و استفاده بهینه از این روش ها؛ چرا که از نظر اسلام تنها مجادله احسن، مطلوب و تحسین برانگیز است.

جدل و مجادله در سنت و کتاب

جدل با مشتقاتش همان گونه که ذکرش رفت ۲۹ مرتبه در قرآن به کار رفته است. از مجموع مصادیق و مضامین آن ها چنین برمی اید که مجادله به صورت کلی از منظر قرآن مطلوب نمی باشد، زیرا در قرآن اهل جدال غالبا مورد نکوهش قرار گرفته اند. البته گاهی مجادله برای مقابله به مثل ضرورت پیدا می کند، چون نمی توان مجادله گران را به حال خود رها نمود، که در این صورت هم خود را گمراه می سازند و هم دیگران را، همان گونه که آموختن سحر و جادو برای ابطال سحر و نجات مسحور ضرورت دارد، ولی در غیر این صورت مطلقاً حرام است. از دیدگاه قرآن تنها جدال احسن مورد تأیید قرار گرفته است و سایر انواع آن، بعضا ممنوع و یا نامشروع تلقی گردیده است جز در جهت محکوم کردن مجادله گران بی انصاف و مغالطه گر کذّاب، آن چه که مطلقاً حرام است مراء و گفت و گوی خصمانه و بدون هدف است و هم چنین منازعه که احیانا به زد و خورد منتهی می شود.

خطرهای مجادله ناروا در جامعه

حدیث یک - پیامبر فرمود:

ما أوتی الجدل قوم الاضلّوا؛

به هیچ قومی روحیه مجادله داده نشده؛ مگر این که آن ها گمراه شده اند.

در حدیث دیگر فرمود:

ما ضل قوم الّا أوثقوا الجدل؛(۱)

هیچ ملتی گمراه نشد مگر این که روح مجادله در میان آن ها رایج گردید.

بنابراین، یکی از عوامل گمراهی ملت ها رواج مجادله و گفتار ستیزی در میان آن هاست. از سوی دیگر، آگاهان جامعه نمی توانند در برابر مجادله گران تماشاگر باشند و سکوت کنند؛ بلکه باید به چاره جویی بپردازند و با مجادله به جنگ آن ها بپردازند. البته قرآن کریم از یک سو جدال بر سر حقایق دینی را به گونه مطلق ممنوع نساخته است. لیکن تمام جدال های ناروا و بی حاصل را جایز ندانسته است. این نوع مجادله ها نیز اشکال و انواع مختلفی دارد و مصادیق گوناگونی پیدا می کند که از نظر قرآن و سنت، تنها مجادله به شیوه احسن، مطلوب است که با شرایط خاصی مصداق پیدا می کند. و احیاناً اسکات مجادله گر نیز با حربه مجادله مشروع خواهد بود. در روایات نیز به این مسئله مهم اشاره شده است که به چند حدیث اشاره می کنیم:

حدیث ۱- لا یکمل عبد حقیقه الایمان حتی یدع المراء و الجدال، و ان کان محقاً؛(۲)

حقیقت ایمان هیچ بنده ای کامل نمی شود مگر آن که جدال و مراء را ترک نماید؛ گرچه حق با او باشد.

حدیث ۲ - امام هادی علیه السلام فرمود:

«مراء و جدال، دوستی های کهن و قدیمی را تباه می سازد. پیمان های محکم را از میان می برد و کمترین مطالبه در این نوع مجادله ها تلاش هر یک از طرفین برای غلبه بر دیگری است و بی شک، خصلت برتری جویی پایه اصلی و عامل اساسی دشمنی ها و جدایی هاست». بسا مجادله هایی که باعث جدایی دوستان از یکدیگر می شود و بذر کینه را در قلوب آن ها می باشد.

حدیث ۳ - رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ان أوّل ما نهانی عنه ربّی عزوجل عباده الأوثان و شرب الخمر و ملاحات الرجال؛(۳)

۱- الدرالمنثور، ح۱، ص ۲۱۹.
۲- محجه البیضاء، ج۵، ص ۲۰۸.
۳- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳۲.

از اولین چیزهایی که پروردگارم مرا نهی کرد، یکی بت پرستی بود و دیگر خوردن شراب و سوم مخاصمه و جر و بحث افراد با یکدیگر.

حدیث ۴ – از همان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود:

«من خانه ای در قسمت پایین و میانه و بخش علیا و بالای بهشت برای کسی که مجادله و مراء را ترک نماید، تضمین می کنم». (۱)

حدیث ۵ – خاتم پیامبران فرمود:

هر کس چهار عمل را بر عهده گیرد من چهار خانه در بهشت برایش تضمین می کنم:

۱. من أنفق و لم یخف فقراً: کسی که از اموالش انفاق نماید واز فقر نترسد؛ ۲. و انصف الناس من نفسه؛ و با مردم با انصاف رفتار نماید؛ ۳. و افشاء السّلام فی العالم؛ و آشکار ساختن سلام در همه جا، این سنت نیکو را در جامعه رایج و معمول سازد؛ ۴. و ترک المراء ولو کان محقا؛ و مراء را ترک گوید گرچه حق به جانب او باشد.

حدیث ۶ – أورع الناس من ترک المراء و إِنْ کانَ مُحِقاً؛(۲)

پرهیزگارترین مردم کسی است که مراء را ترک گوید گرچه حق با او باشد.

حدیث ۷ – امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت فرمود:

«اِن مِنَ التَّواضع اَن یَرضَی الرجل بالمجلس دون المجلس، و ان یسلّم علی من یلقی، و ان یترک المراء، و ان کان محقاً، وَ لا یُحِبُّ اَنْ یُحْمَد علی التقوی؛(۳)

از نشانه های تواضع این است که انسان وقتی که وارد جلسه ای شد هر جا که خالی بود بنشیند و هیچ نقطه ای برایش اهمیت نداشته باشد، با هر کس که ملاقات و برخورد کرد سلام کند و مراء و جدال را ترک گوید گرچه حق با او باشد و دوست نداشته باشد که او را به تقوا و ایمان بستایند چرا که مایه اعجاب می شود.

حدیث ۸ – از، امام باقر علیه السلام روایت شده است:

لا تخاصموا الناس؛ فانّ الناس لو استطاعوا أن یحبّونا لاحبّونا؛(۴)

۱– بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲– بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳۱–۱۳۲.

۳- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳۱-۱۳۲.

۴- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳۲.

بـا مردم دربـاره مقامـات و کرامـات مـا به بحث و جـدل و ستیزه گویی نپردازیـد، زیرا اگر مردم بر محبت مـا قـدرت و ظرفیت داشتند قطعاً ما را دوست خواهند داشت.

حدیث ۹ - معلم بزرگ اخلاق امام علی علیه السلام می فرماید:

ایاکم و الجدال؛ فانه یورث الشک فی دین الله؛(۱)

از جدال و گفتار ستیزی درباره دین پرهیز کنید، زیرا باعث شک و تردید در دین الهی می شود.

حدیث ۱۰ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ذرو المراء؛ فأنه لاتفهم حکمته و لا تؤمن فتنته؛(۲)

مراء را ترک کنید؛ زیرا حکمت و مصلحت و جایگاه او فهمیده نمی شود و از فتنه اش کسی در امان نمی ماند.

شایـد بدین جهت مراء در تمام اشـکالش در اسـلام جایز نیست چون حکمت آن به دست نمی آید و فتنه و اختلاف به بار می آورد. دروغ مصـلحت آمیز مشـخص است، ولی فلسـفه مراء قابل شـناخت نیست. انسان در مراء هر مصلحتی را دنبال نمی کند بلکه کار گفت و گوی آن ها به نزاع و رسوایی کشیده می شود.

حدیث ۱۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من ترک المراء و هو محق؛ بنی له بیت فی اعلی الجنه: و من ترک المراء و هو مبطل بنی له بیت فی ربض الجنه و قال: ما ضل قوم الا أوثقواالجدل»؛(۳)

کسـی که مراء را ترک کنـد و حق به جـانب او باشـد برای او در قسـمت بالاـی بهشت خانه ای ساخته می شود و همچنین اگر کسـی که بر باطل است مراء را رها کند، (به یمن این کار، که علی رغم میل شدید نفسانی حرام) را رها کرده خانه ای برای او در بخش پایین بهشت ساخته می شود. هیچ ملتی گمراه نگردید مگر این که به جدال روی آوردند و بر آن اعتماد نمودند.

حدیث ۱۲- جابر جعفی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳۸ و ج۱۰، ص ۶۴.

۲- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳۸.

۳- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳۸.

گروهی بر پـدرم وارد شدند و نزاع و جدالی که با مردم در مسائل قرآنی کرده بودند، عیناً برای او بازگو ساختند. پدرم فرمود: آیا با کتاب خدا آشـنایی دارید و ناسخ و منسوخ آن را می شناسید؟ جواب دادند: خیر. فرمودند: «پس چرا در مورد چیزی که نمی دانیـد بـا مردم به نزاع می پردازیـد؟ نمی ترسـید که در طی بحث و جـدال ناخودآگـاه حلالـی را حرام و حرامی را حلال بشمارید؟ تنها کسی می تواند درباره کتاب خدا به بحث و گفت وگو بپردازد که حلال و حرام آن را بداند.(۱)

حدیث ۱۴- علی بن ابی طالب فرمود:

الجدل فی الدین یفسد الیقین؛(۲)

جـدال در واقع نوعی لجـاجت در مقابل حق است که به زبان آورده می شود و به همان میزان که جـدال مورد نهی واقع شـده، لجـاجت و عنـاد نیز مطرود قرار گرفته است. و از همه مهم تر مجـادله دینی است که یقین را فاسـد می سازد. در نتیجه انسان به شک و تردید می افتد.

حدیث۱۵ _ امام علی علیه السلام فرمود:

اللّجوج لا رأی له؛ آدم لجوج رأی و نظر درستی ندارد.

زیرا روحیه لجاجت باعث می شود که لجبازان هرگز نظریه طرف مقابل را (اگر چه حق بداننـد)، نپذیرند و روشن ترین مسـئله را انکار نمایند.آدم لجوج گرفتار تکبر و خود برتر بینی می شود.

انسـان در اوج لجـاجت حاضـر است تمـام مقـدسات را زیر پـا بگـذارد و مسـلمات را زیر سؤال ببرد. در گرایش هـای حزبی و انـدیشه های اعتقادی، اگر لجاجت پیـدا شود بدترین انسان های هوادار گروه، در نظر مجادل، عنصـر مطلوب جلوه داده شود و بهترین انسان های منتقـد، گروه مقابل در دید آنان بدترین ها تلقی شود. یکی از محدثان حوزه علمیه قم با فلسـفه مخالف بود و می گفـت: بسـم اللهی که در اول کتـاب منظـومه حکمت نوشـته شـده کفر و الحـاد است. بی جهت نیست امـام صـادق علیه السلام ترک مراء و لجاج را یکی از نشانه های فروتنی می داند و می فرماید:

«و أن تترک المراء و ان کنت محقّاً و رأس الخیر التواضع».(۳)

ص:۱۲۱

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲- بحارالانوار، ج۱، ص ۳۰۸.

۳- بحارالانوار، ج۷۲، ص ۱۲۳.

ممنوعیت مجادله با چند دسته

در فرهنگ اسلامی ترک مجادله مجاز اگر چه در شکل احسن آن باشد با چند گروه توصیه و تأکید شده است:

یکم- همان گونه که گفته شد جدال به گونه مطلق حرمتی ندارد؛ اگر شرایط و بستر های مناسب فراهم گردد. بدون شک باید از مجادله به شکل احسن و یا نیکوی آن دریغ نداشت؛ مثلاً یکی از آن شرایط، آمادگی طرفین برای پذیرش حق است اگر آمادگی روحی در کار نباشد مجادله در تمام اشکالش لغو و بی ثمر است. حتی جدال احسن نیز کارآیی ندارد و ترکش از فعلش بهتر خواهد بود. بنابراین، در صورت عدم آمادگی روحی، فکری و علمی، باید از هر نوع مجادله ای دوری کرد. در این قسمت به برخی از احادیث بسنده می شود:

حدیث یکم- حضرمی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«یهلک أصحاب الکلام و ینجو المسلّمون»؛(۱)

اصحاب مجادله و کلام ستیزان هلاک می شوند؛ ولی کسانی که در برابر گفتار حق تسلیم می شوند نجات می یابند جمله ای به عنوان مضمون حدیث معروف است که: «النّجاه فی الصّدق کما ان الهلاک فی الکذب»(۲)؛ نجات در راست گویی است، چنان که هلاکت در دروغ گویی است.

در ادامه حدیث فوق می فرماید: اشخاصی که تسلیم واقعیت و گفته های حق می شوند عناصر نجیبی هستند که در قضاوت تنها به گفتن این که فلان شخص حق پذیر است، لکن آن دیگری حق پذیر نیست، اکتفا می کنند و بی جهت به مجادله نمی پردازند. آنان با ماهیت و خصلت های ذاتی افراد آشنا هستند و ظرفیت و استعدادهای آنان را می شناسند. به خدا سوگند! اگر مردم از خمیر مایه آفرینش و چگونگی خلقت خویش آگاه بودند با هم اختلاف پیدا نمی کردند. هر کس استعدادی، سلیقه ای و طبیعتی دارد و نمی توان موضوعی را که طبیعت افراد از پذیرش آن امتناع دارد بر آن ها تحمیل کرد.

حدیث دوم –

«فلا تخاصموا الناس لدینکم؛ فأنّ المُخاصَمَهَ مُمرِضهٌ للقلب. انّ اللّه قال لنبیّه انّک لا

۱- بحارالانوار، ج۲، ص ۱۳۲-۱۳۳ و بصائرالدرجات، ص۵۴۱.

۲- اَنّ النجاه فی الصدق، « عیون الحکمه و المواعظ، ص۴۲»؛ الکذب فهانه و خیانه. «عیون الحکمه و المواعظ، ص۴۲».

تهـدی من أحببت و لکنّ الله یهـدی من یشـاء أفـأنت تکره النّاس حتّی یکونوا مؤمنین ذرو الناس؛ فانّ الناس اخـذوا عن الناس و انکم أخذتم عن رسول الله و علی علیه السلام و لا سواء».(۱)

دربـاره دین و آیین رایـج بـا مردم به نزاع نپردازیـد؛ چرا که مجـادله و ستیز در دین، دل هـا را مریض و علیل می سازد. تحقیقاً خداوند متعال به پیامبرش فرمود: تو آن کس را که دوست داری نمی توانی هدایت کنی، تنها خداست که هر کس را بخواهد هـدایت می کنـد. آیـا تو مردم را مجبور می کنی تـا ایمان بیاورنـد؟ مردم را به حال خود واگذاریـد؛ زیرا آنان دین خود را از مردم معمولی گرفته انـد و شـما از رسول خـدا و علی مرتضـی آموخته ایـد و این دو با هم مساوی نیسـتند (مراد از ناس در این حدیث کسانی هسـتند که از ولایت علی علیه السـلام بی بهره اند و مرجعیت اصلی اهل بیت را قبول ندارند خواه شیعه باشند و یا اهل سنت

دوم- جـدال با مفتون و عاشق. گروهی دیگری که بر ترک جـدال با آنان، حتی به شـیوه احسن توصـیه شده است افراد عاشـق پیشه انـد؛ عناصـری که مفتون و شـیدای یـک نفر و یا مسـلکی شـده انـد و یا گرایش شدیـد، و مجـذوب حزب و گروهی می باشند. مجادله با این دسته، برای بازگرانیدن آن ها جز اتلاف وقت و تحریک دشمنی ثمری ندارد. این بدان می ماند که انسان به کسـی که عـاشق زنی شـده بگویـد: آن زن، ملعون و مطرود است. بیا دست از وی بردار. ولی او مفتون است و جز زیبایی و صداقت چیزی در معشوق مشاهده نمی کند.

آن که مجنون زلف اوست چه سود

که دهی پند یا نهی بندش

بلکه مواعظ نامناسب، و غیر روان شناسانه بر لجاجت او می افزاید و زبان حالش این خواهد بود:

من عاشقم گواه من این قلب چاک چاک

در دست من جز این سند پاره پاره نیست

مجادله در این حالت اثری نـدارد؛ مگر این که در فراینـد زمان به تدریـج خودش در مورد آن محبوب به شک و تردیـد بیفتد. افرادی در جـامعه پیـدا می شونـد که فردی را چون بت می پرسـتند. نمی توان حتی بـا مجـادله احسن چنین اشـخاص را به آن بدبین نمود، این گونه افراد باید به حال خود رها شوند، چرا که از امام علی علیه السلام : «حبک الشیء یُعمی وَ یُصِم(۲)؛ عشق به چیزی عاشق را در مورد آن کور و کر می سازد». وی نمی تواند عیب محبوب را مشاهده

۱- بحارالانوار، ج۲، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۸، ص۳۹۲.

کنـد و یا آماده شـنیدن عیوبش باشـد. او هر چه می بیند کمال و جمال است. کسـی که سال های متمادی گاو را می پرسـتد با مجادله ارشاد نخواهد شد،مگر حادثه ای اتفاق بیفتد و باعث تنبّه او شود.مانند «اربٌّ یبول الثّعلبان برأسه؛ روباهی روی سـر بتی بول کرد صاحب بت عصبانی شد گفت آیا تو اربابی که نمی توانی روباهی را از خویش برانی

چاه است و راه و دیده بینا و آفتاب

تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

چندین چراغ دارد و بیراهه می رود

بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ایاکم و جدال کل مفتون؛ فانّه ملقّن حجّته الی انقضاء مدّته»؛

از مجادله با هر مفتون و عاشـقی پرهیز کن، زیرا او به گمان خودش حجت و دلیل خود را تا زمان معین دریافته و بدان پای بند است.

مگر این که در عشق و علاقه به تردیـد افتد که در این صورت می توان با وی به گفت وگو پرداخت. مجادله با عاشـقان مال و منـال و شـهرت و ریـاست و ملـک و مرام و همچنین شـیفتگان مرشـدان و مربیـان اخلاـق و مجـذوبان قـدرت های حکومتی و دلباختگـان حریـت و آزادی نیز بی فایـده است. عـاشق در فراق محبـوب مریض می شـود و درمـانش، وصـال و یـا جـایگزینی محبوب دیگری است و با گفت وگو قابل ارشاد نمی باشد.

سوم – با مرده دلان: گروه سوم، مرده دلانی هسـتند که نمی توانند حقیقت را بفهمند تا پذیرا گردند. قرآن می فرماید: ((إِنَّک لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَی وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ))؛

تو نمی توانی به گوش مردگـان آهنـگ حق را برسـانی و بـدین سـان افرادی که قوه سامعه را از دست داده انـد و گوش شـنوا ندارند، دعوت تو را نمی پذیرند بلکه پشت به آن می کنند.

((صُمٌّ بُکمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا یَرْجِعُونَ)) کسانی که کر و لال و نابینا هستند نمی شود به آن ها حسّ بینایی و شنوایی بخشید، بنابراین آن ها از باطل برنمی گردند. بر اثر لجاجت و طغیان در برابر حق.

((خَتَمَ اللَّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ)) دل هـای آن هـا مهر و موم شـده است، بـدین جهت هرگز حقایق به قلب و دل آن ها نفوذ نمی کنـد. مگر این که وضع خاص و استثنایی پیدا شود. برخی در زندان و یا در بستر بیماری متنبه و بیدار می شوند؛ چون زمینه بازنگری و بازگشت به خویشـتن به دور از هیاهو در زندان یا به هنگام بیماری برای آن ها فراهم می گردد. البته کسانی هم ممکن است

به دلیل شکنجه جسمی و یا روحی به اعترافاتی دست یازند که از نظر شرعی مسموع و

ص:۱۲۴

حجت نمی باشد در زمان شاه شبکه ای را دستگیر نمودند از رهبر گروه زیر شکنجه اعتراف گرفته بودند که با کشتی زیر دریایی از بحر خزر به اقیانوس اطلس رفتیم تا ابزارهای خرابکاری تهیه کنیم و به ایران بیاوریم رئیس دادگاه زمان شاه اظهار داشت. پسر جان از دریای خزر به اقیانوس اطلس راهی نیست،او گفته بود: جناب رئیس اگر شکنجه ای که من شدم تو هم شده بودی از دریای خزر به اقیانوس آرام نیز راه پیدا می کردی.

مجادله های نامشروع

اشاره

در این قسمت به مهم ترین جدال های ناروا می پردازیم:

نفس مجادله در اسلام مطلوب نیست بلکه بعضاً جائز و مکروه است جز این که براساس نیکوترین مجادله باشد و یا جنبه دفاع از حق و ساکت ساختن خصم به خود بگیرد ولی اگر شرایط لازم را نداشته باشد بدون تردید و نامشروع و حرمت مضاعف خواهد داشت.

یک. جدال از روی جهل

مجادله اگر از روی علم و منطق و روی مبانی صحیح نباشد، جز گمراهی و سرگردانی نتیجه ای ندارد و ثمره چنین جدالی تضییع عمر، ارتکاب گناه، گسستن پیوندهای دوستی، تشدید دشمنی ها و تضادهای داخلی است و هیچ گونه فایده و سودی بر آن مترتب نمی باشد. به همین جهت، مجادله در این موارد از خرد و منطق به دور است و قرآن کریم این گونه جدال های جاهلانه را محکوم می سازد، چون عمل پوچ و بی ثمری است و مؤمن و آدم خردمند باید از آن دوری کند.

((وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ)).(۱)

برخی از مردم بدون این که علم و اطلاعی داشته باشند و یا از طریق کتاب و منابع روشن گرانه ای وارد مذاکره شوند، درباره ذات اقدس الهی و با هر موضوعی که علم ندارند جاهلانه به مجادله می پردازند.

مثلاً ـ گفت وگو درباره صفات ذاتی و افعال الهی در صورتی معقول است که بر پایه علم و آگاهی و از روی منابع صحیح و آسمانی باشد.

در آیه دیگر می فرماید:

۱- حج، آیه ۸ و لقمان، آیه ۲۰.

((وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ)).(۱)

گروهی از مردم بـدون هیـچ علم و دانشـی دربـاره خـدا به مجادله برمی خیزنـد و در این زمینه از هر شـیطان متمرد و سرکشـی پیروی می کنند.

آنـان نخست، تصویر نـادرستی از ذات اقـدس الهی یا در مورد مثلا توحیـد ذاتی و افعالی و توحیـد در عبادت در ذهن خویش ترسیم می کنند آن گاه به جدال می پردازند: یکی می پندارد خدا نور است؛ دیگری جسم لطیفی می داند؛ بعضی می پندارند در قیامت دیـده می شود؛ گروهی خـدا را نیروی طبیعت می داننـد؛ بعضـی آن را زاییـده اراده انسان می شـمارند و برخی پدر آسـمانی و جمعی قدرت موهوم و گروهی تریاک مخدّر توده ها. بعضـی هر گونه توسل و خضوع در برابر غیر خدا را حتی به عنوان وسیله هم شرک تلقی می کنند. بعضی بت های سنگی و فلزی را نیز واسطه فیض می پندارند یکتایی الله را در عبادت و بندگی مسئله عجیب و باورنکردنی می پندارند.

هر کسی از ظن خود شد یار من

وز درون من نجست اسرار من

این گونه مجادله ها از جهل و نادانی نشئت گرفته و از منظر خردمندان مطرود و محکوم است. آنان مفهوم صحیحی از خداوند متعال ندارند. قدرت او را بر احیای مردگان غیر ممکن تلقی می کنند و برای او صـفات خارج از ذات می انگارند. آیه نخست به گونه ظریفی به منبع کتاب و سنت و عقل اشاره می کند که مجادله نیز باید منبع و مأخذی داشته باشد و پا در هوا نمی توان مجادله کرد. در مسائل علمی نیز وضع بـدین منوال است. گفت وگو درباره حقیقت روح، جن و ملائکه نیز از نوع جدال باطل و نـادرست است و جز ضـرر و زیان هیـچ سودی نـدارد، چون انسان ها در حقیقت نه روح را کشف کرده و نه جن و ملک را دیـده اند، بلکه تخیلات و موهوماتی را که خود ساخته، واقعیت می پندارند و همان تصورات ذهنی خود را نفی و یا اثبات می کنند، وگرنه حقیقت روح، جن و ملائکه را جز خدا و پیامبر و اولیای معصومین علیهم السـلام دیگر به درستی نمی داند. اصـل وجود آن معلوم است لیکن کیفیت و شکل و اندام و نوع زندگی آن ها در هاله ای از ابهام قرار دارد.

دو. جدال شیطانی

برخی از مجادله ها الهام گرفته از شیاطین انسی و جنی است که جز تیرگی، خستگی،

۱- حج، آیه ۳.

تباهی و ضلالت هیچ گونه فایده ای بر آن مترتب نیست. در قرآن می فرماید:

((و انّ الشیاطین لیوحون الی أولیائهم لیجادلوکم))(۱)

شیطان ها (انسی و جنی) به اولیا و دوستان خویش مطالبی را مخفیانه القا می نمایند تا (گروهی را گمراه و) با شما (اهل حق) مجادله نمایند (شبهاتی را طرح می کنند تا ذهن و فکر جوانان را به آشفتگی بکشانند).

آنان ندانسته یا آگاهانه القائات دشمن را بازگو می سازند و بدین وسیله حقایق دین را زیر سؤال می برند و می گویند: اگر انسان و جهان را خدا خلق کرده است پس خدا را چه کسی آفریده؟ و یا می گویند؟ مگر خدا نمی دانست شیطان سرانجام چنین مسیری را می پیماید پس چرا او را آفرید؟ و ده ها شبهه دیگر. گروه های منحرف برای جذب ساده لوحان و گمراهان از این شیوه های شیطانی بهره می جویند. البته دانشمندان دیروز و امروز بدین شبهات پاسخ های قاطع و روشن داده اند و جای هیچ گونه شک و نگرانی را باقی نگذاشته اند.(۲) ولی بعضی ها در همین شبهات هم به مجادله می پردازند.

سه. روح غرور و تکبر

برخی مجادله های ناحق از غرور و تکبر مجادله گر مایه می گیرد. قرآن می فرماید:

((إِنَّ الَّذِینَ یُجَادِلُونَ فِی آیَاتِ اللَّهِ بِغَیْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِی صُدُورِهِمْ إِلَّا کِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِیهِ ...))؛(۳)

آنان که درباره آیات خدا و احکام الهی به جدال برمی خیزند بدون این که برهان و سندی به آنان رسیده باشد، مجادله آنان به سبب کبر و غروری است که در دل دارند، ولی هرگز به آرمان های برخاسته از کبر و نخوت نخواهند رسید.

جدال در این آیه از دو جهت محکوم شده است: یکی از نظر تفوق طلبی و روحیه تکبر و غلبه جویی و دیگری از نظر فقدان دلیل و منطق، که هر یک به نوبه خود خصلتی است ضدارزشی و جدالی است برخاسته از جهل و نادانی. آری خودخواهی است که انسان را به این نوع جدال وا می دارد؛ چرا که خودپرستان نظرات خویش را بالاترین اندیشه و عقاید طرف مقابل را بی اساس می داند. آیات خدا را افسانه می شمارند.

۱- انعام، آیه ۱۲۱.

۲- کلیات ابوالبقاء، ص ۳۲۵، ماده «جدل».

۳- غافر، آیه ۵۶، ۳۰.

چهار. جدال برای کوبیدن حق

((... وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كانَ عِقَابِ ...))؛(۱)

با (مستمسکی از) باطل به جدال حق می پردازند تا مگر حق طلبان را مغلوب و منکوب سازند.

چنین مجادله ای بدترین شکل جدال محسوب می شود چرا که با حربه باطل به جنگ حق می پردازند وانگهی آیه از عذاب ناگهانی آن ها سخن می گوید.

پنج. نهی از جدال غیراحسن

((لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ))؛(۲)

با اهل کتاب و پیروان ادیان جز به شیوه احسن و عالی ترین شکل جدال، مجادله ننمایید. چراکه زمینه های ان، در کتاب های آسمانی موجود است وانگهی آنان مانند مشرکان و ملحدان روح لجاجت ندارند.

گرچه می توان گفت در آیه مذکور اهل کتاب موضوعیت ندارد؛ بلکه باید با هر مکتب و اندیشه ای مجادله احسن کرد و از ویژگی های اهل بیت نباید غافل شد. از این ایه و آیات مشابه برمی اید که جدال بر سه قسم است:

الف) مجادله به شیوه معمول و متداول که از نظر قرآن مکروه و بعضاً ممنوع است.

ب) مجادله به شیوه نیکو که از نظر مجادله گران و عموم مقبول است، ولی از نظر قرآن زیاد مطلوب نیست، زیرا در غالب موارد، بدون توجه به منبع علمی و عقلانی به بحث می پردازند و به انگیزه برتری جویی انجام می گردد و باعث خصومت و دل آزاری می شود و بعضاً بی فایده و لغو است. به علاوه با این شیوه ها نمی توان در طرف مقابل اثر مثبت گذاشت و مشکل ذهنی آنان را برطرف ساخت. احیاناً ممکن است از جدال نیکو دشمنی برنخیزد و برای سرگرمی محض انجام شده باشد، ولی لغو و پوچی چنین جدالی را نمی توان انکار نمود. پس جدال نیکو نیز از نظر اسلام مقبولیت ندارد، البته اگر جدال در جهت دفاع حق و ابطال دلیل مجادله گر باطل برای روشنگری مخاطبان جلسه صورت بگیرد مانعی ندارد چون خداوند متعال مجادله را به طور کلی و مطلق حرام نکرده است.

ج) مجادله احسن. تنها شیوه ای که مطلوب شارع مقدس است جدال احسن می باشد

۱- غافر، آیه ۵۶.

۲- غافر، آیه ۵.

که ثمره آن پـذیرش دلیـل صـحیح مخالفان و نفی دلیل نادرست آنان است. چنین جـدالی چون بر اساس مودت و دوستی بین مجادله گران انجام می گیرد دشـمنی نمی آورد هدف، از این گونه مجادله ها تکامل مباحث عقلانی و اسـتفاده متقابل مجادله گران از مطالب حق و سودمند بر اساس و معیار این شعار قرآنی است.

((فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمْ اللَّهُ وَأُوْلَئِكَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ))؛(۱)

به آن بندگانی که سخن را می شنوند و بهترین آن را می پذیرند و از آن پیروی می کنند بشارت ده، آنان کسانی هسـتند که خداوند آن ها را هدایت کرده و هم آنان صاحبان اندیشه و از خردمندان محسوب می شوند.

آنـان که به سـخنان مخـالف و موافق گوش فرا داده و بـدون توجه به وضع گوینـده و پیش داوری ها و سایر جهات سیاسـی و ملاحظات اجتماعی و عوام زدگی، گفتار او را در حوزه عقل بررسی کرده و بدون دخالت دادن تعصب و لجاجت، بهترین آن را می پذیرند. آنان هدایت شده و صاحب اندیشه و خردند. این افراد تشنه حقیقت و جویای واقعیت هستند. مضمون این آیه از امتیازهـا و افتخـارات آیین اسـلام است و بس. هیـچ مـذهب و مرامی، حتی اکثر گروه هـای سیاسـی و اجتماعی به پیروان خود اجازه نمی دهنـد گفتار دیگران را گوش دهنـد و نوشـته های مخالفان را مطالعه نماینـد تا چه رسد به ترغیب و انتخاب بهترین هـا. یـادم نمی رود گروه های چپ (منظور مارکسیست ها و...) در زنـدان؛ کتاب های شـهید مطهری را ممنوع ساخته بودنـد. علت این ممنوعیت ضـعف منطق آن هـا و ترس و هراس از منطق قوی آن شـهید عـالی مقـام بود. ولی سیاست اسـلام مبتنی بر «فضای آزاد فکری و فرهنگی» است و بنـدگان خردمنـد و راستین را کسانی می دانـد که اهل تحقیق و گفت وگو هسـتند و از شنیـدن آرای دیگران وحشـت ندارنـد. چنـانچه بـدون قیـد و شـرط، تسـلیم هر گفتـه و مرامی هـم نمی شونـد، بلکه بـا دقت و هوشیاری، تحلیـل هـا، گفته هـا و نوشـته ها را مطالعه می کننـد سـپس آنالیز و بررسـی کرده و بهترین آن ها را برمی گزیننـد. بنـابراین انتخـاب شـیوه جـدال احسن و بهترین شـکل مجـادله مطـابق با فطرت دل و طبیعت عقلانی بشـر است. زیرا اگر کسـی کالای بد و خوبی را مشاهده کند بی شک جنس خوب را برمی گزینند. اگر خوب و خوب تر را ببیند

۱- زمر، آیه ۱۸.

خوب تر را گزینش می کند و اگر نیکو و نیکوترین را بنگرد نیکوترین را برمی گزینند. این قانون در تمام شئون زندگی بشر جاری است. در مقام گفتار و نظریه های علمی، دینی، سیاسی، اخلاقی و اجتماعی نیز آنچه را از نظر عقل سلیم و منطق، بهترین به حساب می آید می پذیرد و راه رسم زندگی خود را بر آن منطبق می سازد.

مشخصات نیکوترین جدال

اکنون شاخصه ها و عوامل بهترین نوع جدال را – که از قرآن روایات و عقل و حکمت بهره گرفته ایم – ذیلا بیان می داریم تا مجادله ای که مجاز و مستحسن است، مشخص شود. و خصوصیات شخص مجادله گر نیز روشن گردد البته طرف مقابل وی نباید از عناصری باشد که مجادله با آنان به طور کلی نهی گردیده است:

۱. مجادله گر در صدد غلبه جویی نباشد، بلکه تمام توجه و هدفش کشف حقیقت باشد در صورتی که مجادله گری حق طلب طرف مقابل را به اسکات و سکوت واداشت، بدون مکث تأمل بحث دیگری به میان آورد تا رقیب احساس شکست و حقارت در برابر دیگران نکند تا مبادا روحیه عناد و لجاج در وی زنده شود. بلکه تحت تأثیر بزرگواری و کرامت رقیب حق گرا قرار گیرد.

۲. مجادله باید علمی، اجتماعی، سیاسی، دینی و حساب شده باشد. دو طرف باید شناخت کافی و معلومات لازم را درباره موضوع بحث داشته باشند آن گاه به مجادله بپردازند؛ بحث و مجادله روی موضوعی غیر علمی و گمانه زنی ها صورت نگیرد و اگر یک طرف بر مبانی و مسائل مسلط است طرف مقابل باید تسلیم شود.

۳. با دلیل باطل نباید به جنگ باطل دیگر رفت؛ گرچه پیروزی در آن باشد، بلکه از طریق براهین صحیح و معقول، بی اساس بودن مدعای باطل را باید روشن ساخت. در فرهنگ قرآنی با حربه باطل، موضوع باطل را کوبیدن، مجادله ناروا و باطل می باشد، گرچه این حربه، باعث شکست و یا الزام مخالف شود؛ به عبارت دیگر، از هو و جنجال های سیاسی و اجتماعی در مقام جدال باید پرهیز کرد، زیرا اگر در عرصه مجادله از ابزارهای نادرست استفاده شود اولا: شنوندگان هوشمند قانع نمی شوند و ممکن است طرف مقابل از جو سازی و جنجال آفرینی به طور مقطعی بترسد و ساکت شود ولی در انتظار فرصت مساعد خواهد نشست تا به هنگام مقتضی پاسخ شانتاژها را بدهد و در ثانی، اگر نتیجه هم صحیح باشد وقتی بطلان مقدمات روشن گردید بی گمان نتیجه هم زیر سؤال خواهد رفت. اسلام معتقد به این که «هدف وسیله

را توجیه می کند» نمی باشد باید با وسیله مشروع به هدف مطلوب و مقبول رسید.

۴. حق پذیری و حق طلبی، پذیرش سخنان درست مجادله گر و احتمال خطا و اشتباه دادن از شرایط جدال احسن است. تفهیم نماید. این گونه نیست که تحلیل و برداشت های من، صد در صد صحیح باشد و گفتار رقیب صد در صد نادرست تلقی شود، بلکه احتمال خطا و اشتباه در رفتار، کردار و گفتار همه - جز معصومان - راه دارد و حق پذیری شرط اصولی مجادله نیکو است تا چه رسد به نیکوترین جدال. اسلام همواره پیروان خود را به عدل و انصاف دعوت می کند. آیات در قرآن در این باره زیاد آمده است:

((ولا یجرمنکم شنآن قوم علی الّا تعد اعدلوا هو أقرب للتّقوی))؛(۱)

دشمنی های گروهی (بدگویی ها و بدرفتاری آنان) شما را وادار نسازد که عدالت را در گفتار و رفتار با آن قوم کنار بگذارید؛ بلکه عدالت و انصاف را در همه موارد و درباره تمام افراد، معاند و دوست به کار ببرید که به تقوا نزدیک تر است.

((ان الله یأمر بالعدل و الاحسان))؛(۲)

به تحقیق خداوند (در تمام ساحت ها) به عدل و احسان فرمان می دهد.

در مجادله نیز رعایت انصاف و عدالت کاربرد روشنی دارد.

۵. در مجادله احسن حتی المقدور و در صورت لزوم از اهرم عاطفه و خیرخواهی باید بهره جست و از رعایت ادب و نزاکت غافل نشد، زیرا در این نوع گفت وگوها انگیزه و هدف، هدایت متخاصم و هواداران اوست تا بر شمار و عدد پیروان حق افزون گردد و اختلافات فکری از مسلمانان برداشته شود. در جدال احسن، هرگز انگیزه اصلی طرد و نفی مخالفان نیست، بلکه هدف ارشاد آنان و هواداران آنهاست و بالاتر از آن هدف، روشن شدن بیشتر حق و استفاده متقابل نیز از طرف های مخالف است. رسول اکرم با حدیث «خذو الحکمه ولو من اهل الضلال» مسلمانان را از تعصب و دگمی آزاد می سازد. تا حکمت و دانش را حتی از افراد معاند نیز دریابند.

۶. مجادله باید در موضوعات بسیار مهم و حیاتی صورت گیرد نه در مسائل جزئی و روزمره زندگی، مثل جدال هایی که در امور بی ارزش یا کم ارزش خانوادگی، و یا مسافرت های سیاحتی و زیارتی صورت می گیرد. مانند: مکان و جای خواب و استراحت و یا

۱- مائده، آیه ۸.

۲- نحل، آیه ۹۰.

غـذا. در این موارد گـذشت و سـکوت بهتر است. آدم عاقـل نبایـدماننـد کودکان لجباز، برای مسائل پیش پا افتاده و گـذرا به جـدال و مراء بپردازد. در قرآن می فرمایـد: ((لارفث و لافسوق و لاجدال فی الحج))(۱)در سـفر حج و عمره مقاربت، دروغ و جـدال نیست و نباید باشد، چرا که فلسفه حج برای خودسازی و تهذیب نفس است. اعتراضات ناروا، نزاع و حتی شوخی های رکیک نیز صـحیح نیست. البته مؤمن باید در سفر و حضر، بشاش و شوخ طبع باشد و در دل ها سرور و بهجت به وجود آورد، اما در عین حال باید، عفت کلام و تقوا را همواره رعایت کند و از حد اعتدال خارج نشود. پیامبر فرمود:

«و الـذی نفسـی بیده ما بین السـماء و الأرض ما من عمل أفضل من الجهاد فی سبیل الله او حجه مبروره لا رفث و لا فسوق و لا جدال؛(۲)

سوگند به کسـی که جانم در قبضه قدرت اوست! در بین آسمان و زمین عملی برتر از جهاد در راه خدا و یا حج نیکو و مقبول که در آن آمیزش و گناه و جدال نباشد، وجود ندارد.

در تفسیر قرطبی، شش قول درباره جدال حرام ذکر کرده است: برخی گفته اند جدال به معنای مراء می باشد که خشم دیگران را برانگیزاند و به ناسزاگویی منتهی شود، ولی از مذاکره علمی و اظهار نظر در مسائل اجتماعی و رفاهی لازم، نهی نشده است. برخی جـدال را به ناسـزاگویی تعـبیر نمـوده انـد. ولی گروهی از عالمـان هر سـخنی را که مـوجب تعریـف از خـود و تنقیـد از دیگران گردد حرام می شمارند، حتی نزاع درباره حج ابراهیمی را جدال دانسته اند؛ یعنی هر کسی مدعی باشد که تنها طواف و منا وسـعی صـفا و مروه و نماز وی در حـج، به شـیوه ابراهیمی انجام می شود، اهل جـدال می باشـند جمعی جـدال را به فخر فروشی و مجادله در ماه های حرام تفسیر نموده واین نوع تعبیر را درست تلقی کرده اند.

بیهقی به نقل ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند:

الرّفث الاعرابه و التعریض للنساء بالجماع، والفسوق: المعاصی کلّها، والجدال جدال، الرّجل صاحبه؛(۳)

«رفث» ناسزا گفتن و هم بستر شدن با زنان است و «فسوق» تمام معاصی را در

۱- بقره، آیه ۱۹۷.
۲- جصاص، احکام القران، ج۱، ص ۴۰۸.
۳- الدر المنثور، ج۱، ص ۲۱۹.

برمی گیرد و جدال هم گفت وگوی خصمانه با دوستان و هم سفران است.

۷. در جدال احسن، هدف تحقیر طرف مقابل و اثبات تفوق و ارضای روح برتری جویی بر رقیب نیست؛ بلکه، از سیطره و نفوذ در افکار و اعماق روح جدال گر و هواداران او برای تحقق هدایت و تعظیم آنان است. به همین دلیل شیوه مجادله راستین (جدال احسن) با جدال متعارف و مصطلح، تفاوت های اصولی دارد - که بعضاً ذکر گردید - و به جهت اهمیت و تکمیل موضوع، اصول دیگری را بیان می داریم:

۸. در مجادله احسن نباید پافشاری کرد که مطلب صحیح و حق به عنوان گفته «من»، باید مورد قبول طرف مقابل واقع شود، چون سنّ و سوادم بیشتر است بلکه باید به گونه ای جدال صورت گیرد که به طرف مقابل بفهمانند که قبول این مطلب صحیح، ثمره فطرت پاک و برآمده از اندیشه و طرز تفکر تابناک خود اوست، نه به سبب استواری دلیل وی، بلکه اندیشه درست و حق طلبی در ضمیر خود ناآگاه و سرشت نیالوده وی پنهان بود و مجادله باعث ظهور آن گردید. شاید برای تثبیت این نوع مجادله است که قرآن مجید بسیاری از حقایق مهم توحید و نفی شرک در عبادت و دیگر مسائل را در پوشش استفهام انکاری و یا تقریری آورده است؛ مانند ((أفی الله شک فاطر السموات و الأرض))؛(۱) ((أ اله مع الله)).(۲)

((هل یستوی الّذی یعلمون و الّذین لا یعلمون انما یتذکر أولی الألباب))؛(۳)

آیا کسانی علم و دانش دارند با آنان که علمی ندارند مساوی هستند؟ بی شک صاحبان خرد این حقیقت را می دانند.

۹. در این نوع جدال از هر نوع عمل و تعبیری که حس لجاجت و خصومت طرف را برمی انگیزد، باید پرهیز شود. قرآن می فرماید:

((ولا تسبّوا الّذین یدعون من دون الله فیسبّوا الله عدواً بغیر علم))؛(۴)

به معبودها و مقدسات مشرکان و عناصر گمراه، به طور کلی و یا در مقام گفتمان نباید ناسزا و بدگویی کنید که ثمره آن بدگویی متقابل آنان نسبت به ذات اقدس الله بر اثر

۱- ابراهیم، آیه ۱۰.

۲- نمل، آیه ۶۰.

۳- زمر آیه ۹.

۴- انعام، آیه ۱۰۸.

جهالت و فقدان معرفت می شود.

بلکه با احترام و دلیل باید با آن ها برخورد نمود حضرت ابراهیم وقتی بت ها را شکست تبر را به گردن بت بزرگ گذاشت و گفت: «بل فَعَلَه کبیُرهم» شاید بت بزرگ چنین کرده باشد از او بپرسید اگر بتوانند حرف بزنند حقیقت را خواهند گفت.

به علاوه این نوع گفتار ستیزی و جدال باعث می شود به هیچ وجه مجادله گر در برابر حقیقت خاضع نشود بلکه حس دشمنی و لجاجت وی تحریک می شود و روحیه حق پذیری او ماهها بلکه سال ها به تعویق می افتد.

با کمال تأسف برخی در گفت وگوها چنین شیوه ای را در پیش می گیرند که به ایجاد عداوت و لجاجت در جبهه مقابل واز دست دادن گروه های خودی می انجامد. این گونه تبلیغ، باعث بدبینی جوانان و عناصر بی تفاوت و مخالفان سطحی به اسلام می شود. تهمتی که سردمداران شرک بر ضد پیامبر و شیوه تبلیغی او به راه انداخته بودند این بود که می گفتند «سبّ الهتنا و فرّق جماعتنا و أفسد شبّاننا؛ پیامبری که ظهور کرده به خدایان ما ناسزا گفته است اجتماع ما را به تفرقه و اختلاف وا داشته و جوانان ما را از نظر اعتقادی فاسد ساخته است». آنان در واقع می خواستند چنین تلقین نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدترین شیوه تبلیغی را پیش گرفته است. در صورتی که در تبلیغ حکیمانه، بلکه در جدال احسن هم نهایت عدل و انصاف و ادب در گفتار و احترام به مقدسات به کار برده می شود تا به جای ایجاد حس لجاجت احساس حق پذیری آنان برانگیخته شود؛ مثلاً در قرآن کریم، گفت و شنود در برابر شراب و قماربازی را این گونه بازگو می سازد:

((یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للنّاس))؛ از تو درباره شراب و قمار می پرسند، بگو در آن ها گناه(۱) بزرگی نهفته است و منافع و سودهای مادی نیز دارد ولی زیان ها و خطرات آن دو به مراتب بیشتر و بزرگ تر از سود مادی آنهاست.

چون در جلسه های قمار، بازنده از برنده آن بیشتر است؛ بلکه برنده نیز، روز دیگر در صف بازندگان قرار می گیرد و نقدینگی به جای صرف در تولید و سازندگی و کسب و تجارت و سرمایه گذاری های سازنده، تنها از کیسه ای به جیب دیگری نقل و انتقال پیدا می کند و به علاوه کینه و دشمنی شدیدی را در بین بازندگان نسبت به برندگان به وجود

۱- بقره، آیه ۲۱۹.

می آورد، پیوندهای دوستی و حتی خویشاوندی را به کلی بر هم می زند و ده ها عوارض و خطرهای ویرانگری که بشر به تدریج تجربه کرده و خواهد کرد. قمارخانه مونت کارلوها شاهد فجایعی می باشد که از قماربازان بین المللی رخ می دهد اعتراف به منافع اجمالی شراب و قمار برای افراد خاص و یا حکومت، منتهای انصاف در مجادله است و مقایسه بین سود و زیان آن دو یکی از بهترین شیوه های جدال و تبلیغ و تصمیم سازی در میان آحاد جامعه است.(۱)

۱۰. در نیکوترین جدال در برابر کینه توزی ها، دشنام ها، تحقیرهای توهین ها مجادله گر حق طلب، تا سر حد امکان نباید مقابله به مثل نمایید، بلکه به حکم قرآن کریم بدی را با خوبی باید پاسخ دهند تا احساس محبت و شرمندگی در طرف مقابل نمایان شود. قرآن می فرماید:

((ادفع بالّتی هی أحسن فاذا الّذی بینک و بینه عداوةٌ کأنّه ولی حمیم))؛(۲)

به عالی ترین وجه با بدی ها دیگران مقابله کنید. در این صورت، خواهید دید بین تو و کسی که دشمنی می کرده (چنان دوستی به وجود می آید) که گویی دوست صمیمی و گرم بوده است.

گفت وگوی پیامبران با مخالفان، حتی جباران زمان و سرسخت ترین دشمنان و شیوه عملی آنان را اگر در قرآن کریم مطالعه کنیم، بدین حقیقت پی خواهیم برد به موسی خطاب می کند: ((اذهبا الی فرعون انه طغی فقولا له قولا لیّنا لعله یتذکر او یخشی)) (۳) و به علاوه درس های آموزنده بلکه دقیق ترین مسائل روان شناختی تبلیغ و راه نفوذ در قلوب دیگران را نیز دریافت خواهیم نمود. مناظره پیامبر با پنج گروه یهودی، مسیحی، مادی، ثنوی (دو گانه پرست) و اعراب مشرک با روشی معقول و لحنی جذاب و گیرا باعث شد که همگی مجذوب خلق و خوی رسول خدا و تسلیم اسلام شوند. این شکل مباحثه و گفت وگو می تواند الگوی روشن و کاربردی برای مبلغان بر طبق شیوه«جدال احسن» باشد.(۴)

۱- مائده، آیه۹۱؛ انما یرالشیطان اَنَ یوقع نبیکم العداوه و البغضاء فی الخمر و المیسر؛ شیطان می خواهد کینه و دشمنی را در خوردن شراب و قماربازی در میان شما ایجاد نماید.

۲- فصلت، آیه ۳۴.

۳- طه، آیه ۴۳.

۴- ر. ک. بحارالانوار، ج۹، ص ۲۵۷.

نکته دیگر آن که، جدال احسن در قرآن جامع ترین تعبیر است که تمام روش های صحیح و معقول مباحثه و مناظره را شامل می گردد. نیکوترین جدال مفهوم وسیعی دارد که از کیفیت گزینش الفاظ و عبارت های زیبا گرفته تا محتوا و مفاهیم متعالی، نزاکت و نرمی آهنگ و ادب در گفتار را نیز در بر می گیرد؛ به عبارت دیگر، در نیکوترین جدال، مؤدبانه ترین تعبیرات گنجانیده شده است. لحن گفتار کاملا ـ صمیمی و دوستانه است. گفت وگویی است که از هر گونه توهین، فریاد و آهنگ خشونت بار پیراسته می باشد، زیرا هدف در «مجادله احسن» برتری جویی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف، تأثیر سخنان منصفانه در عمق جان مجادله گران است. انگیزه حق گویان مهذّب هرگز کوبیدن و تحقیر طرف مخاصم نبوده و نیست؛ از سوی دیگر، اسلام چنان آیین با ظرفیتی است که مجادله با مذهب حق را ممنوع نساخته است، ولی تأکید قرآن بر آن است که جدال باید بر اساس برهان و حساب و کتاب و از روی علم و آگاهی انجام شود نه بر پایه جهل و نادانی. قرآن به مجادله گر جاهل می فرماید: ((قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین))(۱)؛ بگو اگر از راستگویان هستید بر ادعای خود برهان اقامه نمایید.

در آیه دیگر درباره دهری ها می فرماید:

((ما لهم بذلک من علم انهم الا یخرصون))؛(۲)

آنان بر گفتارهای خود علم و یقین ندارند تنها از روی حدس و گمان سخن می گویند.

اگر علمی در کار بود دلیل بر عامه ارائه می دادند و به صرف ادعا بسنده نمی کردند اگر دلیل داشتند اقامه می کردند و به سفسطه نمی پرداختند.

تصویر نمونه های قرآنی

قرآن مجید در موارد بی شماری در برابر مجادله گران با اقامه دلایل گوناگون نیکوترین جدال را برای پیروان خود به تصویر می کشد که آیات سوره بقره (آیه ۲۵۸) و سوره یس آیات ۷۷ تا آیه ۸۳ از نمونه های برجسته این شیوه است.

آیات ۴۷-۵۴ سوره طه گفت وگوی حضرت موسی را با فرعون به گونه ای کاربردی بازگو ساخته که تصویری از مجادله احسن را به نمایش گذاشته است و در مقابل تصویری

۱- بقره، آیه۱۱۱.

۲- زخرف، آیه ۲۰.

از مجادله گران باطل را نیز نشان داده است که چگونه آنان به زشت ترین جدال دست می زدند و با سفسطه ها و بهانه جویی ها می کوشیدند تا حق را باطل و باطل را حق جلوه دهند و به اغوای مردم ساده دل بپردازند. مسخرگی، استهزا، تهدید، افترا و انکار بدون دلیل از شیوه های مجادله های زشت گمراهان و مخالفان پیامبران است، اما در قطب مقابل رسولان الهی در برابر آنان به استدلال منطقی آمیخته با مهر و محبت می پرداختند. البته نباید غفلت شود که مجادله احسن، تنها به شیوه و رعایت آداب و اخلاق مناظره تحقق پیدا نمی کند بلکه معلومات فراوانی لازم دارد؛ سیطره علمی بر تمام سفسطه های مخالفان و پاسخ به آن ها و هم چنین آگاهی بر قوانین و موازین مجادله را می طلبد. از این رو هر کسی نمی تواند به مجادله احسن با مخالفان بپردازد؛ بلکه یکی از مهم ترین شرایط، تسلط کافی بر موضوع مورد نزاع و آشنایی به تمام زوایا و گریزگاه هاست. به همین جهت امامان علیه السلام برخی را از ورود به عرصه جدال و مناظره نهی می کردند. حمزه بن محمد ملقب به «طیار» می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «به من گفته اند که حضرت عالی از مناظره ما با مردم ناراحت می باشید. امام در پاسخ فرمود:

أمّا مثلك فلانكره، من اذا طار يحسن أن يقع و أن وقع يحسن أن يطير؛ فمن كان مثل هذا لانكرهه؛(۱)

اما کسی که همانند تو باشد مانعی ندارد از آن رو که تو از کسانی هستی وقتی پرواز می کند و اوج می گیرد به شایستگی می تواند بنشیند و آن گاه که می نشیند به شایستگی قادر است پرواز کند. آن کس که چنین شرایطی دارد ما از مناظره او نگران و ناخشنود نیستیم.

هدف امام این است کسی که می خواهد به مناظره و مجادله با مخالفان بپردازد باید قدرت علمی و شرایط لازم را داشته باشد تا بتواند بدون سقوط در ورطه اشتباه و مجادله حرام و یا به بن بست رسیدن در برابر خصم، به خوبی از عهده مناظره و مجادله احسن برآید، حداقل، محکوم نشود و بی انصافی هم نکند و دشمن تراش نباشد.

دوم. مناظره هشام بن حکم از چهره های نام بردار و شاگردان کلامی امام صادق علیه السلام با عمرو عبید معتزلی، معروف است. روزی امام ششم به هشام فرمود:

۱- رجال کشی، ص ۲۹۸.

یـا هشـام! لاـ تکـاد تقـع تلـوی برجلیـک اذا هممـت بالأـرض طرت مثلـک فلیکلّـم النّـاس فـاتّق الزّله و الشّـفاعه من ورائهـا، ان شاءالله؛(۱)

ای هشام! تو با هر دو پا به زمین نمی خوری به علت این که تا بخواهی به زمین بیفتی پرواز می کنی. پس با مردم حرف بزن و از لغزش خود را نگه دار شفاعت ما در پی آن خواهد آمد، ان شاءالله.

در این حدیث امام به هشام تکلیف می کند با مردم حرف بزند و مناظره کند و علت آن را چنین باز می گوید که تو هرگز در مقـام مبـاحثه به زمین نخواهی خورد به مجرد این که احسـاس خطر کنی با هوش و فراستی که داری، فکرت به سوی معلومات ذخیره شـده پرواز می کنـد و درجـا جواب مخالف را خواهی داد. بنابراین امثال تو شایسـتگی مباحثه با مخالفان را احراز کرده اند.

فرق جدال و مراء

گفتیم بحث و گفت وگو هنگامی مفیـد و برطرف کننـده مشـکلات است که طرفین در صـدد کشف حقیقت باشـند و حداقل یک طرف حق جو و حق طلب و هدفش تثبیت و روشن شدن یک شـبهه و معضل از معضلات اعتقادی اخلاقی و...، باشد. در غیر این صورت، مناظره و مجادله به مراء کشـیده می شود. و مراء و جدال ناروا نیز، جز خرد شدن اعصاب و تشدید دشمنی ها و بی آبروشدن مؤمنان نتیجه ای ندارد. از این رو در اسلام مراء به تمام اشکال آن ممنوع اعلام گردیده است.

حضرت علی می فرماید:

من ضنّ بعرضه فلیدع المراء؛(۲) کسی که از آبروی خود بیمناک است مراء را ترک کند.

چرا که مراء و جـدال باطـل معمولاـ به توهین و نزاع منجر می گردد و طرف مقابـل دست به افشـاگری و یـا تهمت می زنـد. و آبروریزی می کند در حدیث دیگر امیرمؤمنان می فرماید:

ایّاکم والمراء و الخصومه؛ فأنّهما یمرضان القلوب علی الاخوان و ینبت علیهما النفاق؛(۳)

۱- کافی، ج۱، ص ۱۷۳ و بحارالانوار، ج۲۳، ص ۱۳.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۶۲.

۳- اصول کافی، ج۲، حدیث باب المراء و الخصومه.

از مراء و ستیزه جویی دوری کنید، زیرا این دو کار قلوب را بیمار و مکدر می سازد و بذر نفاق و دورویی را در سرزمین دل های می کارد و می رویاند

تنها تأثیری که این نوع مجادله های مراء گونه، به جای می گذارد، تشدید روحیه لجاجت و دشمنی است که اگر مثلاً طرف مقابل از صاحبان زور و پول باشد طرف دیگر به جهت ترس و یا طمع، منافقانه گفتار غیرمنطقی و مزخرف او را تصدیق می کند و هنگامی که در صف دوستان قرار گیرد، تصدیق خود را از روی ترس و یا طمع اظهار خواهد نمود. این نوع مجادله ها و مناظره ها به مراء برمی گردد، ولی بین آن ها تفاوت هایی نیز هست:

یکم- مراء غالباً برای خودنمایی و اظهار فضل و کمال صورت می گیرد، ولی جدال و مجادله برای تحقیر طرف مخاصم و غلبه جویی بر اوست.

دوم- مراء به حملات ابتدایی و تهاجمی در بحث و گفت و گو گفته می شود، ولی جدال به هجمه های تدافعی.

سوم- جدال نوعاً در مسائل غیرعلمی صورت می گیرد، ولی شامل مناظره علمی، دینی، نزاع های خانوادگی و منازعات سیاسی و اجتماعی می شود، ولی مراء غالباً در مسائل علمی است. لیکن جنبه منفی بافی آن می چربد.

چهارم- گفته می شود مراء معمولاـ جبهه گیری در برابر حقیقت بعد از ظهور آن است، ولی جدال گفتاری است که قبل از کشف حقیقت هم صورت می گیرد.

پنجم- مراء در امری است که طرف های مخاصمه هر دو در آن تردید داشته و هیچ کدام به یقین نرسیده باشند، ولی در مجادله ممکن است هر دو طرف حقیقت را بدانند و یا یک طرف بداند و با وجود آن به مجادله برخیزند. از این نکته نیز نباید غفلت کرد که مراء با مجادله ناروا در بسیاری از موارد در حکم و موضوع مشترکند؛ البته مراء، با تمام اشکالی که پیدا می کند، ناروا و مذموم است، چرا که نه مراء احسن داریم و نه مرای نیکو، بلکه مطلق مراء نارواست. ششم- مراء به طور مطلق ممنوع است، ولی مجادله بعضاً ممنوع و در مواردی مباح و در برخی از مصادیق مکروه تنها و جدال باطل در اغلب موارد حرام است.

در برخی از موارد حساس بر ترک مراء تأکید شده است چون خطر آفرین است.

۱. امام علی علیه السلام فرمود:

ستُّته لایمارون: الفقیه و الرئیس و الدنی و البذی و امرأه و الصبی؛(۱)

با شش دسته نباید به مراء و به بحث و جدال بی حاصل پرداخت: فقیه، رئیس، آدم پست، انسان فحّاش و بی حیا، زن و بچه (کودک).

ترک مراء و مجادله با هر یک از این گروه ها دلایل خاصی دارد؛ مثلاً در حدیثی، علت ترک مجادله با فقیه و سفیه را چنین توضیح داده شده است: در خصوص فقیه می فرماید: به جهت طرد کردن و کینه پیدا کردن است، زیرا ترک معاشرت او ضرر و زیان مادی و معنوی برای طرف مقابل ممکن است داشته باشد. در مورد سفیه و نادان می فرماید: جدال با نادان و غلبه بر او باعث می شود که انسان همواره مورد اذیت و آزار وی قرار گیرد. رئیس او را می کوبد، آدم فحاش از ناسزاگویی دست برنمی دارد، آدم بی حیا او را رسوا می کند زن و بچه نیز کینه در دل می گیرند و در زندگی مشکل ساز می شوند.

۲. حضرت علی علیه السلام فرمود:

سبب الشحناء، کثره المراء؛(۲)

«علت کینه توزی، زیادی و کثرت مراء است».

۳. امام صادق علیه السلام می فرماید:

ایّاک و المراء؛ فانّه یحبط عملک، و ایّاک و الجدال؛ فانّه یوبقک، و ایّاک و کثره الخصومات؛ فانّها یبعدک من الله؛ (۳)

از مراء بپرهیز که عمل تو را تباه می سازد و از جدال بپرهیز که تو را به هلاکت می اندازد و از درگیری و دشمنی با مردم بپرهیز که تو را از خدا دور می کند.

۴. امام رضا علیه السلام فرمود:

لاتمارین العلماء فیرفضوا، و لا تمارین السفهاء فیجهلوا علیک؛(۴)

با دانشمندان مراء و ستیزه نکن که تو را رها کرده و ترک معاشرت کنند و با نادانان مراء نکن که با تو برخورد نادرست می کند.

– امام علی النقی علیه السلام می فرماید:

ص:۱۴۰

۱– غررالحکم، ج۴، ص ۱۴۸.

۲– غررالحکم، ج۴، ص ۱۲۲.

۳- بحارالانوار، ج۷۸، ص ۲۸۸.
۴- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳۷.

المراء یفسد الصداقه، یحلّل العقده، و أقلّ ما فیه أن تکون فیه المغالبه أسّ أسباب القطیعه؛(۱)

مراء و ستیزه جویی، دوستی های قدیم و کهنه را تباه می سازد و پیوندهای محکم را می گسلد. کمترین زیان مراء، منازعه و غلبه جویی بر یکدیگر است و منازعه اساس هر گونه گسستن و جدایی است.

۵. امام علی علیه السلام می فرماید:

لا محبّه مع کثره المراء؛(۲)

با وجود ستیزه جویی و مراء، محبت و علاقه ای باقی نمی ماند.

۶. حدیثی از امام حسین علیه السلام بازگو شده است که در آن مراء براساس تجزیه و تحلیل عقلانی بیان شده است که با طرح آن، این بحث را به پایان می بریم:

«قال الحسین علیه السلام : المراء لایخلو من أربعه أوجه: امّا أنت تماری و صاحبک فیماتعلمان، فقد ترکتما بذلک النّصیحه و طلبتما الفضیحه أضعتم ذلک العلم»؛

مراء و جدال انسان از چهار صورت خارج نیست؛

اول- حق را هر دو طرف می دانند، ولی دوست دارند در مورد آن به دعوا و جنجال بپردازند و فضل بفروشند و خود را مطرح کنند در این صورت خیرخواهی را کنار گذاشته و در پی رسوا کردن یکدیگر هستند و علم را ضایع نمودن است.

دوم- هیچ کدام حقیقت را نمی شناسند و هر دو جاهل به حکم و موضوع می باشند، ولی برای اقناع انگیزه های درونی، به جدال روی آورده و منازعه می کنند؛ مانند مرایی که درباره تعداد اصحاب کهف قرآن نقل می کند، چون دیدگاه های مردم، صرف فرض و حدس بود و تنها خداوند عدد آن ها را می داند و بس، قرآن گفتارشان را به مرای ظاهری تعبیر می کند.(۳)

در سوره شوری هم درباره کسانی که راجع به قیامت به مراء می پردازند می فرماید: «آنها در گمراهی عمیق و شدید قرار دارند».(۴)

۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۹.

۲- غررالحکم .

۳- کهف، آیه ۲۲.

۴- شوری، ایه ۱۸.

سوم- صورت دیگر آن است که تو می دانی، ولی طرف مقابـل حقیقت مطلب را نمی دانـد. اگر مخاطب حق طلب باشـد باید از جدال احسن استفاده شود، چرا که در ماهیت مراء، حق طلبی نیست تنها گفتار ستیزی و غلبه جویی است.

چهـارم- عکس صـورت سـوم است، طرف مقـابلت حق را می دانـد، ولی تـو نمی دانی؛ اگر جوینـده حقی، فوراً بپـذیر و اگر اعتماد نـداری با سـکوتت مجادله را ترک کن و گرنه عمل حرامی مرتکب شـده ای. در صورت اول که هر دو می دانند، ولی بی جهت به مجـادله می پردازنـد در واقع دوستی و محبت و خیرخواهی را رهـا می کننـد و طبیعتـاً کـار به کـدورت و جـدایی کشیده می شود.(۱)

ایـن نـوع جـدال است که علم و معرفت را تبـاه می کنـد، چه در حقیقت مجـادله گران در این نـوع مجـادله، طـالب رسـوایی و افتضاح یکدیگرنـد. در صورت چهارم، مراء و جدال هتک حرمت علم و عالم است. پس در هر صورت باید مراء رها شود. در ادامه می فرماید: «هر کس انصاف را پیش بگیرد و حق را بپذیرد و مراء را کنار بگذارد، تحقیقاً ایمانش محکم و معاشرت با او سودمند و عقل و دین او نیز مصونیت پیدا می کند».(۲)

چرا که مراء گـاهی انسان را دچار شک و تردیـد می سازد و به ایمانش ضـربه وارد می سازد. سـرّ این که امامان بر ترک مراء توصـیه کرده انـد بـدین جهات است. در تاریـخ آمده است: مردی با کمال جسارت به امام حسـین علیه السـلام عرض کرد: بیا بنشـین تـا دربـاره دین با هم مناظره کنیم. حضـرت فرمود: من در موضوع دین روشـنم و مسائل دینی را می دانم اگر تو از دین خبر نداری می توانی بروی و بیاموزی. آن گاه فرمود: «مالی و للممارات؛ مرا با مراء چه کار است». این شیطان است که پیوسته چنین افرادی را به وسوسه می انـدازد و به آنـان وحی می کنـد که با مردم درباره دین به نزاع و جـدال پردازنـد. تا مردم گمان نبرند که آنان آدم های بی اطلاع و ناتوانی هستند.(۳)

۱- مقصـود از نصیحت، مـودت و دوسـتی و خیرخـواهی است. در زیـارت نـامه هـا می خـوانیم: «نصـحت الله و رسـوله، عشـق ورزیدی به خدا و رسول».
۲- مستدرک الوسائل، ج۲، ص ۹۸.
۳- مستدرک الوسائل، ج۲، ص ۹۸.

راه های مقابله قرآن در مجادله

۱. قرآن کریم برای مجاب نمودن مخالفان از بهترین شیوه گفت وگو بهره می گیرد نخست فضاسازی می کند تا قلوب آنان را برای پذیرش حق آماده و نرم سازد با این که رسول خدا می داند بر صراط حق و هدایت است و کافران و مشرکان در گمراهی و ضلالت روشن می باشند، لیکن در مقام گفت وگو حق و باطل را تعمیم می دهد تا از آنان دلجویی کرده باشد تا مگر سخن حق را بشنوند و قبول کنند. از این رو قرآن می فرماید:

((و انّا او ایّاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین))؛(۱) ما و شما یا بر هدایتیم یا ضلالت در بحث و گفت و گو روشن خواهد شد.

همراهی کردن حضرت ابراهیم با ستاره پرستان و ماه و خورشید پرستان سپس با شعار (انی لا احب الآفلین) آنان را به تفکر واداشتن روشی است که قرآن با مشرکان و ملحدان در جهت هدایت و راهنمایی آن ها در پیش گرفته است و از شیوه خاصی خارج از فن مجادله وارد کارزار شده و آنان را به تفکر و اندیشه درباره معبودهای ساختگی وا می دارد.

ولی با اهل کتاب از روش تخطئه و الزام نمودن آن ها به اعتراف استفاده می کند، چرا که آنان با علم و آگاهی راه انکار را پیش کشیده اند، یهود و نصارا حضرت محمد را کاملا می شناختند و آماده ظهور او بودند.

اما جدالی که با منافقان در پیش می گیرد آهنگی متفاوت و خشن و سخت گیرانه و آمیخته با تهدید و وعده عذاب دارد، چرا که آنان به ظاهر خود را مؤمن می دانند و در خفا ضربه می زنند از این رو منافقان از تمام گروه ها خطرناک تر می باشند:

((یا ایها الذین آمنوا جاهدو الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و مأوایهم جهنم))

گویا از هدایت منافقان شکل یافته، مأیوس است: (سواء علیهم أأنذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه و لهم عذاب الیم) کار آنهااز هدایت و انذار گذشته است. گویا بر قلب و مسامع آن ها مهر خورده و بر چشمانشان پرده افتاده است.

مباهله به جای مناظره

بعضی از مستشرقان می گویند پیامبر و مسلمانان به جای مجادله های منطقی و گفت وگوی عقلانی چرا به مباهله روی می آورند در صورتی که مباهله آخرین راه پس از مناظره

۱- سبأ، آیه ۲۴.

بـا اهـل کتـاب بوده است. قرآن صـریحاً امر می کنـد: ((ادع الی سبیـل ربک بالحکمه و الموعظه الحسـنه؛ و جادلهم بالّلتی هی احسن)). وقتی در صدر اسـلام مجادله ها و گفت وگوها به جایی رسید مسئله مباهله پیش می آمد آیه مباهله با نصارای نجران چنین است:

((فمن حاجّک فیه من بعـد ما جاءک من العلم فقل تعالوا نـدع ابناءنا و ابنائکم...))؛ پس هر آن کس که درباره تو بعـد از این که علم به احوال آن هـا پیـدا کردی که اهـل منطق نیسـتند و بی جهت به مجادله می پردازنـد و مناظره نمی توانـد آنان را قانع سازد آن گاه به مباهله به عنوان آخرین راه دعوت کن.

از آیه مفهوم می شود که مباهله پس از احتجاج است لیکن چون عالمان نصارای نجران از روی عناد و لجاج دعوت اسـلام را با دلیل و برهان قبول نکردند و راه سفسـطه و بهانه جویی را در پیش گرفتند آیه مباهله آمد و از اسلوب غضب الهی و انتقام از دروغ گوها اسـتفاده شده است پیش از این ها قرآن از اقامه حجت بر بطلان ادعای آنان، سخن گفته است. آن ها معتقد بودند که حضـرت عیسـی ممکن نیست بـدون پدر متولد شده باشد در پاسخ می فرماید: ((انّ مثل عیسـی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون))(۱) مثل عیسـی در پیشگاه خدا همچون حضرت آدم است که از خاک او را خلق کرد سپس روح در کالبد آن دمیده شد او نه پدر داشت و نه مادر چگونه عیسی را نمی تواند بدون پدر خلق کند.

در سوره مائده در مقام مجادله از باب نقص دلیل می فرماید:

((مـا المسـیح بن مریم الا رسول قـد خلت من قبله الرّسل و امّه صـدیقه کانا یأکلان الطعام))؛ حضـرت مسـیح نیز جز پیامبری از پیامبران نیست و مادرش صدیقه است که هر دو طعام می خوردند و در بازارها برای تأمین حوایج راه می رفتند.

پس حضـرت عیسـی تافته جدا بافته نیست بلکه پیغمبری است از مادر متولد شده و اهل غذا و مسکن و مرگ و میر است، پس چگونه می تواند اله و معبود باشد و یا اب و ابن روح القدس هر سه معبود باشند. در صورتی که خود مخلوق می باشند.

۲. گاهی با مجادله گر به حصـر اوصاف موضوع مورد گفت وگو روی می آورد قرآن کریم از طریق برهان «سبر و تقسـیم» به بطلان مدعای خصم می پردازد.

آیه های ۱۴۲ و ۱۴۳ سوره انعام بر این روش گواهی می دهد چون مشرکان حیوانات نر

۱- ال عمران، آیه ۵۹ و مائده آیه ۷۵.

را یک بار حرام نمودند و ماده را بار دیگر حرام تلقی کردند، خداوند متعال به طریق سبر و تقسیم سخن آنان را ابطال می کند می فرماید: خلق عالم مخصوص خدای متعال است نخست یکایک وجوه را به شکل مبسوط بیان می کند و جمله «ثمانیه ازواج» که عطف بیان «حموله و فرشا» در آیه قبلی است که «حموله» به معنای چارپایان بزرگسال است چون توان حمل بار را دارند و «فرشاً»، حیوانات خوردسال که برای سوار شدن مناسب است کلمه «ازواج» جمع زوج است که هم به معنای عدد و هم به مفهوم عدد ۱ که همراه جفت خود باشد و چارپایانی که ذکر شده چهار گروه است ضأن (میش) معز (بز) بقر (گاو) ابل (شتر) این چهار نوع از نظر این که نر و ماده دارند مورد بحث قرار گرفته است.

خداوند هشت زوج حیوان آفریده هر کدام مشتمل بر نر و ماده اند بگو آیا خداوند «نرینه» آن ها را حرام کرده و یا ماده ها را و یا آن بچه هایی که در شکم ماده ها قرار دارد اگر راست می گوئید از علم و مدرکی که دارید مرا با خبر سازید.

((ام کنتم شهداء اذ وصّیکم الله بهذا(۱))).

شق دوّم این است آیا شما علمی را که به گمان خود دارید از طریق فکر و تأملات عقلانی خودتان تحصیل کرده اید یا به دلیل عقلی و یا نقلی دست یافته اید یا از خدا شنیده اید پس دلیل حرمت آن از دو حال خارج نیست: یا از جهت مذکر بودن است یا مؤنث بودن و «رحم» نیز که مشتمل بر هر دو می باشد، بنابراین علت حرمت یا باید تعبدی باشد یا عقلانی یا به وحی الهی یا ابلاغ رسول یا از طریق شنیدن از خدا و یا شاهد اعلام حرمت باشید. این کل وجوه تحریم با برهان سبر و تقیسم می تواند باشد: قسم اول حرمت ذکور حیوانات، دوم حرمت جمیع اناث، سوّم تحریم هر دو با هم پس آن چه آن ها گفته اند باطل است این که در بعضی اوصاف حرام باشند مثل مذکر بود این یک نوع افترای به خدا و رسول است.

خلاصه کلام، حرمت یا به وصف ذاتی است یا عارضی یا به وحی الهی یا امر رسول خدا اما به حسب ذات حیوانات مذکور حرام نمی باشد، چون ذاتاً حرام گوشت مثل سگ و خوک نیستند و نصی از رسول خدا هم بر حرمت نداریم: ((و لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الکذب))؛(۲) بعضی از شما حرام و حلال

۱- انعام، آیه ۱۴۴.

۲- نحل، آیه ۱۱۶.

حیوانات دیگر را به خدا نسبت می دهید تا بر خدا دروغ ببندید. این کار درستی نیست.

۳. از طریق استفهام تقریری وارد مجادله شده و بافته های مجادله گر را به هم می ریزد. در سوره یس، پس از طرح گفتار مجادله گر که از طریق تمثیل وارد شده می گوید این استخوان های پوسیده را چه کسی زنده می سازد؟ قرآن به پیامبر می فرماید: بگو آن قدرتی که در اولین مرتبه او را به وجود آورد که هیچ اثری از او نبود پس دوباره می تواند زنده سازد آن قدرتی که از درخت اخضر آب و آتش بیرون می آورد و دو شیء متضاد را با هم جمع می کند آیا نمی تواند استخوان های پوسیده را دوباره زنده سازد؟ آن گاه با استفهام تقریری دلیل خصم را باطل ساخته می فرماید: آیا آن قدرتی که آسمان ها و زمین با آن همه عظمت را آفریده قدرت ندارد که مانند افراد بشر را دوباره بیافرینند، چرا؟ در حالی که او خلاق و آگاه به آفرینش قبلی و بعدی است چگونه نتواند جثه صغیر بشر را دوباره بیافریند، یا در سوره بلد می فرماید:

((الم نجعل له عینین و لساناً و شفتین و هدیناه النجدین))؛ آیا برای شما دو چشم و زبان و دو لب، قرار ندادیم و به راه خیر و شر هدایت نکردیم. آن که دو چشم و زبان و دو لب به انسان داده و به راه خیر و شر او را هدایت کرده است می تواند بر او تسلط داشته باشد و دوباره او را بیافریند.

۴. گاهی از طریق قیاس اضماری که یکی از مقدمات آن با وجود قرینه ای محذوف می باشد وارد عرصه مجادله می شود به قول غزالی قرآن مبنایش بر حذف و ایجاز در شکل قیاس اضماری است.

چنان که در رد قول مسیحی ها که حضرت عیسی را چون بدون پدر متولد شد ابن الله می نامیدند، می فرماید:

((انّ مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون))،(۱) ((الحق من ربک فلا تکن من المتمرین))، اگر عیسی به خاطر نداشتن پدر ابن الله می شود، پس حضرت آدم که فاقد پدر و مادر هر دو می باشد. باید به طریق اولی فرزند خدا و معبود بشریت باشد، حرف حق در اختلافات از ناحیه پروردگار است از شک کنندگان نباش، پس بی پدر بودن مجوزی برای عبادت حضرت عیسی نمی شود همانگونه که آدم ابوالبشر که پدر و مادری نداشت معبود شمرده نشد.

۱- آل عمران، آیه۵۹.

۵. قیاس خلف در این نوع قیاس اثبات مطلوب به ابطال نقیض برمی گردد، چرا که نقیضان لا یجتمعان اگر یکی درست باشد باید دیگری نادرست باشد، مانند: ((لو کان فیهما الهه الا الله لفسد یفسدتا))(۱) متکلمین آیه را از نوع برهان تمانع می دانند، اگر خدایانی جز الله در آسمان و زمین وجود داشت بی گمان آندو ویران می شدند، چون اسمان و زمین با نظم و حکمت برپاست پس معبود یگانه بر آن حاکم است.

در آیه دیگر از زبان مشرکین فرمود: (و ما قدرو الله حق قدره) خدا را نشناختند کسانی که گفتند خداوند برای بشر رسولانی نفرستاده است در صورتی که می دانند حداقل حضرت موسی را با کتاب و نور و معجزه فرستاد، آیه دیگری برای قیاس خلف در قرآن عبارت است از آیه ((و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً))(۲) اگر قرآن از ناحیه غیر الله نازل شده بود قطعاً اختلاف زیادی در آن یافت می کردند و تناقضات فراوانی در آن دیده می شد چون کل قرآن با تمام تنوعی که دارد دارای وحدت سیاق و اسلوب واحد و هدف و مقصود واحدی را تعقیب می کند از نظر نثر مسجع بی بدیل و بی همانند و یک نواخت است و از نظر مضمون و معنا نیز بر یک رویه است معلوم می شود که از ساحت حکیم آگاه و علم مطلق صادر گردیده است چرا که در سراسر قرآن تضادی دیده نمی شود.

۶. قیاس تمثیل نیز یکی از طرق مجادله در قرآن است و مقصود از آن الحاق یکی از دو چیز است به دیگری یعنی اقامه کننده قیاس تمثیلی، امری را که معروف و نیکو می داند به معروف دیگری مثل می زند تا مخاطب بفهمد یا امر بدیهی را که عقل بدیهی می داند جهت جامعی را می گیرد و بر چیزی دیگر ملحق و قیاس می کند تا بهتر تفهیم شود مانند آیه سوره یس.

((و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من یحی العظام و هی رمیم))؛(۳) در بدو خلقت آدم، اصولاً استخوانی نبود انسان را به این صورت ایجاد کرد پس می تواند مجدداً زنده سازد او به آفرینش های گوناگون عالم و بر هر چیزی آگاهی دارد سپس مثل می زند به درخت اخضر که آب و آتش در آن جمع شده است در حالی که با هم متضادند. خدایی که می تواند اضداد را به هم پیوند دهد چگونه نمی تواند استخوان های پراکنده را مجدداً زنده کند.

۱- انبیاء، آیه ۲۲.

۲- نساء، آیه ۸۲.

۳- یس، آیات ۷۸ و ۸۱ و ۴۱ و انعام آیه ۹۱.

۷. تحکم و زورگویی یعنی بدون مقدمه با جبر و زورگویی چیزی را مطالبه نمودن: که یک نوع مجادله است.

((افکلّما جاءکم رسولٌ بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذّبتم و فریقا تقتلون))؛(۱) آیا هرگاه خدا احکامی برخلاف هواهای نفسانی شما به وسیله رسولش بیاورد استکبار می ورزید گروهی را تکذیب و جمعی از رسولان را به قتل می رسانید این یک نوع زورگویی و تحکم است مگر احکام خدا باید مطابق امیال نفسانی مردم باشد یا برطبق مصالح واقعی آن ها مقرر گردد تحکم و زورگوی در همه جا محکوم است تا چه رسد به امر دین.

۸. قرآن برای ابطال دلیل مجادله گر گاهی به طریق دلالت وجود اثر بر وجود مؤثر تمسک می جوید می فرماید: ((و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون من الموقنین))،(۲) از پیش در این باره سخن گفته شده و این رؤیت برای تحصیل اطمینان و تحکیم یقین است سپس از دیدن ستاره و ماه و خورشید بر وجود آن ها برای معبودیت استدلال می کند لیکن پس از افول آن ها می گوید من در پی آن خدای ثابت و خالق زمین و آسمانم و به آیینی که از هر گونه خرافات پیراسته باشد، روی می آورم سپس به احتجاج ابراهیم با قومش می پردازد که دلیلی بر اثبات مدعای خود ندارند ولی حضرت دلیل بر ضد مدعای آن ها دارد.

۹. گاهی در مجادله خصم را ملزم می کند که این مدعا لوازمی دارد که احدی بر آن ملتزم نمی باشد.

((انّ الذین یدعون من دون الله لن یخلقوذباباً ولواجتمعوا له و ان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب))(۳) آنانی که غیر خدا را معبود خود ساخته اند و آنان را می خوانند هرگز قدرت بر خلق یک مگس ندارد و اگر چیزی را مگس از آن ها برباید نمی توانند آن را باز پس بگیرند طالب و مطلوب هر دو ناتوانند ولی آن ها چنان که شایسته است خدای را نشناختند.

معبودهایی که به کمک پرستندگان خود نمی توانند یک مگسی را خلق کنند چگونه می توانند سرنوشت بشر را تعیین نمایند و این امر بر آن ها مشهود و عینی است. چرا که آنان

۱- بقره، آیه ۷۸.

۲- انعام، آیات ۷۵ - ۷۹.

۳- حج، آیه ۷۳.

اعتراف دارند که معبودهای بشری قادر بر خلق و جلب منفعت و دفع ضرر از پرستندگان خود نمی باشند چگونه آنان را معبود و قدرت حاکم بر سرنوشت می پندارند در آیه دیگر فرمود: ((و جعلوا لله شرکاء الجنّ و خلقهم و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم سبحانه و تعالی عمّا یصفون))(۱) مشرکان برای خدا شریکانی از جنس جنیان قرار دادند با این که آن ها را خدا خلق کرده است و بدون علم و آگاهی برای خدا پسران و دخترانی تصور کردند و خدای متعال منزه است از آنگونه که آنان توصیف می کنند.

۱۰. جدال از طریق تحدی به قرآن در سوره نحل، آیه ۱۰۳ و عنکبوت ۴۸

قرآن اولاـ محتوای آیات خود را بزبان عربی فصیح معرفی می کند که در اصالت و بلاغت آن شکی نیست و امکان ندارد رسول اکرم آن را از غلام عجمی آموخته باشد یا از طریق تجربه باطنی و حالت مکاشفه ساخته باشد. در صورتی که اساطین فصاحت و بلاغت و غول های ادبیات از آوردن چنین گفتاری در عصر نزول تا زمان حاضر ناتوان بوده و هستند حتی از آوردن یک سوره کوچک عاجز مانده اند: ((فلیأتو بحدیث مثله))؛(۲) پس گفتاری مانند قرآن بیاورند.

در ثانی رسول اکرم چهل سال پیش از رسالت در میان قوم عرب زندگی کرده و در طول آن، آیاتی مثل قرآن از وی شنیده نشده است آن هم در میان قوم امّی و بی سواد نه امت باسواد و این نشان می دهد قرآن اعجاز بزرگی و پدیده خارق العاده ای است.

۱۱. استدلال به قصه های اصیل و بی سابقه و حقایقی که از یک امّی امکان صدور ندارد مانند داستان های ابراهیم، یوسف و موسی در ابطال عبادت کواکب و سایر معبودهای بشری و ارباب های قلابی.

۱۲. گاهی مطالب خصم را با تصحیح دعوا و اثبات کذب مدعا مطرح می سازد.

به عنوان نمونه ((قالوا لن تمسّنا النّار الّا ایّاما معدوده قل أتخذتم عندالله عهداً فلن یخلف الله عهده ام تقولون علی الله ما لا تعلمون))؛(۳) گفتند ما جز ایام موقتی در عذاب نخواهیم ماند بگو آیا عهدی از خدا گرفته اید که هرگز شکسته نمی شود یا دروغ می بندید. در این نوع آیات رد ادعای خصم از محتوای کلام به دو شکل صورت گرفته است:

۱- انعام، آیه ۱۰۰.

۲- طور، آیه۳۴؛ هود، آیه ۱۳؛ بقره، آیه ۲۳ و الاسراء، آیه ۸۸.

۳- بقره، آیه ۸۰.

الف- شاخصه ای در کلام است که بدون کنایه برای اثبات حکمی، صفتی را مشخص می کند، ولی در واقع آن صفت مثبت به غیر کسانی که آن ها در نظر دارند منطبق می شود: ((یقولون لئن رجعنا الی المدینه لنخرجنّ الاعزّ منها الاذلّ وللّه العزه و لرسوله و للمؤمنین و لکن المنافقین لا یعلمون))؛(۱)

هنگامی که به مدینه برگشتیم عزیزان ذلیلان را از مدینه بیرون خواهند کرد ولی عزت مال خدا و رسول و مؤمنان است لکن منافقان نمی دانند.

گمان دارند عزت مال آن هاست و خواری و ذلت مال مؤمنان و حال آن که مطلب درست عکس آن اتفاق افتاد درست است عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند ولی عزیزان منافقان نبودند. بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان عزیز بودند.

ب- با حمل لفظ در کلام غیر، برخلاف مرادش پاسخ آن ها را می دهد.

((و منهم الذین یؤذون النّبی و یقولون هُوَ اُذَنٌ، قل اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین))(۲)

مقصود از اذن بودن مرادشان دهن بین و خوش باور و ساده لوح بودن است سپس پاسخ می دهد بگو گوش بودن برای شما بهتر است، چرا که مؤمنان به شما اعتقاد می ورزند و مطالب کذب شما را راست پنداشته و می پذیرند. چون ایمان به خدا و اعتماد به مؤمنان دارند و گمان می کنند شما از مؤمنان هستید ولی آنان که رسول اکرم را آزار می کنند عذاب الیمی برای آن ها فراهم خواهد شد و نفاق آن ها روشن می شود.

۱۳. تسلیم صوری و فرض محال کند یا به نفی و یا مشروط به حرف امت لیکن آنچه ذکر شده ممتنع الوقوع است به خاطر امتناع شرط آن:

((ما اتخذالله من ولد و ما کان معه من اله اذا لذهب کلّ اله بما خلق و لعلی بعضهم علی بعض سبحان الله عما یصفون))"(۳)
خداوند فرزندی اتخاذ نکرده است و اگر با او خدایان دیگری بود هر کدام به آنچه خلق کرده اند می پرداختند و بعضی از آن ها بر دیگری برتری می جستند ولی چون این گونه نیست پس خدا نه ولدی دارد و نه همراهانی و از این گونه توصیف ها پاک و منزه می باشد.

۱۴. از طریق انتقال از دلیلی به دلیل دیگر یا مثالی به مثال دیگر مدعای آن ها را ابطال می کند:

۱- جمعه، آیه ۸.
۲- توبه، آیات ۶۱ و ۶۲.
۳- مؤمنون، آیه ۹۱.

((الم تر الی الذی حاجّ ابراهیم فی ربه ان آتاه الله الملک اذ قال ابراهیم ربّی الذی یحیی و یمیت قال انااحیی و امیت قال ابراهیم فان الله یأت باالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذی کفرو)).(۱) حضرت ابراهیم در مجادله از طریق زنده کردن و میراندن وارد شد نمرود کسی را که محکوم به اعدام بود آزاد کرد و یک فرد معمولی را کشت در واقع مغالطه هم کرد فی الفور حضرت به دلیل دیگری پرداخت که راهی برای مغالطه نباشد: خدای من خورشید را از مشرق طالع می سازد اگر تو خدا هستی از مغرب طالع ساز که همگی مبهوت شدند.

۱۵. از طریق بیان تناقض و تعلیق بر محال کردن دلیل خصم را باطل می سازد:

((ان الذین کذبوا بآیاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنّه حتی یلج الجمل فی سمّ الخیاط))؛(۲)

تحقیقاً کسانی که آیات ما را تکذیب و استکبار می ورزند درهای آسمان به روی آنان باز نمی شود و داخل بهشت نمی شوند مگر این که شتر از منفذ سوزن عبور کند.[در واقع تعلیق بر محال می کند].

۱۶. با خصم مدارا می کند تا اشتباهاتش را تفهیم نماید: ((قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم و لکنّ الله یمنّ علی من یشاء من عباده و ما کان لنا ان نأتیکم بسلطان الا باذن الله و علی الله فلیتو کل المتوکلون))(۳)؛ چون خدا بر هر کسی بخواهد منت گذاشته و او را پیامبر خود قرار می دهد و کتاب و معجزه به او عطا می کند بنابراین بشر بودن مانع رسالت رسولان نمی باشد.

۱- بقره، آیه ۲۵۸.

۲- اعراف، آیه ۴۰.

۳- ابراهیم، آیه ۱۱.

فصل سوم: مغالطه

اشاره

ص:۱۵۳

مغالطه یا سفسطه

در علم منطق مغالطه یکی از صناعات پنجگانه است چرا که گاهی هدف، صرفاً اشتباهکاری و گمراه کردن مخاطب است. در این صورت یک امر غیریقینی را به جای یقینی، و یا امر غیر مقبول را به جای مقبول، و یا یک امر غیرظنی را به جای امر ظنی قالب می زند، این را قیاس «مغالطه» یا «سفسطه» می نامند دانستن فن مغالطه به فرموده علامه مطهری: شناختن آفات و میکروب های مضر و سمومات است و از آن جهت لازم است تا انسان از آن ها احتراز و دوری کند و یا اگر کسی خواست او را فریب داده و مسموم کند، فریب نخورد و یا اگر کسی مسموم شده باشد، بتواند او را معالجه کند، دانستن و شناختن انواع مغالطه ها برای این است که انسان شخصاً در دام نیفتد و به دیگران نیز بیاموزد تا آنان نیز از طریق مغالطه فریب نخورند و یا گرفتاران در بند مغالطه را نجات دهند،

منطقی ها سیزده نوع مغالطه را ذکر کرده اند که در این مختصر نمی گنجد ما تنها به برخی از آن ها اشاره می کنیم. مغالطه به طور کلی بر دو قسم است: یا لفظی است یا معنوی.

مغالطه لفظی آن است که منشأ مغالطه، لفظ باشد. مانند این که لفظ مشترکی که دارای دو معنای مختلف است «حد وسط» قیاس و دلیل قرار دهند لیکن در صغرای قیاس یک معنا را در نظر بگیرند در کبرای قیاس معنای دیگر را، قهراً آن چه در قیاس مکرر شده لفظ است نه معنا و نتیجه ای که گرفته می شود طبعاً غلط است، مانند لفظ «شیر» که در فارسی مشترک است میان مایع سفیدی که از پستان حیوانات دوشیده می شود و حیوان درنده و خون خوار را نیز «شیر» می گویند به قول شاعر:

آن یکی شیر است کادم می خورد

آن دگر شیر است کادم می درد

بنابراین صورت قضیه این می شود آن چه در پستان حیوان و انسان است شیر است و شیر آدم را می خورد پس شیری که در پستان است درنده و خونخوار است این «مغالطه»

ص:۱۵۴

است گاهی به انسان قوی هیکل فیل گفته می شود (مجازاً) اکنون قیاسی می سازیم:

زید فیل است هر فیلی عاج دارد پس زید عاج دارد

این هم مغالطه است.

مغالطه معنوی به لفظ ارتباطی پیدا نمی کند بلکه مربوط به معناست مثل آن چه از قول دکارت در نفی ارزش قیاس نقل شده است که می گوید:

«در هر قیاس اگر مقدمات معلوم باشد نتیجه خود به خود معلوم است و نیازی به آوردن قیاس نیست و اگر مقدمات مجهول است قیاس نمی تواند آن را معلوم کند، پس در هر حال قیاس بی فایده است»

مغالطه این دلیل و قیاس در این جاست که می گوید: «اگر مقدمات معلوم باشد نتیجه خواه ناخواه معلوم است»، در صورتی که معلوم بودن مقدمات، موجب معلوم شدن قهری نتیجه نیست بلکه معلوم بودن مقدمات به اضافه اقتران آن معلومات با یکدیگر، سبب معلوم شدن نتیجه می گردد، آن هم نه هر اقترانی بلکه اقتران به شکل خاصی که منطق عهده داربیان آن است. پس این مغالطه از این جا پیدا شد که یک مطلب نادرست در پوشش یک مطلب درست در قیاس بالا جای گرفته است.

شناختن انواع مغالطه ها و تطبیق آن ها به موارد و مصادیق که از چه نوع مغالطه ای است گرچه فهم آن مشکل است ولی ضروری و لازم است، از جانب دیگر قیاسات مغالطه ای در کلمات فیلسوف نمایان و سیاسی کاران به مراتب بیشتر از قیاس صحیح کاربرد دارد، بنابراین باید مغالطه را آموخت.

در هر صورت، مغالطه یکی از فنونی است که برخی مناظره گران از آن استفاده می کنند تا بر حریف، پیروز شوند. در این جا مهم ترین شگردها و روش های مغالطه را یادآور می شویم:

تعریف مغالطه

اشاره

مغالطه در لغت به معنای یکدیگر را به غلط انداختن، و دلیل سست و غلط آوردن است در اصطلاح علم بلاغت سکاکی آن را «اسلوب حکیم» معنا کرده است ولی سیوطی: پاسخ دادن طرفین به چیزی که انتظار نمی رفت معنی نموده ابن اثیر در خصوص مغالطات

معنوی می گوید چنین مغالطه ای از شیرین ترین کلام و لطیف ترین سخن است چرا که مشتمل بر توریه است.(۱)

معروف ترین تعریف مغالطه آن است که گفته اند: قیاسی است مرکب از وهمیات یا مشبهات. مغالطه در تعریف کلی تر منحصر به استدلال نیست بلکه انواع خطاها را دربرمی گیرد. تعریف روشن تر آن این است: «مغالطه قیاس و استدلال فاسدی است که منتج به نتیجه صحیحی نباشد و فساد آن یا از جهت ماده است یا صورت و یا هر دو». به قول ابن رشد اندلسی: همان گونه که برخی از مردم واقعاً عابد و زاهدند و بعضی به ظاهر عابد، ولی در واقع اهل ریا و خودنمایی می باشند و تشخیص آن برای معاصران و آیندگان بسیار مشکل است، چنان چه بعضی از فلزات واقعاً طلا و نقره هستند، برخی به آن ها آب طلا و نقره زده شده است، هم چنان بعضی از قیاس ها هم واقعاً قیاس اند و برخی شبه قیاس، اما در حقیقت قیاس نیستند که آن ها را مغالطه می نامیم.(۲)

امروزه هر گونه خطا و لغزش در تفکر و استدلال و بحث را مغالطه می شمارند.

مغالطه می تواند سهوی و ناخودآگاه باشد و یا به گونه عمدی و برای فریب مخاطب صورت بگیرد که به اعتباری آن را سفسطه می نامند.

مواد مغالطه شبیه مواد برهان و جدل است و صورت آن شبیه قیاس صحیح و منتج.

مغالطه در دو بخش انجام می شود: یا به سبب وجود امری است که در قیاس وجود دارد یا به سبب وجود امری است خارج از قیاس مغالطه ای.

مغالطه عام الورود عبارت از قیاسی است که به وسیله آن هم اثبات مطلوب و هم نقیض آن ممکن باشد.(۳)

اجزای ذاتی و خارجی

مغالطات موجود در قیاس نیز یا مربوط به الفاظ است و یا غیرالفاظ، بنابراین به طور کلی مغالطه سه قسم می شود: لفظی، معنوی و بیرونی (عرضی)، پس به چند نکته باید توجه کرد:

۱- سید جعفر و سید باقر حسینی، اسالیب البدایع فی القرآن، ص۷۵۳.

۲- تلخیص السفسطه تحقیق از محمد سلیم سالم ص ۲_۴.

۳- دکتر سید جعفر سجادی، فرهنگ علوم عقلی، ص۵۶۵.

۱. تعداد مغالطات محدود به آن چه می آید نیست؛

۲. بحث ما بیشتر مربوط به مغالطات بیرون از استدلال یا همان مغالطات عرضی است؛

۳. برخی از مغالطات در صورتی مغالطه محسوب می شوند که به تنهایی به جای برهان یقین آور، بنشیند.

بنابراین اگر به همراه برهان بیایند دیگر مغالطه نیستند بلکه باعث تقویت دلیل و مدعا نیز می شوند؛ به عنوان مثال: استناد به کلمات بزرگان، تحریک احساسات، آوردن شعر و داستان و توسل به تشبیه ها و تمثیل ها در تقویت دلیل و مدعا نقش اساسی دارد.

۴. در مقابل مغالطه گر می باید از تاکتیک خنثی نمودن آن استفاده نمود و هرگز نباید انسان کم طاقت و عصبانی شود و یا به رخ طرف مقابل بکشد که حرف شما مغالطه است بنابراین باید نوع مغالطه و راه مقابله غیرمستقیم با آن را به خوبی شناخت و به کار گرفت.

می توان گفت قیاس مغالطه بیشتر از قیاس صحیح و منطقی در کلمات فیلسوف نمایان وجود دارد، از این رو شناختن انواع مغالطه و تطبیق آن به موارد آن ضروری و لازم است.

از دیگر فواید صنعت مغالطه این است که در مقابل مناظره و جدل برای ابطال عقیده کسی به کار می رود که مصلحتی در آن است یا به نیت برطرف ساختن حالت نادرستی است که در شخص دیده می شود؛ یعنی به کمک مغالطه می خواهد توان علمی او را بیازماید و یا برای بازگرداندن او از عقیده ای که دارد به کار می رود.

اما گاهی مغالطه از روی سوء نیت و به قصد ریا و تظاهر به دانایی به کار می رود و هدف آن فضل فروشی و غلبه بر دیگران و به کرسی نشاندن عقیده خویش است، آنچه انسان را به این نوع مغالطه برمی انگیزد عقده روحی و یا آگاهی به ضعف و نقص خویش است. او می کوشد تا به هر طریقی که هست ضعف خود را جبران کند و چون از طریق معلومات و علم نمی تواند کمبودهای خود را برطرف کند به مغالطه و تظاهر به علم متوسل می شود تا به گمان خود عیب خود را بپوشاند.(۱)

فایده مغالطه

با وجود تمام آنچه گفته شد فایده این صنعت و هنر عبارت است از:

۱- منطق مطهری، ص ۴۷۱.

۱. استدلال کننده در پناه این صناعت می خواهد خود را از غلط و اشتباه مصون نگه دارد، زیرا کسی که مدخل مغالطه را بشناسد راه خروج را نیز می داند.

۲. با شناخت قواعد مغالطه می توان در مقابل مغالطه گران ایستاد و از حق دفاع کرد.

۳. با شناخت فنون مغالطه می توان با اهل مغالطه با سلاح خودشان مبارزه کرد، چنانچه گفته اند آهن با آهن شکافته می شود و کلوخ انداز را پاداش سنگ است.

۴. اصولاـ ذهن هر انسان حساس و پر مطالعه لبریز از مغالطات می باشد، بنابراین غواص دریای معارف باید برای پیدا کردن گوهر حقیقت، آب این دریا را از آلودگی ها و رسوبات بپالاید و برای دست یابی به این هدف باید اوهام و خیالات اهل مغالطه را بشناسد.

موضوع مغالطه

مغالطه مانند مناظره، مجادله و خطابه محدود به موضوع خاصی نیست بلکه تمام آن چه را که به برهان و جدل ارتباط می یابد دربر می گیرد.

بنابراین، موضوعات مغالطه به اندازه موضوعات برهان و جدل و خطابه نامحدود است و مسائل آن نیز به اندازه مسائل آن هاست، تنها فرق آن ها در این است که برهان و جدل و مناظره صناعت واقعی می باشند، اما مغالطه به ظاهر شبیه قیاس است که معلول ضعف تشخیص و تصور ادراک کننده می باشد و مواد استدلالی این صناعت عبارت است از: مشبهات و وهمیات. گویا مغالطه گر با سحر و جادو قضایای مغالطی را به شکل برهان می نمایاند و افراد معمولی را تحت تأثیر قرار می دهد.

انواع مغالطه

مغالطه مانند سایر صناعات خمس انواعی دارد:

۱. مغالطه در اشتراک لفظی: این نوع مغالطه با استفاده از واژه هایی که دارای دو یا چند معنا هستند بدون آوردن قرینه ای که دال بر معنای مورد نظر باشد صورت می گیرد. از آن لفظی که در صغرا قرار می گیرد معنایی اراده می شود برخلاف آن لفظی که حد وسط در کبرا، قرار گرفته است که معنای دیگری دارد مثل این که گفته شود این کتاب قیمت ندارد؟ یعنی یا بی ارزش است یا ارزش زیادی دارد.

۲. مغالطه در ابهام ساختاری: که به وسیله به کار گرفتن جمله ای که می تواند دو یا چند گونه بیان از آن فهمیده شود، مثل: «چون از او گشتی، همه چیز از تو گشت»، برای این

مصرع، چند معنا محتمل است.

۳. مغـالطه بـا واژه های مبهم: که قابل تعبیرهای گوناگون باشـند صورت می گیرد. یکی از موارد رایـج آن در فال گیری ها و پیش گویی هـای غربتی هـا و کولی هـا است که کلیـاتی به صورت فال بازگو می سازنـد؛ مثلًا می گوینـد: «دسـت بی نمک است به هر که خوبی کردی بدی دیدی» یا از جمله های ذیل استفاده می کنند:

«شـما اسـتعداد زیادی در بعضـی از رشـته ها دارید، به زودی موفقیتی نصـیب شـما یا یکی از بسـتگان شما می شود». «یک زن گندم گونی درصدد سحر و جادو کردن در میان خانواده شماست، خطری را چندی قبل از سر گذرانیده اید» و امثال این جمله هـا که طرف را فریب داده و باعث تشویش افکار یک خانواده می شود. گاهی برخی از مرتاضان از روی کتاب مطالبی بازگو می سازند تمام این ها مغالطه است.

۴. اهمـال در سور قضایـا، مثـال: غـذاخوری های بین راه بهـداشتی نیسـتند، در این جا اهمال سور به خاطر سوء اسـتفاده و کلی نشـان دادن این مفهوم است نمی گویـد بعضـی از غـذاخوری هـا یـا تمـام آن ها خراب است. تا صـریحا مغالطه صورت گیرد. «طرفداران اصـلاحات آمریکایی هسـتند» «اصول گرایان متحجر ند» کسانی که ولایت مطلقه فقیه را قبول ندارند ضد انقلاب و شمن اسلام می باشند. اهمال سور برای مغالطه است تا مردم تعمیم دهند.

۵. مغالطه سورهای کلی نما: در این مغالطه از سوری استفاده می شود که حالتی مبهم اما شبه کلی دارد مانند:

اکـثر قریب به اتفـاق مردم افسـردگی دارنـد، یا۹۰٪ قضـات رشـوه می گیرنـد، ۸۰٪ آقـازاده هـا غارت گرنـد، ۹۰٪ مستمندان فرهنگ ندارند، ۹۰٪ غربتی ها لجوج و دروغگو هستند»

۶. تعریف دوری: مانند اینکه: از عارفی پرسیدند جوانمردی چیست؟ گفت: ترک کام جویی. گفتند ترک کامجویی چیست؟ گفت: جوانمردی. این یک نوع دور است. و مغالطه.

۷. مغـالطه بزرگ نمـایی و کوچـک نمـایی: مثـال: فلانی چنـدهزار شاگرد دارد در صورتی که بیش از دویست شاگرد نـدارد کسی را می خواهند به عنوان کاندیدا معرفی کنند می گویند «صدها کتاب و مقاله دارد» و حال آن که سه کتاب بیشتر تدوین نکرده است. «فلانی آدم بی سوادی است» در صورتی که در حـد دکترا سواد دارد. «فلانی ثروت بی حساب دارد، «فلانی نماز شبش ترک نشـده است». در حالی که ثروت محـدود است و نماز شب هم گاهی خوانده و زمانی ترک می شود. فلانی درس خارج می گوید «در صورتی یک شاگرد بیشتر ندارد شاید هم بحث او باشد.

ص:۱۵۹

کوچک نمایی: بعضی افراد بی شخصیت فرصت طلب یا مغرض گاهی که یک اسطوانه علم و دانش را به اسم کوچک یاد می کنند، شاید به نوایی برسد با حذف کلمه آقا و جناب که منتهای بی ادبی و اهانت است یاد می کند. امام راحل رحمه الله می فرمود: آقای شاه، جناب شاه، من تو را نصیحت می کنم هیچگاه از فرهنگ بی ادبان استفاده نکرد، می فرمود به شخص اعدامی هم پیش از اعدام نباید جسارت کرد و یا او را با اسم کوچک صدا زد تا تحقیر شود.

۸. مغالطه در شکل توریه: در توریه معنا ظاهری آن کلام، درست است اما آنچه مخاطب آن را درک می کند نادرست می باشد «من می روم داخل حیاط اگر تلفن مرا خواست بگویید در خانه نیست». از نظر امام خمینی،توریه هم سنگ با دروغ نیست و قابل عمل و مشروع است، منتها مراتب با حفظ شرایط و چارچوب ها.

توریه ظاهری غلط انداز دارد ولی منظور گوینده چیز دیگری است شیخ انصاری معتقد است که توریه دروغ نیست نه در عرف و نه در شریعت امام صادق فرمود مردی کسی را در خانه اش می طلبد او به کنیزش می گوید بگو این جا نیست (یعنی پشت در) و این دورغ نیست و جایز است.(۱)

از مجموع روایات یک ضابطه کلی فهمیده می شود «هرگاه لفظ و جمله از نظر مفهوم لغوی و عرفی قابلیت دو معنا را داشته باشد ولی ذهن مخاطب آن را بر معنای خاصی تطبیق دهد در حالی که گوینده معنای دیگری را اراده کرده باشد چنین توریه ای دروغ نیست.

اما اگر«لفظ» یک معنا بیشتر نداشته باشد ولی گوینده بدون قرینه در معنای مجازی به کار برد این توریه حرام است حتی اگر مصداق کذب نباشد ولی باعث ضلالت و گمراهی مردم می شود و باز هم حرام می باشد اما اگر نه دورغ باشد و نه مفسده ای داشته باشد بلکه مصلحتی در کار باشد جایز و گاهی واجب است.

حجاج بن یوسف ثقفی جلاد معروف از سعید بن جبیر پرسید: خلیفه بعد از رسول خدا کیست؟ جواب داد «من بنته فی بیته» مضمون جمله «کسی که دخترش در خانه اوست»، این پاسخ با خلافت ابوبکر و حضرت علی هر دو می سازد. یا پرسید من چه طور آدمی هستم؟ گفت: «عادل» هستی. حجاج گفت کفر مرا ثابت کرد چون یک معنای آن عدول از حق است.

۱- وسائل الشیعه، ج۸، ص ۵۸۰؛ ابواب العشر، حدیث۸.

۹. مغالطه در تحریف: شهید مطهری قوم یهود را فعال ترین انسان ها در باب تحریف و قلب حقایق می دانند.

تحریف یا در لفظ است یا در معنا. تحریف لفظی مثل این است که «زیغ» را «ضیق» بنویسی یا معنی کنی به خاطر وحدت تلفظ ((فاما الذین فی قلوبهم زیغ)) یعنی میل به باطل، ولی ضیق تنگی است. به خاطر وحدت تلفظ منافقین خلق در زندان این گونه معنی می کردند: «کسانی که بینش تنگ نظرانه دارند در پی آیات متشابهات هستند» چنین معنی می کردند تا به مقصد برسند در صورتی که «زیغ» به معنای گرایش به باطل است. و الشفع و الوتر را قسم به تز و آنتی تز و سنتز و والفجر را سوگند به انفجار، معنا می کردند.

خطرناکترین تحریف های معنوی تفسیر قانون اساسی و مطالب امام راحل رحمه الله بر طبق سلیقه شخصی و به سود برداشت های جناحی است. می گویند ملاک وضعی فعلی اشخاص است. برای این که مخالفان را بکوبند بقول معروف چون با ما نیستی پس بر مایی.

۱۰. ادعای بدون استدلال: ادعای درستی یا نادرستی هر گزاره نیاز به دلیل دارد به جز گزاره های بدیهی. در این مورد گوینده به جای استدلال از ترفندهایی استفاده می کند تا مدعای خود را اثبات شده نشان دهد آن ها عبارتند از:

الف. مغالطه بستن راه استدلال: می گوید شما هنوز جوان و خام هستید، هنوز کار اجرایی نکرده اید، حق داری نفهمی. یا می گوید این حرف دل است و اگر اهل حال باشی آن را می فهمی، عرفان چشیدنی است نه گفتنی و خواندنی، عنایت اهل بیت علیهم السلام باعث شد که فلان حرف را بزنم دست خودم نبود. ابوابی در این مجلس بروی من باز شد، خودشان باز کردند یا «فلانی آدم بی خودی است من می توانم از چهره و قیافه اش تشخیص دهم». این چیزها را همه نمی فهمند. به واعظی گفتند: چرا به فلان شخصیت اهانت کردی؟ جواب داد: استخاره ام خوب آمد تا در سخنرانی حمله نمایم، غافل از این که با استخاره نمی شود به کسی اهانت کرد. مضاف بر این که این نوع استخاره نه سند صحیحی دارد و نه حجیتی.(۱) البته هواشناسی گاهی وادار می کند انسان به شخصیت هایی حمله کند تا

۱- آن چه در اخبار و مباحث فقهی آمده استخاره واقعی دو رکعت نماز است و پس از سلام سر به سجده گذاشته صد و یکمرتبه استغفرالله برحمته یغیره فی عافیه» و به خدا و اگذار نمودن، در این نوع استخاره مجوز حمله کردن وجود ندارد.

خود را تثبیت کرده و یا سکوی مناسبی گردد برای مقام بالا‌تر یا خود را از گروهی جدا نماید و موضع جدید خود را به نمایش گذارد، این افراد با این نوع مغالطه ها رضای مخلوق را بر سخط خالق ترجیح می دهند و گاهی هم با انتقاد تند و تیز به این و آن سابقه سوء خود را می خواهند بپوشانند. و یا سابقه مطلوبی برای آینده بسازند.

ب. مغالطه به ادعای روشن و بدیهی بودن: می گوید مدعای من بسیار واضح و مثل روز روشن است و نیاز به استدلال ندارد،من تعجب می کنم چرا بعضی ها این مسئله روشن را نمی فهمند. او چنان شانتاژ بازی می کند که مخاطب بیچاره به خاطر این که از اتهام ضعف و نادانی بگریزد سکوت می کند، مغالطه گر به سخنان خود ادامه می دهد بعضی ها به اندازه یک حیوان و گوساله هم نمی فهمند در صورتی که هر بی سوادی فهم آن را دارد. لیکن مغالطه گر می خواهد با این نوع ترفند ها رقیب را به انفعال بکشاند و از صحنه سیاسی حذف کند.

ج. مغالطه مسموم: نسبت دادن یک صفت منفی به مخالفان مدعا یا کسانی که در آن تردید می کنند. مخاطب ناگزیر می شود برای این که مصداق گفته های او واقع نشود سکوت کند؛ مثلا می گوید: تمام افراد جز کسانی که عقده جنسی دارند با مدارس مختلط دختران و پسران موافقند. همه افراد مملکت جز منافقین با حکومت موافق هستند، هر کس رأی به فلان کاندیدا ندهد منافق است از این رو اشخاصی که از جوسازی ها بترسند ترسو باشند می گویند ما به همان کاندیدای مورد نظر جناب عالی رأی داده ایم.(۱)

نوع دیگر این مغالطه در فشار روانی قرار دادن مخاطب است؛ به این معنا که خشم مخاطب را بر می انگیزد و ذهن او را مشوّش می سازد. می گوید: تو آدم گذشته نیستی،

د. مغالطه از طریق مدح و ستایش: می گوید شما اهل ذوق و ادب هستید و اگر به دوستان حاضر در جلسه پیشنهاد کنم همگی رأی مثبت خواهند داد از عقل و درایت شما بعید می دانم برخلاف نظر من سخن بگویی، با سوابق علمی و اخلاقی که در حضرت عالی سراغ دارم از تو بعید می دانم این گونه فکر کنی، با استفاده از مغالطه او را به مقصد خود ترغیب می کند و به اعتراف و انحراف می کشاند.

۱۱. مغالطه های سیاسی: از مشکل ترین و جنجالی ترین مغالطه هایی که گهگاهی در قالب مناظره انجام می گیرد. این نوع مغالطه است، پایه اش غالباً بر فرافکنی و دروغ و به اصطلاح

۱- در یک منطقه ای پخش کرده و هرکس به فلان کاندیدا رأی ندهد همسرش بر وی حرام می شود.

غربتی بازی می باشد. به ظاهر گفت وگو در شکل مناظره صورت می گیرد ولیکن از نظر قاعده، منازعه و مخاصمه است و از نظر محتوا مغالطه می باشد. بنای مغالطه گر در این شیوه مغالطی به طرح مسائلی است که رقیب و یا رقبا پیش بینی نکرده باشند و ناگهان در برابر آن موضوعات و پرسش ها قرار گیرند، چرا که این نوع مسائل مطروحه خارج از موضوع و نامربوط است و صرفاً برای تحت تأثیر قرار دادن مخاطبان ساده دل و رسیدن به هدف های سیاسی و یا انتخاباتی است.

مغالطه گر با طرح اتهامات کلی و یا مسائل شخصی، افراد را در مخمصه قرار می دهد؛ مثلاً به رقیب می گوید: بیا اندوخته های مالی و دارایی هایمان را به مردم عرضه بداریم و متراژ منزل شخصی و مسکونی را در معرض دید ملت قرار دهیم. این گونه مسائل هیچ ربطی به مناظره ندارد بلکه یک نوع منازعه و دعوا و در نهایت مغالطه است، چرا که رقیب فرصت پاسخ به مسائل انحرافی و خارج از موضوع را ندارد و اگر پاسخ دهد فرصت از کف می رود ممکن است یکی پدرش در نوجوانی مرده باشد و فقیر و یتیم شده باشد و اگر فرضاً مادرش ازدواج مجددی هم انجام داده باشد ناپدری به بچه های یتیم آن زن معمولا کاری ندارد تنها عهده دار شام و نهار و تحصیلات آنها باشد ولی طرف مقابل ممکن است پدرش مالك و ثروتمند باشد و میراث زیادی از خود گذاشته باشد یا رقیب مغالطه گر جوان باشد، هنوز به میزان کافی فعالیت تجاری و اداری نکرده تا ثروتی به هم بزند و منزل بزرگی تهیه کند ولی طرف مقابلش هفتاد سال یا بیشتر عمر کرده حقوق بگیر بوده و در بعضی از کارها اقتصادی مشارکت کرده باشد و نسبت به گذشته منزل وسیع تری فراهم ساخته است و حتی ممکن است ثروت زیادی داشته باشد ولی در دست دیگران به نام دیگران.

البته مقصد مغالطه گر از طرح مسائل انحرافی و طفره رفتن از پاسخ دادن به پرسش های سائل یک نوع فرار از جواب یا ممکن است عوام فریبی و جلب توجه اکثریت مردم و برانگیختن احساسات آن ها باشد تا مگر رأی اکثریت را به دست آورد. چون می داند غالب مردم زیر خط فقر زندگی می کنند. می تواند با این نوع سخنان مغالطه آمیز و جنگ روانی خود را به هدف نزدیک کند و مردم گمان کنند وی بسیار شجاع و مشهود و مجاهد است در حالی که به فرموده امام علی علیه السلام «افضل الجهاد کلمه عدل عند امام جائر» وگرنه حمله به کسانی که حکومت از تضعیف آن ها ناخرسند نیست بلکه بسا با سکوت خود تمایل و چراغ سبز نشان می دهد تا هواداران جرئت بیشتری پیدا کرده و منتقدان را سخت بکوبند، این

گونه گفته ها ممکن است فرصت طلبی یا نامردی باشد نه شجاعت، فرافکنی تلقی گردد نه صداقت و کرامت این عمل یک نوع مغالطه و فرصت طلبی است یا حمله به آمریکا و روس و انگلیس نیز از قوت قلب منتقدان سیاسی سرچشمه نمی گیرد بلکه مصرف داخلی دارد چرا که این هجمه ها قابل تعقیب نمی باشد و در دائره خط قرمزها قرار ندارد تا خطرساز باشد چنان چه حمله رجال سیاسی به مراجع تقلید و روحانیت شیعه در حاکمیت صدام تهور و شیردلی نبود بلکه فضاحت بود نه بی باکی و وقاحت بود و نه رشادت، به همین دلیل مورد عنایت و تشویق قرار می گرفت. اگر مردی پیدا می شد به شخص صدام حمله می کرد عنصر شجاعی به حساب می آمد و گرنه این نوع انتقادات وقاحت و مظلوم کشی است.

در عین حال نباید منکر شد که این نوع تبلیغات و هجمه های سیاسی به صورت زودگذر برای مغالطه گر در بین عوام سودمند است و می توانند گروهی فرصت طلب از این راه به مقاصد خویش دست پیدا کنند گرچه در آینده نه چندان دور چنین ترفند ها خباثت طرف را برای هوادارانش نیز روشن خواهد کرد و در پیشگاه عدل الهی رسوا خواهد شد:

فردا که دادگاه قیامت شود به پا　　　شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

از این گونه مغالطات بسیار زیاد است اغلب روزنامه ها گرفتار مغالطات آماری، مغالطه دروغ در لباس حق، بزرگ نمایی، کوچک نمایی و سیاه نمایی شده اند به نمونه هایی اشاره می کنیم:

برادران یوسف گفتند پدر جان ما به مسابقه رفته بودیم و یوسف را برای نگهداری اثاثیه تنها گذاشته بودیم گرگ آمده و او را خورده است پیراهن پاره و خون آلود او بهترین گواه ماست.(۱) مغالطات از این دست به آسانی قابل تشخیص نیست ولی دقت در محتوای سخن و توجه به کم حافظه بودن دروغگو، باعث می شود که صدر و ذیل کلام او متناقض باشد؛ از این راه مغالطه روشن می شود راه دیگر کشف مغالطه به قرائن و شواهد است مثلاً- یوسف و زلیخا به سوی درب خروجی شتافتند ذلیخا رسید و پیراهن یوسف را از پشت درید و ناگهان عزیز مصر را دیدند، زلیخا مکارانه گفت اگر کسی نظری سویی به همسرت داشته باشد جزایش چیست؟ غیر از این که زندانی شود و یا عذاب شدیدی بچشد؟

یوسف گفت: او از من کام خواست و به طرف من دوید و از پشت سر پیراهنم را پاره کرد. شوهر او حقیقت را یافت و گفت: کید و مکر زنان بسیار بزرگ و پیچیده است و قصد

۱- یوسف، آیه ۱۲.

نداشت یوسف را زندانی کند لیکن دید باعث رسوایی دربار خواهد شد.

توصیه دیگر برای کشف مغالطه توجه به شخصیت گوینده است. هر کس رسول اکرم را می دید می گفت: ما هذا وَجْهُ کذّاب؛ این چهره دروغگو نیست ولی اگر شخصیت مقبولی سابقه صداقت ندارد باید در حال او تفحص کرد(۱).

مغالطه نقل قول ناقص

اشاره

گاهی گفتار دیگران به گونه کامل نقل نمی شود. به عنوان نمونه درباره دیوان شعر شاعر منتقدی می نویسد: «این دیوان خوب بوده و مجموعه اشعار لذت بخشی دارد ولی هرگز در برابر اشعار قوی برابری نمی کند اما اگر به دیوان بهتری دسترسی نداشته باشید توصیه می کنم در تنهایی به مطالعه اشعار بپردازید».(۲) این کلام اگر ناقص نقل شود این گونه خواهد شد «دیوان خوب بوده و مجموعه اشعار لذت بخشی دارد... توصیه می کنم در تنهایی به مطالعه این اشعار بپردازید». این یک نوع مغالطه در نقل ناقص عبارت منتقد است.

مغالطه تحریف

تحریف یعنی منحرف کردن چیزی از مسیر اصلی آن یعنی تغییر و تبدیل یا دخل و تصرف در مطالب دیگران به گونه ای که معنا و مفهوم آن مغایر با معنا و مفهوم اصلی آن باشد. تحریف مغالطه ای بسیار خطرناک و در طول تاریخ در حد بسیار وسیعی صورت گرفته است. و منشأ انحرافات مهمی شده است، چرا که ماهیت موضوع را عوض می کند کتابی که ممکن است منشأ هدایت باشد در صورت تحریف باعث ضلالت می شود؛ مثلاً در جهان بینی دینی مسئله آفرینش انسان در زمین در تورات بدین صورت مطرح شده است که خداوند متعال آدم و حوا را در بهشت قرار داد، به آنان گفت: از همه درختان باغ بی ممانعت بخورید، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی خواهی مرد، مار که از همه حیوانات صحرایی که خدا ساخته هوشیارتر بود، به زن (حوا) گفت: آیا حقیقتاً خدا گفته است که از همه درختان نخورید. زن به مار گفت: از میوه

۱- حجرات، آیه ۶.

۲- مغالطات، ص۹۴.

درختان باغ می خوریم لکن از میوه درختی که در وسط باغ است. خـدا گفت از آن نخورید و لمس نکنید مبادا بمیرید مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مرد بلکه خدا می داند روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود»(۱) در این داستان دو تحریف بزرگ صورت گرفته یکی این که مطابق این تفسیر شجره ممنوعه درخت علم و آگاهی است و خدا نمی خواهد انسان آگاه و بامعرفت شود و در ثانی شیطان از طریق حوا حضرت آدم را فریب داد.

استاد مطهری می فرماید:

«به نظر من هیچ تحریفی در طول تاریخ به اندازه این تحریف به بشریت زیان وارد نکرده است، زیرا این تحریف برای اندیشه های دینی خیلی گران تمام شد و مسئله تضاد علم و دین را در میان یهود و مسیحیت و اروپای امروز به وجود آورد و گفتند دین داری با علم و دانش نمی سازد یا باید دین داشت و علم و دانش را کنار گذاشت و در جهل و نادانی زیست یا علم را گرفت و دین را کنار گذاشت و عمل نکرد، کلیسا در قرون وسطا مسئله خشونت و تفتیش عقاید و برخورد با دانشمندانی همچون گالیله و کپرینگ، تأثیر تحریف مذکور را نشان داد و ضربه بزرگی به تعالیم دینی وارد کرد تحریف دوّم که در توریات اتفاق افتاده این است که شیطان ابتدا حوا را فریب داد و حوا آدم را منحرف ساخت گویا زن همواره عنصر گناه و شیطان کوچک است ولی مرد در ذات خود از گناه مبراست ولی قرآن می فرماید: ((فوسوس لهما الشیطان)) شیطان آن دو را با هم وسوسه کرد و در ثانی درخت ممنوع، سنبل درخت حرص و طمع است که در تحلیل نهایی به جهل و نادانی برمی گردد، در طول تاریخ قوم یهود قهرمان میدان تحریف بوده است».(۲)

((من الذین ها دوا یحرفون الکلم عن مواضعه(۳)))؛ بعضی از یهودیان سخنان را تحریف و جابه جا می کردند. تحریف و قلب حقایق یکی از کارهای اساسی یهود در طول تاریخ بوده است و متأسفانه غیر از قرآن که از تحریف مصون است کار آن ها به متون حدیثی ما هم سرایت کرد و چند هزار حدیث جعل کرده اند که در اصطلاح به «اسرائیلیات» معروف شده است که شناخت تعالیم اسلامی را مشکل ساخته است.

ص:۱۶۶

۱- تورات، سفر پیدایش، باب۲، آیات ۱ _ ۲۳.

۲- مسئله شناخت، ص۲۶ و ۲۸ و انسان و ایمان، ص۱۹ و ۲۱.

۳- نساء، آیه۴۶.

تفسیر نادرست

یکی از انواع مغالطه ها تفسیرهای نادرستی است که از نصوص اسلامی شده و می شود.

استاد مطهری تصریح می کند آن چه سبب شده که حادثه بزرگی، مانند واقعه کربلا برای ما تا حدودی از اثر و خاصیت بیفتد و کمرنگ شود تفاسیر نادرست از آن می باشد که خطر آن در نقل و قول و تحریف به مراتب بیشتر و عمیق تر است(۱)، مانند این که بگوییم امام حسین شهید شد تا امت را شفاعت کند و گناه آنان را ببخشاید، یا تمام غرق گناهیم و یک حسین داریم.

مغالطه توسل به جهل

سقراط یکی از دانشمندان نامدار یونانی و از نوابغ معروف است می گفت: من دانش زیادی ندارم و تنها دانش من این است که می دانم جاهل و نادانم(۲)

بعضی می گویند: «اعتقاد به وجود جن خرافه ای بیش نیست، زیرا من نه آن ها را دیده ام و نه کتاب علمی در این باره خوانده ام» یا گفته می شود من به طور جدی به مسئله بخت و شانس معتقدم چون هیچ دلیلی بر رد آن ارائه نشده است، من به روح معتقد نیستم چون روح را ندیده ام» یک پزشک جراح گفته بود تا من روح را زیر چاقوی جراحی احساس نکنم نمی پذیرم» این مثال ها زاده جهل است که به صورت مغالطه مطرح شده است. (عالم شدن چه مشکل آدم شدن محال است؛ می بخور منبر بسوز و مردم آزاری نکن)

مغالطه طلب برهان از مخالفان

مغالطه گر مدعایی را مطرح می کند سپس اعلام می دارد هر کس مخالف است دلیل بیاورد و انتقادها را مطرح نماید مثلاً کسی مدعی است تورم، گرانی و بیکاری ۲٪ بیشتر نیست هر کس قبول ندارد دلیل بیاورد و اثبات کند که این گونه نیست. در حالی که در واقع ۲۶ می باشد.

گاهی به مرجع و منبع کاذبی ارجاع می دهد؛ مثلاً می گوید: تله پاتی، قرائت افکار، پیش گویی و پیش بینی دروغ است در دائره المعارف فرهنگ جهانی نوشته است در

۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۶۷-۶۸.

۲- مغالطات، ص ۱۳۰.

صورتی که طرف مقابل نمی داند که چنین دائره المعارفی وجود ندارد.

و یا چنین مطلبی در کتاب مذکور موجود نیست،قرآن این نوع مغالطه را محکوم می سازد: ((و اذا قیل ان وعدالله حق و الساعه لا ریب فیها قلتم ما ندری مالساعه ان نظنّ الا ظنّا و ما نحن بِمُسْتَیقنین))(۱)؛ کافران هرگاه گفته شود بدون تردید وعده خدا حق است و در قیامت تردیدی نیست گفتید ما نمی دانیم قیامت چیست آن را جز گمانی نمی پنداریم و یقین به آن نداریم.

گاهی مغالطه طلب پاسخ از حوادث اتفاق نیفتاده است ولیکن رقیب از صحت و سقم آن بی خبر است. فی المثل می پرسد چرا فرزندت دیروز به ناموسم توهین کرد. رقیب از درستی و نادرستی آن خبری ندارد. از پاسخ فوری فرو میماند ولی شوندگان نسبت به وی بدبین می شوند. ولی دو ساعت بعد از گفتگو می فهمد دروغ گفته است لیکن زمینه پاسخ منتفی شده است. یا در روزنامه شما روز دو شنبه کاری کاتوری بر ضد من به چاپ رسیده است. طرف اشراف بر آن ندارد نمی تواند پاسخ قاطع بدهد. می فهمد دروغ بوده است. شعاع دفاع وی محدوده ای را فرا می گیرد یا در سطح وسیعی در زمان انتخابات شایعه می اندازند که فلان مقام مقدس فلان کاندیدا را صالح قلمداد کرده و گفته من او را تأیید می کنم. حتی اگر آقا اعلامیه بدهد و تکذیب نماید باز هم چندان فایده ندارد. شعاع تکذیبیه از ده نفر نمی گذرد و حال آنکه آن شایعه در تمام کشور پیچیده است تا دروغ آن روشن شود. شایعه ساز به مقصد رسیده است. گرچه این نوع تبلیغات رذالت است امام با استفاده از سادگی بعضی از افراد او به مقصد دست یافته است.

این ها مجموعه مطالعاتی است که باید مبلغ و مناظره گر پیش بینی کرده و مقابل به مثل کند. ((فَاعْتَدُواْ عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَی عَلَیْکمْ))

ص:۱۶۸

۱- جاثیه، آیه ۳۲.

فصل چهارم: متون مناظره ها

اشاره

ص:۱۶۹

۱. مناظره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با فرق مختلف

در این قسـمت، نمونه هایی از مناظرات رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم و برخی از ائمه دین را می آوریم تا خوانندگان محترم بدانند یکی از عالی ترین شـیوه ترویج و احیای اسلام همانا بازگشت به مناظرات و گفت وگوهای رسول اعظم و امامان شیعه با ملحدان زمان و دانشـمندان مذاهب است. احیای سـنت مناظره و گفت وگو در عرصه های دینی سیاسی و اجتماعی می توانـد حقانیت اسـلام را به شـیوه بسـیار جذاب به گوش جهانیان برساند و طریق مکتب تشـیع را تقویت نماید و روح وحدت و اتحاد ملی و اسلامی را تشدید کند از همه بالاتر سطح فکر و فرهنگ عمومی را بالا برده و ضرورت بحث مناظره و نیز، مجادله ضروری را در مواقع لازم روشن سازد.

وانگهی احتجاج های حضرت رسول و امام علی علیه السلام و سایر ائمه دین و اصحاب راستین پیامبر و امامان در فرصت هایی پیش آمـده بهترین راه تبلیغ و گسترش دین خـدا بوده است و هم اکنون نیز بهترین سـلوک تبلیغی می باشـد. افسوس که حوزه هـای علمی غفلت کرده انـد. و از تعلیم و آموزش هـای لازم مبلغـان دست کشـیده انـد و در این بخش به چنـد نمونه از متون مناظره ها اکتفا شـده است، چنان چه در این مناظرات دقت کنیم خواهیم دیـد تمام قواعـد مجادله احسن و مناظره نیکو که بیان شد در این نوع مناظره ها به کار رفته است.

پیش از آغاز صورت مناظره ها را طرح یک پرسش در قالب حدیثی اشاره می کنیم:

آیا پیامبر اکرم مجادله می کرد؟

از امام صادق علیه السـلام پرسـیدند: آیا رسول اکرم نیز مجادله می کرد؟ حضـرت صادق علیه السـلام فرمود: به مقتضای پندار شما باید پذیرفت که رسول اسلام در برابر دستورها و مسئولیت هایی که از

ص:۱۷۰

جانب خدا داشت کوتاهی کرده باشد، در صورتی که قرآن دستور می دهد: ((و جادلهم بالّتی هی احسن))،(۱)و(۲) بنابراین پس از دستورهای صریح قرآن رسول اکرم(ص) چگونه می توانست مجادله و احتجاج با مخالفان را ترک کرده و در انجام این وظیفه کوتاهی کرده باشد. سپس امام صادق خبری از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام و او هم از پدرانش بازگو ساخته تا می رسد به امیرمؤمنان که فرموده است: گروهی از پیشوایان پنج فرقه (یهودی، مسیحی، دهری، مانوی و بت پرستان) با یکدیگر تبانی کردند تا به محضر حضرت رسول رسیده و به مجادله و احتجاج پردازند. تا مگر حضرت را در موارد اختلافی محکوم نمایند. در این جلسه نخست، جماعت یهود لب به سخن گشودند و گفتند: ما معتقدیم که عزیر پیغمبر، پسر خداست و می خواهیم با تو در این موضوع گفت وگو کنیم، اگر با ما موافقت کردی ما حق سبقت خواهیم داشت و گرنه به دشمنی و مخالفت خواهیم پرداخت.

گروه نصارا هم اظهار داشتند: ما هم مسیح را پسر خدا می دانیم و بر این باوریم که او با خدا متحد و یکی شده است و آمده ایم با تو مناظره کنیم و بدیهی است در صورت توافق حق تقدم خواهیم داشت و در صورت مخالفت قهراً با شما دشمن خواهیم بود. سپس مادی گراها (دهریه) نیز اظهار کردند ما معتقدیم جهان و آنچه در عالم است قدیم و ازلی است و آغاز و انجام ندارد، در این قسمت با شما مجادله می کنیم اگر با ما هم عقیده شدی فضیلت و برتری ما ثابت خواهد شد و در غیر این صورت مخالفت خود را اعلام خواهیم کرد. جماعت مانوی هم گفتند: ما بر این باوریم که تدبیر جهان از دو مبدأ نور و ظلمت سرچشمه گرفته اگر مخالف باشی. با تو دشمن خواهیم بود. سپس گروه «مشرکان» اظهار داشتند: ما هم می گوییم این اوثان (بت ها) خدایان ما می باشند آمده ایم تا عقیده شما را کشف کنیم، در صورت عدم توافق با این نظر، ما نیز مانند دیگران دشمن سرسخت تو خواهیم بود و اگر موافق باشی به فضل و برتری ما اعتراف کرده ای.

حضرت رسول پس از بیان مدعاهای آنان فرمودند: من پروردگاری را پرستش می کنم که یکتا و بی همتاست و شریک و نظیری برای او نیست و معبودی قابل ستایش و پرستش جز او در عالم نیست. من رسول آفریدگار جهانم و برای جهانیان مبعوث گشته ام تا به نعمت های ابدی بشارت داده و از غضب و عذاب او بترسانم. سپس روی کرد به جمع

۱- نحل، آیه ۱۲۵.

۲- یس، آیه ۷۹.

یهودیان و فرمود: آیا شـما می خواهیـد من عقیده شـما را بدون دلیل بپذیرم؟ گفتند: خیر، فرمود: پس روی چه منطق و برهانی معتقـد شـده ایـد که عزیر نبی، پسـر خداونـد است؟ جواب دادند: کتاب مقدس تورات در میان بنی اسـرائیل متروک و از میان برداشـته شده بود به حدی که کسـی قدرت احیای آن را نداشت و در چنین شرایطی به وسیله عزیر نبی مجدداً زنده و به وجود آمـد، از این رو معتقـدیم عزیر پسـر خـداست، چرا که این امر بزرگ به وسـیله او صورت عمل گرفته و به همت روحانیت وی احیا گردیده است.

رسول اکرم فرمودنـد: در این صورت حضـرت موسـی برای احراز این مقـام سـزاوارتر است، چون اصل کتاب تورات توسط او نازل شـده است؛ مضاف بر این که کرامات و معجزات زیادی از وی مشاهده گردیده است. مطابق این منطق لازم است موسـی بن عمران دارای مقامی به مراتب برتر از عزیر باشـدو سـزاوار است که روحانیت او تورات را مجـدداً احیا کنند. وانگهی منظور شما از «ابن الله» بودنِ عزیر آن است که خداونـد متعال ــ نسـجیر بالله ــماننـد سایر پـدران با جفت خود هم بستر شـده و عزیر تولد یافته است، پس در این صورت خدای جهان را مانند یکی از موجودات مادی محدود و تصور کرده اید و برای او صفاتی چون مخلوقات نسبت داده اید پس باید خدا هم مانند سایر موجودات حادث و مخلوق بوده و محتاج به آفریننده دیگری باشد.

نماینده یهودی ها: مقصود از ولادت به این معنا نیست، چون چنین سـخنی کفر و نادانی است بلکه از نظر شرافت و عظمت می گوییم عزیر پسر خـداست، چنـانچه اسـتادی به شاگردش می گویـد: تو پسـر من هستی و نظرش همان تجلیل و تعظیم و اظهار محبت است و گرنه کوچـک ترین نسـبت سـببی بین آن ها نیست و به مناسـبت توجه خاص از جانب خـدای متعال، عزیر پسـر خدا تلقی شده است.

رسول اکرم فرمود: در این صورت پاسخ شـما همان گفتار نخستین است، زیرا به مقتضای این سـخن موسی بن عمران برای این مقام سزاوارتر و در اولویت قرار داشت بلکه اگر عزیر را پسر خدا تلقی کنیم حضرت موسی را باید برادر یا استاد و مولای خدا بدانیم تا برتری او نسبت به عزیر روشن گردد. چنانچه در همین مثال اگر استاد بخواهد احترام بیش از حد خود را به شاگردش برسانـد می گوید اسـتاد و شـیخ من است یا برادر و پدر و رئیس من، آیا روا می دانید که گفته شود موسـی بن عمران برادر یا عمو، یا استاد و پدر و مولای خدا باشد تا از عزیر عقب نماند.

یهودی ها از پاسخ رسول خدا مبهوت و متحیر ماندند و گفتند: اجازه بدهید در این

موضوع تحقیق و مطالعه بیشتری انجام دهیم.(۱) رسول اکرم فرمود: اگر با نیت خالص و پاک در گفتار و رفتار خودتان فکر کنید و برای دست یابی به حقیقت تلاش کنید. خداوند راه حقیقت را به شما نشان می دهد.

سپس حضرت، رو به مسیحی ها، کرد و فرمود: شما می گویید پروردگار متعال با پسر خود حضرت مسیح متحد گشته است؟ این گفته ابهام دارد از شما می پرسم آیا مراد شما از حلول و اتحاد این است که ذات اقدس ازلی و قدیم تنزل کرده و با یک موجود حادثی متحد گشته است؟ یا حضرت عیسی که موجود حادثی است(۲) با موجود ابدی یکی شده است و یا مقصود شما از اتحاد به دلیل شرافت و نهایت تجلیل و تکریم خدای متعال از حضرت عیسی است. در صورت اول از نظر برهان عقلی محال است چرا که قدیم و ازلی هرگز تبدیل به حادث نمی شود و حادث نیز تبدیل به موجودی ازلی و ابدی نمی شود، زیرا قدیم و حادث از هر جهت (مفهوم و مصداق) ضد یکدیگر و نقیض هم می باشند و در صورت سوم نیز معلوم است که حضرت مسیح یکی از مخلوقات و بندگان برگزیده خداوند متعال بوده و حادث می باشد ودر مقطع خاصی از مادر متولد شده است. در هر صورت پسر خدا بودن و متحد و برابر شدن خداوند قدیم با عیسای که پدیده حادث و مخلوق است محال و ممتنع می باشد.

نصارا: نظر ما این است که خدای منان درباره حضرت مسیح الطاف و توجهات و عنایات خاص و بی پایان را مبذول داشته است و معجزات و خوارق عاداتی به دست او انجام داده است و او را مورد تکریم و تشریف قرار داده است بدین جهت او را متحد و پسر خدا می دانیم.

رسول اکرم: مگر آنچه که به یهودیان گفتم نشنیدید؟ سپس مطالبی که درباره عزیر گفته بودند دوباره تکرار کرد. جماعت مسیحی نیز ساکت شدند. یکی از مسیحی ها پرسید: مگر شما حضرت ابراهیم را خلیل الله نمی دانید.

رسول اکرم: چرا، ابراهیم در اثر عبادت و رضا و تسلیم به مقام خلّت رسید.

ـ پس برای چه حاضر نیستید عیسی را هم ابن الله بدانید.

ـ خلیل از ماده خَلَّه (به فتح اول و تشدید لام) است و خَلَّه به معنای فقر و احتیاج

۱- مناظره را به جلسه دیگری موکول کردند ولی هرگز برنگشتند.

۲- یعنی در مقطع زمانی نبوده است و در تاریخ خاصی از مریم متولد شده است.

است و معنای حقیقی خلیل شخص نیازمند و فقیر است و از آن جایی که حضرت ابراهیم با تمام فقر و نیازی که داشت به منتها درجه عفت و غنای نفس رسید، آن گاه از دیگران انقطاع کامل یافت و تنها به سوی پروردگار متوجه شد به این دلیل لقب «خلیل الله» به او داده شد، حتی وقتی که در منجنیق گذاشتند تادر آتش بیفکنند جبرئیل از ناحیه خدای متعال آمد تا او را یاری کند و مأموریت خود را عرضه داشت حضرت ابراهیم گفت به غیر خدا حاجتی ندارم و یاری او و مرا بس است: ((حسبی الله و نعم الوکیل))، به این جهت به این لقب مفتخر گردید. اگر خلیل را از ماده خِلّه (به کسر خا و تشدید لام) هم بگیریم به معنای تحقیق در خلال معانی و توجه به لطایف و حقایق و رموز و اسرار خواهد بود؛ یعنی حضرت ابراهیم خلیل الله است از نظر توجه به دقایق و رموز و حقایق، باز هم ارتباطی به استدلال شما نخواهد داشت و هیچ گونه محذور و مانع عقلی و یا تشبیه مخلوق به خالق و یا نزدیک ساختن قدیم به حادث پیش نمی آید.(۱)

سپس در ادامه فرمود: اگر دلیل و مدرک شما برای پسر بودن حضرت مسیح این است که ابراهیم خلیل الله است لازم است معتقد باشید که موسی نیز پسر خداست، زیرا وی نیز کلیم الله است وانگهی معجزاتی که از او صادر شده کمتر از حضرت عیسی نیست بلکه جائز است موسی را پسر یا پدر و یا رئیس یا عموی خدا بدانید.

یکی از مسیحی ها گفت: حضرت مسیح خودش در انجیل آسمانی می فرماید: من به سوی پدر خود و پدر شما می روم.

رسول اکرم: اگر شما به این جمله استناد کنید و صحت این کلام را تصدیق نمایید لازم است اعتراف داشته باشید که اصحاب حضرت عیسی و شنوندگان کلام او همگی پسر خدا هستند، زیرا در این جمله آنان را نیز پسران خدا تلقی نموده است.

پس اطلاق پسر خدا به حضرت مسیح به خاطر معجزات و امور مختص به او نیست، زیرا عنوان پسر خدا را به دیگران هم اطلاق کرده است در صورتی که آنان فاقد این مراتب می باشند، پس این عنوان اختصاص به آن حضرت نداشته بلکه به هر شخص خداپرست نیز گفته شده است شما این جمله ها را می خوانید لیکن از مضمون آن غفلت دارید اگر شما می خواهید معنای ظاهری این کلمات را اراده نمایید، پس چرا نمی گویید مراد از کلمه پدر، حضرت آدم یا نوح است که پدران حقیقی حضرت مسیح و دیگران می باشند

۱- ذره ای از غذایی که لابه لای دندان می ماند خلال گفته می شود.

چگونه این معانی را نفی کرده و معانی دیگری اراده کرده اید.

نصارا، ساکت شده و اعتراف کردند تا امروز مجادله گر زبردستی مانند شما ندیده بودیم مهلتی بدهید تا بیشتر در این موضوع تأمل کنیم.

سپس پیامبر اعظم به سوی جماعت «دهری ها» توجه کرده فرمود: از کجا و به چه دلیلی می گویید همه اشیاء و موجودات جهان قدیم و همیشگی بوده آغاز و انجامی برای آن ها نیست.

مادیون: آن چه با چشم مشاهده کنیم به آن اعتقاد پیدا می کنیم چون آغازی برای این اشیاء ندیده ایم و فنا و انقراضی نیز نمی بینیم پس حکم می کنیم که مجموعه ها آغاز و انجامی ندارند. (ازلی و ابدی هستند)

رسول اکرم: آیا شما ازلی و ابدی بودن آن ها را با چشم دیده اید؟

ـ خیر.

ـ پس اگر دعوی مشاهده کنید می باید شما هم با همین عقل و فکر و قوای جسمانی که دارید ابدی و ازلی باشید تا بتوانید همه اشیا را به صفت قدیم و ازلی بودن مشاهده کنید و این امر خود برخلاف حس و عیان بوده و مخالف شهود و علم همه عقلا و افراد بشر می باشند البته چنین ادعایی نخواهید کرد.

مادیون: درست است ما قدیم بودن و باقی بودن موجودات را با چشم ندیده ایم.

رسول اکرم: پس در این صورت شما باید توقف کرده و به هیچ طرف حکم نکنید، زیرا طبق اعتراف خودتان نه حدوث اشیاء را مشاهده کرده اید و نه قدیم بودن آنهارا و نه فنا و بقای آن ها را پس چگونه می توانید یک طرف را انتخاب و اختیار کرده و طرف دیگر را نفی کنید آیا شما شب و روز را می بینید که هر یکی پشت سر دیگری پیوسته در جریان است؟

ـ آری.

ـ آیا این جریان و ترتیب میان شب و روز از زمان های پیشین بوده و خواهد بود.

ـ آری.

ـ آیا ممکن است این نظم و ترتیب به هم بخورد و شب و روز در یک جا جمع شوند؟

ـ ممکن نیست.

ـ پس در این صورت شب و روز از یکدیگر جدا می باشند و چون مدت یکی سپری شد دیگری رخ می نماید پس شما به حدوث شب روز اعتراف کردید.

ـ آیا برای شب و روز آغازی هست یا ازلی و بی نهایت می باشند، در صورت اول منظور

ص:۱۷۵

ما که حدوث باشد ثابت می شود و در صورت دوم باید شما بگویید چگونه ممکن است چیزی که پایان دارد از جهت آغاز غیرمتناهی باشد.

_ درست است.

_ شما معتقد به قدیم بودن موجودات هستید آیا در این عقیده تأمل کرده اید.

_ البته فکر کرده ایم.

_ آیا مشاهده می کنید که موجودات جهان همگی به هم محتاج و به یکدیگر مرتبط و در وجود وبقا به یکدیگر نیازمندند و تا مانند اجزاء و مصالح ساختمانی به هم پیوند نخورند، ساختمانی به وجود نمی آید سایر اشیاء نیز مرکب از اجزایی هستند اکنون که فهمیدیم موجودات جهان به یکدیگر مرتبط و نیازمندند چگونه می توانیم آن ها را قدیم و ثابت به پنداریم موجودات قدیم و ابدی به هم محتاج و مرتبط نمی باشند وگرنه قدیم و ابدی نخواهد بود وانگهی معنای حادث بودن چه خواهد بود آنچه به عقیده شما قدیم اند اگر حادث بودند چطور می شدند و چه نوع علائمی داشتند؟

دهریون - نیز در برابر استدلال رسول اکرم حیران و سرگردان شدند و از توصیف معنای حدوث ناتوان گشتند، زیرا هر چه در معنای حدوث می خواستند بگویند قهراً باموجودات قدیم به عقیده آن ها تطبیق می کرد و از این لحاظ غمگین و احساس شکست کردند.(۱)

این مناظره با جماعت مشرکان و مانوی ها نیز ادامه دارد ولی به خاطر مبسوط بودن از ذکر آن صرف نظر می شود.

۲. احتجاجات امام علیه السلام حسن مجتبی

اشاره

سبط اکبر رسول خدا همیشه در مناظراتش پیروز می شد و دشمنانش را به شکست و ناتوانی می کشانید و معاویه که شاهد شکست مخالفان امام علیه السلام در مباحثات و مناظرت مختلف بود و آنها را در برابر ضربات کوبنده منطق امام علیه السلام مغلوب و مفتضح می دید، به آنها سفارش می کرد که از گفت و گو با امام بپرهیزند.(۲)

این نوع مناظرات که تصویری از ادب مشاجره را در آن عصر ترسیم می نماید به صورت یک میراث اصیل فرهنگی به دست دوستداران منطق و ادب رسیده است. شیرینی گفتار و

۱- احتجاج طبرسی، ترجمه آقای مصطفوی، ج ۱، ص ۲۹ _ ۴۳.

۲- الاعلام، ج ۲، ص ۲۱۵.

حاضر جوابی و قدرت منطق و هیبت و حلم و عقل و درایت امام علیه السلام باعث شده که دشمنانش نیز زبان به تصدیقش بگشایند.

معاویه در مورد او می گفت: «درباره هیچ کس به قدر حسن بن علی این احساس را نداشته ام که وقتی سخن می گوید، ادامه گفتار او را دوست بدارم».(۱)

و زمانی که در حضورش از امام حسن علیه السلام یاد شد گفت: «این ها مردمی هستند که سخن گفتن به آنان الهام شده است».(۲)

معاویه مجالسی فراهم می ساخت و دوستان نزدیک خود را جمع می کرد تا با امام حسن علیه السلام مفاخره و مجادله کنند و در حقیقت این مجالس صحنه پیکار دسته جمعی آنان با امام حسن علیه السلام و هدف سیاسی آن ها راه اندازی جنگ اعصاب و روان با امام علیه السلام و شیعیانش بود که اینک جانشین جنگ گرم ساخته بودند.

اما میزان بدرفتاری این گروه با امام حسن علیه السلام در این گونه مجالس و صبر و تحمل عجیب و نجیبانه آن حضرت در برابر گفتار خصومت بار معاویه و درباریانش و حلم و متانت امام را آشکار می سازد.

امام حسن علیه السلام که به گفته عبدالله بن جعفر «صخره تسخیر ناپذیر و دور از تیررس و برتر از ستیغ بود»(۳) چندان پیراسته خوی بود که او را از سقوط به حضیض این نوع مشاجرات و ستیزه جویی ها باز می داشت. با این حال از پاسخ به آنان خودداری نمی کرد. می فرمود: «به خدا سوگند اگر این نبود که بنی امیه مرا به ناتوانی در گفتار محکوم سازند، بی تردید از پاسخ دادن به آنان خودداری می کردم».(۴) امام علیه السلام با منطق قوی و رسای خود که در هم کوبنده عناد روزافزون ایشان بود پاسخ می داد و آنان را به تسلیم و خضوع و سرافکندگی وادار می ساخت.

در تمام این مجالس امام حسن علیه السلام حریف پیروز و نیرومندی در برابر مردمی لئیم، ضعیف و مغلوب بود؛ و آن که بیش از همه احساس ضعف و شکست می کرد، رئیس آنان معاویه بود. امام علیه السلام هر یک از حریفان را تنها و جدا پیش می کشید و بارزترین خصوصیات

۱- تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۲۰۲ و البدایه و النهایه، ج۸، ص۳۹.
۲- العقد الفرید، ج۲، ص۳۲۳.
۳- المحاسن و المساوی، ج۱، ص۶۲.
۴- از آنجا که عمل امام حجت است معلوم می شود مقابله به مثل مانعی ندارد .

حسبی و نسبی او را که خود او بدان تکیه داشت. مطرح می ساخت و بدان اعتراض و ایراد می کرد.

در محضر امام مجتبی

از اموی ها کسانی که بیشتر ازدیگران در این نوع مجالس حضور داشتند عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، عمرو بن عثمان، عتبه بن ابی سفیان، ولید بن عقبه، مروان بن حکم، زیاد بن ابیه و عبدالله بن زبیر بودند.

زبیر بن بکـار در کتـاب المفـاخرات خود می گویـد: روزی افراد مـذکور پیش معاویه جمع شدنـد و از امام حسن علیه السـلام بـدگویی کرده و گفتنـد: ای امیرالمؤمنین! همانـا حسن بن علی نام و یاد پـدرش را زنـده کرده است. هر سـخن که می گویـد، مردم او را تصـدیق می کننـد؛ و هر فرمـان که می دهـد، اطـاعت می شـود و برای او و برگرد او کفش هـا از پـای در آورده و اجتماعاتی فراهم می گردد. معاویه گفت: از من چه می خواهیـد؟ گفتنـد: پیام بـده و احضارش کن تا او را و پدرش را دشـنام دهیم و او را توبیخ و سرزنش کنیم.

معاویه گفت: من این کار را به مصلحت نمی بینم. آن گروه با اصرار از معاویه خواستند که این کار را انجام دهد.

معاویه مجلسـی ترتیب داد و به دنبال امام حسن علیه السـلام فرسـتاد بیایـد. امام علیه السـلام به نزد معاویه آمد و مورد تجلیل و احترام فراوان او قرار گرفت. معاویه گفت:

«ای ابامحمد، در واقع اینان به دنبال تو فرستادند و فرمان مرا نبردند».(۱)

امام علیه السـلام فرمود: «سـبحان الله، خانه، خانه تست و اجازه آن در اختیار تو، به خدا قسم اگر سـخن آنها را پذیرفته ای و از نیت آنـان آگاهی، ناسـزاها به حساب شـما گذاشـته خواهـد شـد و اگر آنها نظرشان را بر تو تحمیل کرده انـد، چه مرد ناتوانی هستی. نمی دانم کـدامین را بپـذیرم، اگر می دانسـتم که این گروه چنین قصدی دارند، من هم عده ای از بنی عبدالمطلب را با خودم می آوردم. ولی من هرگز از تو و آنها باکی ندارم. محبوب من خداست و خدا دوست نیکو کاران است».(۲)

معاویه خندید و گفت: یا ابا محمد در القای سخن آزاد باش.

معاویه گفت: حرفشان این است که عثمان مظلومانه کشته شده و قاتلش هم پدرت

۱- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۳۰۴ و ۳۰۵.

۲- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۳۰۵.

می باشد. در این هنگام عمرو بن عثمان به سخن آمد و این مناظره را آغاز کرد:

من هرگز انتظار نداشتم که روزی را ببینم که پدرم عثمان امیرالمؤمنین با آن وضع فجیع به قتل رسد و قاتلینش زنده بمانند. فرزندان عبدالمطلب عثمان را کشتند تا شاید بر روی نعشش، عروس خلافت را در آغوش کشند.

آن گاه فریاد کرد.

شما رجال عرب! اشراف اسلام! به حرف من گوش کنید، شما قضاوت کنید، شما داد مرا بگیرید. آیا سزاوار است حسن بن علی و پسران عبدالمطلب زنده باشند؟ و خون پدرم پایمال شود؟

تنها قتل عثمان نیست. پدر این مرد نوزده تن از اشراف بنی امیه را در لب چاه بدر گردن زد. آیا بنی امیه حق قصاص ندارند؟ آیا نباید فرزندان کسی را که قاتل اشراف بنی امیه است به جرم پدر گردن بزنند؟

آن گاه خاموش شد و عمرو بن عاص شروع به سخن کرد:

گوش کن ای حسن!ای پسر علی! ما تو را به این محفل کشانیده ایم تا به یک سلسله واقعیت ها صریحاً اعتراف کنی.ای پسر ابوتراب! اقرار کن که پدرت ابوبکر صدیق را محرمانه مسموم ساخت و بعد با گروهی از آتش پرستان ایرانی توطئه چید و عمر فاروق را در مسجد به قتل رسانید و سپس عثمان ذوالنورین را هم در نتیجه با تحریکات سیاسی خود از میان برداشت، و این کارها را در آرزوی خلافت انجام داد.

ای حسن! تو و پدرت ابوتراب هر دو از بدترین خلق شمرده می شوید و اگر اکنون تو را از دم شمشیر گذرانیم، در پیشگاه خدا گناهکار نخواهیم بود و ملت اسلام هم ملامتی نخواهد داشت.

عتبه بن ابی سفیان برادر معاویه سخنان او را ادامه داد:

پدرت دشمن قریش و قاتل قریش بود. او علاوه بر نوزده تن قریشی، عثمان را کشت؛ و تو ای حسن در ردیف قتله عثمان به شمار می آیی و قاتل به فرمان قرآن محکوم به قصاص است و ما اگر تو را از میان برداریم، به دستور قرآن رفتار کرده ایم.

تو ای حسن! در طلب خلافت بیهوده زحمت کشیده ای، تو باید می دانستی که مرد این کار نیستی.

سپس زمام سخن را به ولید بن عقبه بن ابی معیط داد.

ولید گفت: شما بنی هاشم همین که عثمان را بر سریر خلافت دیدید، بر وی حسد

بریـد و چون قدرت نداشتید با وی به جنگ و ستیز برخیزید، این جا و آن جا نشـستید، بنابر انتقاد و اعتراض گذاشتید. معایب و سستی ها و لغزش های کوچک او را بر شمردید و مردم را بر ضد او برانگیختید و سرانجام به خاک و خونش کشیدید.

شما این کار را صـرفاً در آرزوی حکومت و حب دنیا انجام داده اید. اکنون در چنگ اولیای خونش گرفتارید و سزاوار است که جزای کردار خود را دریابید.

مغیره بن شعبه رو به امام حسن علیه السلام کرد و گفت:

می خواهیـد بگوییـد که علی کشـنده عثمان نبود؟ قبول داریم، اما برای ما بگویید که چرا قاتلان او را به خدمت خود راه داد و از آنان حمایت کرد؟

اعـتراف کنیـد کـه خـون خلیفـه مظلـوم بـه نـاحق بر خـاک ریخته شـد و علی قاتـل اوست، وی دشـمن بی رحم قریش بـود. با شمشیرش می کشت و با زبانش بد می گفت. مگر این طور نیست؟

امروز امیرالمؤمنین معاویه وَلیّ خون عثمان است و حق اوست که تو و برادرت را به قصاص عثمان به قتل برساند.

مروان بن حکم سخنان مغیره را ادامه داد و خطاب به امام حسن علیه السلام گفت:

ای کشـنده عثمـان و ای دشـمن آل امیه! گمـان کردی که می توانی روی مقـابر قریش و بر خون هـای خشـکیده عثمان، طرح سلطنت بریزی و سریر خلافت بگذاری؟ هیهات.

محال است که آل امیه بگذارند شما به هدف خویش دست یابید. شما نه تنها شایسته خلافت و سلطنت نیستید، بلکه ما شایسته ایم شما را به کیفر خون هایی که ریخته اید به قتل برسانیم.

سپس ساکت شد و سکوتی خشمناک مجلس را فرا گرفت.(۱)

حسن بن علی علیه السـلام به موجب رعـایت ادب و قواعـد مناظره و مجادله احسن هم چنان ساکت نشسـته بود و زشت گویی های اطرافیان معاویه را می شنید، هنگامی که گفتار زشت و تهمت های ناروا و کینه توزانه آنها تمام شد سربلند کرد و رویش را به جانب معاویه گردانید و فرمود:

به من فضل الهی، خداوندی را سـتایش می کنم که شـما همگان را به نور هدایت ما رهنمون کرد و بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که پرچمدار علم و تقوا بود، درود می فرستم. اکنون حضار را

۱- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۳۰۵.

به گواهی می گیرم.

ای پسر ابوسفیان! ابتدا با تو سخن می گویم،ای پسر آکله الاکباد. آن چه امروز از دهان این و آن شنیده ام، همه را تو به من گفته ای و این دشنام ها را به حساب تو می گذارم.

باید بگویم که سخت به خطا رفته ای. این سیاست که به عقیده تو سیاستی زیرکانه و خردمندانه است، بسیار سخیف و پست و مستحق شکست است.

اکنون درک خواهی کرد که با این همه توهین ها، مقام اقدس و عرشی مرا نتوانستی به پستی نشانی و جز حقارت و ذلت خویش چیزی بدست نخواهی آورد.

ای کاش اکنون در مسجد رسول خدا و در محضر مهاجر و انصار نشسته بودیم و رجال اسلام سخنان شما را می شنیدند. به خدا قسم در آنجا تو و اطرافیانت جرأت نمی کردید نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام چنین ناهنجار سخن بگویید.

اینک ای معاویه، درباره تو و آنان چیزهایی خواهم گفت که به مراتب کمتر از آن است که در شما نهفته و سرشته شده است.

اکنون گوش کنید:

علی علیه السلام آن هنگام که به اقتدای به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در برابر دو قبله نماز گذاشت تو ای معاویه در آن هنگام لات و عزی را می پرستیدی. آیا علی آن کسی نیست که دوبار با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرد. یکی بیعت رضوان و دیگری بیعت فتح و تو ای معاویه در بیعت نخستین کافر بودی و در بیعت دوم هم این از بیعت عهد و پیمان شکسته بودی.

آیا این علی نیست که در راه تبلیغ و آموختن کلمه حق و ترویج توحید در کنار چاه بدر جهاد کرد و شمشیر کشید و پرچم اسلام به دوشش بود و تو ای پسر هند جگر خوار در آن جا پرچمدار بت پرستان بودی.

آیا به خاطر داری که غزوه احزاب، علی در پیش روی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرچم اسلام را بر دوش داشت، در حالی که تو پرچم کفر و شرک و نفاق را بر دوش می کشیدی. خداوند در هر سه جنگ حجتش را آشکار ساخت و دین خود را یاری کرد و گفتار پیامبرش را در مورد پیروزی لباس تحقق بخشید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در همه این جنگ ها از پدرم خشنود بود و از تو و پدرت خشمگین.(۱)

آیا این علی نیست که در واقعه خیبر به فرمان خدا، قلعه های پولادین یهودیان را

۱- بحارالانوار، ج۴۴،ص ۷۴.

گشود در حالی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبلاً در حق وی فرموده بود: «فردا پرچم را به دست کسی می سپارم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند(۱)».

آیا این علی نیست که لقب کرّار غیر فرّار به وی داده شد.

آیا این علی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در موردش فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی الاـ أنه لا نبی بعدی»(۲) آیا این علی نیست که در خطابه غدیر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وی را مولای مؤمنین و مؤمنات نامید.

آیا این علی نیست که شهوات و لذات دنیا را بر خود حرام کرده بود تا آنجا که این آیه شریفه در حق او فرود آمد: «یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم».(۳)

آن جا بود که پروردگار متعال وی را از این همه زهد و پارسایی منع فرمود. سپس رو کرد به حاضران، و فرمود:

آیا این معاویه نیست که چندین بار مورد لعنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفت. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را چند مرتبه احضار فرمود و چون نمی توانست دل از خوراک بر کند، مورد نفرین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفت که خداوند شکم او را سیر مفرمای.

بار دیگر با پدرش ابوسفیان و برادرش یزید می آمدند، در حالی که پدرش بر شتر سوار بود و یزید از جلوی شتر و معاویه از عقب شتر حرکت می کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر هر سه تن لعنت فرستاد.

ای معاویه! اکنون کار تو به جایی رسیده که مرا به حضور خویش دعوت می کنی و سگ های گزنده خود را به سوی من می دوانی؟ گمان کرده ای می توانی مقام مرا از علو و

۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک: سیره النبویه، ج۳/۳۴۹؛ حلیه الاولیاء ابونعیم، ج۱/۶۲؛ ابن عساکر، ج۱/۲۰۵ حدیث ۲۶۹؛ سنن ترمذی، ج۵/۵۶۹؛ فرائد السمطین، ج۱/۲۵۹؛ مجمع الزوائد، ج۶/۱۵۱؛ طبقات ابن سعد، ج۲/۱۱۰؛ تذکره سبط بن جوزی، ص۲۴؛ صحیح بخاری، ج۵/۲۲؛ تاریخ طبری، ج۳/۱۲ و دهها منبع دیگر. این حدیث یک دلالت مطابقی دارد و یک دلالت التزامی با دلالت مطابقی علی را می برد به عرش با دلالت التزامی دیگران را می زند به فرش.

۲- صحیح ترمذی (چاپ بولاق مصر) ۱۲۹۳، ج۲/ ص ۳۱۰ و المستدرک الصحیحن حافظ ابیعد اله چاپخانه نظامیه حیدر آباد هند سال ۱۳۲۴، ج۲ /۳۳۷ و مسند احمد حنبل چاپ میمنه مصر ۱۳۱۳، ج پنجم، ص۳۲۲.

۳- مائده، آیه ۸۷ و ۸۸.

اعتبارش فرود آوری و به پستی بکشانی؟

تو نمی دانی مرتبه ای که با اراده و قدرت الهی بالا گرفته باشد با دست تو پست نخواهد شد و آن کس را که خدا عزیز و شریف خواسته، خلق خدا نمی توانند از عزت و شرافتش بکاهند.(۱)

با عمرو بن عثمان

در این جا امام حسن علیه السلام مکث کوتاهی کرد و نفس عمیقی کشید و نگاهش را از معاویه به سوی عمرو بن عثمان برگردانید و فرمود: ای پسر عثمان! با آن حماقت و نادانی که در ذات تو است، قدرت فهم و کشف امور سیاسی را در تو نمی بینم. تو کجا و در محفل آدمیزادگان سخن گفتن کجا؟ گفتار تو شایسته جواب نیست. قصه تو قصه آن پشه ای است که وقتی بر نخله خرمایی نشست هنگام برخاستن به آن نخله گفت: خود را نگاه بدار که می خواهم پرواز کنم. نخله خرما در جوابش به استهزاء خندید و گفت: من نشستن تو را احساس نکرده ام تا برای برخاستن تو خود را نگاه بدارم.

تو در چشم من آن قدر حقیر هستی که نمی توانم به دوستی و دشمنی تو فکر کنم. بر من بسیار دشوار است که به موجود فرومایه ای چون تو پاسخ گویم.

تو علی علیه السلام را به گونه ناشایستی یاد کردی و او را سزاوار دشمنی دانستی. چرا علی علیه السلام سزاوار سبّ است؟ آیا نقصی در نژاد او و یا سستی در دین او یافته ای؟ آیا نسبت و مراتب علی علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دور است؟ آیا از دست علی علیه السلام به دین اسلام زیانی رسیده؟ آیا علی علیه السلام در حکومت و قضاوت خود از عدالت سرپیچیده؟ آیا علی علیه السلام مردی دنیا دوست بوده؟

اگر علی علیه السلام را به هر کدام از این نقایص نسبت دهی، تنها خود را رسوا کرده ای؟

گفته بودی علی علیه السلام نوزده تن از بت پرستان بنی امیه را در جنگ بدر کشته است.

این افتخار بزرگی در زندگی علی علیه السلام است؛ مگر نمی دانی که مشرکین قریش به دست خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هلاکت رسیده اند. (۲)

با عمرو بن عاص

امام علیه السلام آن گاه به عمرو بن عاص نگریست و فرمود: مگر تو آن لعین ابتر نیستی که

۱- ر.ک: جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۳۰۷ _ ۳۱۰.

۲- پیامبر بر سر چاه بدر ایستاد و مقتولین قریش را با اسم صدا زد و گفت: اکنون وعده خدا را دیدید.

مـادرت به فحشا و فجور معروف بود. تو همان کودک ناپاک و آلوده ای هستی که پنـج نفر(۱) از مردان قریش ادعای پدری تو را اظهـار داشـته انـد. و عـاقبت مـادرت، تو را به لئیم ترین و خبیث ترین رجـال قریش نسـبت داد و از آن روز پـدرت به نام عاص بن وائل شناخته شد.

مگر پدرت با صـراحت خود را دشـمن پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نمی نامید و می گفت: محمد ابتر است و وقتی بمیرد نامش و دینش و سـر و صـدایش فراموش خواهـد شـد. آن گاه سوره شـریفه «کوثر» در پاسـخ وی نازل شـد. و خدای عزوجل پدرت را ابتر نامید. تو خود نیز در تمام جنگ ها رویاروی پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم می جنگیدی. تو از سرسخت ترین دشـمنان رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم بودی و به آرزوی شـکست اسلام می جنگیدی؟ تو بودی که با اصحاب کفر و شرک به کشتی نشـستی و به حبشه رفتی تا نجاشی را به قتل عمویم جعفر طیار و مهاجرین اسلام تشویق کنی. تو سعی بسیار به کار بردی تا شریعت اسلام را درهم شکنی، ولی خداوند قادر و قاهر سعی تو را بیهوده گذاشت.

حال تو از عثمان یاد می کنی؟ تو خود بر ضد عثمان تبلیغ و توطئه و دسیسه داشتی. تو آن قدر مردم را بر ضد عثمان بر آشفتی و بر شورانـدی که یـک باره شمشـیرها را از غلاف کشـیدند و به قصـد جانش برخاسـتند و در این هنگام که آتش ها افروخته شد، خود به فلسـطین گریختی و خویشـتن را از معرکه کنار کشـیدی و پس از قتل عثمان به معاویه پیوستی و فریاد واعثمانا سر دادی.(۲)

من تو را به بغض و عداوت آل رسول صـلی الله علیه و آله و سلم ملامت نمی کنم و از تو توقع دوستی ندارم. تو همواره با آل هاشم در جاهلیت و در اسـلام، عداوت داشتی. تو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با شعر هفتاد بیتی هجو کردی و دل مقدسـش را رنجانـدی و او به درگاه خداوند عرض کرد: «پروردگارا! من شاعر نیسـتم و سـزاوار نیست که شـعر بگویم و پسـر عاص را با شعر پاسخ گویم ولی تو به عدد هر بیت از این قصده، وی را لعنت فرمای».

آیا تو شایسـته هستی که با نوه رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به حجت و منطق سخن گویی و درباره مردی چون علی بن ابیطالب علیه السلام به یاوه، دهان باز کنی؟ و یاوه سرایی نمایی.(۳)

ص:۱۸۴

۱- این پنج تن عبارتند بودند از: ابوسفیان، ولید بن مغیره، عثمان بن حارث، نضر بن حارث، و عاص بن وائل.

۲- ر.ک: طه حسین، علی و فرزندانش، ترجمه محمد علی شیرازی ۷۱.

۳- ر .ک: جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۳۰۷ _ ۳۱۰.

با ولید بن عقبه

عمرو بن عاص پاسخی جز سرافکندگی نداشت. در این هنگام امام علیه السلام به ولید بن عقبه نگاهی افکند و فرمود: تو ای ولید اگر با علی علیه السلام دشمن نباشی چه کنی؟ تو را بر دشمنی پدرم علی علیه السلام ملامت نمی کنم، زیرا پدرت با دم شمشیر او کشته شد و تو را به جرم شراب خواری هشتاد تازیانه زد.

ماجرای می گساری تو چنان شهرت یافت که حطیئه شاعر عرب آن ماجرا را به شعر یاد کرد:

شهد الحطیئه حین یلقی ربه

ان الولید احق بالعذر

نادی و قدتمت صلاتهم

ش

أأزیدکم سکرا و مایدری

لیزیدهم اخری ولو قبلوا

لَاَتَتْ صلاتهم علی العُشر(۱)

بامدادان حطئیه به هنگام نماز صبح دید ولید را که بعد از نماز در حالت مستی، عذرخواهی می کند.

و می گوید: نماز فجر را خواندم، آیا زیاده بخوانم برای شما؟ در حالی که نمی داند، چرا می خواهد نماز زیادتر بخواهند و اگر مردم می پذیرفتند، نماز صبح او از ده رکعت تجاوز می کرد.

تو چگونه با علی دشمن نباشی که او را خدای متعال در قرآن مؤمن نامید و به تو عنوان فسق داد. آنجا که فرمود: «أفمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستوون»(۲) آیا آن کس که مؤمن است، مانند کسی است که فاسق است؟ هرگز آن ها برابر نیستند.و نیز فرمود: «ان جاء کم فاسق بنبأ فتبینوا أن تصیبوا قوماً بجهاله فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین»(۳) چنان چه فاسقی برای شما خبری نقل کرد، بررسی کنید. زیرا در صورت اعتماد به او با نادانی جهل روبرو خواهید گشت و همگی بر این اعتماد، نادم و پشیمان خواهید شد.

این معنی تا آن جا شهرت یافت که حسان بن ثابت شاعر نامی انصاری در پیرامونش قصیده ای سرود و طی قصیده اش چنین گفت:

أنزل الله ذوالجلال علینا

فی علی و فی الولید قرآناً

فتبّوّا الولید منزل کفر

و عليٍ تَبَوَّأُ الایمانا

ص:۱۸۵

۱- تذکره الخواص، ص۱۸۳.

۲- سجده، آیه ۱۸.

۳- حجرات،آیه ۶، ر.ک: الاصابه فی تمییز الصحابه، ج۳، ص۶۳۷.

لیس من کان مؤمناً یعبدالله

کمن کان فاسقاً خوّانا

سوف یدعی الولید بعد قلیل

و علیٌّ الی الجزاء عیانا

فعلی یجزی هناک جنانا

و هناک الولید یجزی هوانا(۱)

پروردگار ذوالجلال برای ما در حق علی علیه السلام و ولید قرانی (آیاتی) فرستاد.

خداوند علی را در کفه ایمان و ولید را در کفه کفر قرار داده و فرمود: هرگز مؤمنی که خدایش را عبادت کرده، به مانند فاسق جنایتکار نیست.

دیری نخواهد گذشت که ولید و علی علیه السلام هر دو در پیشگاه خدا خواهند ایستاد.

در آن روز ولید، کافر و علی علیه السلام مؤمن شناخته خواهد شد.

و در آن جا علی علیه السلام پاداش بهشت جاویدان خواهد یافت و ولید به سزای کفر و فسق خویش خواهد رسید.

ای ولید! تو را با قریش چه کار؟ تو اصلاً قریشی نیستی تا سخن از قریش به زبان آوری، پدرت مردی بت پرست از مردم صفوریه(۲) به نام «ذکوران» بود. تو کوچک تر و پلیدتر از آن هستی که نام قریش به زبان آوری.

تو ادعا داری که ما عثمان را به قتل رساندیم و بی خبری که طلحه و زبیر و عایشه نتوانستند این تهمت ناحق و ناشایست را به علی علیه السلام بچسبانند.

خوب است به خویشتن بپردازی و سر ننگین خویش را به گریبان فرو بری.(۳)

با عتبه بن ابی سفیان

امام علیه السلام آن گاه روبه برادر معاویه، عتبه نمود و فرمود: ای عتبه! تو نه مرد صاحب رای و نظری که مستحق جواب باشی و نه از اهل خردی که بتوانم با تو گفت و گو کنم تا تو حقایق را درک کنی. نه شخصیت سودمندی داری که کس به سود تو چشم طمع بدوزد و نه اقتدار و کفایتی داری که دیگران از تو بترسند. با این وجود به علی علیه السلام دشنام می دهی و شرم نمی کنی که مردم بدانند که غلام غلام علی از تو شریف تر و گرامی تر و گرانمایه تر است؟

۱- تذکره الخواص، ص۱۸۳؛ و نیز ر.ک: اعیان الشیعه، ج۱، ص۵۷۵؛ امالی مفید، مجلس ۷۴؛ بحارالانوار، ج۴۴، ص۹۲.

۲- صفوریه نام بخش و شهرکی از اردن و نزدیک طبریه شام است. ر.ک: معجم البلدان، ج۵، ص۳۶۹.

۳- ر.ک: جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۳۱۱.

تـو که بـا غلام و برده علی علیه السلام توانـایی برابری نـداری، بـا علی علیه السلام چه گفت و گویی داری؟ من به تو پاسخ نخواهم گفت. اما تو باید بدانی که خداوند متعال تو و پدر و مادرت را به مجازات و سزایتان خواهد رسانید. تو از نسل قومی هستی که خداوند در قرآن کریم می فرماید: ((عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ لَّيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِن جُوعٍ))(۱). آن هایی که پیوسته عمل کرده اند ــ و شرارت را دنبال نموده اند ــ در آتش سوزان وارد می گرداند، از چشمه های بسیار داغ به آنان می نوشانند، غذایی جز ضریع (خار خشک تلخ و بدبو) ندارند، غذایی که نه آنان را فربه می کند و نه از گرسنگی نجات میدهد.

ای عتبه! تو مرا به قتل تهدیـد می کنی و می خواهی به بهانه خون عثمان از دم شمشیر بگذرانی؟ آیا شـرم نمی کنی؟ اگر مرد شمشیر و جنگ بودی، چرا آن مرد را که در رختخواب همسرت یافتی، از دم شمشیر نگذرانیدی؟

تـو را بر سبّ علی علیه السلام سرزنش نمی کنم. زیرا علی علیه السلام آن کسـی است که برادرت حنظله را در جنگ احد کشت و جدت عتبه را با مشارکت حمزه در جنگ بدر از میان برداشت. و عمویت را با فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه اخراج کرد.

امـا این که گفتی من در طلب خلافتم، در حالی که لیاقت نـدارم به خلافت فکر کنم. بایـد بـدانی که به خـدا قسم من از همه مردم به این مقـام شایسته تر و لایق ترم. اما از همه بیشتر به خاطر امت محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم می توانم گـذشت و فـداکاری کنم. امـا برادر تو (معاویه) خون انسان ها را از آب های دجله و فرات بی مقـدارتر می شـمارد و متمردانه از فرصـت اسـتفاده کرد و سـریر سـلطنت را غصب کرد. او مردی حیله باز است که نسبت به مردم مکر و نیرنگ ورزیده و بالاخره روزی هم به جزای خدعه و فریبش خواهد رسید.

اما این که گفتی علی شـر قریش برای قریش است. همه می دانند که علی علیه السـلام در حکومت خود عدالت داشت. انسانی را که سزاوار رحمت و مرحمت بود، تحقیر نمی کرد و مظلومین و ستمدیدگان را نمی کشت.

با مغیره بن شعبه

در پایان امام علیه السلام رو به مغیره بن شعبه کرد. او از قبیله ثقیف و مردی سیاس و زیرک بود و در عین حال به فسق و فجور شهرت شگرفی داشت، گویند مغیره زمانی که از جانب عمر

۱- غاشیه، آیات ۷ ــ ۳.

ولایت بصره را داشت، محکوم به رجم شد. اما عمر از مجازات معافش کرد، داستان این گونه است که چون او را به زنا نسبت دادند و سه گواه شهادت خود را به صراحت ادا کردند، نوبت گواهی دادن زیاد بن ابیه رسید. عمرگفت: چهره مردی را می بینم که امید دارم سبب شود مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (۱)سنگسار نگردد. چون همراه آنان گواهی نداد نتیجه آن شد که مغیره از کیفر و مرگ حتمی رهایی یافت و آن سه گواه را تازیانه زد.(۲)

امام علیه السلام به مغیره بن شعبه فرمود: با خدای متعال دشمنی کردن و قرآن کریم را ناچیز شمردن و پیامبرش را به دروغ نسبت دادن و زنا کردن و از کیفر رجم گریختن. گمان مدار ای پسر شعبه که از حیطه قدرت الهی می توانی گریخت. تو کسی هستی که بر درب خانه فاطمه علیها السلام هجوم آوردی و مادرم را آزردی. این کار تو اهانت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مخالفت با او و شکستن حریم قدس و نبوتش بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مادرم را سیده زنان اهل بهشت نامید.(۳)

تو علی علیه السلام را به قتل عثمان متهم ساختی. در عین این که علی علیه السلام پرهیزگار تر و شریف تر و پاک تر از این گونه تهمت ها و آلایش ها است.

تو که امروز به نام عثمان گریبان پاره می کنی، به من بگو در حق عثمان چه خدمتی کردی و به او چه کمکی نمودی؟ در طائف در منزل خویش خیانت و جنایت انجام دادی و به احیای مجدد قوانین جاهلیت پرداختی و برای نابودی اسلام و محو آن از هیچ توطئه ای کوتاهی نکردی.

از ابوبکر و عمر یاد کردی و مسرورانه به ذکر غلبه و قدرتشان پرداختی و ندانستی که این چیرگی ها و سلطنت ها، ملاک حق و حقیقت نیست.

فرعون چهارصد سال بر مصر حکومت کرد و در آن وقت موسی و هارون دو پیامبر بزرگ الهی همواره در غم و اندوه و زحمت بودند. پس این دنیا در ملک مطلق الهی است. اوست که به مشیت خود یکی را در دنیا کامیاب و دیگری را ناکام می گذارد. کامیابان

۱- به نوشته ابن اثیر مردی از مهاجران؛ الاغانی، ج۱۶، ص۹۷.
۲- داستان در بسیاری از کتابها چون تاریخ طبری، الکامل فی التاریخ، فتوح البلدان، و فیات الاعیان و أغانی آمده است.
۳- مستدرک الصحیحین معروف به حاکم نیشابوری چاپ هند ج۳ ص۱۵۱ و مسند امام احمد بن حنبل چاپ میمنه مصر ج۵، ص۳۹۱ و حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۱۹۰.

نمی توانند خویشتن را به دلیل این کامیابی، به خدا نزدیک بشمارند و ناکام ها نیز به نام این که ناکام مانده اند، از رحمت و مرحمت ذات الهی دور نخواهند بود. گاهی مصیبت و ناکامی و شکست را به رسم آزمایش و امتحان به انسان های نیکوکار می دهند و گاهی زمام سلطنت و قدرت را در مشت مردم فاجر و فاسق می گذارد: «و ان ادری لعله فتنه لکم و متاع الی حین»(۱) و نمی دانم شاید این آزمایشی برای شماست و مایه بهره گیری تا مدتی معین. تو گمان مبر،ای مغیره که شکست علی علیه السلام بر شکست حقیقت او گواه است. نه این طور نیست. علاوه بر آن مردم طاغی و عاصی که بر اقوام و ملل غلبه کرده اند و قدرت یافته اند، چندی کام رانده اند. اما این کامرانی به فنا و دمارشان خاتمه یافت و همین کامرانی برای آنان ناکامی ابدی و حرمان از رحمت الهی به بار آورد.(۲)

با مروان بن حکم

امام علیه السلام آن گاه رو به مروان بن حکم نمود و فرمود: این تویی که خویشتن را شریف می خوانی؟ تو اگر عثمان را نفریفته بودی و مظالم خویش را به حساب او، بر ملت اسلام تحمیل نکرده بودی، روزگارش تباه نشده بود.

قاتل عثمان در حقیقت آن کس است که به خاطر او این فتنه ها بر پا شد و تو وزیر نابخرد که طغیان شهوات خویش را ابتدا با خون مردم و سپس با خون عثمان، تسکین بخشیده ای.

درست است که امروز زمام قدرت را به دست گرفته اید، ولی مردمی پست و دون صفت هستید که حشمت سلطنت بر چهره شما دیده نمی شود و عظمت ملوک از شما انتظار نمی رود.

امام علیه السلام که از نظر روحی خسته به نظر می رسید از جایش بلند شد و در حالی که آیه کریمه ((الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات))(۳) را تلاوت می فرمود رو به معاویه کرد و فرمود: ای معاویه! سوگند به خدا، شما که همگی از خبیثان هستید، با هم سنخیت دارید و تجمع می کنید؛ اما ما که از طیبین و طیبات هستیم، با شما قرین و دمساز نیستیم.

۱- انبیاء، آیه ۱۱.

۲- ((ولا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم ایزداد و اثما و له معذاب الیم)) .

۳- نور، آیه ۲۶.

سپس از مجلس خارج شد، در حالی که رسوایی عجیبی برای آنان به بار آورده بود. در این هنگام معاویه به نکوهش آنان پرداخت و گفت: من اخطار کردم که شما توان معارضه با حسن بن علی علیه السلام را ندارید. هرگز مایل نبودم که چنین جریانی را در حضورم ببینم و این شما بودید که وادارم کردید تا موجبات سرشکستگی خود و خاندانم را فراهم سازم.(۱)

۳. مناظره های امام باقر علیه السلام

اشاره

از امام باقر مناظره های زیادی بازگو شده است که به چند نمونه اشاره می کنیم:

مناظره با عبدالله نافع

عبدالله بن نافع از دشمنان امیرمومنان حضرت علی علیه السلام بود و می گفت: اگردر روی زمین کسی بتواند مرا قانع سازد که در کشتن «خوارج نهروان» حق با علی بوده است من به او روی خواهم آورد، اگر چه در مشرق یا مغرب بوده باشد.

به عبدالله گفتند: آیا می پنداری فرزندان علی علیه السلام نیز نمی توانند این موضوع را برای تو ثابت کنند؟ گفت مگر در میان فرزندان او دانشمندی هم هست؟

گفتند: این خود سند نادانی تو می باشد! مگر ممکن است در دودمان حضرت علی علیه السلام دانشمندی نباشد؟ پرسید: در این زمان دانشمند آنان کیست. امام باقر علیه السلام را به او معرفی کردند و او با یاران خویش به مدینه آمد و از امام تقاضای ملاقات کرد... امام به یکی از غلامان خویش فرمان داد تا بار و بنه آنان را داخل منزل فرود آورده و به او بگویند فردا نزد امام حاضر شود. مطابق وعده ملاقات، فردای آن روز عبدالله با یاران خویش به مجلس آن حضرت آمدند و امام باقر نیز فرزندان و بازماندگان مهاجران و انصار را فرا خواند و چون همه گرد آمدند امام در حالی که جامه ای سرخ فام بر تن داشت و چهره اش چون ماه درخشان و زیبا بود فرمود:

سپاس ویژه خدایی راست که آفریننده زمان و مکان و چگونگی آن هاست، حمد خدایی

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص ۷۰ _ ۸۶؛ و نیز ر.ک: اعیان الشیعه، ج۱، ص۵۷۵؛ تذکره الخواص، ص۱۸۲؛ الاحتجاج، ج۱، ص ۴۱۰ _ ۴۱۶؛ الحسن بن علی، دراسه و تحلیل، ص۱۵۳؛ ر.ک: جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۳۰۴ _ ۳۱۳ این روایت توسط ابو مخنف، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم ازدی و یزید بن ابی حبیب (سویدازدی) نقل شده است.

راکه نه چرت دارد و نه خواب آنچه در آسمان ها و زمین است ملک اوست... گواهی می دهم که جز الله خدایی نیست و محمد بنده برگزیده و پیامبر اوست، سپاس خدایی را که به نبوتش ما را گرامی داشت و به ولایتش ما را مخصوص گردانید.

ای گروه فرزندان مهاجر و انصار! هر کدامتان فضیلتی از علی بن ابی طالب به خاطر دارید بگویید. حاضران هر کدام فضیلتی را بیان کردند تا سخن به حدیث خیبر رسید، گفتند: پیامبر در نبرد با یهودیان خیبر پس از این که گروه هایی به سرکردگی یکی دو تن از صحابه معروف رفتند و بی نتیجه برگشتند فرمود: «لا ـ عطِین الرایه غداً رجلا ـ یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله، کرّاراً غیرَ فَرّار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه» فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که دوستدار خدا و پیامبر است و خدا و پیامبر نیز او را دوست می دارند، رزم آوری است که هرگز از صحنه جنگ فرار نمی کند و از نبرد فردا باز نمی گردد تا خداوند به دست او حصار یهودیان را فتح فرماید(۱) امیرمؤمنان سپرد و آن قهرمان نامی و گرامی با نبردی شگفتی آفرین با کشتن مرحب خیبری یهودی ها را منهزم ساخت و قلعه عظیم آنان را گشود.

امام باقر علیه السلام به عبدالله بن نافع فرمود: درباره این حدیث چه می گویی؟ گفت: حدیث درستی است، اما علی بعدها کافر شد و خوارج را به ناحق کشت! و میزان در هر زمان وضع فعلی افراد است.

فرمود: مادرت در سوگ تو بنشیند، آیا خدای متعال آن گاه که علی را دوست می داشت می دانست که او خوارج را می کشد یا نمی دانست؟! اگر بگویی خدا نمی دانست کافر خواهی بود. گفت: می دانست. فرمود: بگو ببینم چون حضرت فرمانبردار خداوند بود او را دوست می داشت یا خیر؟ گفت: او را به خاطر فرمان برداری دوست می داشت؛ یعنی اگر در آینده نیز گناه کار می بود خداوند می دانست هرگز دوستدار او نمی بود، پس معلوم می شود کشتن خوارج از روی اطاعت خدا صورت گرفته است، سپس فرمود: برخیز که محکوم شدی و جوابی نداری. عبدالله برخاست و این آیه را تلاوت کرد: ((حتی یتبین لکم الخیط الا بیض

۱- سیره حلبی ج ۲، ص ۴۴۳؛ سیره ابن هشام، ج۳، ص ۳۴۹ و مجمع البیان ج ۹، ص ۱۲۰. این حدیث یک دلالت مطابقی دارد و یک دلالت التزامی با دلالت مطابقی حضرت علی علیه السلام را به عرش می برد و با دلالت التزامی دیگران را به فرش فرود می آورد.

من الخیط الاسود من الفجر))(۱)صبح آشکار شد و گفت خدا بهتر می داند رسالت خویش را در چه خاندانی قرار دهد: ((و الله اعلم حیث یجعل رسالته)).(۲)

مناظره با اسقف مسیحیان

هشام در سال ۱۰۶ ه ق امام باقر و امام صادق علیهم السلام را به شام احضار نمود، دربار هشام و شهر دمشق برای ابراز عظمت علمی پیشوای پنجم، محیط مساعدی نبود ولی از حسن اتفاق پیش از آن که امام شهر دمشق را ترک کند فرصت بسیار مناسبی پیش آمد که وی برای بیدار ساختن افکار مردم و معرفی عظمت ومقام علمی ولایت و امامت به خوبی از آن استفاده نمود و افکار عمومی را منقلب ساخت.

ماجرا از این قرار بود هشام دست آویز مناسبی برای جسارت بیشتر به پیشگاه امام پنجم در دست نداشت ناگزیر با مراجعت امام باقر علیه السلام به مدینه موافقت کرد. هنگامی که امام علیه السلام همراه فرزند گرامی خود از مرکز خلافت خارج می شدند در انتهای میدان مقابل قصر، با جمعیت انبوهی روبه رو گردیدند که همگی منتظر نشسته بودند هنگامی که از وضع آنان و علت اجتماعشان جویا شدند. گفتند: این افراد از کشیشان و راهبان مسیحی هستند که در مجمع بزرگ سالیانه خود گرد آمده اند و طبق برنامه همه ساله منتظر اسقف بزرگ می باشند تا مشکلات علمی و دینی خود را از او بپرسند و پاسخ دریافت نمایند. امام علیه السلام به میان جمعیت تشریف برد و به طور ناشناس در آن مجمع بزرگ شرکت فرمودند. این خبر به هشام گزارش داده شد وی افرادی را مامور کرد تا در انجمن مزبور شرکت نموده و از نزدیک ناظر حرکات امام باشند. طولی نکشید که اسقف بزرگ مسیحیان که فوق العاده پیر و سال خورده بود وارد شد و با شکوه و احترام فراوان در صدر مجلس قرار گرفت. آن گاه نگاهی به جمعیت انداخت سیمای امام محمد باقر علیه السلام توجه وی را به خود جلب نمود رو به امام کرد و پرسید: از ما مسیحیان هستید یا از مسلمانان؟

ــ از مسلمانان.

ــ از دانشمندان آنان هستید یا افراد عوام و بی سواد؟

ــ از افراد بی سواد آنان نیستم.

۱- بقره، آیه ۱۸۷.

۲- سیره النبویه، ج۳، ص۳۴۹ و حلیه الاولیاء، اصفهانی، ج۱، ص۶۲۱.

ـ اول من سئوال کنم یا شما می پرسید؟

ـ اگر مایلید شما سئوال کنید.

ـ به چه دلیل شما مسلمانان ادعا می کنید که اهل بهشت غذا می خورند و می آشامند ولی مدفوعی ندارند؟ آیا برای این موضوع نمونه و نظیر روشنی در این جهان وجود دارد؟

ـ بلی، نمونه روشن آن در این جهان، جنین است که در رحم مادر تغذیه می کند ولی مدفوعی ندارد!

ـ کشیش مسیحیان با تعجب پرسید: عجبا! پس شما که گفتید از دانشمندان نیستید؟

ـ من چنین نگفتم بلکه گفتم از بی سوادان آن ها نیستم!

اسقف فکری کرد و گفت: سئوال دیگری دارم: به چه دلیل عقیده دارید که میوه ها و نعمت های بهشتی هر چه خورده شود کم نمی شود و هر چه از آن ها مصرف شود باز به حال خود باقی بوده و کاهش پیدا نمی کند؟ آیا نمونه روشنی از میان پدیده های این جهان می توان برای این موضوع ذکر کرد؟

امام فرمودند: آری، نمونه روشن آن در عالم محسوسات، آتش است. شمااگر از شعله چراغی صدها چراغ را روشن کنید شعله چراغ اول به جای خود باقی است و از آن به هیچ وجه کاسته نمی شود!

سؤال دیگری دارم مرا خبر ده دو برادر که هر دو در یک ساعت مردند به هنگام رحلت یکی پنجاه سال از عمر او سپری شده بود و دیگری صد و پنجاه سال، حضرت فرمود آن دو فرزند عزیر و عزیز بودند که در یک ساعت از مادر متولد شدند و سی سال با هم زندگی کردند پس حقتعالی عزیر را می رانید و بعد از صد سال او را زنده کرد و بیست سال با برادر

خود زدگانی کرد و هر دو در یک ساعت بدرود حیات گفتند.

اسقف هر سئوال مشکلی که به نظرش می رسید از امام علیه السلام پرسید و جواب قانع کننده شنید و چون خود را عاجز یافت به شدت ناراحت و عصبانی شد؛ رو کرد به جمعیت و گفت: مردم شما دانشمند والاـ مقامی را که به مراتب اطلاعات و معلومات مذهبی او از من بیشتر است به این جا آورده اید تا مرا رسوا سازید و مسلمانان بدانند پیشوایان آنان از ما برتر و داناترند؟ به خدا سوگند دیگر با شما سخن نخواهم گفت و اگر تا سال دیگر زنده

بمانم مرا در میان خود نخواهید دید! این را گفت و از جا برخاست و بیرون رفت.(۱)

مناظره با طاووس یمانی

طاووس یمانی یکی از شخصیت های معنوی و از پارسایان، عارفان و متکلمان معروف عصر امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام بود که برای خود، حلقه درس و شاگردانی داشت که به اصحاب طاووس معروف بودند.

ابوبصیر می گوید: روزی امام باقر علیه السلام در مسجدالحرام نشسته بود و در اطرافش گروهی از ارادتمندان آن حضرت گرد آمده بودند، در این هنگام طاووس یمانی با چند تن از اطرافیان خود وارد مسجد شدند و در کنار حضرت باقر علیه السلام نشستند. یمانی به امام باقر عرض کرد اجازه می دهید سئوالی بکنم؟

ــ اجازه داری هر چه می خواهی بپرسی.

ــ چه روزی بود که در آن یک سوم از مردم مردند؟

ــ اشتباه کردی منظورت این است که در چه زمان و روز، یک چهارم مردم مردند؟ آن روزی بود که قابیل، هابیل را کشت و آن روز تمام مردم دنیا چهار نفر بودند. آدم، حوا، قابیل، هابیل با کشته شدن هابیل در واقع یک چهارم مردم دنیا از بین رفت.

ــ شما صحیح فرمودید من اشتباه کردم و پرسید: کدام یک از این دو نفر (هابیل، قابیل) پدر مردم جهان هستند؟

ــ نسل امروز بشر از هیچ کدام از هابیل و قابیل نیست بلکه نسل مردم از نسل شیث است که پسر دیگر آدم بود.

ــ چرا نام آدم راآدم نهادند؟

ــ برای این که سرشت آدم را از ادیم زمین، یعنی قشر و لایه زیرین زمین برداشتند.

ــ چرا حوا را حوا نامیدند؟

ــ چون حضرت حوا صورت گندم گونی داشت، بعضی گفته اند سرخی متمایل به سبزه را نیز حوا می گویند.

ــ شیطان را برای چه ابلیس نامیدند؟

۱- بحارالانوار، ج۴۶، ص ۳۰۷ و ۳۱۳. گفته می شود همان شب خدمت امام رسید پس از دیدن معجزات به اسلام گروید. روایت دیگری رسیده که وقتی خبر مناظره در شام پیچیده و به گوش هشام رسید آن حضرت را محبوس نموده اول جایزه فرستاد و... (منتهی الآمال شیخ عباس قمی، ج۲، ص۲۲۳).

ـ چون نااميد از رحمت خداوند شده بود.

ـ جن را از چه جهت جن ناميدند؟

ـ زيرا آن ها ديده نمى شوند.

ـ توسط چه كسى اولين دروغ در دنيا گفته شد و آن دروغ چه بود؟

ـ آن از ناحيه شيطان بود وقتى كه گفت من از آدم بهترم، چرا كه من از آتش و او از خاك است.

ـ كدام دسته بودند كه در عين اين كه شهادت درست دادند ولى دروغ مى گفتند؟

ـ آن ها منافقين بودند آن موقعى كه گفتند ما گواهى مى دهيم كه تو پيامبر خداوندى؛ در آيه مى فرمايد: ((اذا جائك المنافقين قالوا نشهد انك لرسول و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون))؛(۱)

در زمانى كه منافقين نزد تو آمدند و گفتند ما گواهى مى دهيم كه تو پيامبر خداى و پروردگارت مى داند كه تو رسول خدايى ولى گواهى مى دهد كه منافقين دروغ مى گويند. چون در شهادت آن ها قلب با زبان موافق نبود.

يمانى پرسيد: كدام پرنده بود كه فقط يك بار پريد و ديگر بار نپريد و نخواهد پريد؟ و خداوند جريان آن را در قرآن ذكر كرده است؟

امام باقر فرمودند: آن پرنده طور سيناست، خداوند آن را بر روى بنى اسرائيل به پرواز درآورد به طورى كه با پرهاى گسترده خود بر سر آن ها سايه افكند كه حامل انواع عذاب بود به همين قسمت قرآن اشاره مى كند: ((و اذا نتقنا الجبل فوقهم كانه ظله و ظنوا انه واقع بهم))(۲)

قطعه اى از كوه طور را همچون پرنده مخوفى به صورت سايبان بالاى سر آن ها برافراشتيم و به طورى كه آنان پنداشتند بر سرشان فرود خواهد آمد. سخت ترسيدند.

يمانى پرسيد: كدام فرستاده خدا بود كه از جن و بشر و ملائكه نبود و خداوند او را فرستاد و در قرآن جريان آن ذكر شده است.

امام باقر عليه السلام فرمودند: آن فرستاده كلاغ بود موقعى كه قابيل برادر خود را كشته بود نمى دانست چگونه بدن او را پنهان كند خداوند در اين مورد مى فرمايد: ((فبعث الله غراباً

۱- اعراف، آيه ۱۷۱.

۲- منافقون، آیه ۱.

یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوأه اخیه))(۱) نتیجه پسر آدم متوجه شد جسد برادرش را چگونه دفن نماید.

ـ چه کسی بود که همنوعان خود را بیم داد و بر حذر داشت با این که از جنس بشر و جن و ملائکه نبود و در قرآن داستانش آمده است؟

ـ او مورچه بود که گفت: ای مورچه ها وارد شوید به لانه هایتان مبادا سلیمان و سپاهیان او شما را لگدمال کنند در حالی که نمی دانند شما بر سر راه آن ها هستید؟!

ـ به چه کسی دروغ بستند با این که از جن و بشر و ملائکه نبود و در قرآن نیز بیان شده است؟

ـ او همان گرگی است که برادران یوسف گفتند: یوسف را دریده است.

ـ کدام چیزی بود که کم آن حلال ولی زیاد آن حرام بود؟

ـ آن نهر طالوت بود که خداوند خوردن کمی از آن آب را حلال و بیشترش را حرام نمود می فرماید: ((الّا من اغترف غرفه بیده))

مگر کسی که یک مشت آب بردارد.

ـ کدام نماز است که بدون وضو خوانده می شود و کدام روزه است که خوردن و آشامیدن آن را باطل نمی کند؟

ـ نماز بدون وضو همان صلوات بر پیامبر فرستادن است و اما روزه این آیه است: ((انی نذرت للرّحمن صوماً فلن اکلم الیوم انسیاً))؛

من امروز را برای خدا روزه گرفته ام و با احدی سخن نمی گویم.

ـ آن چیست که کم و زیاد می شود و آن چیست که فقط زیاد می شود و کم نمی شود و آن چیست که کم می شود و زیاد نمی شود؟

ـ آنچه زیاد و کم می شود ماه است، آنچه زیاد می شود و کم نمی شود دریا و خودنمایی است و چیزی که کم می شود ولی زیاد نمی شود عمر است، عمر انسان که هر چه بر آن گذشت از آن کاسته می گردد و دیگر برنمی گردد(۲)

۱- مائده، آیه ۳۱.

۲- محمد حسین، موسوی کاشانی، بر امام سجاد و امام باقر چه گذشت، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹، گوهر اندیشه، ص ۱۶۲ ـ ۱۶۵.

گفت وگوی امام باقر علیه السلام با قتاده

زید شحام می گوید: قتاده بن دعامه خدمت امام باقر رسید. حضرت فرمود: ای قتاده تو فقیه مردم بصره هستی؟

ـ مردم چنین می گویند.

ـ شنیده ام قرآن تفسیر می کنی؟

ـ آری.

ـ از روی علم تفسیر می نمایی یا از طریق جهالت و نادانی؟

ـ از روی علم.

ـ اگر واقعاً از روی علم باشد تو شخصیت با ارزشی هستی، اینک من یک سئوال دارم.

ـ سئوال خود را بفرمایید؟

امام باقر علیه السلام فرمود: بگو ببینم خداوند در این آیه که در سوره سباء فرمودند چه منظوری دارد: ((و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاماً آمنین)) (۱)

ـ منظور کسی است که با زاد و توشه و با سواری حلال، قصد زیارت خانه خدا را کند وی در امان خواهد بود تا به خانواده خود برگردد.

ـ تو را به خدا قسم گاهی اتفاق نمی افتد که شخصی با زاد و توشه و مرکب حلال، آهنگ زیارت خانه خدا را کند و به سوی مکه حرکت کند ولی در بین راه دزدها اموالش را به سرقت برند و او را بزنند به طوری که او کشته شود.

ـ چرا گاهی اتفاق می افتد پس آیه منظورش آن نیست.

اگر قرآن را از پیش خود تفسیر کنی باعث هلاکت خود و دیگران می شوی.ای قتاده! این آیه مربوط به کسی است که از منزل خود با زاد و توشه و مرکب سواری حلال خارج شده و قصد خانه خدا را بکند به این شرط که عارف به حق ما باشد و از عمق دل ما را دوست بدارد چنانچه خداوند در این آیه اشاره می کند که حضرت ابراهیم عرض می کند: ((فاجعل افئده من الناس تهوی الیهم)).

خدایا دل های گروهی از مردم را متوجه خاندان من بکن که آنان اهل بیت مرا دوست بدارند.

منظور از دوست داشتن، علاقه به خانه خدا نیست اگر منظورش خانه خدا بود باید می فرمود: «تهوی الیه» دوست بدارد آن را، به خدا سوگند منظور از دعای ابراهیم ما

۱- سباء، آیه ۱۸.

بودیم؛ یعنی اگر کسی از عمق دل ما را دوست داشته باشد حج او قبول می شود و در غیر این صورت قبول نخواهد شد و اگر چنین بود یعنی حج توأم با دوستی اهل بیت بود آن وقت از عذاب جهنم در روز قیامت در امان خواهد بود. قتاده عرض کرد: به خدا قسم از این پس دیگر همین طور تفسیر خواهم کرد.(۱)

مناظره با عبدالله بن معمر لیثی

عبدالله بن معمر به حضور امام علیه السلام آمد و گفت: به من خبر رسیده که تو به جواز متعه (ازدواج موقت) فتوا می دهی؟!

حضرت فرمودند:

ـ خداوند چنین ازدواجی را در قرآنش حلال کرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را سنت خود قرار داده و تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن عمل کرده اند.

ـ ولی عمر بن خطاب از آن نهی کرده است.

ـ تو بر قول صاحب و رفیق خود (عمر) باش و من بر طبق قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتار می کنم.

ـ آیا خوش داری که شخصی یکی از بانوان و دختران منسوب به شما را متعه نماید؟

ـ ای نادان، خوش داشتن و نداشتن ما در این جا دلیل بر جواز و عدم جواز متعه نیست و نمی شود آن خدایی که در قرآنش ازدواج موقت را تجویز کرده و آن را بر بندگانش روا داشته(۲) از تو و از آن کسی که از روی تعصب و غیرت نادرست آن را نهی نموده به مراتب نسبت به بانوان غیرتمندتر است، از تو می پرسم: آیا خوش داری بعضی از زنان خویشاوند تو همسر یکی از بافنده های (جولابافان) مدینه گردد؟

عبدالله گفت: خوش نداریم. به چنین اشخاصی زن بدهیم

۱- محمد حسین، موسوی کاشانی، بر امام سجاد و امام باقر چه گذشت، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹، گوهر اندیشه، ص ۱۶۱.

۲- ((فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيمًا حَكيمًا)) ؛ (نساء، آیه۲۴) زنان بی مانع بر شما حلال است اختیار کنید در حالی که پاکدامن باشید. (و از زنا کردن خودداری نمایید) و زنانی را که متعه (ازدواج موقت) می کنید مهریه آن ها را واجب است بپردازید و گناهی بر شما نیست در صورتی که پس از تعیین مهریه هرگونه توافق کنید خداوند حکیم و داناست.

ـ چرا حلال خدا را بر اساس خوش داشتن و خوش نداشتن و امیال نفسانی حرام می کنی؟

ـ من حلال خدا را حرام نکرده ام ولی جولاباف تناسبی با خانواده ما ندارد تا ازدواج صورت گیرد.

ـ خداوند متعال عمل همان بافنده را می پسندد و به کارش راغب است و حوریه بهشت را به خاطر عمل نیکش همسر او می گرداند ولی تو بر اثر خودخواهی و غرور به خویشاوند شدن با او بی میل هستی و او را برای ازدواج نمی پسندی در این صورت هواهای نفسانی خود را بر دستور خدا مقدم می داری.

عبدالله در برابر بیان مستدل و کوبنده امام باقر علیه السلام خندید و گفت: تصور نمی کنم جز این که سینه های شما کانون های رویش درختان علم است که میوه آن درخت ها برای شماست و برگ هایش برای مردم.(۱)

امام باقر علیه السلام روشن کرد که تناسب خانواده ها از نظر دینی به نوع حرفه و شغل برنمی گردد بلکه به اعتقاد به اسلام و التزام عملی به آن، خانواده ها را به هم نزدیک و متناسب می سازد: ((ان اکرمکم عند الله اتقیکم)) هیچ عاملی جز علم و تقوا ملاک امتیاز نیست، هم کفو بودن زن و مرد نه ثروت است و نه قدرت و نه طایفه و قبیله بلکه تنها مسلمان بودن است و بس و ازدواج موقت در صورت ضرورت یک ازدواج معقول و مشروع است نه بوالهوسی که اگر کسی ازدواج دایم را هم به انگیزه هوسرانی یا ثروت و زیبایی دختر و یا پسر انجام دهد بقا و دوامی ندارد و مطلوب شارع مقدس نمی باشد. ازدواج موقت در مواقع ضروری و برای جلوگیری از گناه تشریع شده است و این همان ازدواج دوستانه است که برتر اند راسل ها نیز زن و مرد آن مطلوب خوانده اند.(۲)

پسر بودن حسن و حسین علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

امام باقر علیه السلام یکی از شاگردانش به نام ابوالجارود را واسطه قرار داد تا مناظره زیر را با منکران پسر بودن حسن و حسین نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام دهد. ابوالجارود گفت: آن ها (بنی امیه و پیروانش) نظریه این که حسن و حسین علیه السلام پسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند را انکار

۱- کشف الغمه، ج۲، ص ۳۶۲ و بحارالانوار، ج۴۶، ص ۳۵۶.

۲- البته در ازدواج موقت حکمت هایی نهفته است که در این مختصر نمی گنجد.

می کردند. امام باقر علیه السلام فرمود: در رد این عقیده چگونه با آنها به مناظره پرداختی؟

ـ به آن ها گفتم خداوند در قرآن می فرماید: ((و من ذرّیته داود و سلیمان... و زکریا و یحیی و عیسی...))

یعنی از دودمان ابراهیم، داوود و سلیمان... و زکریا و یحیی و عیسی و... است.

در صورتی که عیسی پدر نداشت خداوند از طریق مادرش مریم (س) او را از فرزندان ابراهیم دانسته و نیز به آیه مباهله که خداوند می فرماید: ((قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم))

بگو بیایید ما فرزندان مان را، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خود را، شما نیز همسرانتان را حاضر سازید.

بر آن ها احتجاج کردم و گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طبق فرمان این آیه حسن و حسین علیهم السلام را به عنوان پسران خود به مباهله با گروه مسیحی آورد.

امام باقر علیه السلام فرمودند: آن ها چه گفتند:

ـ گفتند گاهی فرزند دختر، فرزند سببی به حساب می آید ولی نه فرزند صلبی (که از نسل او حساب شوند).

ـ ای ابوالجارود سوگند به خدا آیه ای از قرآن را می آورم که از آن فهمیده می شود که حسن و حسین علیهم السلام فرزندان رسول خد صلی الله علیه و آله و سلم از صلب او بودند و جز کافران به قرآن کسی قدرت انکار آن را ندارد.

ـ آن آیه کدام است؟

ـ در قرآن می خوانیم: ((حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم... و حلائل ابنائکم الذی فی اصلابکم))؛

حرام شده است بر شما مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و همچنین همسرهای پسرانتان که از صلب و (نسل) شما هستند.

ای ابوالجارود از منکران بپرس آیا ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با همسران امام حسن و امام حسین علیه السلام جایز است؟ اگر در پاسخ گفتند: آری، دروغ می گویند و اگر گفتند نیست مدعای ما ثابت می شود. سپس فرمود: سوگند به خدا حسن و حسین علیه السلام پسران صلبی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند و ازدواج همسران آنان بر آن حضرت حرام نبود مگر به خاطر پیوند صلبی

ص:۲۰۰

که حسن و حسین علیهم السلام با پیامبر دارند.(۱)

مناظره با هشام بن عبدالملک

هشام بن عبدالملک (دهمین طاغوت اموی) در مراسم حج شرکت کرده بود، وقتی همراه غلام آزاد شده اش به نام «سالم» وارد مسجدالحرام گردید دید امام باقر علیه السلام در گوشه ای از مسجد نشسته و مردم در اطراف ایشان برای پرسیدن مسائل گرد آمده بودند. سالم به هشام گفت: این شخص محمد بن علی الباقر علیه السلام است. هشام پرسید: همان کسی که مردم کوفه شیفته او شده اند؟ سالم: آری. هشام: نزد او برو و به او بگو امیرمؤمنان هشام می پرسد در روز طولانی قیامت مردم تا آن هنگام که از حساب خدا فارغ می گردند چه می خورند و چه می نوشند؟

سالم نزد امام باقر علیه السلام آمد و همین سئوال را از جانب هشام، مطرح کرد. امام باقر علیه السلام فرمود: مردم در روی زمین محشور می شوند و در آن زمین گرده نان صاف و سفیدی است و چشمه هایی از آب و مواد غذایی مناسب در آن وجود دارد، از آن ها می خورند و می نوشند.

هشام وقتی این جمله را شنید پیش خود پنداشت که بر امام چیره شده است به سالم گفت:نزد او برو و بگو آن ها در قیامت چنان به بلا و حوادث هولناک محشر گرفتار هستند که خوردن و آشامیدن را فراموش خواهند کرد.

سالم همین سئوال را از امام علیه السلام نمود. امام فرمود: اگر چنین باشد لازم می شود که آنهایی که در میان آتش دوزخ معذب هستند مشغول تر و فراموش کارتر باشند و اصلا به یاد خوردن و نوشیدن نیفتند و حال این که خداوند در قرآن از قول دوزخیان می فرماید که به بهشتیان می گویند: ((اَنَ افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله))(۲) مقداری آب یا آنچه که به شما خدا روزی داده بر ما ببخشید و به ما برسانید یا در قعر دوزخ از تشنگی فریاد می زنند و آب می طلبند ((وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ))؛(۳) و اگر از شدت عطش شربت آبی مطالبه کنید آبی از مس گداخته به آن ها داده می شود که صورت آنان را می گذازد.

معلوم می شود آن ها در سخت ترین عذاب و بحرانی ترین شرایط از خوردن و نوشیدن

۱- محمد، محمدی اشتهاردی، پرتوی از زندگانی ۱۴ معصوم علیه السلام ؛ نگاهی به زندگانی امام باقر علیه السلام ، تهران، نشر مطهری، ۷۴، ص ۶۳-۶۴ و ۶۵.

۲- اعراف، آیه ۵۰.

۳- کهف، آیه۲۹، این آیه را نگارنده افزوده است.

غافل نمی شوند. هشام وقتی که این پاسخ را شنید درمانده شد و دیگر سئوالی نکرد.(۱)

هشتم. مناظره دیگر با هشام

در تاریخ آمده است که هشام همراه نافع غلام آزاد شده عمر بن خطاب در سنه ۱۰۶ هجری قمری وارد مسجد الحرام شدند، نگاه نافع به امام باقر علیه السلام افتاد که در نزدیکی رکن کعبه ایستاده جمعیت بسیاری اطرافش را گرفته و از او سئوال می کردند و او پاسخ می داد. نافع گفت: این مرد کیست که مردم این گونه مجذوب او شده اند. هشام: این شخص محمد بن علی علیه السلام امام باقر است. نافع: من اکنون نزد او می روم و پرسش هایی برای او مطرح خواهم کرد که هیچ کس جز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پاسخ دادن آن ها قادر نیست. هشام: برو شاید او را شرمنده سازی.

نافع، در میان فشار جمعیت خود را نزد امام باقر علیه السلام رسانید و گفت: ای محمد بن علی! من تورات و انجیل، زبور و قرآن را خوانده ام، حلال و حرام مذکور در آن ها را می دانم؛ نزد شما آمده ام تا مسائلی را بپرسم که جز پیامبر یا وصی او یا پسر پیامبر هیچکس به جواب آن پرسش ها قادر نیست.

امام باقر علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: هر چه می خواهی بپرس.

ــ بین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم چند سال فاصله بود؟

ــ مطابق رای تو پاسخ دهم یا مطابق رای خودم.

ــ مطابق هر دو رای پاسخ بده.

ــ به نظر من پانصد سال فاصله بود ولی به نظر تو ششصد سال.

ــ در قرآن خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین می خوانیم: ((و اسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهه یعبدون))؛(۲) و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابر خدای رحمان خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرر داشته ایم؟ سؤال من این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از کدام پیامبری پرسیده است با این که بین او و عیسی پانصد سال فاصله بود؟ امام باقر علیه السلام در این وقت این آیه را که مربوط به معراج پیامبر است خواند: ((سبحان الذی

۱- محمد، محمدی اشتهاردی، پرتوی از زندگانی ۱۴ معصوم علیه السلام ، نگاهی به زندگی امام باقر علیه السلام)، تهران، نشر مطهری، ۷۴، ص ۴۰، ۴۱و ۴۲.

۲- زخرف، آیه ۴۵.

اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا))؛(۱)

آیا منزه است خدایی که بنده اش را در یک شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که گرداگردش را پربرکت ساخته ایم سیرش داد تا برخی از آیات و نشانه های خود را به او نشان دهیم.

سپس فرمود: یکی از نشانه هایی که خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم نشان داد این بود که هنگامی که او را در شب معراج به بیت المقدس آورد پیامبران پیشین و پسین را نزد آن حضرت را حاضر کرد و در آن جا نماز جاعت برپا شد و همه آنان به محمد صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا کردند، بعد از نماز جماعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آن ها پرسید: بر چه چیز گواهی می دهید و چه معبودی را می پرستید؟ رسولان و پیامبران همگی پاسخ دادند گواهی می دهیم که معبودی جز خداوند یکتا و بی همتا نیست و تو رسول خدا هستی و ما عهد و پیمان خود را بر این اساس با تو برقرار می سازیم.(۲)

ــ درست فرمودی ای ابوجعفر، اکنون به من خبر بده از قیامت آن گاه که آسمان ها و زمین دگرگون می شوند در آن هنگامی که مردم از حساب و کتاب فارغ گردند چه می خورند و چه می نوشند.

ــ نان سفیدی هست که از آن می خورند تا از حساب غافل گردند.

ــ آن ها در آن رویداد مخوف و هراس انگیز قیامت طبیعتا از خوردن و نوشیدن غافل خواهند بود.

ــ آیا آن ها غافل ترند یا آنان که در درون آتش دوزخ قرار گرفته اند؟

ــ آنان که در درون دوزخ معذب می باشند طبعاً غافل ترند.

ــ خداوند از قول دوزخیان نقل می کند که به بهشتیان می گویند به ما آب و غذا برسانید. بنابراین عذاب و بلا آن ها را از خوردن و آشامیدن باز نمی دارند، وقتی دوزخیان غذا خواستند ملائکه عذاب به آن ها از غذای زقوم خواهند داد، وقتی آب می خواستند به آن ها از آب سوزان دوزخ می نوشانند.(۳)

ص:۲۰۳

۱- اسرا، آیه ۱.

۲- روایت در تفسیر قرطبی و تفسیر فخر رازی و مجمع البیان از ابن عباس نقل شده و احتجاج، ج ۴، ص ۶۰۵ که پیامبر در شب معراج از ارواح انبیا پرسید وانگهی پیامبر می توانست با ارواح در تماس باشد.

۳- واقعه، آیه ۵۲ و الدخان، آیه۴۳. از عذای ز قوم دوزخیان خبر می دهند.

راست گفتی ای پسر رسول خدا، یک مسئله دیگر دارم به آن هم پاسخ دهید. امام باقر علیه السلام :

_ آن چیست؟

_ به من خبر بده خدا از چه زمانی بوده است؟

_ «سبحان من لم یزل و لا_ یزال فردا صمدا لم یتخذ صاحبه ولا ولدا»؛ پاک و منزه است آن خدایی که از ازل بوده و تا ابد خواهد بود خدایی که یکتا و بی نیاز است و همنشین و فرزندی ندارد.

مطابق پاره ای از روایات در این هنگام امام باقر علیه السلام به او رو کرد و فرمود: اینک من سئوالی از تو دارم مرا به آن خبر بده.

_ آن چیست؟

_ نظر تو درباره خوارج نهروان که علی علیه السلام آن ها را در جنگ نهروان به قتل رسانید چیست؟ با توجه به این که نافع به خوارج هم عقیده داشت؟ اگر بگویی امیرمومنان علی علیه السلام آنها را به طور عادلانه و به حق کشته از مذهب خودت مرتد شدی و اگر بگویی علی علیه السلام به ناحق آن ها را به قتل رسانید با چنین نسبتی به علی علیه السلام کافر گشته ای!

نافع، خود را در بن بست عجیبی دید در حالی که سخت درمانده شده بود از آن جا دور شد. در این هنگام به امام باقر علیه السلام خطاب کرد و گفت: «انت و الله اعلم الناس حقاً حقاً» به خدا سوگند تو به حق و راستی آگاه ترین انسان ها هستی.

پس نافع نزد هشام آمد هشام پرسید: چه کردی؟ نافع گفت: سخن را کوتاه کن سوگند به خدا به راستی که این شخص امام باقر علیه السلام اعلم مردم است و به حق پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و بر اصحابش سزاوار است که او را به عنوان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود بدانند.(۱)

۴. مناظره های امام صادق علیه السلام

اشاره

طرح و مطالعه متون مناظره های امامان معصوم شیوه بحث و مناظره را به بهترین وجه به ما می آموزند به ویژه مناظره های امام صادق با گروه های مختلف جنبه کاربردی دارد و روش های مناظره را با آن گروه ها روشن می سازد که به چند نمونه اکتفا می شود.

ص:۲۰۴

۱- محمد، محمدی اشتهاردی، پرتوی از زندگانی ۱۴ معصوم علیه السلام ، نگاهی به زندگی امام باقر علیه السلام ، تهران، نشر مطهری، ۷۴، ص ۴۲ _ ۴۶.

مناظره با ملحدان

ابن ابی العوجا یکی از سردمداران مادی گرای آن زمان است که مناظرات زیادی در قالب پرسش های متنوع با حضرت داشته است و نقل آن ها بسیار مفید به نظر می رسد:

۱- روزی بـا جمعی از هوادارانش خـدمت امام صادق علیه السـلام رسـیدند و با طرح سـئوالی به مناظره پرداختنـد. در نخستین کلاـم به یک اصل عقلایی و اسـلامی اشاره کرد تا از خطر دسـتگاه قضایی در امان بمانـد او گفت: المجالس بالامانه (سـخنان خصوصـی در مجالس امانت است) حضـرت فرمود: سئوالت را مطرح کن، در امانی. عرض کرد: تا کی شما مسلمانان هر سال این صـحرای سوزان و شوره زار را طی کرده و به این بنای سـنگی روی آورده و پناهنده می شوید و این خانه از سـنگ و گل ساخته شـده را عبادت می کنیـد و در اطراف آن طواف کرده و ناله سر می دهیـد. هیچ حکیم و صاحب نظری چنین عملی را انجام نمی دهد، پس شـما که اس و اساس این کار هستی و حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم جدتان آن را تأسـیس نموده و این مناسک را انجام داده حکمت آن را باز گو فرمایید.

امام صادق صـلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تحقیقاً خدای متعال هر کس را گمراه کرد و چشم قلب او را کور نمود دین حق را سبک بشمارد و به آن پناهنده نگردد، در این صورت است که شیطان ولی و سرپرست و ارباب و قرین او می شود و پس از این که او را به سرچشـمه هلاـکت وادار ساخت به حال خود رها می سازد، آگاه باش که کعبه خانه ای است که ذات مقـدس متعـال بنـدگانش را به عبـادت در آن فرا خوانـده و آنـان را به تعظیم و تکریم و زیـارت آن وادار فرموده است تـا آنان در این سرزمین شوره زار و تفتیـده گرد هم آینـد و در پرتو انجـام مناسـک حـج، امتحان شونـد و هم چنین این محل را فرودگاه تمام پیـامبران و قبله نمـازگزاران قرار داد، پس کعبه نمـادی است از بهشت برین و راهی است به سـوی جلب رحمت و مغفرت حق تعـالی و این بیت رفیع از روی کمـال اخلاص و صـمیم ایمان ساخته شـده و اکنون جایگاه عظمت و جلال و کبریائیت خـدای رحمـان می باشـد وانگهی خـالق جهـان هزاران سـال پیش از گسـترش زمین، بیت الله الحرام را (به شـکل جزیره کوچکی) در وسـط کره زمین به وجود آورد، سـپس از آن نقطه به تدریـج زمین را گسترش داد: «مـا خلق الله عزوجل بقعه فی الارض احبّ الیه منها»؛ خداونـد معبـدی را محبوب تر از آن در زمین نیافریـده است، پس کعبه سـزاوارترین مکان مقدسـی است که اوامر و نواهی آفریننده جان ها و بدن ها، اطاعت گردد و از روی آوردن به کعبه که سنگ و گلی بیش نیست به هنگام نماز و عبادت پرستش حق کنند غافل از این که نمازگزاران در حال نماز به امر خدا با توجه به

ص:۲۰۵

سوی کعبه، آفریدگار یگانه را می پرستند و در سوره حمد می خوانند ((ایاک نعبد و ایاک نستعین)) ما مسلمان ها تنها و تنها تو را می پرستیم و از تو فقط کمک می طلبیم و بس، فلسفه توجه به کعبه به خاطر این است که قدیمی ترین معبد توحیدی است که به دستان باکفایت پیامبر بزرگ و یکتاپرستان زمین بنا گردیده است؛ همان گونه که قرآن می فرماید: ((ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکاً و هدی للعالمین)).(۱)

باتوجه به قدمت بیت عتیق و عبادت باری تعالی، این معبد، قداست فوق العاده ای یافته و در جهت ایجاد وحدت مسلمانان و تربیت نمازگزاران نقش به سزایی دارد، چرا که در زمان واحد میلیون ها تن با کلام واحد و زبان واحد با حضرت حق سخن می گویند پس کعبه نماد وحدت و رمز اتحاد مسلمانان جهان است. استلام حجر نیز رمز بیعت با ابراهیم خلیل است و برای یکتا پرستی بیعتی است با حضرت محمد برای آنان که در عصر بعثت حاضر نبودند.

مناظره امام صادق علیه السلام با ابوحنیفه

ابوحنیفه و پیروان او چندین قاعده به نام های قیاس، استحسان و مصالح مرسله، برای استخراج احکام تعیین نمودند که حقیقت آن ها عمل کردن به رای انسان بود. آنان این قاعده ها را مانند کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدرک احکام قرار می دادند و آن کس که احکام را استخراج می کرد «مجتهد» و کار او را «اجتهاد» می نامیدند.

امام صادق علیه السلام با آن ها و ردّ عقایدشان از کتاب و سنت کمک می گرفت و به مقابله برمی خاست و آنان را شکست می داد. داستان زیر یک نمونه از این مناظرات است:

ابن جمع می گوید: به جعفر بن محمد وارد شدم، ابن ابی لیلی و ابوحنیفه نیز با من بودند، حضرت به ابن ابی لیلی گفت: این مرد کیست؟

ـ او مردی است که در دین بینا و با نفوذ است.

امام ـ شاید به رای خود قیاس می کند؟ سپس رو به ابوحنیفه کرد و فرمود: ای نعمان پدرم از جدم روایت کرده که رسول خدا فرمود: نخستین کسی که در امر دین به رای خود قیاس کرد ابلیس بود و خداوند متعال هر کسی را که به رای خود در دین قیاس کند در روز قیامت با ابلیس قرین خواهد کرد، زیرا شیطان به قیاس عمل نمود.

ص:۲۰۶

۱- کافی، ج۴، ص۲۳۹ و من لا یحضره الفقیه، ج۳، ص۴۵۷.

سپس امام جعفر صادق علیه السلام از ابوحنیفه می پرسد: می توانی اجزای بدنت را قیاس کنی؟

ــ نه.

ــ پس می دانی که چرا خداوند شُوری را در دو چشم، تلخی را در گوش ها، خنکی را در بینی و گوارایی را در لب ها قرا داده است؟

ــ نمی دانم.

ــ خداوند متعال به لطف و فضل خودش بر فرزندان آدم علیه السلام چشم ها را به صورت پیه آفریده و نمک و شوری را در آن دو قرار داد تا پیه آن، دیده را نبندد و تلخی را در گوش ها قرار داده تا این که حشرات و حیوانات در گوش نروند که از مغز آن بخورند و آب را در بینی قرار داده تا این که نفس را بالاـ و پایین ببرد و رایحه نیکو را بیابد و گوارایی را در ذائقه گذاشته تا این که انسان لذت طعام و نوشیدنی ها را درک کند.

سپس از ابوحنیفه در مورد کلمه ای که اولش شرک و آخرش ایمان است سئوال کرد؛ وی در پاسخ گفت: نمی دانم. حضرت فرمود: «لا اله الا الله». سپس فرمود: کدام یک نزد خداوند متعال عظیم تر است. قتل یا زنا؟

ــ قتل نفس.

ــ خداوند متعال در مورد قتل دو شاهد قرار داد و در زنا جز به چهار شاهد راضی نمی شود. و این، با قیاس تو متضاد است. سپس فرمود: به من بگو آیا بول نجس تر است یا نطفه؟

ــ نطفه. (منی)

ــ پس چرا منی پس از زوال عین نجاست با یک بار آب ریختن پاک می شود ولی بول را دو بار آب باید بریزیم تا پاک شود؟

ــ آیا نماز مهم تر است یا روزه؟

ــ نماز.

ــ پس چرا زن در حال حیض از نماز و روزه معاف اند ولی پس از پاک شدن واجب است روزه ها را قضا کند ولی نمازهای فوت شده قضا ندارد.

ابوحنیفه مبهوت شد. در ادامه این مناظره امام صادق علیه السلام سئوال های دیگری در مورد احکام از ابوحنیفه پرسیدند که وی نتوانست آن ها را با رای و قیاس پاسخ دهد.(۱) از جمله

۱- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۲۲.

آن پرسید آیا زن ضعیف تر است یا مرد؟ گفت: زن. فرمود: پس چرا ارث زن را نصف ارث مرد قرار داده است و به مرد سهمش دو برابر زن تشریع کرده است آیا با قیاس تو می سازد؟ گفت: خیر. پرسید: چرا خداوند دست دزدی را که ده درهم سرقت کرده حکم به قطع دست او کرده است ولی اگر کسی دست انسانی را قطع کند باید پنج هزار درهم دیه بپردازد؟ آیا با قیاس تو سازگار است؟...(۱)

مسلمان شدن عبدالله دیصانی

عبدالله دیصانی از دانشمندان عصر امام صادق علیه السلام بود ولی طبیعی مسلک بود و اعتقاد به وجود خدا نداشت. نام برده صیت و آوازه امام صادق علیه السلام را شنیده بود، روزی با راهنمایی دوستانش نزد آن حضرت آمد و گفت: مرا به معبودم راهنمایی کن.

امام صادق علیه السلام به جایی اشاره کرد و فرمود: در آن جا بنشین. عبدالله نشست در همین هنگام یکی از کودکان امام که تخم مرغی در دست داشت و با آن بازی می کرد به اطاق آمد. امام فرمود: آن تخم مرغ را به من بده، کودک تخم مرغ را به امام داد. امام صادق علیه السلام آن را در دست گرفت و به عبدالله نشان داد و فرمود: ای دیصانی! این تخم مرغ را نگاه کن که از چند لایه پوشیده شده است: پوست کلفت، پوست نازک، سفیده که زیر آن پوست نازک قرار دارد و همچون نقره روان است، لایه چهارم زرده است که به شکل طلایی آب شده است ولی پوسته نازکی آن را دربرگرفته تا با آن نقره روان نیامیزد و آن نقره روان نیز با آن طلای زرد مایع، مخلوط نمی شود و به همین وضع باقی است نه سامان دهنده ای از میان آن بیرون آمده که بگوید من آن را ساخته ام و نه تباه کننده ای از بیرون به درونش رفته که بگوید من آن را تباه کرده ام و بر کسی روشن نیست که برای تولید «فرزند نر» درست شده یا برای تولید «فرزند ماده»، ناگهان پس از مدتی شکافته می شود و پرنده ای مانند طاووس از آن بیرون می آید آیا به نظر تو چنین تشکیلات ظریفی دارای تدبیر کننده ای نیست؟

عبدالله دیصانی در برابر این سئوال مدتی سر به زیر افکند سپس در حالی که نور ایمان بر قلبش تابیده بود سر را بلند کرد و گفت: گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست.(۲)

۱- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۲۰.

۲- احتجاجات .

ابطال مدعای خصم از کلامش

ابوشاکر دیصانی از دانشمندان معروف عصر امام صادق علیه السلام و بنیان گذار مکتب دیصانیه بود. وی پیش از مسلمان شدن در صف منکران توحید قرار داشت و معتقد به خدای نور و ظلمت بود و همواره می کوشید تا با بحث های کلامی، عقیده خود را ثابت کند و اسلام را نقض نماید.

او روزی مقداری خاك و آب در داخل شیشه ای ریخت و پس از چند روز، حشرات و کرم هایی در داخل آن، تولید شدند. آن گاه به میان مردم آمد و چنین ادعا کرد: من این حشرات و کرم ها را آفریدم، زیرا سبب پیدایش آن ها من بودم بنابراین آفریدگار آن ها من هستم.

گروهی از مسلمانان این موضوع را به امام صادق علیه السلام خبر دادند، آن حضرت فرمود: از وی بپرسید: تعداد کل حشرات داخل شیشه چقدر است؟ وانگهی تعداد نر و ماده آن چقدر است؟ وزن آن ها چه مقدار است؟ سپس از او بخواهید که آن ها را به شکل دیگری تغییر دهد، زیرا کسی که خالق آن هاست توانایی بر تغییر آن ها نیز خواهد داشت.

آن گروه با طرح همین پرسش ها با جعد بن درهم نیز مناظره کردند، او از پاسخ دادن درمانده شد و به این ترتیب نقشه اش نقش بر آب گردید.

یکی دیگر از مناظرات امام صادق علیه السلام گفت و گوی علمی او با دانشمندان مصری است که پس از مناظره به دین اسلام گروید. وی پسری داشت به اسم عبدالله که به او ابوعبدالله می گفتند، او منکر خدا بود و اعتقاد داشت که جهان هستی خود به خود آفریده شده است. برای اثبات سخن خود به جست و جوی امام صادق علیه السلام پرداخت، تا او را پیدا کند. گفتند آن حضرت در مدینه زندگی می کند لذا به مدینه مسافرت کرد. وقتی به مدینه رسید سراغ امام صادق علیه السلام را گرفت، گفتند: برای انجام مراسم حج به مکه مشرف شده است، از این رو به مکه رهسپار گردید تا به کنار کعبه رسید. مشاهده کرد امام صادق علیه السلام مشغول طواف کعبه است او هم به صفوف طواف کنندگان پیوست و از روی عناد به امام صادق علیه السلام تنه زد. امام با کمال ملایمت به وی فرمود: نامت چیست؟ گفت: عبدالملك (بنده سلطان). امام علیه السلام فرمود: کنیه تو چیست؟ گفت: ابو عبدالله. (پدر عبدالله) امام علیه السلام فرمود: این سلطان و ملکی که تو بنده او هستی از حاکمان زمین است یا آسمان؟ و پسرت که بنده خداست آیا بنده خدای آسمان است یا بنده خدای زمین؟ هر پاسخی که بدهی محکوم می گردی، عبدالملك چیزی نگفت و از سخن امام قیافه اش را درهم کشید.

امام فرمود: آیا قبول داری که این زمین زیر و رو و ظاهر و باطن دارد.

ـ آری.

ـ آیا زیر زمین رفته ای؟

ـ نه.

ـ پس چه می دانی که در زیر زمین چه خبر است؟

ـ چیزی از زیرزمین نمی دانم، ولی گمان می کنم که در زیر زمین چیزی وجود ندارد.

ـ گمان و شک یک نوع درماندگی است.

آن گاه امام به او فرمود: آیا به آسمان بالا رفته ای؟

ـ نه.

ـ آیا به مشرق و مغرب رفته ای؟

ـ خیر.

ـ عجبا! تو که نه به مشرق رفته ای و نه به مغرب، نه به داخل زمین فرو رفته ای و نه به آسمان بالا رفته ای با آن همه جهل و ناآگاهی باز منکر خدایی. آیا شخص عاقل چیزی را که نمی داند انکار می کند؟!

ـ تاکنون هیچ کس با من این گونه سخن نگفته و مرا چنین در تنگنای استدلال قرار نداده است.

امام علیه السلام در ادامه فرمود: بنابراین تو شک داری و معتقدی که شاید چیزهایی در بالای آسمان و درون زمین باشد یا نباشد؟

ـ آری، شاید چنین باشد. (به این ترتیب منکر خدا از مرحله انکار به مرحله شک و تردید رسید)

ـ کسی که آگاهی ندارد بر کسی که آگاهی دارد نمی تواند برهان و دلیل بیاورد.

ای برادر مصری! مگر تو خورشید و ماه و شب و روز را نمی بینی که در صفحه افق آشکار می شوند و به ناچار در مسیر تعیین شده خود گردش کرده و سپس باز می گردند، اگر خورشید و ماه نیروی رفتن دارند پس چرا بر می گردند و اگر مجبور به حرکت در مسیر خود نیستند پس چرا شب، روز نمی شود و به عکس، روز، شب نمی گردد؟ به خدا سوگند آن ها در حرکت و مسیر خود مجبورند و کسی که آن ها را مجبور به حرکت کرده از آن ها فرمانرواتر و استوارتر است.

شمس به گردش شده چون مستقیم   ذلک تقدیر العزیز العلیم

قمر ببین بی حرکت بس متین   فآیه لمعشر المتقین

ص:۲۱۰

وقتی گفتارها و استدلال های محکم امام علیه السلام به این جا رسید عبدالملک از مرحله شک به مرحله ایمان رسید و در حضور امام علیه السلام ایمان آورد و گواهی به یکتایی خدا و حقانیت اسلام و امامت حضرت داد و آشکارا گفت: خدا پروردگاری است که حکم و فرمانش فراتر از زمین و آسمان هاست و آن ها را نگه داشته است.(۱)

۵. مناظره امام هشتم علیه السلام با رؤسای مذاهب

از سوی مأمون خلیفه عباسی مجلس با شکوهی ترتیب داده شد تا روسای مذاهب در آن جلسه با امام هشتم به بحث و مناظره بپردازند. در این مجلس جاثلیق (پاپ اعظم مسیحیان)، و راس الجالوت (رهبر یهودی ها) و هیربد (بزرگ پیشوای زرتشتیان) و عمران صابی (رهبر ستاره پرستان) و قسطاس (فیلسوف رومی) و تعدادی از متکلمان شرکت داشتند این محفل در طی سه سال برای نخستین بار در قرن سوم هجری در مرو (مرکز خلافت عباسی) منعقد شد. خوشبختانه تاریخ تا حدود قابل قبولی متن گفت وگوها را ثبت کرده است.

در این مجلس علمی، رجال دولت و شخص مأمون نیز حضور داشتند و هر کس در جایگاه تعیین شده نشسته بودند. امام هشتم علیه السلام وارد شد و در کنار مامون در صدر مجلس قرار گرفت. مامون خلیفه عباسی با نگاهی به جاثلیق گفت وگو را آغاز کرد گفت: آقای جا ثلیق این شخصیتی که در کنار من جلوس کرده پسر عموی من علی بن موسی بن جعفر از فرزندان فاطمه زهرا و علی بن ابی طالب است، من دوست دارم با او سخن بگویی. جاثلیق گفت: چگونه با عالمی حرف بزنم که به دین او ایمان ندارم. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: ای جا ثلیق اگر من با انجیل با تو احتجاج کنم قبول داری؟ جا ثلیق: مگر می توانم آنچه را انجیل گفته نپذیرم به خدا سوگند علی رغم میل باطنی، به گفته های حضرت عیسی (اگر روشن شود از اوست) هر چه باشد گردن می نهم.

مجلس با گرمی آغاز شد، امام هشتم با کتاب انجیل به مصاف جا ثلیق رفت و برخی از تناقضات آن کتاب را مشخص نمود فرمود: آقای جاثلیق به خدا قسم ما به حضرت عیسی ایمان داریم و ایرادی جز کمی روزه و نماز و ناتوانی اودر عبادت چیزی از آن حضرت سراغ نداریم.

۱- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص۷۵.

ـ به خدا سوگند با این اظهار نظر عملت را تباه و منطق خویش را ضعیف گردانیدی و من تو را داناترین مسلمان ها می دانستم.

ـ چگونه چنین برداشتی از سخن من پیدا کردی؟

ـ از این که گفتی عیسی در عبادت ناتوان بود و کمتر به نماز و روزه می پرداخت در حالی که عیسی همه روزه روزه دار بود و شبها به عبادت و مناجات می پرداخت به گونه ای که شب ها نمی خوابید و تا صبح عبادت می کرد.

امام از این فرصت استفاده کرده فرمود: مگر معبودی جز خودش (یعنی حضرت عیسی) وجود دارد که قابل پرستش باشد؟ آیا خودش را می پرستید؟ یا خدای جهان را چرا که می دانید عابد هرگز معبود نمی شود؟

جاثلیق در بن بست عجیبی قرار گرفت پس از سکوت کوتاهی معبود بودن حضرت عیسی را چنین توجیه و استدلال کرد که او چون مردگان را زنده می کرد و بیماری خوره (پیس) را شفا می داد بدین جهت معبودی است قابل پرستش.

حضرت در پاسخ فرمودند: «یسع» نیز کارهایی همانند حضرت عیسی را می کرد بر سطح آب راه می رفت و نابینایان و بیماران مبتلا به برص (پیس) را شفا می بخشید ولی قومش او را خدایش ندانستند و مورد پرستش قرار ندادند. «حزقیل» پیامبر نیز کار مسیحایی می کرد و سی و پنج هزار نفر را پس از گذشت شصت سال از مرگ آن ها زنده ساخت، ولی به مرتبه خدایی نرسید.

جاثلیق از پاسخ فرو ماند، امام هشتم برای حفظ شخصیت و حرمت او عنان بحث را به کتاب انجیل کنونی معطوف داشت و فرمود:

این کتاب، آن انجیل مقدسی که ذات اقدس الهی بر عیسی بن مریم نازل کرد نمی باشد، زیرا دست خوشِ تحریف و تغییر واقع شده است و دلیل آن همان تعدد اناجیل اربعه است، لطفاً با من از انجیلی سخن بگو که پس از یافتن مجدداً آن را از دست دادید و چه کسی این انجیل را برای شما نوشته است.

جا ثلیق: ما آن را تنها یک روز گم کرده بودیم تا آن که یوحنّا و متّی انجیل دست نخورده را برای ما آوردند.

امام هشتم علیه السلام در پاسخ فرمود: چقدر اطلاعات تو از سرگذشت انجیل و علمای آن اندک است، اگر موضوع به آن گونه که گمان می کنی باشد پس چرا درباره انجیل ها با یکدیگر اختلاف کرده اید؛ به خصوص درباره همین کتاب انجیلی که در دست شماست. اگر این

کتاب همان انجیل واقعی و اولیه باشد، دیگر نزاع و اختلافی در میان نبود. موقعی که انجیل اول مفقود گردید مسیحیان، نزد علمای خود شتافته و رفتند و اظهار نمودند که حضرت عیسی به قتل رسیده و کتاب انجیل را از دست داده ایم و شما علمای ما هستید چه در دست دارید: «لوقا»، «یوحنا» و «متی» گفتند: انجیل در سینه های ماست و آن را روزهای یک شنبه هر هفته سفر به سفر برای شما خواهیم خواند تا همه آن ها را گرد آوریم.

شکست جاثلیق و بهت و حیرت وی در میان دیگران، محسوس بود، امام برای این که زیاد خفیف و تحقیر نشود از وی دست کشید و رو کرد به راس الجالوت (بزرگ یهودی ها) و فرمود: چه دلیلی بر اثبات نبوت موسی دارید؟ راس الجالوت در پاسخ گفت: موسی اعجازی را به همراه خود آورد که هیچ کدام از پیامبران پیشین نداشتند. حضرت فرمود: نمونه آن را بیان کنید. راس الجالوت اظهار داشت: مثل شکافتن دریا و تبدیل عصا به اژدها و زدن یک ضربه عصا بر سنگ و دوازده چشمه بیرون آوردن و داشتن ید و بیضا در برابر بینندگان و کارهای خارق العاده ای که احدی از مخلوقات خدا قادر به انجام آن نمی باشند.

امام هشتم علیه السلام : راست گفتی این ها حجت و دلیل نبوت او بودند چون کارهایی انجام می داد که مردم از آوردن همانند آن ها ناتوان بودند. به من بگو آیا هر کس ادعای پیامبری کند و حجت هایی همانند موسی داشته باشد به طوری که دیگران از آوردن آن معجزات ناتوان باشند بر شما لازم نمی شود که او را تصدیق کنید.

ـ خیر؟ زیرا هیچ کس را در جایگاه موسی که مدعی معجزه است نمی پذیریم، مگر این که کارهای خارق العاده ای نظیر حضرت موسی به همراه بیاورد.

ـ چگونه به نبوت پیامبرانی که پیش از حضرت موسی بودند اعتراف دارید در صورتی که نه دریا را شکافته و نه عصایی را به مار تبدیل نموده و نه ید و بیضایی داشته اند؟

ـ پیامبرانی که در طول تاریخ اعمالی انجام می دادند که مردم نمی توانستند انجام بدهند یا ابزارهایی را به همراه داشتند که دیگران نداشتند حضرت موسی هم مثل آن ها را داشت ما چنین پیامبرانی را تصدیق داریم.

ـ پس چرا نبوت حضرت عیسی را تصدیق نمی کنید در صورتی که مردگان را زنده می کرد و کور مادرزاد را بینا و بیماری (برص) را درمان کرده و از خاک و گل پرنده می ساخت و به اذن الهی زنده می شد و پرواز می کرد.

ـ درباره عیسی بن مریم این نوع کارهای خارق العاده را شنیده ایم ولی با چشم ندیده ایم حضرت فرمود: مگر معجزات موسی را با چشم دیده اید، مگر نه این است که از

اصحاب مورد اعتماد حضرتش شنیده اید؟

ـ صحیح است.

ـ این هم مثل اخبار متواتر و کتمان ناپذیری است که از معجزات حضرت عیسی به ما رسیده است، پس چرا موسی را تصدیق نکرده ولی نبوت عیسی و معجزاتش را باور دارید و چرا نبوت پیامبر آخرالزمان حضرت محمد را با آن همه معجزاتی که به گونه متواتر شنیده اید ایمان نمی آورید؟

راس الجالوت ساکت شد و آن گاه حضرت با سران سایر مذاهب بدین منوال به بحث و گفت وگو پرداخت که تمام آن در این کتاب نمی گنجد.(۱)

۶. مناظرات امام جواد علیه السلام

اشاره

مأمون از «طوس» به بغداد آمد و امام جواد را از مدینه به بغداد دعوت کرد و ازدواج دخترش ام الفضل را به آن حضرت پیشنهاد کرد، حضرت سکوت کرد. انتشار این خبر، انفجاری در میان بنی عباس به وجود آورد و اعتراضاتی برپا ساخت. مأمون عباسی جلسه ای ترتیب داد که در یک طرف امام جواد علیه السلام قرار داشت و یحیی بن اکثم در مقابل امام قرار گرفت و جمع کثیری از رجال سیاسی و فرهنگی هم حضور داشتند. مأمون خواست تا عظمت علمی امام جواد را نشان دهد و بدین وسیله آنان را ساکت نموده و دخترش را به عقد امام محمدتقی برساند و به اهدافی که در نظر دارد برسد. آنان به دلیل شهرت علمی یحیی بن اکثم را حاضر ساختند. یحیی به مأمون گفت: اجازه می دهید سؤالی در محضر ابوجعفر مطرح نمایم؟ مأمون گفت: از خود او اجازه بگیر. یحیی رو به امام نمود و پرسید: فدایت شوم اجازه می دهی پرسشی را مطرح سازم؟

امام فرمود: بپرس. یحیی گفت: در مورد کسی که در حال احرام شکاری را به قتل برساند چه می فرمایید و حکمش چیست؟ حضرت فرمود: این مسئله صورت های فراوانی دارد که باید مشخص شود آیا این قتل در خارج از حرم بوده یا در داخل حرم، کشنده آن از حرمت این کار مطلع بوده یا از حرام بودن آن اطلاعی نداشته است، آیا به عمد و از روی قصد آن را کشته است یا از روی سهو و اشتباه مرتکب این عمل گردیده است. وانگهی باید دید قاتل از نوع بردگان بوده یا از آزادگان، آیا از نظر سنی صغیر و نابالغ بوده یا کبیر و

۱- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۳۰۲ ـ ۳۰۵.

بالغ، آیا اولین بارش بوده که چنین کاری کرده یا بار دوم بوده که در حرم صیدی را کشته، آیا این صید مقتول، از نوع پرنده بوده یا غیر پرنده، از حیوانات کوچک بوده یا بزرگ و آیا قاتل پس از قتل آن صید، از کار خود پشیمان شده یا قصد تکرار آن را داشته است. این عمل در شب صورت گرفته یا در روز، احرام وی به عنوان عمره مفرده بوده یا در حال احرام حج تمتع؟

این پرسش ها یحیی بن اکثم را متحیر ساخت و حاضران را مبهوت نمود که چگونه جوادالائمه در نه سالگی این گونه احاطه علمی بر فروع فقهی دارد و این سئوال را چنین عالمانه تشریح و شقوق آن را بیان می کند. ناتوانی و شکست در چهره یحیی بن اکثم نمایان گردید و زبانش به لکنت افتاد، به طوری که همه حاضران قدرت علمی امام جواد و شکست یحیی را به وضوح دریافتند. مأمون از امام تقاضا کرد که شخصاً صورت های مسئله را بیان کند. امام جواد علیه السلام فرمود:

بلی، اگر شخص محرم در حل (خارج از حرم) شکار کند و شکار از پرندگان بزرگ باشد، کفاره اش یک گوسفند است و اگر در داخل حرم کشته باشد، کفاره اش دو برابر است و اگر جوجه پرنده ای را در بیرون حرم به قتل برساند، کفاره اش یک بره گوسفندی است که تازه از شیر گرفته شده باشد و اگر آن را در حرم بکشد هم بره و هم قیمت آن جوجه را باید بدهد و اگر شکار از حیوانات وحشی باشد چنانچه گورخر باشد کفاره اش یک گاو است و اگر شتر مرغ باشد کفاره اش یک شتر است و اگر آهو باشد کفاره آن یک گوسفند است.

اگر هر کدام از این ها را در حرم کشته باشند کفاره اش دو برابر می شود و اگر شخص محرم کاری بکند که قربانی بر وی واجب شود، اگر در احرام حج تمتع باشد باید قربانی را در «منا» ذبح کند و اگر در احرام عمره باشد باید آن را در مکه قربانی کند، کفاره شکار برای عالم و جاهل به مسئله و حکم آن، در این موارد یکسان است. منتها در صورت تعمد علاوه بر وجوب کفاره، گناه نیز کرده است ولی در صورت خطا و اشتباه، گناه از او برداشته شده است. کفاره شخص آزاد بر عهده خود اوست ولی کفاره برده و غلام به عهده صاحب و مالک او می باشد و بر کودک صغیر کفاره نیست ولی بر کبیر کفاره واجب است و عذاب آخرت از کسی که از کرده اش نادم شده و توبه کرده است برداشته می شود ولی آن که پشیمان نیست کیفر خواهد شد.

مأمون گفت: احسنت یا اباجعفر، خدا پاداش نیک دهد اکنون مناسب است شما نیز از یحیی بن اکثم سئوالی بپرسید. امام جواد علیه السلام به یحیی گفت: اجازه می دهی سئوالی بپرسم؟

عرض کردم فدایت شوم اختیار با شما است، اگر از جواب عاجز ماندم از حضرت عالی استفاده خواهم کرد. ابوجعفر فرمود: چه می گویی در مورد مردی که در بامداد به زنی نگاه می کند و آن نگاه حرام است و چون آفتاب بالا آمد آن زن بر وی حلال می شود و چون ظهر فرا رسد مجدداً بر او حرام می شود و چون هنگام عصر می رسد بر او حلال می گردد و چون آفتاب غروب کند باز هم بر او حرام می گردد و به هنگام طلوع فجر بر وی حلال می گردد؟ این چگونه زنی است و با چه چیز حلال و حرام می شود؟

یحیی گفت: به خدا قسم، من به پاسخ این پرسش راه ندارم و علت حرام و حلال شدن متناوب آن را نمی دانم و اگر صلاح می دانید از جواب آن هم ما را آگاه فرمایید.

امام جواد علیه السلام فرمود: این زن کنیز مردی بوده است که صبحگاهان مرد بیگانه ای به او نگاه می کند و چنین نگاهی حرام است و چون روز بالاـ می آید کنیز را از صاحبش می خرد و بر او حلال می شود چون ظهر فرا می رسد او را آزاد می کند، و مجدداً بر وی حرام می گردد و بعد از ظهر باز او را به حباله نکاح خود درمی آورد، بر او حلال می شود به هنگام مغرب او را «ظهار» می کند، بدین جهت بر وی حرام می شود، موقع نماز عشا کفاره ظهار داده، مجدداً بر او حلال می گردد و چون نیمی از شب می گذرد او را طلاق رجعی می دهد و از این رو حرام می شود و هنگام طلوع فجر به او رجوع می کند و آن زن بر وی برای چندمین بار حلال می گردد.(۱)

مناظره ای سیاسی از امام جواد

در منابع تاریخی از تشکیل مجلس دیگری برای مناظره امام جواد و یحیی بن اکثم یاد شده که در این مجلس، مناظره، جنبه سیاسی پیدا کرده است و می خواسته امام جواد علیه السلام را در بن بست سیاسی قرار دهد. وی در این جلسه می پرسد: نظر شما درباره این روایت چیست که نقل شده جبرئیل امین بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و اظهار داشت: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم خداوند عزوجل سلام می رساند و از تو می خواهد که از ابابکر سئوال کنی که آیا او از من (خدا) راضی است یا نه، تحقیقاً من از وی راضی هستم؟

امام جواد علیه السلام پاسخ داد: هر گاه حدیثی نقل شد آن را به کتاب خدا عرضه بدارید، هر گاه موافق با قرآن بود قبول کنید و اگر مخالف بود قبول نکنید و این حدیث مطابق کتاب خدا

۱- ق، آیه۱۶.

نیست، چرا که خداونـد می فرمایـد: ((و لقـد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الورید))(۱) ما آدمی را آفریده ایم و می دانیم که در ضمیر و باطنش چه وسوسه هایی دارد و ما از رگ گردن به او نزدیک تریم.

بـا این حسـاب مگر برای پروردگـار رضـایت بـاطنی ابوبکر مخفی بوده تا به پیامبر مأموریت بدهـد که آن را بپرسـد؛ این عقلا محال است، خداوند از سرائر و ضمایر انسان ها آگاهی دارد.

یحیی بن اکثم پرسید: نظر شـما درباره این حدیث که گفته شده مَثَل ابی بکر و عمر در روی زمین مانند جبرئیل و میکائیل در آسمان است چیست؟

امـام فرمود: این را هم بایـد درباره اش تامل کرد، زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشـته ای هسـتند که در تمام مـدت عمرشان هیچ گونه معصیتی نکرده اند و لحظه ای از اطاعت پروردگار غافل نبوده اند، ولی آن دو مدتی در حال شـرک و بت پرستی به سر برده انـد و اکثر روزها پیش از مسـلمان شدن در حال شـرک گذرانیده اند، پس محال است که آن دو را به جبرئیل و میکائیل تشبیه کنیم.

برای بار سوم پرسید: در حدیث آمده است آن دو از آقایان و بزرگان و پیران اهل بهشت می باشند؟

امام جواد فرمود:این روایت نیز منطبق با واقع نیست، چون اهل بهشت همگی جوان هسـتند و در میان آن ها پیری وجود نـدارد و این روایت را بنی امیه سـاخته انـد تا با روایت رسول خـدا مخالفت کننـد، زیرا حضـرت فرمود: «ان الحسن و الحسـین علیهما السلام سیدی شباب اهل الجنه».(۲)

البته امامـان معصوم هر یـک مناظراتی مناسب با زمان خویش داشـته انـد، ولی در این جا به همین چنـد نمونه اکتفا می کنیم و همگان را به مطالعه مناظرات ائمه و اصـحابش با ملحـدان و منکران و علمای شـیعه و اهل سـنت دعوت می کنیم و امیـد اسـت صاحب قلمی پیدا شود و تمام مناظرات رادر یک مجموعه گردآوری کرده و در اختیار حوزه ها و فضلای جامعه بگذارد.

۱- ق، آیه۱۶.

۲- احتجاج طبرسی، ج۲، ص ۲۴۶؛ ارشاد شیخ مفید، ص ۳۲۲؛ اثبات الوصیه، ص۲۱۷ و الاختصاص شیخ مفید، ص۱۰۰.

فصل پنجم: سخنوری مبادی تصوری وتصدیقی آن

اشاره

ص:۲۱۹

اهمیت و ضرورت سخنوری

فن خطابه که از صناعات خمس است برای مبلغین و سخنوران از فنون دیگر اهمیت و ضرورت بیشتری دارد، زیرا برای تمام کسانی که دارای ایده و هدف الهی می باشند. سخنوری یکی از بهترین راه ارشاد و تبلیغ می باشد. در برخی از آیات قرآن، تبلیغ حکیمانه و مواعظ نیکو را عالی ترین رسالت برای داعیان الی الله می شمارد. قرآن می فرماید: ((ادع الی سبیل ربّک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم باللتی هی احسن انّ ربّک هو اعلم بمن ضلّ عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین)).

دعوت حکیمانه به راه خدا شامل مناظره و بحث و گفت وگوی عالمانه و مباحثات مؤدبانه در عرصه گفتاری، رفتاری و نوشتاری نیز می شود، در این صورت از نیکوترین جدال که ضوابط آن در قرآن و احادیث مشخص گردیده باید استفاده کرد. در زیارت معصومین علیهم السلام ضمن این که بر اقامه نماز و پرداخت زکات و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد فی سبیل الله آنان شهادت داده می شود، تبلیغ رسالت ایشان در قالب دعوت حکیمانه و مواعظ نیکو نیز مورد تأکید و شهادت زائران قرار می گیرد، ولی مجادله احسن در زیارت نامه های مأثور مورد توجه قرار نگرفته است. یعنی گفته نمی شود و جادلت فی الله احسن الجدال بلکه در زیارت نامه تنها به جهاد و دعوت براساس حکمت و موعظه اکتفا شده است: «اشهد انک جاهدتَ فی الله حق جهاده و عملت بکتابه و اتّبعتْ سنن نبیّه»(۱) و در زیارت جامعه می خوانیم: «ودعوتم اِلی سَبیله بالحکمه و الموعظه الحسنه»(۲). معلوم می شود آن چه از رفعت جایگاه برخوردار است شیوه دعوت بر اساس حکمت و موعظه حسنه است و جدال نیکوتر در ضرورت ها مورد استفاده قرار می گیرد، از این رو تنها به جهاد حکیمانه و مواعظ

۱- مفاتیح الجنان، زیارت امین الله.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

نیکو و نستوه آن ها شهادت می دهیم. مجادله در قالب نیکوترین که همان مناظره مطلوب است اولاً و بالذات در دعوت انبیاء و اولیاء اولویت ندارد. و هنگام ضرورت و لزوم از آن استفاده می شود. ولی کار اصلی انبیا و اولیا، تبلیغ گفتاری بر اساس حکمت و موعظه نیکو است. در طول تاریخ هر جا زمینه مساعد می شد پیامبران و اوصیای آنان لب به سخن می گشودند. شیوه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه نیز همین بوده است.

اصول و مبادی تصوریه فن خطابه

اشاره

نخست باید به مبادی تصوریه و تصدیقیه این فن پرداخته سپس به سایر مباحث آن. اصول مبادی خطابه عبارتند از تعریف، موضوع، فایده و غایت که به صورت گذرا اشاره می شود.

۱. تعریف خطابه

تعریف بر دو قسم است: لغوی و اصطلاحی، خطابه در لغت به مفهوم سخن گفتن و ایراد سخن است و در اصطلاح فن اقناع و ترغیب، یا فنّ تصرف در عقل و احساس مستمعان از طریق جملات مهیّج و فصیح و بلیغ به مقتضای حال و مقام به منظور اقناع و ترغیب به صورت مشافهه است یا به قول بوعلی سینا: «خطابه قوه و صناعتی است بر تکلف اقناع ممکن در هر یک از امور مفرده»(۱). تعریف بوعلی قیودی دارد:

۱. «قوه» ملکه نفسانی است که منشأ صدور افعال و گفتار ارادی بدون تکلف در این فن است خواه از طریق آموزش قواعد فنی به اضافه تجربه و تمرین به دست آمده باشد، و یا به طور طبیعی و ارثی، لیکن این قوه اخص از استعداد خطابی است که در عموم یافت می شود. قوه اقناع در بسیاری از افراد هست لیکن اقناعی که از طریق ملکه خطابی پیدا می شود به تمرین و تجربه و تعلیم نیازمند است، به چنین ملکه ای صناعت اطلاق می شود.

۲. «تکلف» به اراده و اختیار قاطع تا پایان کار پرداختن، گفته می شود نه به انجام آن به صورت کلفت و مشقت و یا اجبار و اکراه.

۳. «اقناع ممکن» سعی و تلاش خطیب برای حصول تصدیق ظنی غالب در مستمعان می باشد مقصود از «امور مفرده» یعنی خطابه موضوع خاصی ندارد بلکه در هر موضوعی از موضوعات و مقوله ای از مقولات صورت می گیرد چون خطابه مثل جدل موضوع محدودی

۱- ابن سینا، کتاب شفا (بخش خطابه)، دکتر محمدسلیم سالم، ج۴، ص۲۸.

نـدارد، چنـان چه کلمه و کلام از حیث صـحت و اعتلال یـا اعراب و بنـا موضوع علم نحو و صـرف باشـد و تصور و تصـدیق موضوع علم منطق است و از این روی و بنا بر این، تمام مسائل نحو و صـرف و منطق روی این کلمه و کلام یا تصور و تصدیق می چرخد هر علمی موضوع مشخصـی دارد طب درباره بدن بحث می کند و ریاضیات درباره عدد. «قوه» در تعریف بوعلی به منزله جنس است برای صـناعات خمسه و «اقناع ممکن» فصل است که خطابه را از دیگر صناعات جدا می سازد چرا که «اقناع» خطابی با دلایل خطابه حاصل می شود.

مرحوم مظفر می گویـد: خطـابه علمی است که به واسـطه آن جمهور مردم را می شود قانع ساخت، چرا که هر امری قابل اقامه برهان نیست و مردم همگی اهل برهان عقلی نیسـتند وانگهی اثبات همه موضوعات برای هر فردی با استدلال ممکن نیست.(۱) «ملکه» عبارت است از قدرت راسـخه ای در نفس گوینده که می تواند در فنون گفتار تصرف و در نفس مستمع اثرگذار باشد و بر مرادش مخـاطب را ترغیب و اقنـاع کنـد. اقنـاع بر دو قسم است: الف – اقنـاع علمی، منطقی، فلسـفی، طبی و... ب– اقنـاع شعری و خطابی.

در بخش اول برهـان مخصوص عقلی و یـا علمی به کـار می رود تـا اقنـاع حاصـل گردد، به طور کلی برهـان بر دو قسم است برهـان لمی و انّی. اولی از علّت بـه معلـول دوّمی از معلـول به علت پی بردن است. برهـان شـعری از قضایـای خیـالی و دلایـل خطابی از مظنونات، مشهورات و مقبولات تشکیل شده است.

در خطـابه: از برهـان انی و لمی نیز در مـوارد خـاص اسـتفاده می شـود چنـان کـه از مبـادی برهـان نیز خطیـب می توانـد برای دانشجویان منطق و فلسفه بهره مند گردد. لیکن به طور نادر و استثنایی اتفاق می افتد.

۲. موضوع خطابه

باید گفت خطابه مانند جدل موضوع خاصی ندارد، بلکه همه موضوعات قابل خطابه و مجادله می باشد.

۳. هدف

اقناع و ترغیب است؛ گوینده اول باید مستمع را اقناع نماید، سپس او را به هدفی که دارد ترغیب

۱– منطق مظفر بخش خطابه.

و تحریص کند.(۱) باید دید سخنوری چه شرایطی دارد.

شرایط یک سخنور

برای سخنوری شرایطی است که باید به نوآموزان و مبلغان از نظر گذرانیده سپس وارد عرصه خطابه شده و تصمیم بگیرند، البته در شیوه تبلیغ به صورت مناظره نیز این مسایل جاری است.

۱) ایمان نظری و عملی به روش خطابه در تبلیغ و اثرگذاری و هدایت مردم و هم چنین عمل به محتوای سخن تا عالم بی عمل نشود و سخن از قلب خارج شده و بر دلها بنشیند.

۲) آمادگی جسمی و روحی: از نظر حنجره قوی و روحاً آمادگی برای اتخاذ شغل خطیر خطابه و تحمل تمام مضرات و خطرات و فراز و نشیب آن، را داشته باشد.

۳) ذوق و سلیقه، عشق و علاقه به سخنوری باعث می شود که در این مسیر مشکلات را هضم و موانع را هموار سازند.

۴) تقیّد به آداب ظاهری مانند نظافت کفش و لباس و بهداشت دهان و دندان ضروری است چرا که عکس آن نفرت آفرین است.

۵) دارای محاسن و مکارم اخلاق باشد، محاسن اخلاق در برخورد کلامی و معاشرت معمولی با مردم صورت می گیرد، ولی مکارم اخلاق مانند عفو و گذشت و خوبی کردن به کسانی که بدی کرده اند. در این راستا پیغمبر به کسی که از اقوام و دوستان شکایت داشت که به او توهین می کرد فرمود: «صِل مَنْ قَطعك و اعف عن من ظلمك واعط من حرمك و احسن بمن اساء علیك»،(۲) قرآن می فرماید: ((و لا تستوی الحسنه و لا السیئه ادفع بالتی هی احسن فاذالذی بینك و بینه عداوةٌ كأنّه ولی حمیمٌ))(۳) مؤمن با مخالفان باید رئوف باشد.

۶) دعوت باید صرفاً برای پیشبرد راه خدا باشد: ((و من احسن قولا ممّن دعا الی اللّه و عمل صالحا و قال انّنی من المسلمین))،(۴)اخلاص، عامل مهمی در پیشبرد تبلیغ است.

۱- تفصیل مطلب را به کتاب «در باره سخن و سخنوری» از نگارنده مراجعه فرمایید. انتشارات دفتر تبلیغات، چاپ چهارم.

۲- المستدرك الوسایل، ج۱۵، ص۲۵۲.

۳- فصلت، آیه۳۵.

۴- فصلت، آیه ۳۴.

۷) مجهز شدن مبلغان به علوم مقدماتی چون آموختن ادبیات و معانی بیان و بدیع و در یک کلام آشنایی با فن سخنوری و ذخیره ساختن مایه های علمی که در این فن ضرورت دارد، از علوم قرآنی حدیثی تاریخی و نقضاً مطالبی از علوم طبیعی تا مسائل اجتماعی عبرت های روزگار و اشعار نغز و مسایل حکمت آمیز.

۸) آشنایی با فرهنگ و تحولات زمان و همآهنگی با آن در کیفیت محتوا و آهنگ و ادبیات روز و علوم زمان که فرمودند «العالم بزمانه لایهجم علیه اللوابس». به قول شاعر:

به تقلید گویندگان کهن

نکردم گنه گر نگفتم سخن

سخنگوی باشد زبان زمان

که حال زمان را بود ترجمان

زمان را کسی ترجمانی کند

که با منطقش همزبانی کند

درخت کهن پایدش بوی مرگ

به پیوند تو نو کند بار و برگ

کهن تا نگشتی نوآموز باش

به هر روز دارای آن روز باش

۹) طرح موضوع واحد و پرورش آن در خطابه به فرموده قرآن: ((قل انّمااعظکم بواحده ان تقوموا لله مثنی و فرادا))، موعظه واحده می تواند مؤثر باشد. با طرح کثرت موضوعات و تکثر پندیات در یک سخنرانی نه اقناع حاصل می شود و نه ترغیب. پس مفید نیست؛ چرا که سخنرانی تنها اطلاع رسانی نیست بلکه طرح معلومات به روش خاص برای حصول اقناع و ترغیب مستمعان است.

۱۰) مطالعه کافی و عمیق در هر موضوعی از موضوعات سخنرانی، به قول مرحوم فلسفی بیست ساعت مطالعه برای یک ساعت سخنرانی، آن هم به گونه ای بررسی کرده باشد که محتوای سخن را هضم و جذب کرده و با روانش متحد کرده باشد تا در سخن تجلی کند.

در سخن پنهان شدم چون بوی گل در برگ گل

هر که می خواهد ببیند در سخن بیند مرا

۱۱) در نظر گرفتن مناسبات سیاسی و اجتماعی روز، بلکه حوادث جهان اسلام، رعایت مقتضای حال و مقام که از ضروریات تبلیغ مؤثر و کامیاب است.

۱۲) مطالعه کتاب های ادیبان و آشنایی بانثر و اشعار زیبا همراه با محتوای پربار کلام آنان.

۱۳) بر خطیب لازم است از تجربیات سایر سخنوران و استفاده از سبک و آهنگ آنان با شنیدن سخنرانی ها، کمال استفاده را بکند و قبل از گویندگی شنونده خوبی باشد.

۱۴) سخنور باید دارای تقوا صداقت و صراحت لهجه باشد و در گام نخست خود عامل

ص:۲۲۴

به گفته هایش باشد تا از مخاطبان انتظار پیروی داشته باشد.

۱۵. ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ))(۱)؛ این آیه خطاب به تمام مؤمنان و مؤمنات است بدون شک مبلغان و آمران به معروف و ناهیان از منکر به طریق اولی باید عامل به گفتار و مواعظ باشند وگرنه تأثیر مأمولی نخواهد داشت. از همه مهمتر گفتار باید از روی علم و معرفت باشد به ویژه اگر به خدا و پیامبر و اسلام نسبت داده شود. قرآن در آیات متعددی این نوع گفتار را محکوم می سازد: ((أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ))(۲).

((الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ))(۳).

در آیه دیگر می فرماید: ((وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ))(۴) اصولاً گفتار مبلغان در منبر و محضر باید دقیق و حساب شده و قرآنی باشد که قسمتی از آیات آن را به اجمال می آوریم:

۱_ ((فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا))(۵)؛ ((وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا))(۶).

۲_ ((قولاً بليغاً))(۷) ۳_ ((و قل لهم قولاً ميسوراً))(۸) ۴_ ((و قل لهما قولا كريما))(۹) ((و قولاً معروفاً))(۱۰) ((و عملا صالحاً))(۱۱)؛ گفتار نباید لغو و رکیک باشد بلکه باید محیط تبلیغی را بهشتی نماید. ((لايسمعون فيها لغواً و لا تأثيما الا سلاما سلاماً))(۱۲)؛ سخن زشت و منکر نباشد ((و انهم ليقولون منكراً من القول وزوراً))(۱۳)؛ ((انه لقول فصل و ما هو بالهزل))(۱۴)؛ گفتار محفوظ است: ((ما يلفظ من قول الالديه رقيب عَتِيد))(۱۵)؛ ((و هُدوا الى الطيّب مِنَ القول))(۱۶)؛ ((قولاً ثقيلًا))(۱۷).

۱- صف، آیه ۳.

۲- اعراف، آیه ۲۸.

۳- انعام، ۹۳.

۴- نور، آیه۱۵.

۵- نساء، آیه۹.

۶- نساء، آیه۸.

۷- نساء، آیه ۶۳.

۸- اسراء، آیه ۲۸.

۹- اسراء، آیه ۲۳.

۱۰- احزاب، آیه۳۲.

۱۱- فصلت، آیه ۳۳.

۱۲- واقعه، آیه ۲۶.

۱۳- مجادله، آیه۲.

۱۴- طارق، آیه۳.

۱۵- ق، آیه۱۸.

۱۶- حج، آیه۲۴.

۱۷- مزمل، آیه۵.

پس گفتار باید:

۱_ محکم، متین و با سند باشد؛ ۲_ معروف، نیکو و خوش آیند باشد؛ ۳_ گفتار باید رسا و مقصود متکلم را برساند تا سخن قابل فهم و آسان باشد از نظر محتوا هم نباید توقعات سختگیرانه از مخاطب باشد، مثلاً لازم نیست گفته شود برای توبه کردن باید گوشت بدن ذوب شود و گوشت و پوست جدیدی بروید، بلکه ندامت از گناه و ملامت خویش و جبران آن کافی است. ۴_ زیباترین سخن از نظر الفاظ و عالی ترین از جهت محتوا؛ ۵_ سخن لغو و گناه نباید باشد مانند بدگویی از اشخاص پاک و هتاکی نسبت به گروهها و احزابی که محکوم به اسلامند، البته حرف باطل را نقد کردن زهد که باشد مطلوب است؛ ۶_ سخن نباید منکر و زشت و دروغ و باطل باشد. و کفی با المرء کذباً ان تحدّثَ بکلّ ما سَمَعه.

در دورغ بودن یک انسان کافی است از اینکه هر چه شنید بازگو سازد.

۶. گفتار باید صریح و جدی باشد و از هزل و شوخی های رکیک جدا گردد.

۷. قول طیب و پاکیزه گفتاری است که از هرگونه غرض ورزی و آلودگی پیراسته باشد.

سخن باید ارزشمند و گرانسنگ باشد. گوینده باید توجه داشته باشد عین گفته های او ضبط و نگهداری می شود و انسان در برابر گفتارش مثل کردارش مسئولیت دارد: ((انّ السّمع و البَصَر و القؤ ادکل اولئک کان عند مسئولاً))(۱).

و پیش از آن نخست به شرایط سخنوری توجه کند اگر مبلغی استعداد ذاتی و طبیعی نداشته باشد و آهنگ گرم و حنجره قوی و جذابی ندارد راه دیگری را برای تبلیغ انتخاب کند مثل کلاسداری و با تخته سیاه کار کردن یا از طریق نوشتاری یا اجرای برنامه های هنری و یا دعوت از سخنرانان موفق و بسترسازی برای سخنرانی آنان، خدمت کند و یا در مواقع مناسب هر بار حدیثی را مطرح کرده و مسائل شرعی را بازگو سازد.

کسی می تواند سخنور موفق شود که تمام شرایط در وی جمع شده باشد.

مشخصه های اسلوب خطابه

چون در فن سخنوری هدف اقناع و ترغیب است ناگزیر باید سبک و اسلوب خاصی

۱- اسراء، آیه ۳۶.

تعقیب شود همان گونه که شاعران و نویسندگان زبردست نیز هر کدام شیوه و روش مخصوصی دارند که با ذوق و استعداد و ظرفیت و توان آنان مناسب است. سخنوری نیز از این قاعده مستثنا نمی باشد. خطیب قطع نظر از اعتدال خلقت و زیبایی منظر و حنجره گیرا باید در خطابه از سبک و اسلوب مخصوصی پیروی کند گرچه برخی از سخنوران در خطابه سیاسی نبوغ دارند و بعضی در سخنوری اجتماعی و حفلی و گروهی در سخنرانی های علمی و جمعی و گروهی در سخنرانی های اخلاقی و توصیفی، گروهی و در اداره مجالس سوگواری تخصص دارند و بعضاً در روضه خوانی و تکیه به صوت می توانند رشد قابل توجهی داشته باشند. در هر حال اسلوب خطابی دارای شاخصه هایی است که باید رعایت شود. مشخصات اسلوب خطابی را در پنج اصل می توان خلاصه کرد:

الف) اطناب؛ نه ایجاز و نه تطویل

ب) روشنی مفاهیم و عبارات؛

ج) عرضه خوب؛

د) شورانگیزی؛

ه) رعایت مقتضای حال و مقام.

اطناب چیست؟

اطناب در نقطه مقابل تطویل و ایجاز قرار دارد، چرا که اگر سخنرانی به تطویل منجر شود باعث خستگی و مخل بلاغت است و اگر موجز باشد مخل به فصاحت است.

بنابراین اطناب حد وسط بین ایجاز و تطویل است در عین این که باید از مطالب و عبارات حشو و زواید و پرانتزهای ناروا پرهیز شود تا ارتباط کلام گسسته نشود و فهم آن برای مستمعان سنگین نیاید و موجب تشویش مستمعان نشود که مخل به فصاحت است و نه تطویل که باعث ملالت است(۱). اکنون باید دید اطناب چیست؟ اطناب تکرار یک موضوع و معنا در قالب های مختلف و تعبیرات شیرین و متنوع است تا مطلب در اذهان شنوندگان بنشیند و مقصد روشن گردد. البته تکرار معنا نباید با تکرار عین جملات و کلمات گفته شده باشد بلکه باید در قالب های متنوع و عبارت های مجزا صورت گیرد؛ مثلاً

۱- در بعضی از مجالس بیش از یک ربع سخن گفتن تطویل است. گاهی مقتضای مقام روضه خوانی است نه سخنرانی.

آن معنا گاهی به زبان شعری تکرار گردد و زمانی در قالب قول حکیم و دانشمندی و هم چنین در ضمن حدیث و آیه ای و قول مفسری حتی در شکل بیان استدلال، تمثیل، تشبیه، طنز و داستان بیان گردد تا از هر جهت دردل مستمعان بنشیند. نمونه آن را می توانید در خطبه جهاد نهج البلاغه مطالعه کنید: «ان الجهاد باب من ابواب الجنه فتحه الله لِخاصّه اولیائه... به».

وضوح معنا و عبارات

دومین رکن اسلوب سخنوری وضوح محتوای سخنرانی و روشن بودن عباراتی است که باید محتوا را تبیین نماید؛ یعنی جمله ها و عبارت ها، سلیس و روان و مفهوم باشد و از کلمات و جمله های نامأنوس و پیچیده اجتناب شود وگرنه مدعا روشن نخواهد شد. خطیبی می گفت جنگ و جهاد عبارت است از: «مصارعت فلسفی و ارادی علی سبیل کلیه». یا در خصوص حلال شدن گوسفند سؤالی شد عالمی جواب داد: «در صورتی که به وسیله آلت حدیدیّه قطع اوداج اربعه با ذکر بسمله مستقبلا الی القبله تحقق یابد حلال می شود و الا محکوم به حلیت نیست».

وانگهی موضوع بحث نیز از مسائل مشکل و پیچیده نباشد که از سطح افکار عمومی و گوینده بیرون باشد، چرا که مستمعین، اکثراً افراد معمولی می باشند بحث اراده و مشیت و «جبر و اختیار» و قضا و قدر، دلایل تجرد روح، مناط علیت شبهه این گونه از معضلات مسائل کلامی و فلسفی است.

تا سر حد ممکن از طرح موضوعات غامض و غیرقابل فهم برای عموم باید پرهیز کرد مگر در مجالس خاصی که اکثریت قریب به اتفاق افراد تحصیل کرده باشد همگی مهندس یا دانشجویان کلام و فلسفه و یا علما و فضلای دین باشند. در تعبیرات از جملات مبهم و چندپهلو باید اجتناب کرد جز در سخنرانی های سیاسی و در اشعار و نثر نوشتاری، سلیس بودن عبارت ها غیر از عامیانه و ساده بودن است. بلکه تعبیرات در عین روشنی باید از استحکام و صلابت و زیبایی و تازگی و طراوت برخوردار باشد.

عرضه خوب

حسن عرضه مربوط به چینش منطقی و عاطفی مطالب است. فروشندگان هنرمند گاهی گوشت یا میوه ها و سایر کالاها را به قدری عالی می چینند که انسان هوس خرید

می کنـد. در سـخنرانی نیز بایـد هر چیزی جای خودش قرار بگیرد، خطبه، آیه، مقـدمه، ذی المقـدمه، اطناب با تعبیرات متنوع، دلایـل خطـابی، حسـن تفنیــد، نـتیجه گیری، شـورانگیزی، حسـن خـاتمه و گریز بـه ذکر مصـائب. هر چیزی بـه جـای خـویش نیکوست.

از آیه ((ادع الی سبیل ربک باالحکمه))، چنین بر می آیـد که چینش مطالب در دعوت نیز باید حکیمانه باشد و متن سـخنرانی هم توأم بـا مواعـظ نیکو و مجادله احسن باشـد لیکن با حفظ تـداعی معانی، تشـریح موضوع به صورت مطلوب صورت گیرد. یعنی رعـایت اصول سـخن پیونـدی، وانگهی عرضه خوب تنهـا در چینش حکیمـانه مطالب نیست بلکه آهنگ جالب و رعایت آداب ظـاهری و بـاطنی، ادای عبـارات به شـکل مطلوب و سـخن سـرایی بـا آهنگ گرم، رعایت جزر و مـد صوتی، اجتناب از یکنواخت صـحبت کردن، چاشـنی طنز و ذوقیات بر آن افزودن، ذکر تاریـخ های معتبر و توجه به رویـدادها و تطبیق با حوادث عینی و ملموس زمان و نتیجه گیری مفیـد تا مسـتمعان با دست پر مجلس را ترک گوینـد و احساس کننـد یک مشـکل قرآنی، اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، تاریخی، ادبی و روحی و علمی آنها برطرف شده و تکرار مکررات نبود.

شورانگیزی و حماسه سازی

شورانگیزی در سـخنرانی به منظور تحریک عواطف و ترغیب احساسات است که معمولا در اواخر سـخنرانی صورت می گیرد برای رسـیدن به این مقصد خطیب از جملات مهیج و خیال انگیز و محرک باید اسـتفاده کند. اقناع عقل با دلایل خطابی اسـت ولی ترغیب و تحریـک دل بـا جملاـت احساس برانگیز و محرک عواطف صورت می گیرد. جلب توجه به آداب نیکو و لحن گیراست، چرا که زبـان خطـابه بیشتر زبـان احسـاس است نه برهـان و تمرین بسـیار و ذوق سـرشار و قوه ارتجال و مواعظ روح انگیز لاـزم دارد. در قرآن آیـات شـورآفرین فراوان استماننـد: ((الم یـأن للـذین امنو ان تخشع قلوبهم لـذکرالله))(۱) این آیه «فضیل عیّاض» راهزن معروف را منقلب ساخت یا آیه ((لوانز النا هذالقرآن علی جبل لرئیته خاشعا متصدعاً عن خشیه الله)).(۲)

۱- حشر، آیه۲۱.

۲- حدید، آیه ۱۶.

رعایت مقتضای حال

مخاطب شناسی، زمان شناسی آشنای با جوّ موجود محیط و کشور می تواند مقتضای حال و مقام را به سخنور الهام کند که گفته اند هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. در مجالس مردان از فلسفه حیض و نفاس و یا شوهرداری نباید حرف زد در محفل فقها درباره حرمت شراب و قمار صحبت کردن عدم توجه به مقتضای حال است. سخنران باید مستمع را بشناسد و عقده های آنان را بگشاید انگیزه تجمع و فلسفه تشکیل جلسه را بداند. مرحوم فلسفی می گفت: سخنوری در مجلسی آیه ای را که یهودی را تبرئه می کند و مسلمان فاسقی را محکوم می سازد مطرح نمود، یکی از شنوندگان گفت: آقا در این موقعیتی که اسرائیل دارد فلسطینی ها را می کوبد شما یهودی را تبرئه می کنی خشمگینانه مجلس را ترک کرد. این گفته خلاف مقتضای حال بود در میان مستمندان از ثروتمندان تعریف کردن با حال و مقام نمی سازد چنان چه در میان ثروتمندان از «ثروت» بدگویی نمودن نیز با مقتضای حال در تضاد است. در مجلسی که برای شهادت ائمه منعقد شده است حدیثی از آن امام و نقل کرامت و فضیلتی تا مقدمه روضه خوانی باشد کافی است، مجلسی که مستمعان عجله دارند تنها باید به ذکر مصیبت بسنده شود، یا حدیثی و گرنه سخنرانی نا مطلوب و عدم رضایت مستمعان را بر می انگیزد.

اجزای سخنرانی

اشاره

ارسطو معتقد است که برای سخنرانی چهار رکن است: الف) مقدمه ب) عرض موضوع ج) تدلیل د) خاتمه. اگر مقدمه مناسبت با ذی المقدمه نداشته نباشد و یا فاقد استحکام و جذابیت باشد چنین سخنوری مستمعان را از دست می دهد. هدف از مقدمه سه چیز است: یکی جلب توجه مستمعان، دوم استمالت و تألیف قلوب آنان، سوم برانگیختن و ترغیب شنوندگان به موضوع.

الف. شرایط درآمد خوب

اشاره

۱) تناسب باذالمقدمه ۲) هدفمند و روشنگر بودن ذی المقدمه ۳) کوتاه و رسا و جذاب ۴) از مسلمیات و مقبولات مستمعان و یا از نوع مطالب علمی و عرفی و از ارتکازات فطری باشد، زیرا مقدمه اگر اختلافی باشد نمی تواند مستمع را برای گوش دادن اصل موضوع آماده نماید. باید از نوع وفای به عهد، نظم حاکم بر اجزای جهان، قبح دروغ و ستمگری و

حسن صـداقت و دیگر مقدمات معقول باشد که برای گوش دادن اصل موضوع آماده نماید. ۵)تعبیرات مقدمه روشن و زیبا و بـا صـلابت باشـد نه مبهم و مـوجز. وانگهی سـخنران بر خطبه و محتوا و الفـاظ مقـدمه بایـد مسـلط باشـد تـا ذهنش برای طرح ذالمقـدمه و سـایر مطـالب آماده شود. به هر حال مقـدمه در سـخنرانی برای سـخنران و مسـتمع غالباً ضـروری است ولی گاهی حذف آن مطلوب می باشد.

ضرورت و عدم لزوم مقدمه

الف) سـخنور اگر مبغوض و مورد خشم مخاطبان باشد، گاهی تبلیغات ناجوانمردانه و تهمت و افترای دشـمنان یا دوستان نادان سخنوری را در نظر مسـتمعان ملکوک و مبغوض می سازد، در این صورت سـخنور با مهارت باید عواطف مسـتمعان را با خود همراه سازد.

مقـدمه قطع نظر از مطالب قطعی و مقبول باید رنگ عاطفی هم داشـته باشد تا ذهنیت مسـتمع را برای پذیرش موضوع آماده تر سـازد، مثـل این که بگویی برخی مرا ضـدولایت می شـمارند و حال آن که در راه تثبیت ولایت لطمات زیادی خورده ایم. هر مدعا دلیل می خواهد. مخالفان من محکوم اند، چرا که بی دلیل مرا متهم ساخته اند.

مقدمه برای آمادگی اذهان است جهت اسـتماع، فرصت اقامه برهان نیست به این علت باید مقدمه از بدیهیّات و مسـلمات باشد تا مستمع برای ذالمقدمه آماده پذیرش گردد گاهی با اشعار نیز می شود جلب توجه کرد مانند بو علی سینا:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود

محکم تر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آن هم کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود

یکی از نمونه های برجسـته این فن، مقدمه خطبه امام سجاد در شام است که نخست، اصل و تبار خود را متذکر می شود سپس شعار «أنابن مکه و منی انا بن زمزم و صفا انا بن من حمل الرکن باطراف الرّداء» سر می دهد و اذهان را پاک سازی و مجذوب می کند.

ب) موضوع مورد اکراه مستمع باشـد؛ سـخنور، مبغوض نیست، بلکه موضوع در نظر مسـتمعان مطلوب نمی باشـد: مثـل مسـئله حجـاب در میان بـدحجابان و ولایت فقیه در میان بـدخواهان. بایـد با یک مقـدمه ای نخست شخصـیت زنان را در اسـلام علل بدحجابی در میان بانوان را مطرح نمود یا بحث ولایت فقیه در میان مخالفان، مقدمه و فضاسازی می خواهد.

ج) طرح یک مسئله تکراری؛ با یک مقـدمه بایـد اهمیت موضوع را جلوه دهـد و فلسـفه تکرار آن را شـرح نماید که از زاویه دیگری بحث می کند.

د) دفع شبهات پیش بینی نشده، مثل مقدمه خطبه همام پیش از بیان صفات متقین رفع شبهه می نماید تا گمان نشود که متقین یک تافته جدا بافته اند از آن هنگام که در رحم مادر بوده اند از متقین محسوب می شوند. مانند رجبعلی خیاط که به زعم ساده لوحان با لگد زدن در رحم به مادرش فهمانید که مال حرام وارد خانه شده است در صورتی که جز معصومین احدی نمی تواند چنین باشد و هرگز چنین کرامتی از ائمه اطهار در شکم مادر نیز نقل نشده است و برای احدی از بزرگان دین اتفاق نیافتاده است. جنین در رحم مادر از اولیای خدا نیست و فهمش از حیوان هم کمتر است باید بیرون بیاید و ریاضت بکشد تا از اولیای الهی شود.(۱)

گرچه پس از بیان ارکان خطابه مهم ترین مسئله که رعایت آن در خطابه لازم است وجود مقدمه می باشد که به منزله زمینه سازی برای توجه به سخنرانی است، ولی در بعضی از موارد همین مقدمه نه تنها ضرورت ندارد بلکه باید حذف گردد.

آن جا که حذف مقدمه مطلوب است

مواردی که مقدمه در سخنرانی لازم نیست و باید حذف کرد ذیلا می آوریم:

یکم- توجه شدید مستمع به اصل مطلب مانند بیان خبری یا حل مشکلی، یا مستمعان در انتظار نقل پیامی و یا افشای مسئله ای یا ذکر مصیبتی می باشند مقدمه چینی نامطلوب است و مخاطبان آمادگی برای شنیدن درآمد را ندارند.

دوّم- نداشتن وقت کافی برای مقدمه؛ یک ربع بیشتر وقت نیست، باید به اصل مطلب بسنده شود.

سوّم- ضیافت های عمومی که مردم برای میهمانی و حرف شام و نهار آمده اند نه استماع سخنرانی.

در بعضی از موارد هم وجود و فقدان مقدمه یکسان است؟

در خطابه ای که سخن از واقعیت های محسوس و ملموس جامعه است و انسان بخواهد از آثار، نتایج و آفات آن واقعیت عینی را بازگو سازد، طرح مقدمات ضرورت ندارد؛ مثلاً خصلت مردم کرد، عرب و عشایر یا خصوصیت های ماه مبارک رمضان و محرم، ماجرای بعثت.

۱- کیمای محبت .

ویژگی های مقدمه مطلوب

الف)صلابت لفظ و معنا: درآمد سخن گذشته از این که با فکر و فرهنگ مستمع دمساز باشد از جمله بندی های زیبا و دل نشین باید استفاده شود. مقدمه پیش درآمد موسیقی است باید ذهن مستمع را آماده سازد.

ب) رعایت اصل تناسب با موضوع و به ویژه مقتضای حال و مقام

ج) مقدمه از لحاظ زمان هم با ذالمقدمه متناسب باشد اگر بیست دقیقه خطابه است سه دقیقه مقدمه باشد.

د) پیراستگی از اظهار ضعف و تذلل - نباید به جای حسن مطلع در مقدمه از ناتوانی خود سخن بگوید به جای تواضع به تذلل بگراید.

گرچه مقدمه شکل مخصوصی ندارد تا خطیب خود را در آن محدود سازد و آن چهارچوب را انتخاب کند، بلکه آزاد است که به تناسب موضوع برای سخن خود مقدمه ایجاد کند؛ در عین حال بدون شرایط هم نیست.

انواع مقدمه

بنابر آنچه بر زبان خطبای سلف متداول گشته انواع مقدمه به شرح ذیل است:

۱- مقدمه افتتاحیه.

۲- مقدمه ادیبانه با شعر و نثر زیبا.

۳- مثل معروف و یا گفته حکیمی یا آیه و حدیث مناسب.

۴- اشاره به زیارت امام حسین با السلام علیك یا ابا عبدالله.

۵- حمد و ستایش خدا و درود بر محمد و آلش.

۶- بسترسازی برای طرح موضوع و بیان مقصود.

۷- مقدمه به صورت تقسیم موضوع و تعیین حدود آن و مشخص کردن بحث مورد نظر.

۸- براعت استهلال با سخن حکمت امیز، مَثَلِ رایج، آیه، بیت، حدیث.

۹- برای تقریب ذهن و فهم ذی المقدمه.

۱۰- برای دفع شبهه احتمالی مانند مقدمه خطبه متقین (خلق الخلق حین خلقهم) مقدمه خطبه همام که می خواهد تساوی در

خلقت بشر و ممتاز شدن برخی از آن ها به حسن اختیار را برساند.

۱۱- شکل تفنید؛ مثلاً با نقد گفتار مخالف سخن را آغاز کند؛ یعنی با کلامی از خصم مقدمه را شروع می کنند؛ مثلاً می گویند رسول اکرم از دنیا رفت ولی وصیتی در مورد

خلیفه بعد از خودش نکرد و حال آن که در زمان حیات به هر کجا که می رفت جانشینی می گذاشت وانگهی مؤمنان را همواره به وصیت امر می کند. وصایای حضرت علی و اصحاب هنگام موت بسیار است.

ب. موضوع

اشاره

دومین رکن خطبه طرح موضوع است. خطیب باید مدعای خود را به بهترین وجه مطرح ساخته و پرورش دهد، اگر در سخنرانی موضوع سخن مشخص نباشد مانند خیمه ای است که ستون نداشته باشد؛ به عبارت بهتر، خطیب ممکن است مقدمه را حذف کند ولی موضوع سخن را هرگز،

زیرا حقیقت یک خطابه عبارت است از بیان موضوع و تفسیر و اثبات آن.

ویژگی موضوع

موضوع سخن باید از ویژگی خاصی بهره مند باشد و اطناب صورت گیرد تا به هدف کمک کند.

ج. تدلیل

دلیل خطابی از مقبولات، مشهورات ظاهری و مظنونات تشکیل می شود که باید برای اثبات مدعا بهره جست.

د. خاتمه

اشاره

چهارمین جزء تشکیل دهنده پیکره سخن خاتمه است.

بسیاری از بزرگان فن خطابه حسن مختم را از حسن مطلع مهمتر دانسته اند. چرا که پایان سخن باید طوری جذاب و لطیف باشد که حلاوت و طراوت خطابه را در ذائقه مستمعان نگه دارد به گونه ای که از ختم سخنرانی افسوس بخورند و برای سخنرانی بعد آمادگی پیدا کنند، مانند خطبه شقشقیه. که ابن عباس می گوید افسوس خوردم.

تناسب خاتمه با هدف

ختام سخن باید با اهداف سخنوری منطبق باشد. به عنوان نمونه اگر هدف ترغیب است در خاتمه سخن باید تحریک احساسات و ایجاد میل و رغبت نماید.

اگر هدف اقناع است دلائل خطابی را به طور اختصار با عبارات دلپذیر تکرار و شور انگیزی کند.

نکاتی در حسن خاتمه

۱) تکرار رئوس مطالب با عبارات جدید و جذاب و نتیجه گیری؛

۲) در قالب تمثیل مناسب با هدف باید سخن را خاتمه داد؛

۳) با عبارات مؤثر و نافذ و هدفمند سخن را پایان دادن؛

۴) با نکات نغز و اشعار لطیف و ذوقی، سخن را به فرجام برساند به گونه ای که حلاوت آن در مذاق مستمعان بماند؛

۵) اگر مباحث متوالی است باید موضوع بحث آینده را به صورت جذاب مطرح نماید تا مستمع را برای آن موضوع برانگیزد تا در جلسه آتی شرکت کند.

آن چه باید پرهیز شود

۱- طنز نابجا ۲- پوزش در قالب ناتوانی ۳- بسط کلام و طرح زواید و حواشی۴- اجتناب از عبارات مبتذل ۵- طرح جملات یأس آور ۶- سخن نامناسب و بی ارتباط ۷- جملات اهانت آمیز و دعاهای نامناسب ۸- تملق و مداحی ۹- دعای بیش از حد لازم ۱۰- مدح از قدرت. ۱۱. ستایش از مؤسس بیش از لزوم

تفنید، پنجمین رکن خطابه

اشاره

تفنید: مناقشه آراء و عقاید مختلف برای ابطال مدعا و دلایل طرف مقابل می باشد. بزرگان فن خطابه می گویند: خطیب قبل از ختم سخن از تفنید باید استفاده کند. سپس شور انگیزی نماید.

وسایل و ابزارهای تفنید

۱- تحلیل فکر باطل: شاخ و برگ به آن دادن و آشکار نمودن چهره زشت آن.

۲- انکار: در برابر مخالف تسلیم نشود تنها به دلیل اتکا داشته باشد و نظر مخالف را باطل سازد.

۳- موافقت: با واقعیت نظریه مخالف موافقت کند ولی با کیفیت وقوع مخالفت نماید، مثلاً قتل صورت گرفته ولی عمدی نبوده است. یا مقتول با برخورد نامناسب زمینه را فراهم ساخته است.

۴- استدراک: در برابر اعتراض خصم اشکال مشابهی بیاورد. مثل دلیل نقضی.

۵- استفاده از سخن خصم علیه او؛ مثلاً ما اصل علیّت را قبول داریم اما علل و عوامل

منحصر به علت های مادی و هم چنین علل مکشوفه نیست و در ثانی علت های کشف شده نیز تمام علل مکشوف مادی نیست و مافوق علل مادی هم در جهان، مانند اژدها شدن عصا و ید بیضاء و مرده زنده شدن و...

نمونه ای از تفنید

مثلا شعر غلطی در بین مردم رایج است مورد مناقشه قرار گیرد، مانند:

در دل دوست به هر حیله رهی باید کرد

طاعت ار دست نیاید گنهی باید کرد

در این شعر باید مناقشه کرد که اولا: با حیله و تزویر صحیح نیست انسان در دل کسی راه پیدا کند. نه دوست و نه دشمن و اگر طاعت از دست او نیاید درست نیست مرتکب گناه شود و خود را آلوده کند وانگهی علت این که در صورت عدم قدرت بر اطاعت، گناه باید کند چیست؟ در ثانی مگر در همه جا می شود در دل دوست نفوذ کرد، شاید در دوستان ساده لوح ممکن باشد؛ اما در دوستان هشیار هرگز میسور نیست. از جانب دیگر به قول شاعر:

مکر و فریب، حربه نامرد مردم است

نامرد، حیله بازد و مردی رها کند

انسان باید با دوست از طریق صداقت و محبت وارد شود. تا در دل او راه پیدا کند آن هم هدف معقول.

وانگهی نگهداری دوست از پیدا کردن دوست به مراتب مشکل تر است. شاعر دیگری می گوید می بخور منبر بسوزان مردم آزاری مکن درست نیست. اگر می خوردی حد اقل خانواده را می آزاری اگر منبر سوزاندی مردم مقصد راسوزانده ای.... باشد و منبر بسوزاند قطعاً مردم آزاری بیشتر خواهد کرد.

تفنیدی که منطقی های جدید بر اجزای خطابه افزوده اند به عقیده نگارنده شبیه مجادله احسن است که در تبلیغ گفتاری در قرآن آمده است:

((ادع الی سبیل ربک باالحکمه و الموعظه الحکمه و جادلهم بالتی هی احسن)).

مثال دینی و تاریخی: می گویند پیامبر از دنیا رفت ولی وصیت نکرد. پس چرا وقتی به هر کجا می رفت جانشین معرفی کرد و چرا به وصیت تأکید کرده است؟ پس جریان کاغذ و قلم چیست؟

تفاوت های خطابه از همانندهای آن

خطابه با مکالمه و شعر اشتراکات و تفاوت هایی دارد؛ مکالمه روزمرّه از خطابه در موارد زیرین جدا می شوند:

۱- مکالمه، هنرمندی و قواعدی لازم ندارد لیکن خطابه یک نوع هنر و هنر نمایی است.

ص:۲۳۶

۲- در مکالمه عبارات ادیبانه مطلوب نیست بلکه ادیبانه سـخن گفتن نامأنوس است باید الفاظ و لحن سـخن شکسته و معمولی باشد، و به زبان رایج عکس سخنرانی.

۳- معمولا در صدد تصرف عقل و عاطفه نمی باشد، برخلاف خطابه.

۴- برای تفهیم مقاصـد و رفع حوایج انجام شود و یا صـرفاً سـرگرمی و شـکوائیه است؛ ولی در خطابه حوائج اجتماعی ملحوظ است.

۵- یک نواخت حرف زدن در گفتگوی مطلوب است، در خطابه نامطلوب.

۶- بر پایه ایجاز استوار است ولی ممکن است به اطناب و تطویل؛ اما در خطابه اطناب صحیح است نه ایجاز.

۷- پیش بینی قبلی لازم ندارد به مجرد ملاقات صحبت آغاز می شود، ولی در سخنرانی مطالعه و پیش بینی می شود.

۸- سخن دو طرفه باید صورت گیرد متکلم وحده بودن در مکالمه ها روا نیست؛ ولی سخنور متکلم وحده است.

۹- پایان مکالمه قابل پیش بینی نیست عکس سخنرانی.

مشترکات مکالمه و خطابه

اشاره

۱- عدم رعایت ادبیات رسمی که در نویسندگی لازم است و همچنین دکلمه وار سخن گفتن و معمول نمی باشد.

۲- برای تفهیم و تفهم به کار می روند.

۳- آخر بعضی از کلمات در هر دو فن حذف می شود.

شاعر و خطیب

اشاره

مشترکات شعر و خطابه را می توان این گونه برشمرد:

۱- در شدت و قوت احساسات و تخیّل و قدرت تصویر و تجسم حوادث

۲- آرایش معانی با عبارات جالب در مقام تعبیر و انشاد.

۳- در جذب عاطفه عمومی شاعر و سخنور همسان می باشد

۴- تصرف در نفوس شنوندگان و نفوذ در عقل و دل آنان

تفاوت های شاعر و خطیب در موارد ذیل است:

ص:۲۳۷

شاعر

۱- به اوزان و قافیه شدیداً تکیه می کند.

۲- در اشعار آفاق خیال شاعر وسیع تر است.

۳- اسلوب خطبه محدود است و شاعر تحت تأثیر تخیلات، شعر می سراید.

۴- حالات روحی شاعر متأثر از اوضاع و شرایط جامعه است.

۵- سبک و سیاق خاص دارد.

خطیب

۱- به توازن جملات و شیوه القای خطبه معتقد است.

۲- از قدرت خیال به طور محدود استفاده می کند؛ آن هم در مرحله شورانگیزی.

۳- در مقام ارتجال و شبه ارتجال می باشد و خطبه را در حضور مستمع می پروراند.

۴- در مقام اقناع و ترغیب است، از دلایل مناسب استفاده می کند.

۵- دارای سیاق مختلف است.

۶- از الفاظ زیبا و قابل فهم شنونده استفاده می کند.

مراحل هنرنمایی در خطابه

اشاره

۱- ایجاد و آفرینش: ایجاد تفکر و مطالعه برای استنباط معانی و هدفمند کردن مطالب.

۲- تنسیق و تنظیم و ترتیب معانی و مطالب بر اساس تداعی معانی.

۳- تعبیر: قرار دادن معانی در اسلوب مناسب و الفاظ و جمله بندی های زیبا و جذاب.

اسلوب های مختلف:

۱) اسلوب عمیق و بلند که دکلمه وار صورت می گیرد.

۲) اسلوب ساده در سخنرانی های معمولی و مواعظ به کار برده می شود.

۳) اسلوب متوسط نه براساس اسلوب عمیق و بلند است و نه معمولی؛ حد وسطی است.

فرق خطابه و نویسندگی را در امور زیر می توان خلاصه کرد:

۱- در ایجاد معنا و تنظیم مطالب مشترک هستند؛

۲- در مرحله تعبیر و سخنرانی اختلاف دارند، زیرا سخنور با سلیقه شخص تعبیرپردازی می کند، ولی در نویسندگی سلیقه شخص مطرح نیست، بلکه شرایط جامعه و مخاطبان را نویسنده باید مدیریت کند.

تفاوت های نگارشی و خطابی

۱- در نگارش کثرت استدلال لازم و مطلوب است در خطابه به کمترین دلیل و مطلب باید بسنده نمود ولی پرورش مطالب و شاخ و بال دادن پسندیده است.

۲- در نگارش، رعایت حال خواننده و شنونده لازم نیست، در خطابه لازم است.

۳- در نگارش، موقعیت زمانی و مکانی وجود ندارد در خطابه موقعیت زمانی و مکانی باید رعایت گردد.

۴- در نگارش، رعایت وضع ظاهری نویسنده لازم نیست، با ژولیدگی می توان نویسنده بود، اما در خطابه لازم است، زیرا لباس و نظافت خطیب کارساز و از استدراجات گوینده است.

نگارش و خطابه هر دو مطالب را خلق و ایجاد می کنند؛ یکی با زبان، دیگری با قلم.

آداب و شرایط سخنور

اشاره

۱- رعایت آداب ظاهری و معنوی: ایمان و تعهد، خیرخواهی، تواضع، بی غرضی، دانا و بصیر، با تجربه و متین، مجموع گفتار و رفتارش حاکی از این امور باشد، آداب ظاهری مانند نظافت بدن و لباس رعایت حسن اخلاق، پرحوصله، خوش لهجه، خطیب دانا سخن را سنجیده و مطالعه شده و اشکالات را پیش بینی کرده سپس به سخن می پردازد. سخنگوی زشت خوی بدکردار خودپسند و مغرور، منفور است. سخنگو باید دارای عزت و کرامت باشد، خود را ذلیل نکند اگر در مقام عمل و گفتار اشتباه کرد، پوزش بخواهد، مؤدب و جدی حرف بزند، مقتضای حال و مقام را ملاحظه کند، فراز و نشیب و جزر و مد صوتی را در طول سخنرانی رعایت نماید. چرا که گاهی تند و باحرارت سخن گفتن مطلوب است و جای دیگر آرام سخن گفتن ولی یک نواخت سخن گفتن نامطلوب می باشد.

۲- برانگیختن و شورانگیزی: انسان همواره مغلوب احساسات است نه مجذوب دلیل و برهان، با مطالب عقلانی نمی تواند شور آفرینی کند، چرا که عقل نمی تواند مستمعین را به راه بیندازد، لذا سخنور باید گذشته از اقامه دلیل، از عوامل شورانگیزی نیز استفاده کند تا بتواند شنوندگان را از بدی ها باز دارد و به خوبی ها ترغیب نماید؛ یعنی با برانگیختن عواطف و احساسات مخاطبان به جنگ غرایز آن ها بیاید و هواهای نفسانی را با تمایلات خوب تر کنترل کند، چون در انسان بنیادهای شور و عواطف و انگیزه های مهر و کینه و نفرت و جاذبه وجود دارد. در آداب ظاهری تنوع در آهنگ، درست نشستن، با تسبیح و کاغذ و قلم بازی نکردن دست ها را بیش از حد و نامناسب حرکت ندادن. ضمناً آب و هوای

مجلس بایـد معتدل، پاک و صاف باشد، زیرا صوت در هر ثانیه ۳۴۱ متر در حرارت ۱۶ درجه سانتی گراد سرعت دارد و اگر هوا آلوده و سنگین و پر از دود باشد از سرعت صدا کاسته و باعث سردردی و حواس پرتی می شود؛ با گشودن پنجره ها و جلو سیگار کشیدن را گرفتن مشکل حل می شود، اشاره و حرکات مناسب دست و سر و چشم و ابرو در تفهیم مقصد مؤثر است، عکس آن، حرکات بی جا و نامناسب باعث تشویش ذهن مستمعان می گردد. سخنرانی که بدن خود را در حال سخنرانی به جلو و عقب حرکت می داد باعث تشویش غالب شنوندگان می شد، چندین بار مستمع تذکر داد، ولی فایده نبخشید و حرکات این خطیب مایه مضحکه و حالت زشتی را تداعی می نمود.

زیر و بم به صدا دادن و حالت و لحن صوت را با متن و مضمون جملاتی که بر زبان جاری می کند منطبق ساختن از لوازم کارآمدی است، سخنور به هنگام سخن با گوش و قلب و عواطف و احساسات و نگاه و معرفت جویی شنوندگان و حفظ شخصیت خود درگیر است، از این رو مانند بازیگر صحنه نمایش به اتکای هنرمندی و متانت و استمداد از حافظه و تجربه باید نقش ایفا کند تا اقناع و ترغیب حاصل گردد. از لفاظی بپرهیزد و حقیقت را هرگز فدای اغراض شخصی نکند، عبوس و غمگین و عصبی و خشمگین نیز نباشد.

۳- آداب معنوی: شناخت روحیه شنوندگان از آن جهت ضرورت دارد تا هر دسته را مطابق با ثقه و آرمان های آن ها مدیریت کند در طی سخنرانی از دیگران برتر نشمارد؛ نخست بر تمایلات خویشتن غلبه کند تا بتواند جلو تمرد هواهای نفسانی مستمعان را بگیرد. اگر معلم اخلاق تابع تمایلات شخصی باشد چگونه می تواند شاگردان را ارشاد نماید. نباید از خوشی ها و نعمت های خود برای محرومین بازگو کند. باید راه انطباق با هر طبقه را در درون خود پرورش دهد و همواره خود را خدمت گزار صادق و متعهد قلمداد نماید. تا همگی او را مظهر فضیلت و پاکی بدانند. از سرعت انتقال و ارتجال و حضور ذهن برخوردار باشد. حافظه قوی، حاضرجوابی، موقع شناسی، توجه به بازتاب و بازخورد شنوندگان، در برابر گفتارش از طریق چشم ها، خمیازه ها و حرکات مثبت و منفی آنان داشته باشد و با مهارتی رفع دشواری و اشتباهات خود را جبران نماید. در برابر بعضی از بی نظمی های جلسه و شنونده صابر و بردبار باشد. اگر تعمدی در مخاطب دید با چند جمله کوتاه و طنزآمیز عاری از خشم و غضب آنچه از دیگران می بیند برطرف نماید. با تعریف از مستمعان آنان را به سکوت دعوت کند، همیشه سند و دلیل را در دست داشته باشد تا در جواب پرسش ناگهانی یکی مسمعان عاجز نماند، سخنوری را شغل مادی قرار ندهد تا مردم با دید کاسب کار به او نگاه نکنند، سعی کند منبع درآمد دیگری برای

خود اتخاذ نماید تا در سخنوری اخلاص را نگهدارد

تو کار همچو گدایان بشرط مزد مکن   که خواجه خود روش بنده پرروی داند

اعتماد به نفس

اشاره

اعتماد به نفس با ترس معقول از سخنرانی در حضور مردم منافاتی ندارد، مگر این که ترس جنبه وسواس به خود بگیرد و نامعقول باشد، که در این صورت از آفات سخنرانی محسوب می گردد. به هر حال اعتماد به نفس برای سخنور امری لازم است که اگر وجود نداشته باشد نمی تواند مطالب را به طور منظم و مطابق اسلوب خاص بیان نماید.

نکات لازم در اعتماد به نفس

– نطق را کلمه به کلمه حفظ نکنیم بلکه با مطالعه عمیق و نظم دقیق به شکل تداعی معانی آن را به حافظه بسپاریم؛

– هرگز به ترس خود اقرار نکنیم و به فراموشی مطلبی، شعری و آیه ای فکر نکنیم؛

– مهندسی و طرح نطق خود را از پیش تهیه و در حافظه بگنجانیم؛

– یادداشت های مختصر به عنوان سر فصل سخنرانی در کاغذ کوچک همراه داشته باشید؛

– تسلط بر موضوع سخن و بال و پر آن و شرط حصول اعتماد و اطمینان است.

– ممارست و تمرین (حسن اعتماد را پرورش می دهد)؛

– با شور و اشتیاق ایراد سخن کنید نه با کسالت و اکراه (خنده پیش از سخنرانی)؛

– با حرکات اعضا ترس را برطرف سازید؛

– لغات را با تلفظ صحیح به کار برید، به ویژه لغات خارجی متداول در سخنرانی؛

– تلقین به نفس کنید که چرا بترسم؛

– نگاه را از مستمع برندارید و میان آن ها تقسیم کنید، به سقف و کف محل سخنرانی یا یک نقطه خیره نشوید؛

– تسلط بر مقدمه خطبه داشته باشید تا اضطراب برطرف شود؛

– از تقلید مو به مو در سبک و آهنگ الفاظ از دیگر سخنوران بپرهیزید، چون کپی او معرفی خواهید شد؛

- موضوعی را انتخاب کنید که با نیازهای روحی و دردهای جامعه و غالب شنوندگان هماهنگ باشد.

ص:۲۴۱

عمود و اعوان خطابه

عمود خطابه: دلایل و شواهدی است که سخنگو برای (باوراندن) سخنان خویش به کار می گیرد. عمود زیربنای اصلی سخنرانی است، به طوری که اگر اقامه دلیل نشود خیمه سخن بی ستون می ماند.

اعوان خطابه چند قسم است:

الف) اعوان فنی یا استدراجات گوینده، شنونده و گفتار،

۱. استدراجات مربوط به گوینده عبارت است از:

- لفظ گیرا و زیبا؛

- لحن گیرا؛

- قیافه جذاب.

- حرکات مناسب اعضا

۲- اعوان مربوط به شنونده

۳- مربوط به نوع گفتار،

ب) اعوان غیر فنی یا شهادت قولی، فعلی و نوشتاری:

۱- قولی: بهره گیری از کلام کسانی که مورد قبول افکار عمومی و یا مخاطبان است مثل قرآن، روایات، شعر که در مقدمات خطابه شهادت قولی از عمود خطابه محسوب می شود.

۲- شهادت حالی: به صفات و محبوبیت گوینده برمی گردد هر چه بیشتر باشد سخن او نافذتر است.

عمود: کلامی که به وسیله آن اقناع ایجاد شود مانند دلایل خطابی.

اعوان: به گفتار و کرداری که در ایجاد باور و تأثیرگذاری به عمود سخن کمک می کند می گویند. به عبارت دیگر چیزی که در اقناع مؤثر باشد.

عمود و اعوان خطابه از قضایای زیر تشکیل می گردد:

۱- مظنونات؛

۲- مقبولات؛

۳- مشهورات: مراد از مشهورات ظاهری است نه حقیقی. مثل حسن و قبح عقلی؛

۳- آمیزه ای از قضایای ذکر شده.

چرا از دلایل منطقی در خطبه استفاده نمی گردد؟

چون اکثر مردم تابع احساسات هستند نه ادراکات؛ و غالب مردم احساسات شان بر عقل آن ها غالب است و از جزئی به کلی عبور می کنند.

ص:۲۴۲

ارسطو می گوید: بیان ادله علمی و یقینی برای توده های مردم بیهوده است، چرا که علوم و مسائل یقینی از عقل و فکر مایه می گیرد نه از مشاعر و احساس.

پس اقامه حجت در خطابه با برهان منطقی و علمی تفاوت دارد، خطیب باید مقدمات استدلال را به مقتضای حال پس و پیش کند و شاخ و برگ تازه دهد و متنوع سازد تا نشاط آور گردد.

رسالت اصلی خطیب

رسالت اصلی خطیب برانگیختن عقل و عواطف مستمعین است، نه بیان وظایف آن ها. به عبارت دیگر عوامل اقناع و فنون تسخیر و احساس را به کار گرفتن و در هر خطابه از مستندات مخصوص استفاده کردن.

تسخیر عواطف مهم تر است یا اقناع عقل؟

برای سخنور آنچه مهم است تسخیر عواطف است که با الفاظ شورانگیز و خیال آفرین، خلق می شود، چرا که جامعه از یک روح و عاطفه جمعی برخوردار است و احساس واحدی دارد.

شور انگیزی

اشاره

چه ضرورتی در تحریک عواطف و شورانگیزی در خطابه می باشد؟ چون خطابه اقناع عقل و ترغیب مردم است.

باتوجه به آن که مردم را تنها از راه دلایل خطابی و عقلی نمی توان راهنمایی کرد؛ لذا باید به تحریک عواطف و شورانگیزی عنایت نمود، تا به سوی مقصد خطیب حرکت کند.

عوامل شورانگیزی

۱. ایمان به محتوای سخن از نظر عملی، نظری، عقلی و قلبی.

۲. حرارت در گوینده «افسرده دل افسرده کند انجمنی را» انسانی که از سوز دل و عمق ایمان و با حرارت سخن گوید مؤثر است.

مرا سوزی است اندر دل اگر گویم زبان سوزد

اگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد

باید چنین سوزی را از خدای متعال درخواست نمود. به قول بافقی:

الهی سینه ای ده آتش افروز

در آن سینه دلی وان دل همه سوز

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست

دل بی سوز غیر از آب و گل نیست

ص:۲۴۳

دلم پر شعله گردان سینه پر دود

زبانم را به گفتن آتش آلود

۳. نکته سنج و موقع شناس: شناخت جهت احساسات و در دست گرفتن نبض مستمع و جوّ اجتماعی و انگیزه های نهفته در دل ها و مشارکت روحی و وجدانی با مستمع.

۴. تحریک روحیه لـذت طلبی و بیم از عواقب لـذت های زودگذر و نامشروع. معروف است وقتی دل نمی خواهد انسان کور می شود. در عرصه عبادت گفته انـد: اگر دل تمایل دارد مستحبات را هم به جا آوریـد، اما اگر اقبال نـداشت به واجبات باید بسنده شود.

۵. رعایت مقتضای حال: این اختصاص به کل سخنرانی دارد ولی در تحریک هم باید مراعات شود شورانگیزی بدون تناسب اثر دراز مدتی ندارد.

۶. تناسب گوینـده و شنونده: تحریک جوان ها با میان سالان فرق دارد و نوع تحریک کردن گوینـده نوجوان با میان سال نیز متفاوت است.

۷. حرکت در خط مستقیم و حاشیه نرفتن، پراکنده گویی ارواح مستمعان را متمرکز نمی کند تا شورپذیر شود.

۸. سیطره شخصیتی یک خطیب، ابهت طبیعی، جذابیت انـدام، نفوذ معنوی و هیبت خطیب از نظر مقـام و پست اجتماعی در صورتی که آمیخته با قداست باشد.

انواع گفتار خطابی

در کهن ترین تقسیم، خطابه سه قسم است: استشاری یا حملی، قضایی و استدلالی. به تعبیر دیگر:

منافرات: مربوط به زیبایی و زشتی اشیاء در حال حاضر،

مشاجرات: مربوط به مشاجره یا شکایت یا عذر و ندامت است (مربوط به گذشته)

مشاورات: مربوط به متقاعد کردن مردم بر انجام آن چه صلاح آن ها است و ترک آن چه ناپسند است برای آن ها.

خطابه در تقسیم جدید، هفت قسم است:

یکم. سخنرانی سیاسی؛

دوم. قضایی (دادستان، وکیل مدافع)؛

سوم. جنگی و رزمی؛

چهارم. حفلی (اجتماعی)؛

پنجم. تأبینی (سوگواری)؛

ششم. دینی و اخلاقی؛

هفتم. علمی و گزارشی

ص:۲۴۴

امروز سـخنرانی های توجیهی، تفریحی و تودیعی نیز بر آن افزوده شده است که هر کدام برای خود اقسامی پیدا می کنند و هر یک شرایط و ویژگی های خاصی دارد که در کتاب درباره سخنوری بیان شده است.(۱)

آفات سخنوری

اشاره

آفات سخنرانی را فهرست وار می آوریم و شرح آن به اساتید واگذار می شود

۱. لکنت زبان، فقدان استعداد ذاتی، به اضافه عدم علاقه به فن سخنوری و شیوه تبلیغ خطایی.

۲. عدم معرفت به موازین سخنوری و اهمیت ندادن به آن، عدم تحمل تمرین ها و ممارست ها.

۳. عدم رعایت نظافت و بهداشت دهان و دندان؛ بوی عفونت دهان، زردی دندان ها، لباس کثیف، و نامناسب و نفرت انگیز.

۴. طرح مباحث غامض و تخصصی برای شنوندگان عادی و غیر متخصص.

۵. موضع گیری های سیاسی و القای مطالب جنجالی و انتقاد گروهی و تثبیت گروه دیگر از آفات است.

امام فرمود: روحانیت نباید گرایش به حزب و گروهی داشـته باشـند تا چه رسد به عضویت بلکه پدری مهربان برای همه گروه ها باشند.

۶. گفتن مطالبی که برخی از مستمعان برنمی تابند.

حضرت علی فرمود: «و الله لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله».

۷. پرهیز از مطالب غلوآمیز درباره ائمه و اولیای الهی و مطالب خلاف عقل و ادراک عمومی به عنوان کرامت.

۸. تواضع در سخن و اجتناب از گفتار مغرورانه، چرا که غرور حالتی است که در گفتار مغرور نمایان می گردد.

۹. توجه به مال اندوزی و تجارت از طریق وعظ و خطابه و تبیلغ دین، نه هدایت و ارشاد.

۱۰. داوری های غیر منصفانه و افراطی در سخنرانی ها.

۱۱. اعراض از سیره عملی و تبلیغی پیامبران و اوصیاء آن حضرت در برخورد مخاطبان.

۱۲. ارائه تحلیـل هـای خـام، انحرافی و یـک جـانبه از مسائـل سیاسـی اجتماعی و اعتقادی باعث قهر مسـتمعان می شود و تلقی جناحی از خطیب و ساده اندیشی مردم را دلزده می کند.

۱۳. سطحی نگری در مطالب و عدم هضم دقیق.

ص:۲۴۵

۱- ر.ک: همین قلم، درباره سخن و سخنوری، چاپ مؤسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۶.

۱۴. فقدان طرح و عرضه جذاب در خطابه.

۱۵. فقدان اطلاعات کافی از محیط تبلیغی و عدم آشنایی با فرهنگ، ادبیات، اخلاق و آداب و حساسیت های مردم آن سامان.

۱۶. محرومیت از بصیرت کافی و بینش دینی و اجتماعی. قرآن می فرماید: ((قَدْ جاءَکُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَیْها وَما أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ)) (۱)، ((قل هذه سبیلی ادعا الی الله علی بصیره انا و من اتبعنی)).(۲) البته منظور بصیرت اسلامی است وگرنه هر گروهی خود را بصیر و دیگران را بی بصیرت می داند. می گویند هر کس با ما باشد بصیرت دارد و آنکه با ما نیست بصیر نمی باشد.

۱۷. عدم گزینش موضوعات دقیق و مبتلا به؛ گاهی داشته ها و یافته های ما انتخاب گر موضوعات سخنرانی است نه دردهای جامعه و مسایلی که مردم درگیرند.

۱۸. فقدان اخلاص و عزت نفس

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد سکندری داند

غلام همت آن رند عافیت سوزم

که در گدا صفت کیمیاگری داند

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

که خواجه خود روش بنده پروری داند

۱۹. فقدان سوز و حرارت و حرص به هدایت

۲۰. عدم توجه به زمان سخنرانی و اطاله آن که باعث خستگی مستمعان می شود و خلوت شدن مجالس و نماز جمعه را در پی دارد.

۲۱. نقل قول های بی سند و تکیه بر خواب و خرافات به جای مطالب مستند و دلایل عقلی و نقلی از منابع معتبر.

۲۲. عدم دقت در محتوا و شکل خطابه و پراکندگی در گفتار.

۲۳. عدم توجه به تهذیب و خودسازی و غفلت از این که فاقد شیئ معطی شیئ نمی شود، توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند.

۲۴. کثرت مواعظ به تناسب کثرت موضوعات در یک سخنرانی به خلاف کلام خدا ((قل انما اعظکم بواحده)) را نادیده گرفتن غافل از این که طبع انسان ها از پذیرش مواعظ بسیار، امتناع دارد.

۲۵. عدم اتخاذ موضوعاتی که با درد جامعه می سازد و معایب آن ها را برطرف می کند،

۱- انعام، آیه ۱۰۴.

۲- یوسف، آیه ۱۰۸.

هر جامعه ای را معایبی است و کاستی هایی و نقاط قوتی که سخنور باید بداند.

۲۶. به طور کلی آن چه با اسلوب نمی سازد از آفات است

در پایان، تأکید مجدد به بعضی از موارد با اهمیت خالی از لطف نیست:

یکم. کثرت مطالب

در سخنرانی، کمترین مطالب باید به بهترین شکل شرح و بسط داده شود تا اطناب صورت گیرد، تلگرافی و مبهم صحبت کردن یا بیش از حد طولانی کردن از آفات است. مستمعان غالباً از نیم ساعت سخنرانی خوب، استقبال می کنند، تنها در ماه رمضان سه ربع خوب سخن گفتن به اضافه سخن خوب در مساجد، از خطیب مشهور مطلوب است. یک آشپز ماهر مواد غذایی را به میزان معین و با توجه به تعداد نفرات باید آماده سازد تا برنج مانند پشمک برآمده و خورشت با کمترین آب پخته شود آن هم به میزان ظرفیت ظرف، اگر روغن آن را زیاد بریزد و یا آب را بیش از حد در دیگ غذا قرار دهد دانه های برنج به هم چسبیده و همچون کوفته برنجی محکم می شود.

دوم. کثرت مواعظ و شورانگیزی

مواعظ بیش از حد نیز از آفات است؛ قرآن فرمود: ((قل انما اعظکم بواحده)) به تجربه ثابت شده که موعظه در منبر در موضوع واحد آن هم در چند سخنرانی می تواند اثرگذار باشد؛ ولی اگر کثرت گناهان و معایب در یک سخنرانی محور نقد و نهی از منکر قرار گیرد اگر تأثیر منفی نداشته باشد مؤثر هم نخواهد بود؛ چراکه طبع بشر از پذیرش پند زیاد امتناع دارد.

سوم. طرح مطالب تکراری و بی ضابطه سخن گفتن

یک نواخت حرف زدن، مغرورانه سخن گفتن، از جمله های نامأنوس و نامفهوم استفاده کردن، اهانت به مستمعان و یا توهین به مخالفان، تعریف از خود، مداحی های ناروا از دیگران تملق و چاپلوسی از اقطاب قدرت و ثروت، انتقاد های مغرضانه، انتقاد از افراد خوشنام به انگیزه محبوبیت پیش قدرتمندان، همگی از آفات سخنوری است.

خطابه فنی است مبسوط باید مانند درس های عمومی در حوزه ها تدریس شود.

ص:۲۴۷

کتابنامه

۱.آمدی تمیمی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ش.

۲.ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت، ۱۴۰۲ق.

۳.ابن حرزی، یوسف بن فرغلی، تذکره الخواص، مکتبه النبوی، طهرا [بی تا].

۴.ابن خلکان، احمدبن محمود، فرضیات الاعیان، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۳ق.

۵.ابن سعد، محمدبن کاتب وافذی، طبقات الکبری، دار صادر، بیروت[بی تا].

۶.ابن سینا، حسین بن محمد، اشارات و تنبیهات، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.

۷.ابن منظور، جمال الدین محمد، لسان العرب، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۰ق.

۸.ابن هشام، عبدالملک هشام، السیره النبویه، مکتبه المصطفی، قم، ۱۳۵۵ق.

۹.اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی حدفه الائمه، دارالکتاب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۱ق.

۱۰.اصبهانی، احمدبن عبدالله، حلیه الاولیاء، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۳۸۷ق.

۱۱.اصفهانی، ابونعیم، حلیه الاولیاء، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۳۸۷ش.

۱۲.امین عاملی، محمدبن حسن، اعیان الشیعه، دارالنشر، بیروت، ۱۴۱۷ق.

۱۳.بخاری، عبدالله محمدبن اسماعیل، صحیح بخاری، دار ابن اکثیر، دمشق، ۱۴۱۰ق.

ص:۲۴۸

۱۴.برقی، ابی جعفر احمدبن محمد، المحاسن، المجع العالمی لاهل البیت، قم، ۱۴۱۳ق.

۱۵.برقی، ابی جعفر احمدبن محمد، المحاسن، المجمع العالمی لأهل البیت، قم، ۱۴۱۳ق.

۱۶.بلاذری، احمدبن محمد، فتوح البلدان، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ق.

۱۷.پاشا صالح، آداب سخن، انتشارات اقبال، ۱۳۶۹ش.

۱۸.ترمذی، عیسی، محمدبن عیسی، سنن ترمذی، داراحیاء التراث، بیروت [بی تا].

۱۹.جصاص، محمدبن جعفر، احکام القرآن، دارالهدی، بیروت، ۱۴۱۲ق.

۲۰.حاکم نیشابوری، محمدبن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۱ق.

۲۱.حر عاملی، شیخ محمدبن حسن، وسایل الشیعه، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۲ق.

۲۲.حسینی، سیدجعفر و سید باقر، اسالیب البدایع فی القرآن، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۷ش.

۲۳.حکیمی، محمدرضا و دیگران، الحیاه، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۲ش.

۲۴.حنبل شیبانی، احمدبن محمد، مسند احمد حنبل، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.

۲۵.دیلمی، حسن بن ابی حسن، الاعلام، مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۰۸ق.

۲۶.راغب اصفهانی، مفردات راغب، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۵ق.

۲۷.سجادی، سیدجعفر، فرهنگ علوم عقلی، انشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱ش.

۲۸.سیوطی، جلال الدین محمد، الدر المنثور، دارالاحسان، بیروت، ۱۴۲۷ق.

۲۹.شریعتی سبزواری، محمدباقر، تحریری بر اصول فلسفه وروش رئالیسم، مؤسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۵ش.

۳۰.شریعتی سبزواری، محمدباقر، درباره سخن و سخنوری، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۲ش.

۳۱.شهابی، محمود، رهبر خرد، دانشگاه تهران، ۱۳۶۱ش.

۳۲.صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، دارالکتب

الاسلامیه، ۱۴۲۷ق.

۳۳.صدوق، محمدبن علی (شیخ صوق)، من لایحضره الفقیه، انشارات دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۵ق.

۳۴.طباطبائی، محمدحسین، المیزان، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۲ق.

۳۵.طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۸ق.

۳۶.طبرسی، منصور احمدبن علی، احتجاج، دارالاسوه، تهران، ۱۴۱۳ق.

۳۷.طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۵ق.

۳۸.طوسی، خواجه نصیرالدین، اساس الاقتباس، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۶۲ش.

۳۹.طه حسین، علی و فرزندانش، ترجمه احمد آرام، نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۹ش.

۴۰.فیض کاشانی، صدر محسن، محجه البیضاء، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۷ق.

۴۱.قرطبی، عبدالله احمدبن محمد، تفسیر قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ق.

۴۲.قمی، حاج شیخ عباس، مفاتیح الجنان، انشارات حسنین، قم، ۱۳۷۲ش.

۴۳.کشی، محمدبن حسن، رجال کشی، مؤسسه ال البیت، قم، ۱۴۰۴ق.

۴۴.کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۸ق.

۴۵.متقی هندی، علاء الدین، کنز العمال، مکتبه التراث الاسلامی، بیروت، ۱۳۸۹ق.

۴۶.مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ق.

۴۷.محمدی اشتهاردی، محمد، پرتوی از زندگانی ۱۴ معصوم، نگاهی به زندگی امام باقر، تهران، نشر مطهری، ۱۳۷۴ش.

۴۸.محمدی ری شهری، محمد، کیمیای محبت، انشارات دارالحدیث، قم، ۱۳۸۵ش.

۴۹.محمدی ری شهری، محمد، گفت و گوی تمدن ها در قرآن و حدیث، انتشارات دارالحدیث، قم، ۱۳۷۴ش.

۵۰.محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه،

انتشارات دارالحدیث، قم، ۱۳۷۲ش.

۵۱.مطهری، مرتضی، انسان و ایمان، انشارات صدرا، قم، ۱۳۷۵ ش.

۵۲.مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، انشارات صدرا، قم، ۱۳۸۱ ش.

۵۳.مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، انشارات صدرا، تهران، ۱۳۷۲ش.

۵۴.مطهری، مرتضی، مسئله شناخت، انشارات صدرا، قم، ۱۳۶۵ش.

۵۵.مطهری، مرتضی، منطق، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۷۵ش.

۵۶.مظفر،محمدرضا، المنطق، انتشارات دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۷ق.

۵۷.مفید، محمدبن نعمان، اختصاص، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.

۵۸.مفید، محمدبن نعمان، الارشاد، نشر اسلامی، قم، ۱۳۷۵ش.

۵۹.مفید، محمدبن نعمان، امالی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم [بی تا].

۶۰.مکی، شیخ زین الدین، منیه المرید، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۹ق.

۶۱.منذری شامی، عبدالعظیم، الترغیب و التذهیب، داراحیاء التراث، بیروت، ۱۳۸۸ق.

۶۲.موسوی کاشانی، محمدحسین، بر امام سجاد و امام باقر چه گذشت؟، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ش.

۶۳.مهدوی دامغانی، مهدی، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، نشر نی، تهران، ۱۳۸۰ش.

۶۴.نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۵ق.

۶۵.یاقوت حموی، معجم البلدان، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۵ق.

۶۶.یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت [بی تا].

۶۷.یعقوبی، احمدبن أبی یعقوب، تاریخ یعقوبی، دارصادر، بیروت، ۱۴۱۱ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹